



شرح شرايع اسلام

کتاب زکات، خمس، و حج

جلد دوم

دکتر

علاء سالم

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام



مؤسسه آموزش عالی مطالعات دینی و زبان شناسی

شرح شرایع اسلام

کتاب زکات، خمس، و حج

جلد دوم

دکتر

علاء سالم

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)

شرح شرایع اسلام، کتاب زکات، خمس، و حج - جلد دوم	نام کتاب
شرح شرائع الاسلام، کتاب الزکاة والخمس والحج	نام کتاب اصلی
دکتر علاء سالم	نویسنده
گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (عج)	مترجم
اول	نوبت انتشار
۱۴۰۳	تاریخ انتشار
۱۴۴۳ق/۲۰۲۱م	تاریخ انتشار کتاب اصلی
--	کد کتاب
اول	ویرایش ترجمه

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید احمد الحسن علیه السلام

به تارنماهای زیر مراجعه نمایید.

www.almahdyoon.co

www.almahdyoon.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

۱۰مقدمه
۱۳شرايع اسلام
۱۳جلد دوم
۱۵«کتاب زکات»
۱۶«فصل اول: زکات مال»
۱۶«اول: کسی که زکات بر او واجب است»
۲۳«دوم: آنچه زکات در آن واجب است، و آنچه مستحب است»
۲۴«زکات چهارپایان»
۴۰«زکات طلا و نقره»
۴۶«زکات غلات»
۵۱«زکات مال التجاره»
۵۸«سوم: مستحق دریافت زکات، و وقت تسلیم زکات، و نیت»
۵۸«کسی که مستحق دریافت زکات است»
۵۸«بخش اول: انواع مستحق های دریافت زکات»
۶۶«بخش دوم: ویژگی های مستحق دریافت زکات»
۶۸«بخش سوم: متولیان مصرف زکات»
۷۲«بخش چهارم: پیوست ها»
۷۴«وقت تسلیم زکات»
۷۹«نیت»
۸۱«فصل دوم: زکات فطره»
۸۲«اول: کسی که [فطره] بر او واجب می شود»
۸۸«دوم: جنس زکات»
۸۸«سوم: زمان زکات فطره»
۹۰«چهارم: مصرف زکات فطره»
۹۱«کتاب خمس»
۹۶«فصل اول: آنچه خمس به آن تعلق می گیرد»
۱۰۵«فصل دوم: تقسیم خمس»

۱۰۹.....	[انفال]
۱۱۱.....	« کتاب حج »
۱۱۱.....	« اول: مقدمات »
۱۱۲.....	« مقدمه اول »
۱۱۴.....	« مقدمه دوم: شرایط حج »
۱۱۴.....	« حجة الاسلام »
۱۲۹.....	« حجی که با نذر، سوگند یا عهد واجب می شود »
۱۳۲.....	« نیابت »
۱۴۵.....	« مقدمه سوم: انواع حج »
۱۴۵.....	« حج تمتع »
۱۵۲.....	« حج افراد و قران »
۱۵۷.....	« مقدمه چهارم: میقات ها »
۱۵۷.....	« میقات های پنج گانه: »
۱۵۹.....	« احکام میقات ها »
۱۶۱.....	« دوم: اعمال حج »
۱۶۴.....	۱- « احرام »
۱۶۴.....	« مقدمات »
۱۶۶.....	« چگونگی »
۱۶۷.....	[واجبات احرام]
۱۷۲.....	[مستحبات احرام]
۱۷۴.....	[محرمات و مکروهات احرام]
۱۸۷.....	۲- « وقوف در عرفات »
۱۸۷.....	« مقدمه »
۱۸۸.....	« چگونگی وقوف »
۱۸۹.....	[واجبات]
۱۸۹.....	[احکام]
۱۹۳.....	[مستحبات]
۱۹۵.....	۳- « وقوف در مشعر »
۱۹۵.....	« مقدمه »

- ۱۹۶.....«چگونگی»
- ۴- «ورود به منا و اعمال عبادی اش» ۲۰۲
- ۲۰۳..... «اول»: رمی
- ۲۰۶..... «دوم: ذبح» یا قربانی کردن.....
- ۲۰۶..... «اول: قربانی»
- ۲۰۸..... «دوم: خصوصیات قربانی»
- ۲۱۰..... «سوم: بدل» یا جایگزین.....
- ۲۱۳..... «چهارم: قربانی [حج] قران»
- ۲۱۷..... «پنجم: قربانی مستحبی»
- ۲۱۹..... «سوم: حلق و تقصیر»
- ۵- «طواف» ۲۲۲
- ۲۲۲..... «اول: مقدمات»
- ۲۲۵..... «دوم: کیفیت طواف»
- ۲۲۵..... [واجبات طواف]
- ۲۲۹..... [مستحبات طواف]
- ۲۳۳..... «سوم: احکام طواف»
- ۶- «سعی» ۲۳۷
- ۷- «احکام مربوط به منا پس از بازگشت» ۲۴۲
- ۲۵۴..... «سوم: ملحقات»
- ۲۵۴..... «اول: احصار و صد»
- ۲۵۴..... [صد]
- ۲۵۹..... [حصار]
- ۲۶۲..... «دوم: احکام صید» (شکار)
- ۲۶۲..... «فصل اول: صید بر دو نوع است»
- ۲۷۱..... «فصل دوم: آنچه موجب ضمان است»
- ۲۷۲..... «اول: اقدام»
- ۲۷۳..... «موجب دوم: در اختیار داشتن»
- ۲۷۵..... «سوم: دخالت داشتن»
- ۲۷۸..... «فصل سوم: صید در محدوده حرم»

- ۲۸۱ «فصل چهارم: ملحقات»
- ۲۸۳ «سوم: سایر محزومات»
- ۲۹۱ «پایان»
- ۲۹۵ «کتاب عمره»
- ۳۰۱ «کتاب امر به معروف و نهی از منکر»

مقدمه^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليماً

کتاب «شرايع اسلام» (احکام اسلام) - نوشته سید احمد الحسن - در اصل به دانشمند شیعه، معروف به محقق حلی (خداوند رحمتش کند) بازمی‌گردد، و سید احمد الحسن با تصحیحات و ویرایش‌ها و حذف‌ها و افزودن‌ها و محکم کردن بسیاری از مسائلی که احتمالات و تردیدها و نظراتی درباره‌شان وجود داشته است اقدام به اصلاح آن نموده و آن را با آنچه با حکم واقعی خداوند و مورد پسند او سبحان و متعال است مطابق نموده است.

اما از آنجا که به قول معروف «کلام» پیچیدگی‌ها و ابهامات خودش را دارد نوشته‌های این کتاب در بسیاری مواضع آمیخته با پیچیدگی‌ها و خلاصه‌گویی‌هایی بوده که نیازمند شرح و ارائه جزئیات بیشتر است، و این طبیعتاً خصوصیتی است که تقریباً در همه کتاب‌های فقهی به چشم می‌خورد. پس به جهت اینکه بهره‌مندی از کتاب «شرايع» عمومیت یابد و تبدیل به مرجعی برای خانواده‌های مؤمنان شود - منبعی که هم در سطح عمومی و هم در سطح اساتید و دانشجویان علوم دینی بتوان در سطح عبادات و معاملات و دانستن احکام شرعی به آن تکیه نمود - کتابی که در صورتان قرار دارد عنوان «شرح شرايع اسلام» را به خود اختصاص داد.

این کتاب از سه جلد تشکیل شده است: جلد اول شامل شرح کتاب‌های «طهارت، نماز،

۱. مقدمه توسط مترجم از کتاب جلد اول همین کتاب آورده شده، و در کتاب عربی جلد دوم شرح شرايع موجود نیست.

و روزه و اعتکاف» است. جلد دوم به شرح کتاب‌های «زکات، خمس، حج، و امر به معرف و نهی از منکر» پرداخته، و جلد سوم شرح کتاب‌های «ازدواج و طلاق و خلع و مبارات و ظهار و ایلاء» را از آن خود کرده است.

به‌طور کلی «کتاب‌های شرح» یکی از دو رویکرد اصلی زیر را در پیش می‌گیرند: اول: شرح مقطعی؛ به این معنا که شارح، مقطعی از متن کتابی را که شرح داده می‌شود انتخاب، و سپس اقدام به شرح و بسط و بیان منظور آن می‌کند. دوم: شرح ممزوج؛ به این معنا که عبارت‌های شارح با عبارت‌های مؤلف در هم آمیخته می‌شود و شارح اقدام به تفکیک و بیان منظور آن‌ها می‌کند. به‌طور معمول عبارت‌های مؤلف در چنین حالتی- با «دو گیومه» محصور می‌شود تا خواننده بداند آنچه خارج از گیومه قرار دارد سخن شرح‌دهنده است.

شکی نیست هر دو روش، نکات مثبت و منفی خودش را دارد که در اینجا ما درصدد پرداختن به جزئیات آن نیستیم؛ ولی در نهایت بنده روش «شرح ممزوج» را به‌عنوان ویژگی کلی و غالب شرح انتخاب کردم؛ هرچند از روش «شرح مقطعی» نیز در پاره‌ای اوقات- بنا به ضرورت- غافل نشدم.

به همین دلیل در محصور کردن کلام سید احمدالحسن در هر سه جلد این کتاب با «دو گیومه» اصرار زیادی داشته‌ام، و در هیچ جای دیگری از این نماد استفاده نکرده‌ام، و طبیعتاً هرآنچه خارج از دو گیومه قرار داشته باشد قطعاً سخن شارح است و مسئولیتش بر عهده خود اوست. به‌علاوه در نسخه الکترونیکی کتاب از رنگ‌ها نیز استفاده شده، و عبارت‌های متن «کتاب شرایع» در هر سه جلد به رنگ سبز آمده است.

همچنین مایلیم خاطرنشان کنم بنده فقط به بیان احکام شرعی وارد شده در کتاب «شرایع» بسنده نکرده‌ام؛ بلکه همه احکامی را که سید احمدالحسن در دایرةالمعارف موسوم به «پاسخ‌های فقهی» در جلد‌های متعدد بیان کرده نیز به آن افزوده‌ام؛ و علت این کار به اهمیت این مسائل و اینکه محل ابتلا هستند بازمی‌گردد؛ بنابراین چه بسا گاهی خواننده این

شرح، توسعه‌هایی را به صورت افزودن و بیان برخی از مسائل و شرح‌هایی که در عبارت‌های خود کتاب «شرایع» نیامده است ملاحظه می‌کند، و این نکته‌ای است که باید در نظر داشت.

از سید احمدالحسن برای توجه ایشان بر بنده و راهنمایی‌هایی که در جهت به ثمر رسیدن این شرح ارائه فرمود و رفع بسیاری از ابهاماتی که در مسیر انجام آن برایم پیش می‌آمد سپاسگزاری می‌کنم.

در پایان از خداوند خواستارم بتوانم در جهت آسان‌سازی و ساده‌سازی مسائل فقهی برای عموم مؤمنین قدمی رو به جلو بردارم؛ به خصوص اینکه در بیشتر جاها، شرح‌ها را با مثال‌های عملی تقویت کرده‌ام. با این امید که خداوند برای بنده و دیگر دوستان، توفیق نگارش کتاب فقهی ساده و خالی از پیچیدگی‌ها و اصطلاحات فقهی را نصیب فرماید و فهم آن را برای عموم مردان و زنان مؤمن به همان صورتی که خواست او (درود خداوند بر او) است آسان بگرداند.

و الحمد لله رب العالمین.

دکتر علاء سالم

نجف اشرف

م ۲۰۲۱/۱۱/۱

موافق با ۲۵ ربیع الاول ۱۴۴۳ ق

[۱۰ آبان ۱۴۰۰ ش]

شرايع اسلام

جلد دوم

- كتاب زكات
- كتاب خمس
- كتاب حج
- كتاب عمره
- كتاب امر به معروف و نهى از منكر

«کتاب زکات»

«زکات» از نظر لغوی به معنای طهارت و پاکی و زیاد شدن و رشد کردن^۱ است؛ و از نظر شرعی به معنای انفاق مقدار مشخصی از مال هنگام رسیدن به حد نصاب و مقداری مشخص با توجه به آنچه در شرع در این خصوص بیان شده است.

چنین انفاقی به این دلیل "زکات" نامیده شده است که نفس انسان را پاک و تزکیه می‌کند؛ به این صورت که فرد اموالش را از آلودگی و پلیدی‌هایی که در نتیجه تعلق داشتن به حق خدا یا حقوق مردم دچارش شده است پاک می‌کند؛ همچنین عاملی برای افزایش و برکت آن می‌شود؛ و علاوه بر این با خارج کردن و پرداخت زکات به مستحقش و دست یافتن انسان به پاداش و ثواب از سوی خداوند متعال باعث افزایش و رشد اعتبار آخروی انسان نیز می‌گردد.

درباره این فرمایش حق تعالی: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۲ (از اموال آنان صدقه‌ای بگیر تا به وسیله آن پاک و پاکیزه‌شان سازی، و برایشان دعا کن، زیرا دعای تو برای آنان آرامشی است؛ و خدا شنوای داناست) امام صادق علیه السلام فرموده است: "وقتی آیه زکات ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾ نازل شد و [این آیه] در ماه رمضان نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله به منادی خود دستور داد و او در میان مردم فریاد زد خداوند زکات را بر شما واجب کرد، همان طور که نماز را بر شما واجب کرده است. خداوند عزوجل از طلا و نقره بر آنان واجب کرد، و صدقه را از شتر و گاو و گوسفند و از گندم و جو و خرما و کشمش واجب کرد. این مطلب در ماه رمضان میان آنان ندا داده شد و چیزهای دیگر غیر از آن‌ها را برایشان بخشید." فرمود: "به علاوه برای اموالشان چیزی واجب نکرد تا اینکه یک سال پیش روی برایشان کامل شد، و آن‌ها روزه

۱. النماء.

۲. توبه: ۱۰۳.

۱۶ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) شرح شرایع اسلام، جلد ۲

گرفتند و افطار کردند. سپس به منادی خود دستور داد و او میان مسلمانان فریاد زد: ای مسلمانان، اموالتان را پاک کنید [تا] نمازتان پذیرفته شود.^۱

ابوالحسن (علیه السلام) فرموده است: "به راستی خداوند عزوجل زکات را به عنوان قوتی برای نیازمندان و افزایشی برای اموال شما قرار داده است."^۲

پس "زکات" مایه رشد و افزایش است، درست برعکس گمان مردم که آن را علت نقصان اموالشان می دانند!

«و آن» یعنی: کتاب زکات «شامل دو فصل است»:

- اول: زکات مال.
- دوم: زکات فطره.

«فصل اول: زکات مال»

«و شامل» سه مؤلفه است:

- اول: «کسی که» زکات «بر او واجب است».
- دوم: «آنچه در آن واجب است» یعنی اموری که زکات در آنها واجب است.
- «و» سوم: «کسی که برایش مصرف می شود» یعنی مستحقی که زکات به مصرف او می رسد.

«اول: کسی که زکات بر او واجب است»

«زکات بر» هرکسی که شرطهای چهارگانه زیر در او فراهم باشد «واجب است»:

۱. کافی، کلینی: ۴۹۷ / ۳.

۲. کافی، کلینی: ۴۹۸ / ۳.

۱. «بالغ باشد»؛ و نشانه‌های بلوغ برای مرد و زن در جلد اول شرایع گفته شد.
۲. «عاقل باشد».
۳. «آزاد باشد».
۴. «صاحب اموالی باشد که اجازه تصرف» در دارایی اش «را داشته» و برای تصرف در آن منعی نداشته باشد، مثل مال در گرو؛ چنین مالی هرچند دارایی اوست اما مالک نمی‌تواند در آن تصرف کند و در نتیجه زکاتی ندارد.

توضیح این شرطها:

«زکات بر کودک واجب نیست» چه پسر باشد و چه دختر؛ زیرا بالغ نیست؛ و بلوغی که عبادت‌ها زکات و دیگر عبادات- با آن برای زن واجب می‌شود عبارت است از کامل شدن نه سال قمری و ورود به ده‌سالگی، و برای مرد با یکی از این نشانه‌های سه‌گانه خواهد شد: احتلام، روییدن [موی شرمگاهی]، یا کامل شدن چهارده سال و ورود به پانزده‌سالگی.

زکات بر کودک واجب نیست زیرا بالغ نشده و به تکلیف نرسیده است. «ولی در اموالش که زکات در آنها واجب است، به جز طلا و نقره» واجب است؛ زیرا روشن خواهد شد اموالی که زکات در آنها واجب می‌شود شامل چهار نوع است: "چهارپایان سه‌گانه، غلات چهارگانه، طلا و نقره، و مال التجاره". اگر کودک چنین اموالی داشته باشد به استثنای طلا و نقره- و به نصاب مشخص شرعی برسد زکات در آنها واجب می‌شود؛ ولی از آنجاکه کودک به دلیل کمی سن و مکلف نبودن- پرداخت و خارج کردن زکات از طرفش صحیح نیست «بر ولی» یعنی سرپرست کودک «واجب است» آن را از طرف او «پرداخت کند؛ در غیر این صورت» یعنی اگر سرپرست زکات را پرداخت نکند، کودک «وقتی بالغ شد آن را» به دلیل وجوبی که به آن تعلق داشته است «پرداخت خواهد کرد».

«و همچنین دیوانه»؛ به این معنا که زکات بر وی واجب نیست؛ زیرا او عاقل نیست، ولی بر اموال وی واجب است- البته به استثنای طلا و نقره- و سرپرست وی از طرف او آن را پرداخت می‌کند؛ در غیر این صورت وقتی از دیوانگی اش بهبود یافت خودش آن را انجام

می دهد.

«تملک داشتن" شرطی برای تمام انواع است»؛ یعنی در هر چهار دسته‌ای که زکات برایشان واجب است. پس برای همه این انواع شرط است دارایی در تملک کسی قرار داشته باشد که می‌خواهد زکات را پرداخت کند «و باید» تملک وی بر آن‌ها، تملکی «کامل باشد»؛ یعنی امکان تصرف در آن را داشته باشد. «اگر به وی» مالی به اندازه «حد نصاب هدیه‌ای داده شود، مدت یک سال آغاز نمی‌شود مگر فقط پس از دریافت آن»؛ زیرا هدیه قبل از دریافت، دارایی کاملی محسوب نمی‌شود تا در شرط سپری شدن "یک سال" در زکات منظور گردد.

توضیح: اینکه می‌فرماید "یک سال آغاز نمی‌شود": در ادامه گفته خواهد شد یکی از شرط‌های وجوب زکات برای تمامی انواع - به جز غلات - کامل شدن "سال" است؛ به این معنا که وقتی زکات برایش واجب می‌شود که سال بر آن بگذرد و آن مال در تملک وی باشد. در مسئله ما: اگر هدیه - عملاً - دریافت نشده باشد سال برایش محاسبه نمی‌شود؛ زیرا هنوز آن را دریافت نکرده، و تملک وی بر آن تملک کاملی - که شرط شده است - نیست. بله، اگر آن را دریافت کند "سال" برایش محاسبه می‌شود، درست مثل دیگر اموالش که با سپری شدن "سال" بر آن‌ها، زکات برایشان واجب می‌شود.

«همچنین اگر» شخصی مالی را «به وی وصیت کند "سال" پس از فوت» یعنی فوت وصیت‌کننده «و پذیرفتن» یعنی پذیرفتن کسی که به وی وصیت شده است «محاسبه می‌شود»؛ زیرا این زمان، زمان انتقال مالی که به وی وصیت شده است به دارایی اوست؛ و این تبصره دیگری است برای شرط تملک کامل مالی که زکاتش واجب است؛ یعنی وقتی کسی مالی را به وی وصیت کند از آنجا که هنوز عملاً در تملک وی درنیامده است پس سال از زمان "وصیت" برایش محاسبه نمی‌شود؛ بلکه فقط در صورتی که دو شرط زیر محقق شود محاسبه خواهد شد: ۱. فوت وصیت‌کننده، و ۲. پذیرفتن کسی که به وی وصیت شده است. وقتی این دو شرط محقق شد و مال را به شکل کامل در ملکیت خود درآورد - به طوری که

امکان تصرف در آن را داشته باشد. سال برایش محاسبه می‌شود، و با گذشت سال بر وی و در حالتی که هنوز در تملک وی باقی باشد پرداخت زکات آن برایش واجب می‌شود.

«و اگر به اندازه نصاب» از حیوانی «بخرد» مثلاً چهل رأس گوسفند یا سی رأس گاو بخرد. محاسبه آنچه «در سال» خریده است «از زمان عقد [بیع] آغاز می‌شود، نه بعد از سه روز».

توضیح: "عقد بیع حیوان" شامل خیار (حق انتخابی) است که "خیار حیوان" نامیده می‌شود که سه روز است، و در صورتی که خریدار و مشتری موافق باشند می‌تواند بیش از این نیز باشد. به‌طور کلی در طول "مدت خیار" مشتری می‌تواند عقد را فسخ کند و کالا را به صاحبش بازگرداند و پول را از وی پس بگیرد. حال که این نکته برایمان روشن شد، درباره مسئله ما: مشتری نصاب مثلاً سی رأس گوسفند - "سال" را از هنگام جاری شدن عقد خرید و فروش محاسبه می‌کند نه پس از انتهای سومین روز از روزهای خیار؛ و علت آن این است که به‌مجرد جاری شدن عقد بیع گوسفندان در تملک کامل وی گرفته است. «و همچنین اگر فروشنده یا هر دو» یعنی خریدار و فروشنده «خیاری بیش از سه» روز «قرارداد کنند» باز هم به همان دلیل پیش‌گفته - مشتری "سال" را از زمان جاری شدن عقد حساب می‌کند نه پس از انتهای مدت خیار.

«و اگر مالی قرض کند و عین آن باقی بماند از همان زمانی که آن را گرفته است "سال" آغاز می‌شود» نه پیش از آن؛ زیرا با گرفتن آن تملکش کامل شده است. به‌عنوان مثال اگر از فردی یا بانک مشخصی اموالی را در ابتدای ماه وام بگیرد مثلاً طلا یا گوسفند یا پولی برای تجارت بگیرد - ولی وام‌دهنده - شخص یا بانک - آن اموال را در نیمه ماه به وی تحویل دهد، در چنین حالتی "سال" برای این وام از زمان دریافت آن توسط وی محاسبه می‌شود یعنی طبق مثال ما از نیمه ماه - زیرا تملک این مال توسط وی با دریافت آن به‌صورت کامل انجام شده است؛ حال اگر عین این اموال - قرض یا وام - تا زمان فرارسیدن سال باقی بماند زکات آن واجب می‌شود.

«برای غنیمت، فقط بعد از تقسیم کردن "سال" آغاز می‌شود»؛ یعنی سال شرط شده در زکات به همان دلیل پیش گفته فقط پس از تقسیم غنیمت محاسبه می‌شود؛ زیرا تملک غنیمت توسط وی، فقط پس از تقسیم آن توسط امام و دریافت سهمش از آن کامل می‌شود «و اگر امام قسمتی را کنار بگذارد» یعنی مقداری از غنیمت را- «اگر صاحبش حاضر باشد» و عملاً سهم خودش را تحویل بگیرد «سال آغاز می‌شود؛ ولی اگر غایب باشد، هنگام دریافت آن» یعنی دریافت سهمش- «توسط وی» آغاز می‌شود؛ زیرا با تحویل گرفتن آن توسط وی، مالکیت آن کامل می‌شود و در نتیجه اگر سال فرابرسد و سهم باقی باشد زکات آن واجب می‌شود.

«اگر» سال را برای مال مشخصی که به حد نصاب رسیده است محاسبه کند مثلاً برای چهل رأس گوسفند سپس «در طول سال، نذر کند عین نصاب را صدقه بدهد» یعنی در مثال ما نذر کند چهل گوسفند صدقه بدهد «به دلیل تعیین کردن آن» یعنی تعیین کردن نصاب نذر شده «برای صدقه، سال قطع می‌شود» و پس از مشخص کردن آن برای صدقه و جایز نبودن تصرف در آن به طوری که با نذر مخالفت داشته باشد محاسبه سال قطع می‌شود و زکات آن واجب نخواهد بود.

«و اجازه تصرف» در وجوب زکات «در همه انواع شرط است»، یعنی همه انواعی که زکات در آنها واجب است؛ «و امکان ادای واجب به مستحق آن» یعنی مصرف زکات به مستحق آن «در ضامن بودن شرط است، نه در واجب شدن» یعنی وجوب زکات.

معنا: زکات برای مالی که به حد نصاب رسیده واجب است، چه توانایی ادای "واجب" یعنی پرداخت آن را به مستحق زکات داشته باشد و چه نداشته باشد؛ زیرا توانایی ادای واجب، شرطی برای وجوب زکات نیست، بلکه شرط در ضامن بودن است؛ به این معنا که وقتی مقدار واجب در زکات را خارج کرد و کنار گذاشت، سپس اگر بدون کوتاهی عمدی از سوی وی در حالی که آن مال در اختیارش بوده است تلف شود، اگر امکان ادا را نداشته است ضمانت آن برای وی واجب نخواهد بود؛ ولی اگر امکان ادای آن را داشته باشد و پرداخت آن به

مستحقش را به تأخیر بیندازد در این صورت ضامن خواهد بود؛ یعنی یا همانند آن یا بهای آن را به عنوان جایگزین پرداخت می‌کند. به این ترتیب روشن می‌شود امکان ادا کردن، در ضمانت شرط است، نه در اصل وجوب زکات بر عهده او.

«و زکات در» اموال زیر «واجب نیست»:

۱. پرداخت زکات «مال غصبی» نه برای صاحبش و نه برای غصب‌کننده واجب نیست؛ زیرا مالک نمی‌تواند در آن تصرف کند، و در تملک غاصب هم نیست.
۲. «و همچنین» مالی که «در اختیار» وی «نیست، البته اگر» آن مال «در اختیار وکیل یا ولیّ اش نباشد»؛ در غیر این صورت یعنی اگر آن مال در اختیار یکی از آن‌ها باشد پرداخت زکات آن واجب خواهد بود.
۳. «و نیز رهن [مال گروبی]». رهن، پرداخت مبلغ به عنوان ضمانتی برای حق دیگری است؛ مثلاً پولی را از وی قرض کند و چیزی را به عنوان ضمانت به او تحویل دهد تا هنگام بازگرداندن آن پول به وی، نزد او باشد. کسی که این رهن (گروبی) در اختیارش است زکات آن بر او واجب نیست.
۴. «و مال وقفی.» وقف، حبس عین [مال] به منظور مشخصی است؛ به عنوان مثال مالک، اموالی را برای خدا یا ایتم یا جویندگان علم وقف کند. پس از وقف صاحبش نمی‌تواند در آن تصرف کند، و زکات آن برای افرادی که این اموال برایشان وقف شده است نیز واجب نیست؛ زیرا مالک آن نیستند و امکان تصرف در آن را ندارند.
۵. «و گم شده.» یعنی حیوانی که گم شده و از دست رفته است.
۶. «و مال ازدست‌رفته» یعنی اموالی غیر از حیوانات. اگر اموالی داشته باشد و آن را گم کرده باشد زکات آن واجب نخواهد بود. «اگر سالیانی» یعنی چند سال «از آن بگذرد و» اموال دوباره نزد وی «بازگردد» بابت همه سال‌هایی که سپری شده است زکات نمی‌دهد، بلکه «مستحب است زکات یک سال را بدهد»؛ یعنی برایش

مستحب است به محض اینکه آن اموال نزد وی بازگردد زکات یک سال آن را بدهد، و منتظر سپری شدن یک سال برای آن نماند.

۷. «همچنین قرض، تا اینکه به صاحبش بازگردانده شود»، مادام که مال قرضی در اختیار قرض گیرنده است زکات آن بر عهده قرض دهنده نیست، بلکه زکات آن بر عهده قرض گیرنده است؛ البته اگر عین آن نزد وی بماند و همان طور که پیش تر گفته شد در طول سال در آن تصرف نکرده باشد.

۸. «و بدهی تا اینکه آن را دریافت کند. اگر» دریافت «آن از سوی صاحبش به تأخیر بیفتد زکات بر مالکش واجب می شود»؛ زیرا او باعث به تأخیر افتادن دریافت آن بوده است.

علت عدم وجوب زکات در این تمامی این اموال، به دلیل نداشتن امکان تصرف در همه آن ها بوده است.

«زکات بر کافر واجب است، ولی ادای آن» درحالی که کافر است «توسط وی صحیح نیست»؛ زیرا "زکات" عبادتی است که برای انجامش ایمان و نیت نزدیکی به خدا شرط است. «اگر» عین آنچه زکات در آن واجب است «تلف شود ضمانت آن» پس از اسلام آوردنش «بر او واجب نخواهد بود، حتی اگر کوتاهی کرده باشد» یعنی در محافظت از آن کوتاهی کرده باشد؛ زیرا اسلام آوردن، ماقبل خود را می پوشاند.

«و مسلمان» که زکات بر وی واجب شده است «وقتی توانایی کنار نهادن آن را نداشته باشد و» در حالتی که در اختیارش است «تلف شود ضامن نخواهد بود»؛ زیرا ضمانت یا توجه به آنچه تقدیم شد به توانایی ادا مشروط است؛ «ولی اگر توانایی» پرداخت کردن زکات را «داشت و تفریط کرد» یعنی کوتاهی کرد، چه با تأخیر در کنار گذاشتن زکات، و چه در حفظ عینی که وجوب به آن تعلق گرفته است یا توجه به توضیحات داده شده. «او ضامن خواهد بود».

«و» اگر وجوب زکات، مال «دیوانه و کودک» را شامل شود «اگر سرپرست وی کوتاهی کند» یعنی در محافظت از آن اموال کوتاهی کند یا توانایی کنار گذاشتنش را داشته باشد ولی انجام ندهد، آن‌ها «ضامن» زکات تلف شده «نیستند». در چنین حالتی اگر کودک بالغ شود یا دیوانه عاقل شود ضمانت زکاتی که در اختیار سرپرست بوده و تلف شده است بر آن‌ها واجب نخواهد بود.

«دوم: آنچه زکات در آن واجب است، و آنچه مستحب است»

«زکات در» امور زیر «واجب است»:

۱. «چهارپایان سه گانه: شتر، گاو، و گوسفند».
۲. «طلا و نقره».
۳. «غلات چهارگانه: گندم، جو، خرما، و کشمش؛ و حبوبات» نیز به آن اضافه می‌شود.
۴. «و» زکات «در مال التجاره واجب می‌شود»؛ یعنی اموالی که با آن تجارت می‌کنند.

«و» زکات «در» اموال «دیگر غیر از این‌ها واجب نیست».

«و» زکات «در هر آنچه از زمین می‌روید و با پیمانانه و وزن محاسبه می‌شود مستحب است»؛ یعنی خرید و فروش آن با پیمانانه یا وزن انجام می‌شود؛ مثل سبزیجات و میوه‌ها؛ «و» همچنین فقط «برای اسب‌های ماده» نه اسب‌های نر؛ «و» زکات -چه به شکل وجوبی و چه مستحبی- «از چیزهای دیگر ساقط می‌شود؛ به غیر از آنچه بیان خواهیم کرد».

برای «قاطرها، الاغ‌ها، و برده» یعنی بنده «زکات پرداخت نمی‌شود».

«و اگر حیوانی از آمیزش دو حیوانی متولد شود که یکی از آن‌ها زکات‌دار باشد» یعنی زکاتش واجب باشد «برای ملحق شدن به اینکه آیا زکارت دارد اسمی که رویش اطلاق می‌شود

در نظر گرفته می‌شود؛ اگر اسم حیوان زکات‌دار به آن اطلاق شود به آن ضمیمه می‌شود، در غیر این صورت خیر؛ به‌عنوان مثال اگر اسبی با گاوی آمیزش کند آنچه از این دو متولد می‌شود اگر اسب "تر" به آن اطلاق شود به حیوانات زکات‌دار ضمیمه نمی‌شود، ولی اگر اسم "گاو" به آن اطلاق شود به حیوانات زکات‌دار ضمیمه می‌شود.

«زکات چهارپایان»

«و شامل سه بخش می‌شود: شرایط، واجب» یعنی آنچه کنار نهادنش در زکات واجب است «و ضمیمه‌ها».

«اما شرایط، شامل چهار [شرط] است» که عبارت‌اند از:

• «شرط اول: رسیدن به نصاب‌ها»

نُصَب: جمع نصاب است و منظور مقداری است که باید فراهم باشد تا زکات واجب شود؛ و از آنجاکه حیواناتی که پرداخت زکاتشان واجب است سه تا هستند پس هرکدام از این‌ها نصاب‌های مخصوص به خودش را دارد.

«و این‌ها» یعنی نصاب‌ها «برای شتر دوازده نصاب است» به‌شکل زیر:

«پنج» نصاب «که هرکدامشان شامل پنج» شتر «است، و زکاتش یک گوسفند می‌شود»؛

به این معنا:

۱. پنج شتر که زکاتش یک گوسفند است.
۲. ده شتر که زکاتش دو گوسفند است.
۳. پانزده شتر که زکاتش سه گوسفند است.
۴. بیست شتر که زکاتش چهار گوسفند است.

۵. بیست و پنج شتر که زکاتش پنج گوسفند است.
 ۶. «وقتی به بیست و شش» شتر «رسید همه‌شان در مجموع به» یک «نصاب رسیده‌اند و زکاتش یک بنت مخاض» یعنی ماده شتری است «که وارد دو سالگی شده است».
 ۷. «سپس سی و شش» شتر «که زکاتش یک بنت لبون» یعنی ماده شتری است «که وارد سه سالگی شده است».
 ۸. «سپس چهل و شش» شتر «که زکاتش یک حقه» یعنی ماده شتری است که «وارد چهار سالگی شده است».
 ۹. «سپس شصت و یک» شتر «که زکاتش یک جذعه» یعنی ماده شتری است «که وارد سال پنجم شده است».
 ۱۰. «سپس هفتاد و شش» شتر «که زکات آن دو بنت لبون است» که وارد سه سالگی شده‌اند.
 ۱۱. «سپس نود و یک» شتر «که زکات آن دو حقه است» که وارد چهار سالگی شده‌اند.
 ۱۲. «وقتی به صد و بیست و یک [شتر] برسند» شترها «به دسته‌های چهل تایی یا پنجاه‌تایی یا ترکیبی از این دو تقسیم می‌شوند؛ و برای چهل شتر یک "بنت لبون" است و برای پنجاه شتر یک "حقه" زکات می‌دهد».
- به این معنا که وقتی تعداد شترها به صد و بیست و یک نفر و بیشتر برسد می‌تواند آن‌ها را به صورت دسته‌های چهل تایی یا پنجاه‌تایی یا "چهل تایی و پنجاه‌تایی" در نظر بگیرد، و به‌ازای هر چهل شتر یک "بنت لبون" و به‌ازای هر پنجاه شتر یک "حقه" زکات بدهد. اگر آن‌ها را به‌صورت چهل تایی حساب کند برای نصاب دوازدهم واجب است سه "بنت لبون" کنار بگذارد و برای آن یکی بیشتر چیزی بر عهده‌اش نیست؛ و اگر آن‌ها را به‌صورت پنجاه‌تایی حساب کند برای نصاب دوازدهم واجب است دو "حقه" زکات بدهد و برای بیست و یک شتر بیشتر چیزی بر عهده‌اش نخواهد بود؛ و اما دربارهٔ بیشتر از آن، مقدار اضافی زکاتی نخواهد

داشت مگر اینکه به چهل شتر برسد که در این صورت یک "بنت لبون" واجب می‌شود یا به پنجاه شتر برسد که در این صورت یک "حقه" واجب می‌شود، و به همین ترتیب ادامه می‌دهد.

«گاو» که گاو همیشه نیز جزو آن است «فقط دو نصاب دارد: سی تایی و چهل تایی. زکات سی تا یک "تبیعه" یعنی ماده گاوی «است که وارد دو سالگی شده است، و برای چهل تا یک "مسنه" یعنی ماده گاوی «است که وارد سال سوم شده است»؛ به این معنا که نصاب گاو همواره سی یا چهل گاو است، و کمتر از سی گاو زکات ندارد، و بیشتر از چهل گاو نیز زکات ندارد تا اینکه به شصت گاو برسد که زکاتش دو "تبیعه" خواهد بود، و سپس به هفتاد گاو برسد که زکاتش "تبیعه" و "مسنه" است، و سپس به هشتاد گاو برسد که زکاتش دو "مسنه" خواهد بود، و به همین ترتیب ادامه می‌دهد.

«گوسفند» پنج نصاب دارد:

۱. «چهل رأس یک گوسفند زکات دارد.»
۲. «سپس صد و بیست و یک رأس است که دو گوسفند زکات دارد.»
۳. «سپس دویست و یک رأس است که سه گوسفند زکات دارد.»
۴. «سپس سیصد و یک رأس است که چهار گوسفند زکات دارد.»
۵. «و به همین ترتیب هرگاه صد رأس افزوده شود یک گوسفند به زکات افزوده می‌شود؛ پس برای چهارصد و یک رأس پنج گوسفند زکات می‌دهد» و برای پانصد و یک رأس شش گوسفند زکات می‌دهد، و به همین ترتیب.

«و واجب:» یعنی آنچه کنار گذاشتن و پرداختش در زکات واجب است. «برای هر کدام از نصاب‌های این جنس‌ها» یعنی انواع شتر و گاو و گوسفند. «باید انجام شود، و هرچه بین دو نصاب باشد چیزی بر عهده‌اش نیست»؛ مثلاً بین پنج و ده شتر زکاتی ندارد، و نیز بین سی و چهل رأس گاو یا بین چهل و صد و بیست و یک رأس گوسفند زکات ندارد.

«به‌طور معمول به شترهایی که واجب به آن‌ها تعلق نمی‌گیرد» یعنی بین نصاب‌ها قرار می‌گیرند «شنق» می‌گویند، و به چنین گاوهایی «وقص» و به گوسفندها «عفو» گفته می‌شود؛ و معنای آن‌های برای تمام این جنس‌ها یکسان است. پس نه شتر، یک نصاب و «شنق» می‌شود، که نصابش پنج نفر است» و همان‌طور که گفته شد یک گوسفند زکات دارد «و «شنق» چهار نفر می‌شود؛ به این معنا که حتی اگر این چهار نفر شتر تلف شوند از واجب چیزی ساقط نمی‌شود»؛ زیرا هنوز نصاب محقق شده است.

«به همین ترتیب سی و نه گاو یک نصاب و «وقص» می‌شود؛ و [زکات] واجب به سی رأس تعلق می‌گیرد» که زکاتش همان‌طور که دانستیم- تبعه‌ای است که وارد دو سالگی شده است «و مقدار اضافه بر آن «وقص» است» که زکات ندارد «تا اینکه به چهار رأس برسد» که در این صورت زکات مجموع یک «مسنه» - که وارد سه سالگی شده است- می‌شود.

«همچنین صد و بیست گوسفند که نصابش چهل رأس است و واجب در آن» یعنی برای چهل رأس «خواهد بود» و مادام که مقدار اضافه به نصاب دوم نرسیده باشد در محدوده نصاب اول محاسبه می‌شود که زکاتش یک گوسفند است «و مازاد آن» از چهل رأس «عفو» است تا اینکه به صد و بیست و یک رأس برسد» که با توجه به مطلب گفته‌شده زکاتش دو گوسفند می‌شود «و مابین نصاب‌هایی که برشمرديم به همین ترتیب خواهد بود».

خلاصه: هرآنچه مازاد بر نصاب باشد وجوب زکات به آن تعلق نمی‌گیرد تا اینکه به حد نصاب بعدی برسد؛ هم برای شتر، هم برای گاو، و هم برای گوسفند.

در محاسبه زکات «اموال انسان به شخصی دیگر ضمیمه نمی‌شود، حتی اگر با یکدیگر مخلوط و در یک مکان باشند»؛ مثلاً اگر دو شریک باشند و به‌عنوان مثال چهل رأس گوسفند داشته باشند به‌طوری که سهم هرکدام از آن‌ها بیست گوسفند باشد، در چنین حالتی زکات برای آن‌ها واجب نیست؛ زیرا سهم هرکدام از آن‌ها به نصاب نرسیده است. «بلکه برای رسیدن به حد نصاب مال هرکدام» به‌تنهایی «در نظر گرفته می‌شود» و اگر به حد نصاب برسد

زکات آن واجب می‌شود وگرنه خیر؛ «همچنین دو مال متعلق به یک مالک، جدا از هم در نظر گرفته نمی‌شوند، حتی اگر از نظر مکانی از یکدیگر دور بوده باشند»؛ مثلاً شخصی بیست گوسفند در خانه‌اش، و بیست گوسفند نیز در مزرعه‌اش دارد، در چنین حالتی یک گوسفند را به‌عنوان زکات کنار می‌گذارد.

• «شرط دوم: "سؤم" یعنی حیوانی که به چَرا می‌رود نه اینکه صاحبش به آن علوفه بدهد.

«زکات برای حیوانی که» توسط صاحبش «به آن علوفه داده می‌شود واجب نیست؛ و» همچنین «برای "سخال"» نیز زکات واجب نیست؛ یعنی چهارپایان کوچکی که از شیر مادر تغذیه می‌کنند و فقط با چریدن تغذیه نمی‌کنند «مگر اینکه با چریدن از مادر بی‌نیاز شده باشند» که در این صورت محاسبه زکاتشان واجب می‌شود.

برای واجب شدن زکات «چریدن باید هشت ماه در سال ادامه داشته باشد، و کامل کردن هفت [ماه] و وارد شدن به هشت [ماه] کفایت می‌کند»؛ یعنی کامل کردن هفت ماه کفایت می‌کند تا شرط چریدن محقق شود و در این صورت زکاتش واجب می‌شود «و اگر بیش از چهار ماه» در سال «علوفه داده شود محاسبه سال زکات از ابتدای چرای دوباره آغاز می‌شود»؛ به این معنا که اگر حیوان بیش از چهار ماه با علوفه تغذیه شده باشد برای آن سال در محاسبه زکات وارد نمی‌شود، ولی از آنجا که فصل چرا دوباره آغاز می‌شود پس محاسبه سال دوباره آغاز می‌شود و در نظر می‌گیرد اگر بیش از هفت ماه برای چرا بیرون برود در این صورت شرط چریدن برایش محقق، و زکاتش واجب می‌شود. «همچنین اگر مانعی مثل برف و یخبندان» و سیل و همانند آن «باعث شود حیوان نتواند به چرا برود و مالک یا شخص دیگری با اجازه یا بدون اجازه مالک بیش از چهار ماه به حیوان علوفه بدهد» زکات در آن سال برایش واجب نخواهد شد، و با شروع فصل دوباره چرا، سال از سر گرفته می‌شود.

• «شرط سوم: "حول" یعنی سپری شدن یک سال «که برای» محاسبه زکات «حیوان و

مال‌التجاره و طلا و نقره در نظر گرفتنش واجب است» نه زکات غلات چهارگانه که سپری شدن "سال" در آن شرط نیست؛ «و» همچنین سپری شدن سال برای زکات «اسب‌ها که مستحب است» در نظر گرفته می‌شود، نه انواع دیگری که پرداخت زکاتشان مستحب است.

«و چگونگی محاسبه آن» یعنی محاسبه سررسید سال و سنجش آن «به این صورت است که یازده ماه» قمری «بگذرد و سپس هلال دوازدهم آغاز شود؛ پس هنگام طلوع هلال آن» یعنی ماه دوازدهم زکات «واجب می‌شود؛ حتی اگر روزهای» باقی‌مانده «سال کامل نشود؛ و اگر در یکی از شرط‌های آن» یعنی شرط‌های زکات «در طول سال اشکالی ایجاد شود محاسبه آن سال باطل می‌شود؛ مثلاً از حد نصاب کمتر شود و سپس کامل شود، یا آن را با مثل هم‌جنسش معاوضه کند»؛ مثلاً گوسفند ماده‌ای را که می‌چرد با گوسفند ماده دیگری که می‌چرد معاوضه کند «یا با هم‌جنس آن» مثلاً آن را با گوسفند نر دیگری معاوضه کند، یا مثلاً گوسفندی را که می‌چرد با گوسفندی که با علوفه تغذیه می‌شود معاوضه کند. علت ساقط شدن زکات با کامل کردن تا حد نصاب یا معاوضه آن این است که زکات در عین حد نصاب واجب می‌شود، و وقتی در آن نقصانی ایجاد شود یا برخی از افراد آن تعویض شوند در این صورت دیگر عین نصاب باقی نخواهد ماند و در نتیجه زکات آن واجب نخواهد بود؛ «ولی اگر به دلیل فرار» از زکات «چنین کند» یعنی کامل کردن یا معاوضه را انجام دهد «زکات» بر او «واجب خواهد بود».

«سخال» که چهارپایان کوچک شتر و گاو و گوسفندی هستند که تازه متولد شده‌اند هنگام محاسبه رسیدن به حد نصاب «به‌همراه مادرانشان شمرده نمی‌شوند، بلکه سال زکات هرکدام از آن‌ها جداگانه محاسبه می‌شود»؛ البته اگر هرکدام از آن‌ها به‌تنهایی خود به نصاب مستقل برسند؛ «و اگر یک سال» یعنی یازده ماه «کامل شود و مقداری از نصاب تلف شود» و او تا آن هنگام زکات را پرداخت نکرده باشد «اگر مالک کوتاهی کرده باشد» مثلاً در محافظت از آن‌ها کوتاهی کرده باشد یا بدون هیچ عذری پرداخت زکات را به تأخیر انداخته باشد «ضامن خواهد بود»؛ یعنی وجوب آن همچنان بر ذمه‌اش است و باید زکات آن را طبق

آنچه شرع مقرر داشته است پرداخت کند؛ «ولی اگر کوتاهی نکرده باشد به نسبت مقدار تلف شده از حد نصاب از مقدار واجب [زکات] ساقط می شود»؛ مثلاً اگر چهل گوسفند داشته باشد می دانیم زکاتش یک گوسفند است. حال اگر ده گوسفند بدون هیچ گونه کوتاهی از طرف او تلف شوند این به آن معناست که نسبت تلف شده به مجموع نصاب یک چهارم است، و در نتیجه به همان نسبت از واجب ساقط می شود؛ و این یعنی واجب است سه چهارم گوسفند را به عنوان زکات بدهد، و در نتیجه یا بهای این سه چهارم را پرداخت می کند یا یک گوسفند کامل پرداخت می کند و دریافت کننده زکات بهای یک چهارم را به وی بازمی گرداند.

«و اگر مسلمان قبل از» کامل شدن «سال مرتد شود زکات» بر وی «واجب نخواهد بود»؛ زیرا با ارتداد، اموالش از تملکش خارج شده است «و ورثه اش سال را» دوباره «از سر می گیرند؛ و اگر پس از آن» یعنی کامل شدن سال «مرتد شود» زکات «واجب می شود؛ و اگر» ارتدادش «فطری نباشد» یعنی ارتدادش «ملی» بوده باشد «سال قطع نمی شود و با کامل شدن سال زکات واجب می شود؛ البته در صورتی که» شخص مرتد هنوز «باقی» یعنی زنده «باشد».

توضیح مسئله: مرتد اگر فطری باشد یعنی اصل وی مسلمان باشد [یعنی از والدین مسلمان متولد شده باشد] و سپس مرتد شود، همین که مرتد شود اموالش به ورثه اش منتقل می شود؛ ولی اگر «ملی» باشد یعنی اصلش غیرمسلمان بوده و سپس مسلمان شده باشد و مرتد شود همچنان مالک اموالش خواهد بود.

به علاوه ارتداد چه فطری باشد و چه ملی- یا بعد از سررسید سال اتفاق می افتد یا قبل از آن:

- اگر پس از سررسید سال مرتد شود زکات بر او واجب می شود؛ چه ارتدادش فطری بوده باشد و چه ملی؛ ولی در خصوص ارتداد فطری، پس از اینکه اموال وی به ورثه اش منتقل شد ورثه اقدام به پرداخت زکات می کنند.

- اگر ارتداد قبل از سررسید سال اتفاق بیفتد: اگر فطری باشد سال قطع می‌شود؛ به دلیل اینکه با توجه به مطالب گفته شده ملکیت اموالش به ورثه منتقل می‌شود و در نتیجه محاسبه سال جدید را از نو آغاز می‌کنند؛ اما در ارتداد ملی اموالش همچنان متعلق به وی باقی می‌ماند و به همین دلیل سال با ارتدادش قطع نمی‌شود و در نتیجه زکات هنگام کامل شدن سال واجب می‌شود؛ البته اگر هنوز زنده بوده باشد در غیر این صورت ورثه‌اش سال جدیدی را آغاز می‌کنند.

• «شرط چهارم: اینکه» چهارپایان سه‌گانه «از نوع کاری نباشند»؛ یعنی برای کار در آبیاری یا آرد کردن یا مانند آن‌ها تدارک دیده نشده باشند؛ «زیرا حیوانات کاری زکات ندارند، حتی اگر» در چراگاه «بچرند».

«اما واجب» [که باید به عنوان زکات پرداخت شود] «توضیح مستلزم چند نکته است:»

◀ «اول: [زکات] واجب برای شتر، به ازای هر پنج [نفر]» شتر «یک گوسفند است، تا اینکه به بیست و پنج [نفر] برسد»، همان طور که در نصاب‌های شتر گفته شد. «حال اگر یکی اضافه شود» یعنی به بیست و شش شتر برسد «زکاتش یک بنت مخاض است» که وارد دو سالگی شده است؛ «اگر ده [نفر دیگر] اضافه شود» یعنی به سی و شش نفر شتر برسد زکاتش یک «بنت لبون است» که به سال سوم زندگی‌اش وارد شده است. «اگر ده [نفر] به آن اضافه شود» یعنی به چهل و شش نفر شتر برسد زکاتش «یک حقه است» که وارد چهار سالگی شده است. «اگر پانزده [نفر دیگر] به آن اضافه شود» یعنی به شصت و یک نفر برسد زکاتش «یک جذعه است» که وارد پنج سالگی شده است؛ و «اگر پانزده [نفر] اضافه شود» یعنی به هفتاد و شش نفر برسد «زکاتش دو "بنت لبون است؛ و اگر پانزده [نفر دیگر] اضافه شود» یعنی به نود و یک نفر برسد زکاتش «دو "حقه" است. اگر به صد و بیست و یک نفر برسد دسته‌بندی می‌شود» یعنی از صد و بیست و یک نفر "پنجاه تا پنجاه تا" یا "چهل تا چهل تا" جدا می‌شود (و برای هر پنجاه [نفر] یک "حقه"، و برای هر چهل [نفر] یک "بنت لبون" زکات می‌دهد)؛ حال اگر طبق دسته‌های چهل تایی عمل کند برای صد و بیست و یک شتر سه

دستهٔ چهل تایی وجود دارد و در نتیجه کنار گذاشتن سه "بنت لبون" به عنوان زکات بر وی واجب خواهد شد، و اگر طبق دسته بندی پنجاه تایی عمل کند صد و بیست و یک نفر شتر شامل دو دسته می شود و در نتیجه دو "حقه" به عنوان زکات واجب پرداخت می کند؛ و بقیهٔ شترها - که برای دسته بندی چهل تایی می شود یک شتر، و برای دسته بندی پنجاه تایی می شود بیست و یک شتر - تا زمانی که به چهل نفر نرسیده باشد چیزی بر عهده اش نیست، و وقتی رسید یک "بنت لبون" زکات خواهد داشت یا به پنجاه نفر برسد که در این صورت یک "حقه" زکات خواهد داشت.

«و اگر تعداد طوری بود که برای محاسبهٔ واجب می توانست هر یک از دو حالت را انجام دهد» یعنی به صورت دسته های چهل تایی یا دسته های پنجاه تایی محاسبه کند «مالک حق انتخاب دارد طبق هر کدام از آن ها که بخواهد عمل کند» مثلاً اگر دویست شتر داشته باشد می تواند طبق دسته بندی چهل تایی عمل کند و برای هر چهل نفر، یک "بنت لبون" کنار بگذارد که در مجموع می شود پنج "بنت لبون". همچنین می تواند طبق دسته بندی پنجاه تایی عمل کند و چهار "حقه" یعنی به ازای هر پنجاه شتر یک حقه - پرداخت کند.

ولی اگر فرض کنیم تعداد شترها به گونه ای باشد که فقط طبق یکی از حساب ها می تواند محاسبه شود در این صورت فقط طبق همان حساب محاسبه می شود؛ مثلاً برای یک صد و شصت شتر چهار "بنت لبون" زکات می دهد نه چیز دیگر؛ یعنی برای هر "چهل نفر" یک بنت لبون. حال اگر تعداد شترها یکصد و پنجاه نفر باشد زکاتش سه "حقه" خواهد بود؛ یعنی برای هر "پنجاه نفر" یک حقه. گاهی اوقات تعداد به گونه ای است که باید هر دو حساب توأم در نظر گرفته شود که در این صورت به این شکل عمل می شود؛ مثلاً اگر تعداد شترها صد و هفتاد نفر باشد زکاتش سه "بنت لبون" و یک "حقه" خواهد بود.

خلاصه: اگر تعداد به گونه ای باشد که بتوان هم زمان طبق دسته بندی چهل تایی و پنجاه تایی عمل کرد مالک حق انتخاب دارد، ولی اگر تعداد به گونه ای باشد که فقط بتوان طبق یکی از حساب ها محاسبه کرد فقط طبق همان محاسبه می کند، و مالک حق انتخاب

نخواهد داشت. همچنین اگر تعداد به‌گونه‌ای باشد که فقط بتواند به‌صورت تلفیقی از هر دو دسته‌بندی محاسبه شود فقط به آن صورت عمل می‌کند و مالک حق انتخاب ندارد.

«برای هر سی‌گاو یک "تبیع" یا "تبیعه" که وارد دو سالگی شده است زکات «داده» می‌شود؛ و برای هر چهل [رأس] یک "مسنه" داده می‌شود» که همان‌طور که قبلاً بیان شد وارد سه سالگی شده است.

درباره گوسفند، واجب براساس نصاب‌هایی محاسبه می‌شود که پیش‌تر بیان گردید.

◀ «دوم: جایگزین‌ها»

«کسی که باید یک "بنت مخاض" زکات بدهد اگر در اختیار نداشته باشد یک "ابن لبون" (نر) به‌عنوان زکات «می‌دهد» و "ابن لبون" یعنی دو سال دارد و وارد سال سوم شده است؛ «و اگر هیچ‌کدام از این دو را نداشت» یعنی نه "بنت مخاض" داشت و نه "ابن لبون" «حق انتخاب دارد هرکدام از آن‌ها را که بخواهد بخرد» و به‌عنوان زکات پرداخت کند.

«کسی که سن» مشخصی از شتر به‌عنوان "واجب اصلی" «بر او واجب شده است و در اختیار ندارد ولی سن بالاتر از آن دارد» - با وجود معذور بودن از واجب اصلی، به‌عنوان "واجب جایگزین" «آن را می‌پردازد و» جبران آن را از کارگزار زکات «دریافت می‌کند» که «دو گوسفند یا بیست درهم است» و هر درهم برابر با $\frac{2}{5}$ گرم نقره است، «یا مابه‌التفاوت آن‌ها» یعنی اختلاف قیمت واجب اصلی را با جایگزین دریافت می‌کند؛ «و اگر چیزی که در اختیار داشت کم‌سن‌تر از آن بود همراه با آن دو گوسفند یا بیست درهم یا بهای مابه‌التفاوت آن‌ها را می‌پردازد»؛ و در نتیجه سه راه در برابر او وجود خواهد داشت:

۱. یا سن بالاتر پرداخت را می‌کند و دو گوسفند می‌گیرد، یا کم‌سن‌تر را پرداخت می‌کند و به‌همراهش دو گوسفند نیز می‌دهد.
۲. یا سن بالاتر را پرداخت می‌کند و بیست درهم می‌گیرد، یا کم‌سن‌تر را پرداخت کند و به‌همراهش بیست درهم نیز می‌دهد.

۳. یا سن بالاتر را پرداخت می‌کند و اختلاف قیمت میان آن را با سنی که بر او واجب بوده است می‌گیرد، یا سن پایین‌تر را پرداخت می‌کند و اختلاف قیمت آن‌ها را می‌دهد. مثلاً اگر واجب او "حقه" بوده ولی "بنت لبون" را به‌عنوان زکات داده و قیمت آن صد دینار کمتر از "حقه" بوده است او "بنت لبون" + "صد دینار" پرداخت می‌کند؛ و به همین صورت برای بقیه واجب‌ها.

«انتخاب در این خصوص با او» یعنی با مالک «است نه عامل کارگزار» یعنی مأمور جمع‌آوری زکات. «و فرقی نمی‌کند قیمت بازاری» واجب اصلی «مساوی با آن باشد» یعنی با واجب جایگزینی که انتخاب کرده است مساوی باشد. «یا کمتر از آن باشد، یا بیشتر از آن باشد»؛ به این معنا که وقتی مالک "سن واجبی" را که باید به‌عنوان زکات تحویل دهد در اختیار نداشته باشد پرداخت واجب جایگزین برایش کفایت می‌کند؛ حال یا با "پرداخت سن بالاتر و دریافت جبران" یا با "پرداخت سن پایین‌تر به‌همراه پرداخت جبران" که پیش‌تر گفته شده، چه قیمت واجب اصلی در بازار مساوی با قیمت واجب جایگزین باشد، چه بیش از آن باشد، و چه کمتر از آن باشد.

«اگر سن‌ها» یعنی سن شترها «بیش از یک درجه اختلاف داشته باشند» مثلاً واجب او "بنت مخاض" باشد ولی چیزی که موجود دارد "حقه" است، و می‌دانیم "حقه" دو درجه از "بنت مخاض" بزرگ‌تر است «مقدار شرعی» پیش‌گفته «چند برابر نمی‌شود»؛ یعنی طبق مثال ما هنگام پرداخت "حقه" درست نیست چهار گوسفند یا چهل درهم بگیرد؛ «بلکه برای محاسبه اختلاف‌بها» فقط «به قیمت بازار مراجعه می‌شود»؛ به این معنا که اختلاف قیمت بازار میان "بنت مخاض" و "حقه" را می‌گیرد.

«و همین‌طور برای سن‌های بالاتر از "جذع"»؛ منظور شتری است که چهار سال دارد و وارد پنج سالگی شده است؛ مثلاً واجب او "بنت مخاض" یا "بنت لبون" بوده، ولی او شتری در اختیار دارد که وارد هفت یا هشت سالگی شده است. در اینجا نیز مقدار شرعی پیش‌گفته چند برابر نمی‌شود، بلکه آنچه را موجود دارد به‌همراه "جبران" پرداخت می‌کند؛ یعنی به‌همراه پس

گرفتن اختلاف قیمت چیزی که بر او واجب بوده با چیزی که به‌عنوان زکات پرداخت کرده است.

«دربارهٔ اختلاف سن در غیر از شتر» - که شامل گاو می‌شود - «نیز به همین صورت است»؛ یعنی اگر پرداخت "تبیعه" - که یک سال را کامل کرده و وارد دو سالگی شده است - بر وی واجب شده باشد ولی او گاو را در اختیار دارد که مثلاً وارد سال سوم یا چهارم شده است آن را به‌عنوان زکات می‌پردازد و اختلاف قیمت آن‌ها را پس می‌گیرد.

◀ «سوم: سن‌های واجب»

- «بنت مخاض: [ماده‌شتری] است که یک سالش تمام و وارد سال دوم شده است؛ یعنی مادرش "ماخض" یعنی "باردار" است.»
- «بنت لبون: [ماده‌شتری] است که دو سالش تمام و وارد سال سوم شده است؛ یعنی مادرش "لبن" (شیر) دارد.»
- «حِقَّة»: با کسر حاء و تشدید قاف [ماده‌شتری] است که سه سالش تمام و وارد سال چهارم شده، و آمادهٔ آمیزش یا بارداری شده است.»
- «جَدَعَة»: به فتح جیم و ذال [ماده شتری] است که چهار سالش تمام و وارد سال پنجم شده، و بالاترین سنی است که به‌عنوان زکات گرفته می‌شود.»
- «تبیع: [گاو نری] است که یک سالش تمام» و وارد سال دوم شده است «و نامش را "تبیع" گذاشته‌اند چون در چریدن از مادرش تبعیت می‌کند.»
- «مسنة: [ماده گاو] تئیه‌ای است که دو سالش تمام و وارد سال سوم شده است.»

«می‌تواند با توجه به قیمت بازار - از جنسی غیر از جنسی که» به‌عنوان زکات «بر او واجب شده است بپردازد»؛ به‌جای اینکه برای پرداخت زکات شتر یا گاو یا گوسفند عین همان جنسی را که بر او واجب شده است از خودشان بپردازد؛ مثلاً به‌جای "بنت لبون" یا "حقه" یا "گوسفند" می‌تواند قیمت بازاری آن را بپردازد؛ «ولی پرداخت خود جنس بهتر» از پرداخت قیمت

بازاری اش «است؛ و دربارهٔ دیگر جنس‌ها نیز به همین صورت است»؛ یعنی برای همهٔ انواع چهارگانهٔ زکات، مالک می‌تواند عین همان چیزی را که واجب شده است بپردازد یا معادل قیمت بازاری اش را بپردازد، ولی کنار نهادن و پرداخت از خود جنس بهتر است.

«کمترین گوسفندی که به‌عنوان زکات گرفته می‌شود بره‌ای است که شش ماهش کامل شده باشد» یعنی گوسفندی که پشم آن را پوشانده است «یا بزى است که وارد سال دوم شده است»؛ و "بز" نوعی گوسفند است که رویش را پوست پوشانده نه پشم.

«حیوان بیمار یا سن بالا» که به آخر عمر خود رسیده است «یا عیبناک» یعنی عیب‌دار یا ناقص - به‌عنوان زکات «پذیرفته نمی‌شود؛ و مسئول جمع‌آوری» یعنی کارگزار جمع‌کنندهٔ زکات «حق انتخاب ندارد» یعنی [حق ندارد] بدون رضایت مالک، گوسفندانی را که باید به‌عنوان زکات انتخاب شوند خودش انتخاب کند، بلکه حق انتخاب فقط از آن مالک است؛ «و اگر درگیری» و اختلافی میانشان «پیش بیاید» بین گوسفندان «قرعه انداخته می‌شود، البته با در نظر داشتن شرط سنی که بر او واجب شده است»؛ مثلاً گوسفندان با توجه به سنشان به دسته‌هایی تقسیم شوند و سپس میان دسته‌ها قرعه انداخته شود و زکات را از دسته‌ای که قرعه به نامش افتاد پرداخت می‌کند.

«پیوست‌ها»

«که عبارت‌اند از:»

«زکات در عین [مال] واجب می‌شود نه ذمه»؛ البته این به آن معنا نیست که زکات حتماً باید از عین جنس پرداخت شود چراکه پیش‌تر بیان شد پرداخت قیمت بازاری مقدار واجب نیز کفایت می‌کند - بلکه به این معناست که وجوب پرداخت زکات به "عین" تعلق می‌گیرد نه به ذمه؛ و در نتیجه زکات مثل قرض یا بدهی ثابتی نیست تا هر وقت توانست آن را بپردازد؛ و پرداخت مقدار واجب در زکات بلافاصله انجام می‌شود حال یا از خود کالا یا با قیمت بازاری آن. «پس اگر می‌توانست آن را» یعنی زکات را «به مستحقش برساند و انجام ندهد، کوتاهی

کرده است» یعنی در انجام واجب کوتاهی کرده است. «و اگر تلف شود ضامن خواهد بود» حال یا با همانند آن، یا با قیمت [معادل آن]؛ «و به همین ترتیب اگر می‌توانست آن را به عامل جمع‌آوری یا به امام برساند» ولی انجام ندهد با این کار کوتاهی کرده است و اگر تلف شود ضامن خواهد بود.

«اگر مهریه زنی را یک نصاب قرار دهد» یعنی یک نصاب از انواعی که زکات به آن تعلق می‌گیرد مثلاً چهل رأس گوسفند مهرش کند، و همان‌طور که در کتاب نکاح توضیح داده شده است زن مهریه را به مجرد عقد به تملک درمی‌آورد «و درحالی‌که [زن] مهریه را در اختیار دارد یک سال از آن سپری شود» - که به این ترتیب زکات آن واجب می‌شود. «و اگر آن زن را قبل از نزدیکی» با وی «و بعد از سپری شدن سال طلاق بدهد» و با توجه به احکام طلاق- طلاق قبل از نزدیکی با همسر بازگرداندن نیمی از مهریه مقرر شده در عقد را به شوهر لازم می‌گرداند، و در نتیجه «نصف برایش باقی خواهد ماند» یعنی نصف مهریه کامل؛ و این یعنی زن باید نیمی از مهریه را به‌طور کامل و بدون هیچ کم و کاستی به شوهر بازگرداند که در مثال ما بیست گوسفند می‌شود؛ زیرا این حق شوهرش بوده است، و از آنجا که [مالی که به شوهر بازگردانده] نصف حد نصاب بوده است، پس زکاتی به آن تعلق نمی‌گیرد؛ اما «به مقداری که تحت اختیار زن بوده است تعلق می‌گیرد»؛ یعنی زن باید از نصف مهریه‌اش که برایش باقی مانده است زکات را پرداخت کند؛ زیرا زکات برای حد نصاب (یعنی مهریه) که در اختیار او بوده واجب شده است، و در نتیجه زن باید یک گوسفند به‌عنوان زکات پرداخت کند، و طبق مثال ما برایش نوزده گوسفند باقی می‌ماند.

«و اگر نصف» یعنی نصف نصاب (یعنی مهریه) «با کوتاهی» از سوی زن طلاق داده شده پیش از اینکه حق زکات را ادا کند «از دست برود» یعنی طبق مثال ما بیست گوسفند تلف شود «کارگزار می‌تواند حق خود» یعنی حق واجب در زکات «را از عین» باقی‌مانده نزد زن «بگیرد»، یعنی در مثال ما از بیست گوسفند باقی‌مانده؛ و وقتی یکی از آن‌ها را بگیرد باقی‌مانده کمتر از نصف یعنی نوزده گوسفند خواهد شد «و مرد برای سهم خود» یعنی برای

نصف کامل «به زن مراجعه می‌کند؛ زیرا» با توجه به فرض مسئله و با وجود تقریب و کوتاهی از سوی زن «زن ضامن مال تلف شده بوده است» و طبق مثال ما نوزده گوسفند باقی مانده نزد زن به همراه یک گوسفند یا قیمت آن به مرد بازگردانده می‌شود تا به این ترتیب نصف مهریه‌ای که زن باید به مرد باز می‌گردانده است کامل شود.

«اگر کسی به اندازه نصابی مال داشته باشد و چند سال بر آن بگذرد اگر زکات آن را در سرآمد «هر سال از چیز دیگری پرداخت کرده باشد» مثلاً قیمت زکات واجب را مطابق بازار پرداخت کرده باشد، مادام که به اندازه نصاب باقی باشد «زکات آن تکرار می‌شود؛ و اگر» در آن سال‌ها زکاتش را از چیز دیگری «پرداخت نکرده باشد» بلکه آن را از خود نصاب پرداخت کرده باشد فقط «زکات یک سال بر وی واجب خواهد بود»؛ زیرا وقتی زکاتش را از همان نصاب در مرتبه اول پرداخت کند آن مال از حد نصاب کمتر می‌شود و در نتیجه دیگر زکات واجب نخواهد داشت.

خلاصه: تعدد زکات، مشروط به باقی ماندن حد نصاب هنگام سرآمد سال و کمتر نشدن از حد نصاب است؛ پس تا زمانی که نصاب باقی است زکات واجب می‌شود و گرنه واجب نخواهد بود.

«اگر بیش از حد نصاب در اختیار داشته باشد» مثلاً چهل و پنج گوسفند داشته باشد «واجب» در سال اول «با توجه به نصاب پرداخت می‌شود» یعنی -طبق مثال ما- با توجه به چهل گوسفند پرداخت می‌شود «و» در سال آینده «از مقدار بیشتر» از نصاب «جبران می‌شود» که پنج گوسفند است «و در هر سال به همین ترتیب ادامه می‌دهد تا آن مال از حد نصاب کمتر شود» یعنی -در مثال ما- اگر از حد نصاب گوسفندان یعنی چهل گوسفند کمتر شود یعنی به سی و نه گوسفند برسد نصاب از پنج گوسفند اضافی جبران می‌شود، و به همین ترتیب نصاب در هر سال از مقدار اضافه جبران می‌شود تا اینکه تعداد گوسفندان به چهل رأس گوسفند برسد، و اگر از آن کمتر شود و به سی و نه گوسفند برسد پرداخت زکات آن واجب نخواهد بود.

مثال دیگری برای شتر: «اگر بیست و شش شتر داشته باشد و دو سال بر آن‌ها بگذرد پرداخت یک "بنت مخاض" و پنج گوسفند برایش واجب می‌شود»؛ بنت مخاض برای سال اول است و پنج گوسفند برای سال دوم است؛ زیرا وقتی "بنت مخاض" را از شترهایش خارج کند تعدادشان کاهش می‌یابد و به بیست و پنج شتر می‌رسد، و در این صورت با توجه به مطلب گفته‌شده زکات آن پنج گوسفند خواهد شد «و وقتی سه سال سپری شود» برای سال اول «بنت مخاض و» [برای دو سال دیگر] «نُه گوسفند واجب می‌شود»؛ پنج گوسفند با توجه به توضیحات برای سال دوم، و چهار گوسفند برای سال سوم، البته اگر یکی از شترها کم شود و به نصاب بیست برسد، در غیر این صورت اگر همان بیست و پنج شتر باقی بماند [برای سال سوم نیز] باید پنج گوسفند زکات بدهد.

«پرداخت زکات برای نصاب مجموع بز و گوسفند، و همچنین» مجموع «گاو و گاو میش، و نیز» مجموع «شتر "عراب"» یعنی شتر اصیل و خالص «و "بخاتی"» یعنی شتر خراسانی «واجب می‌شود»؛ چراکه نصاب شرعی از یک جنس محسوب می‌شود «و مالک حق انتخاب دارد واجب» یعنی زکات واجب «را از هر کدام از دو نوع که بخواهد پرداخت کند».

«اگر صاحب مال» یعنی مالک «بگوید بر اموال من یک سال سپری نشده است یا» زکات «واجب را [قبلاً] پرداخت کرده‌ام» گفته‌اش «پذیرفته می‌شود، و آوردن شاهد یا سوگند برای آن لازم نیست؛ ولی اگر دو شاهد شهادت بدهند» سال وی سپری شده یا زکاتش را نپرداخته است «شهادتشان پذیرفته می‌شود» و براساس آن‌ها عمل می‌شود.

«اگر مالک اموال پراکنده‌ای داشته باشد می‌تواند از هر کدام از آن‌ها که بخواهد زکات را پرداخت کند. اگر [حیوان دارای] سن زکات واجب نصاب بیمار بود»، به توجه به آنچه گفته شد «پذیرفتن آن» به‌عنوان زکات «جایز نیست، و چیز دیگری هم‌ارزش آن گرفته می‌شود»، فرقی نمی‌کند سنش بالاتر از واجب باشد یا کمتر از آن؛ به این ترتیب حق انتخاب دارد سن بالاتر را پرداخت کند و اختلاف قیمت آن را از کارگزار زکات دریافت کند، یا همان‌طور که قبلاً گفته شد سن پایین‌تر را به‌همراه مابه‌التفاوت قیمتش بدهد؛ «و اگر تمام» حیوانات

نصاب «بیمار بودند [مالک] مکلف نمی‌شود حیوان سالمی خریداری کند» و کارگزار به گرفتن حیوان بیمار از او بسنده می‌کند.

«حیوان تازه‌زایمان کرده - حیوانی بیش از پنجاه روز از زایمانش سپری نشده است - یا حیوان پرواری که برای مصرف خوراکی پروار شده است» یعنی حیوانی که مالک برای خوراک خودش و خانواده‌اش اختصاص داده است «یا فحل» یعنی نری که برای لقاح و زادوولد نگهداری می‌شود به‌عنوان زکات «دریافت نمی‌شود».

برای زکات گوسفند «می‌تواند از گوسفندان شهر دیگر نیز پرداخت کند، حتی اگر» از گوسفندهای همان شهر «ارزان‌تر باشد و» برای زکات گوسفند «می‌تواند نری یا ماده» پرداخت کند.

«زکات طلا و نقره»

«زکات در طلا واجب نمی‌شود تا اینکه به بیست دینار برسد، و هر دینار یک مثقال طلای هجده عیار است.» بنابراین بیست دینار = بیست مثقال طلای هجده عیار؛ و وقتی به نصاب مذکور برسد «ده قیراط یعنی ۲/۵ درصد زکات خواهد داشت» یعنی ۲/۵ درصد از بیست مثقال که با احتساب یک مثقال معادل بیست قیراط، زکات بیست مثقال برابر با نیم مثقال، و زکات چهل مثقال برابر با یک مثقال خواهد شد، و به همین ترتیب ادامه می‌دهد. با محاسبه براساس گرم، هر گرم برابر با پنج قیراط است، و یک مثقال برابر با ۴/۲۵ گرم می‌شود، و این یعنی مقدار طلایی که واجب است برای نصاب فراهم باشد تقریباً برابر با هشتاد و پنج گرم می‌شود که نتیجه حاصل ضرب "۲۰ مثقال × ۴/۲۵ گرم" است.

«مازاد» بر بیست مثقال «زکات ندارد، تا اینکه» مقدار مازاد «به چهار دینار» یعنی چهار مثقال طلای هجده عیار که برابر با هشتاد قیراط است «برسد، که در این صورت دو قیراط یعنی: ۲/۵ درصد» از چهار مثقال «زکات می‌دهد» یعنی یک‌دهم مثقال؛ و اگر مقدار اضافی به هشت مثقال برسد زکاتش "۲/۵ درصد" یعنی یک‌دهم مثقال خواهد بود، و اگر بخواهد

قیمت معادل آن را به عنوان زکات پرداخت کند بر همین اساس عمل می کند؛ یعنی اگر قیمت یک مثقال طلا به عنوان مثال - صد دینار عراقی باشد زکات چهار مثقال می شود ده دینار عراقی، و زکات هشت مثقال می شود بیست دینار، و به همین ترتیب ادامه می دهد.

«کمتر از بیست مثقال زکات ندارد، و نیز کمتر از چهار دینار» اضافه بر بیست مثقال «نیز زکات ندارد؛ و سپس هر قدر این مال افزایش یابد به ازای هر چهار» دینار یعنی یک مثقال طلای هجده عیار «دو قیراط یعنی ۲/۵ درصد آن زکات واجب خواهد داشت، حال هر قدر که افزایش یابد». این درباره زکات طلا بود.

«نقره زکات ندارد تا اینکه به دویست درهم برسد که در این صورت پنج درهم» یعنی این نیز ۲/۵ درصد «زکات خواهد داشت. سپس به ازای هر چهل» درهم «که افزایش یابد یک درهم زکات دارد، و هر آنچه از چهل [درهم] کمتر باشد زکاتی نخواهد داشت، همان طور که هر آنچه از دویست [درهم] کمتر باشد زکاتی ندارد؛ و هر درهم معادل ۲/۵ گرم نقره خالص است»؛ و این یعنی:

۱. مقدار نقره خالص که فراهم بودنش برای رسیدن به حد نصاب اصلی شرط است معادل پانصد گرم است، یعنی حاصل ضرب ۲۰۰ درهم \times ۲/۵ گرم.
۲. مقداری که برای محقق شدن نصاب اضافی باید فراهم باشد صد گرم است، یعنی حاصل ضرب ۴۰ درهم \times ۲/۵ گرم.
۳. مقدار زکات برای نصاب اصلی یعنی پنج درهم معادل ۱۲/۵ گرم نقره خالص است، یعنی حاصل ضرب ۵ \times ۲/۵ گرم.

به طور کلی همان طور که دیدیم - زکات طلا و نقره "یک چهارم عشر یعنی ۲/۵ درصد" است، در صورتی که به حد نصاب اصلی برسد؛ یعنی به بیست مثقال طلا یا دویست درهم نقره، یا به حد نصاب های اضافی بر نصاب اصلی برسد، یعنی ۴ مثقال برای طلا، و ۴۰ درهم برای نقره.

«و برای واجب شدن زکات آن‌ها» یعنی طلا و نقره. «اینکه به صورت سکه رایج معاملات» توسط حاکم «[در قالب] دینار ضرب شده یا درهم نقش شده باشد، یا چیزی باشد که با آن‌ها معامله می شود شرط نیست»؛ یعنی اینکه برای معامله و تجارت ضرب شده باشد دو معنا دارد:

- یا سکه رایج برای تجارت باشد و مردم در حال حاضر با آن‌ها دادوستد می کنند.
- یا در حال حاضر سکه رایج برای تجارت نیست، ولی مردم در گذشته از آن‌ها برای معامله و تجارت استفاده می کرده اند.

هر دو صورت برای وجوب زکات طلا و نقره شرط نیست؛ «بلکه نگهداری آن‌ها به عنوان پس انداز» و به عنوان مثال نگهداری برای وقتی که لازم باشد «کفایت می کند؛ حتی اگر به صورت "سبیکه" (شمش طلا یا نقره) یا نقر (نقره خام) باشد». "سبیکه" قطعه طلا یا نقره ای است که قالب گیری شده است ولی ساخته شده نیست و "نقر" جمع نقره یعنی قطعه نقره ای خام و ساخته نشده، «یا تیر باشد»؛ یعنی خاک طلا یا خرده های طلا که ساخته شده نیست.

برای واجب شدن زکات طلا و نقره «سپری شدن یک سال شرط است» -درست مثل زکات چهارپایان- «با این شرط که تمام نصاب در طول سال موجود باشد»؛ به طوری که در طول سال چیزی از نصاب کم نشود یا در طول سال چیزی از آن تغییر نکند. «اگر در طول سال مقداری از آن کم شود یا عین نصاب‌ها به جنس دیگری تبدیل شود» مثلاً قطعه طلایی از نصاب به قطعه نقره تغییر کند «یا به همان جنس تغییر کند»، مثلاً قطعه طلایی از نصاب به قطعه طلای دیگری تغییر کند «زکات» آن «واجب نخواهد بود»؛ زیرا مقدار نصاب به همان صورت دست نخورده باقی نمانده است.

«همچنین اگر از تصرف در آن» یعنی طلا یا نقره «منع شده باشد» زکاتش واجب نیست «چه این منع شرعی بوده باشد، مثل وقف یا رهن، و چه قهری و اجباری بوده باشد، مثل غصب». در چنین حالتی نیز پرداخت زکات طلا و نقره واجب نیست؛ زیرا مالک نمی تواند در آن‌ها تصرف کند، و پیش تر گفته شد به طور کلی- یکی از شرطهای وجوب زکات توانایی

تصرف است.

«زیورآلات زینتی» - فرقی نمی‌کند زن استفاده کند یا مرد - «زکات واجب ندارند؛ البته اگر حلال باشد، مثل انگو برای زن و زینت شمشیر» یعنی تزئین شمشیر «برای مرد. اگر» زیورآلات زینتی «حرام باشد» زکات «واجب می‌شود، مثل خلخال برای مرد» و نه برای زن؛ خلخال شبیه انگو است ولی به پا انداخته می‌شود «و مثل ظرف‌های ساخته‌شده از طلا و نقره، و آلات لهو که از طلا و نقره ساخته شده باشند.» پس اگر برای چنین کاربردهایی از زیورآلات طلا و نقره استفاده شده باشد زکات آن واجب می‌شود.

«حال» در صورت برآورده شدن تمامی شرایط وجوب زکات «اگر نقره یا طلا را ذخیره‌سازی کند و زکاتشان را ندهد از مصادیق این آیه خواهد شد: ﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾^۱ (و کسانی را که زر و سیم می‌اندوزند و در راه خدا انفاقش نمی‌کنند اینان را به عذابی دردآور بشارت بده).»

از معاذ بن کثیر نقل شده است، گفت: از ابو عبد الله علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «شیعیان ما می‌توانند از آنچه در اختیارشان هست به نیکی انفاق کنند. وقتی قائم ما قیام کند هرکسی گنجی دارد گنجش برایش حرام می‌شود تا آن را بیاورد و با آن علیه دشمنش کمک گرفته شود؛ و این فرمایش خداوند عزوجل است: ﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ (و کسانی را که زر و سیم می‌اندوزند و در راه خدا انفاقش نمی‌کنند اینان را به عذابی دردآور بشارت بده).»^۲

به این ترتیب روشن شد شرط‌های واجب شدن زکات طلا و نقره، فقط دو شرط است:

۱. رسیدن به حد نصاب.

۱. توبه: ۳۴.

۲. کافی، کلینی: ۴ / ۶۱.

۲. سپری شدن یک سال.

«اما احکام آن که شامل» هفت «مسئله است»:

• «اول: در صورتی که ماهیت دو شیء» از نظر جنس «یکسان باشد تفاوت مرغوبیت اهمیت ندارد» چه طلا باشد و چه نقره؛ به این معنا که اگر دو نوع طلا یا دو نوع نقره داشته باشد، به طوری که یکی از آن‌ها مرغوب‌تر و باکیفیت‌تر باشد [مثلاً عیار بالاتری داشته باشد] تا هنگامی که هر دو هم جنس هستند هر دو طلا یا هر دو نقره هستند بر او واجب نیست زکات را فقط از مرغوب‌تر بپردازد؛ «بلکه» می‌تواند «آن‌ها را به یکدیگر ضمیمه کند» و زکات را از نصاب مخلوط حاصل از «مرغوب‌تر با نامرغوب‌تر» بپردازد. «اگر پرداختن» یعنی پرداختن زکات «به صورت داوطلبانه از نوع مرغوب‌تر انجام شود» یعنی اگر مالک بخواهد زکاتش را از نوع مرغوب‌تر و باکیفیت‌تر بپردازد که بحثی نیست و می‌تواند چنین کند؛ «در غیر این صورت» یعنی اگر نخواهد به صورت داوطلبانه زکاتش را از مرغوب‌تر بپردازد «می‌تواند» یعنی برایش جایز است. «از هر نوع به نسبت خودش پرداخت کند»؛ یعنی براساس نسبتی که در نصاب دارد؛ پس اگر به عنوان مثال چهل مثقال طلا داشته باشد به طوری که سی مثقال آن از نوع مرغوب‌تر و باکیفیت‌تر، و ده مثقال آن از نوع دیگر باشد، و طبیعتاً زکات همه‌اش یک مثقال می‌شود، برای پرداخت زکات، سه چهارم مثقال از نوع مرغوب و یک چهارم باقی مانده را از نوع دیگر پرداخت می‌کند.

نکته: نمی‌تواند زکاتش را فقط از نوع با مرغوبیت کمتر پرداخت کند.

• «دوم: درهم‌های ناخالص» یعنی نقره‌ای که در آن‌ها استفاده شده است خالص نیست. «زکات ندارند مگر اینکه مقدار خالص آن به حد نصاب برسد» و گفته شد درهم خالص ۲/۵ گرم نقره است. در نتیجه مقدار مطلوب برای محقق شدن نصاب اصلی ۵۰۰ گرم نقره، و برای هر نصاب اضافی ۱۰۰ گرم نقره است. پس هر وقت این مقدار نقره در درهم‌های ناخالص فراهم شد زکات آن واجب می‌شود؛ «به علاوه او نمی‌تواند» یعنی برایش جایز نیست

«ناخالص را به همان وزن خالص جدا کند و بپردازد»؛ زیرا در این صورت مقدار مطلوب نقره‌ای را که باید بپردازد شامل نمی‌شود. به‌عنوان مثال اگر "دویست درهم نقره یعنی ۵۰۰ گرم داشته باشد و همان‌طور که دانستیم زکاتش پنج درهم یعنی $12/5$ گرم می‌شود، اگر وی درهم‌های ناخالص با عیار نصف داشته باشد یعنی درهم‌هایی با نسبت پنجاه درصد نقره و پنجاه درصد از مواد دیگر، در این صورت نمی‌تواند پنج درهم ناخالص را بپردازد. البته، او می‌تواند ۱۰ درهم ناخالص را به‌عنوان زکات بپردازد، زیرا معادل پنج درهم خالص می‌شود؛ اما اگر میان آن‌ها اختلاف قیمت زیادی وجود داشته باشد در این صورت جایز نخواهد بود ناخالص را به‌جای خالص بپردازد.

• «سوم: اگر درهم‌های ناخالصی داشته باشد اگر نسبت نقره را بداند» مثلاً نسبت ناخالصی در آن پنجاه درصد باشد «زکات آن را از نقره خالص پرداخت می‌کند»؛ مثلاً اگر چهارصد درهم ناخالص با نسبت پنجاه درصد داشته باشد می‌تواند پنج درهم معادل $12/5$ گرم نقره خالص را از جایی به‌عنوان زکات بپردازد؛ «و» همچنین می‌تواند زکاتش را «از همان [نقره‌های ناخالص] پرداخت کند» و در این حالت او باید با توجه به اینکه در مثال ما درصد ناخالصی پنجاه درصد بوده است ده درهم بپردازد؛ «ولی اگر از آن اطلاع نداشت» یعنی نسبت نقره و درصد ناخالصی را نمی‌دانست «احتیاطاً می‌تواند همه زکاتش را از خالص بپردازد»؛ زیرا به این ترتیب آنچه شرعاً خواسته شده است محقق می‌شود و ذمه‌اش به‌طور قطعی بری می‌شود؛ «ولی اگر چانه‌زنی کند» یعنی از پرداختن درهم مرغوب بخل بورزد «لازم است درهم‌ها را تصفیه کند» و مقدار نقره خالص موجود در آن‌ها را مشخص کند «تا مقداری را که واجب است» بپردازد «متوجه شود».

• «چهارم: مالی را که قرض گرفته است اگر قرض‌گیرنده آن را یک سال به حال خود رها کرده باشد زکات آن بر وی واجب می‌شود»؛ زیرا با دریافت قرض توسط وی آن مال جزو دارایی‌هایش شده و در نتیجه زکات آن بر عهده او خواهد بود «نه بر عهده قرض‌دهنده»؛ یعنی کسی که قرض داده و آن مال از دارایی‌هایش خارج شده است؛ «و اگر قرض‌گیرنده

شرط کرده باشد زکات بر عهده قرض‌دهنده باشد» آن شرط «لازم الاجرا نمی‌شود»؛ یعنی قرض‌دهنده واجب نیست به آن عمل کند؛ زیرا "شرع" زکات را فقط برای صاحب مال واجب کرده است نه شخص دیگر، و در نتیجه چنین شرطی اساساً شرعی نبوده است.

• «پنجم: کسی که مالی را دفن کرده است و مکان آن را به یاد نمی‌آورد، یا مالی را به ارث برده ولی به او نرسیده است و چند سال از آن بگذرد، و سپس به او برسد»، به طوری که حالا می‌تواند در آن تصرف کند «مستحب است زکات همان سال آن مال را بدهد» یعنی برایش مستحب است زکات یک سالش را بدهد، نه تمام سال‌هایی را که سپری شده است، و اینکه بلافاصله زکات آن را بدهد نه اینکه منتظر بماند یک سال از آن بگذرد.

• «ششم: اگر نفقه‌ای را برای خانواده‌اش کنار بگذارد» و به اندازه نصاب زکات‌دار یا بالاتر بوده باشد «و» از سوی آنان «در معرض تلف شدن قرار گرفته باشد» مثلاً با مصرف کردن آن برای نفقه و معیشتشان- «با توجه به غیبت مالک، زکات از آن ساقط می‌شود» حتی اگر تا انتهای سال باقی بماند؛ «ولی در صورتی که [مالک] حاضر باشد» و یک سال از آن بگذرد و تا سررسید سال نصاب کامل بماند زکات آن «واجب خواهد شد».

• «هفتم: زکات واجب نمی‌شود مگر اینکه هرکدام» از انواع جنس‌هایی که زکاتشان واجب است «به حد نصاب برسد؛ و اگر تمام یک جنس یا قسمتی از آن کمتر باشد با جنس دیگر جبران» و کامل «نمی‌شود؛ مثلاً کسی که ده دینار» طلا «و صد درهم» نقره «دارد یا» به همراه آن «چهار شتر و بیست رأس گاو دارد» در چنین حالتی زکاتشان واجب نخواهد بود. از نظر شرعی ملاک، کامل شدن هرکدام از انواع به‌تنهایی به میزان نصابی شرعی از نصاب‌هایی است که پیش‌تر توضیح داده شد.

«زکات غلات»

غله محصولی است که زمین به بار می‌آورد؛ و منظور از آن در مبحث زکات، چهار نوع غله و پیوست‌هایشان است که در ادامه خواهیم دانست.

«و شامل مباحث مربوط به جنس (نوع)، شروط و ضمیمه‌ها می‌شود.»

«**اول:** پرداخت زکات آنچه از زمین برداشت می‌شود واجب نیست، مگر برای چهار نوع»:

۱. «گندم.»

۲. «جو.»

۳. «خرما.»

۴. «و کشمش.»

«و» همچنین زکات برای «حبوبات دیگری که با کیل (پیمانه) و ترازو سنجیده می‌شوند مثل ذرت و برنج و عدس و ماش و ارزن و لوبیا.» واجب است.

«**شروط:** نصاب "۸۵۰ کیلوگرم" است؛ و چیزی که کمتر» از آن باشد «زکات ندارد، و بیشتر» از آن «زکات دارد، حتی اگر اندکی [بیشتر] باشد».

«و حدی» یعنی زمانی- «که به این جنس‌ها زکات تعلق می‌گیرد هنگام رسیدن محصول است»؛ به این معنا که وقتی غلات گفته شده به مرحله رسیدن محصول می‌رسد زکاتش واجب می‌شود؛ یعنی مکلف مشغول الذمه پرداخت زکات می‌شود. پس اگر زمین خود را به‌عنوان مثال- به‌همراه غله کِشت شده موجود در آن بفروشد پرداخت زکات محصول غله رسیده، بر عهده او خواهد بود، و اگر آن را پرداخت نکند گناه کرده است. «و وقت خارج کردن» یعنی پرداخت زکات «غله زمانی است که» از پوسته و چیزهای دیگر «پاک شده است، و برای خرما بعد از چیدن آن است» یعنی بعد از کندن و خشک شدنش؛ «و برای کشمش بعد از چیدنش» و نیز خشک شدنش. فایده مشخص کردن وقت پرداخت زکات این است که اگر مالک با تفریط و کوتاهی از محافظت از آن یا به تأخیر انداختن پرداخت آن با وجود توانایی پرداخت- باعث تلفش شدنش شود ضامن خواهد بود.

«زکات غلات فقط وقتی واجب می‌شود که با کِشت در ملکیت درآمده باشد، نه با روش‌های دیگری مثل بیع» یعنی خرید «و هدیه و مسایحه»؛ و منظور عملیات تأمین آب

(دستگاه پمپاژ آب) برای آبیاری زمین مشخص است که در مقابل نسبتی از محصول زمین دریافت می‌شود.

«وقتی زکات محصول کشاورزی پرداخت شود پس از آن دیگر زکات نخواهد داشت، حتی اگر چند سال» نزد وی «باقی بماند»؛ یعنی زکات یک غله را فقط یک مرتبه می‌دهد «و زکات فقط بعد از پرداخت تمام هزینه‌ها واجب می‌شود»؛ هزینه‌هایی مثل اجرت زراعت زمین، هزینه ابزار و ادوات، بذر، دستمزد کارگراها، هزینه کود و آبیاری و دیگر هزینه‌ها؛ و این یعنی اگر زمین وی به اندازه حد نصاب و بالاتر محصول داده است و بخواهد زکات آن را کنار بگذارد ابتدا هزینه‌های زراعت را محاسبه و آن‌ها را [از محصول] پرداخت می‌کند و سپس زکات باقی‌مانده را می‌دهد.

«پیوست‌ها»

شامل هفت «مسئله» است:

• «اول: هرچیزی که با آب جاری» یعنی آب جاری روی زمین «آبیاری شده باشد یا از طریق ریشه‌هایش» یعنی مثلاً آب نزدیک سطح زمین باشد یا زمین وی کنار نهری باشد و آب به آن نفوذ کند به طوری که ریشه‌های زراعتش از آن سیراب شود و با وجود آن نیازی به آبیاری نداشته باشد، «یا با باران [به صورت دیم] آبیاری شود یک‌دهم است» زکاتش یک‌دهم محصول غلات است، «و چیزی که با ابزار آبیاری شده باشد [زکاتش] نیم عشر (نصف یک‌دهم) است؛ و اگر هر دو با هم جمع شوند» یعنی با یکی از امور سه‌گانه و نیز به صورت آبی آبیاری شده باشد «با توجه به آنچه غالب است حکم می‌شود»؛ یعنی اگر به‌عنوان مثال آبیاری غالب به صورت آبیاری با آب جاری یا باران بوده باشد زکاتش یک‌دهم، و اگر غالب آن با ابزار بوده باشد زکاتش نصف یک‌دهم است؛ «و اگر به‌طور مساوی بوده باشند» به‌جهت در نظر گرفتن هر دو حالت - «از نصف محصول یک‌دهم، و از نصف» دیگر «نیز نصف یک‌دهم گرفته می‌شود»؛ به‌عنوان مثال اگر محصول زراعت وی پس از پرداخت هزینه‌ها هزار کیلوگرم بشود از نصف آن (یعنی پانصد کیلوگرم) یک‌دهم یعنی پنجاه کیلوگرم، و از نصف دیگر

نیم‌عشر یعنی بیست و پنج کیلوگرم گرفته می‌شود، که برای مثال ما در مجموع می‌شود هفتاد و پنج کیلوگرم.

• «دوم: اگر نخلستان یا کشتزارهایی» که زکات واجب دارند «در نقاطی دور از هم داشته باشد به طوری که یکی قبل از دیگر می‌رسد» یعنی ثمره بعضی از آن‌ها زودتر از بعضی دیگر می‌رسد، مثلاً در عراق و حجاز نخلستان داشته باشد، وقتی بخواهیم زکاتش را محاسبه کنیم «همه را با هم در نظر می‌گیریم» و طبق مثال ما محصول همه نخل‌هایی را که در دو سرزمین دارد با هم در نظر می‌گیریم «و حکم آن، حکم میوه موجود در یک مکان خواهد بود» یعنی گویی محصولات در یک مکان بوده‌اند «هرچه رسیده» و میوه داده «باشد و به نصاب نیز رسیده باشد» زکاتش «گرفته می‌شود؛ و پس از آن از بقیه دریافت می‌شود»؛ یعنی هنگام به ثمر رسیدن در هر دو سرزمین زکات مازاد دریافت می‌شود «چه کم باشد و چه زیاد»؛ زیرا قبلاً بیان شد هرآنچه بیش از نصاب غله بشود زکاتش واجب می‌شود حتی اگر اندک باشد، «و اگر چیزی که به نصاب نمی‌رسد زودتر رسید» و محصول داد مثلاً خرما می‌وی در عراق پیش از خرمایش در حجاز برسد، و محصول به دست آمده به حد نصاب نرسیده باشد «برای واجب شدن زکات منتظر می‌مانیم» و صبر می‌کنیم «تا به حد نصاب کامل شود». طبق این مثال، منتظر رسیدن خرما می‌وی در حجاز می‌شویم تا آن را به محصول عراق ضمیمه کنیم و به نصابی برسیم که زکاتش واجب است؛ «فرقی نمی‌کند همه با هم شکوفه داده و به بار نشسته باشد» یعنی همه زراعتی که می‌خواهیم نصاب را از آن کامل کنیم، «یا» همه آن «با هم رسیده باشد» و ثمر داده باشد، «یا هم زمان نبوده باشند» یعنی برخی قبل از برخی دیگر شکوفه یا میوه داده باشد. به محض اینکه محصول داد و میوه‌اش رسید و بتوانیم حد نصاب غیرکامل را با آن کامل کنیم زکاتش واجب می‌شود، و درباره بقیه محصول مازاد هر قدر که بوده باشد به محض رسیدن، زکاتش واجب می‌شود.

• «سوم: اگر نخل‌هایی دارد که» سالی «یک مرتبه محصول می‌دهد، و نوع دیگری نیز دارد که دو مرتبه محصول می‌دهد» هنگام محاسبه زکات «دومی را به اولی ضمیمه می‌کند»

و اگر مجموع به نصاب شرعی و بیشتر برسد زکاتش واجب می‌شود، وگرنه خیر.

• «چهارم: دریافت رطب به جای خرما، و انگور به جای کشمش» به عنوان زکات «کفایت نمی‌کند؛ و اگر ساعی» یعنی مسئول جمع‌آوری زکات «آن را بگیرد و خشک شود و» وزنش از مقدار واجب در زکات «کمتر شود» ساعی «برای» جبران «مقدار کمتر» به مالک «مراجعه می‌کند»؛ مثلاً اگر زکاتش صد کیلوگرم باشد و قبل از خشک شدن محصول آن را پرداخت کند، و سپس وقتی خشک و وزنش کمتر شد و به نود کیلوگرم رسید مأمور زکات برای جبران کمبود به او مراجعه می‌کند؛ یعنی مالک باید برای جبران کمبود، ده کیلوگرم بپردازد.

• «پنجم: اگر مالک بمیرد و دینی بر ذمه‌اش باشد و محصول» پس از مرگ وی و قبل از اینکه در تملک ورثه دربیاید «به ثمر برسد، و به نصاب برسد زکاتش بر ورثه واجب نخواهد بود»؛ زیرا وجوب زکات به محصولی که در تملک ورثه باشد ارتباط ندارد تا بگوییم پرداخت زکات بر وی واجب شده است، و نیز پرداخت زکات بر مالک هم واجب نیست، زیرا با فوتش تکلیف از او ساقط شده و طبق فرض مسئله ما پس از مرگ وی میوه داده و محصول رسیده است؛ این یک صورت مسئله بود.

صورت دوم: «و اگر دین» که بر ذمه میت بوده است از ماترک وی پرداخت شود «و اضافه آن» یعنی مازاد محصول به «نصاب برسد» باز هم «پرداخت زکات» بر وارث «واجب نخواهد شد؛ زیرا در حکم مال میت بوده است»؛ به این معنا که مال میت بلافاصله پس از فوت میت به دارایی‌های ورثه منتقل نمی‌شود، بلکه ابتدا باید دین‌ها و بدهی‌ها و حقوق واجب ادا شود، و سپس پس از تقسیم، به دارایی ورثه منتقل می‌شود؛ و روشن است در مسئله ما زکاتی نخواهد داشت؛ چراکه "زکات و دیگر تکالیف شرعی" با مرگ از میت ساقط می‌شود.

صورت سوم: «اگر» میوه «به صورت خرما برسد و مالک زنده باشد، و سپس» بعد از آن «بمیرد، زکات» محصول خرما «واجب می‌شود»؛ زیرا از آنجا که وی زنده بوده است وجوب زکات به میوه "خرما" تعلق گرفته است، و وجوب زکات در چنین حالتی ثابت خواهد بود «حتی

اگر بدهی وی» تمام «ماترک^۱ وی را شامل شود»؛ مثلاً اگر ماترک متوفی هزار دینار باشد و مقدار دینی که بر ذمه اش بوده است نیز هزار دینار باشد، با این حال زکات خرما واجب خواهد شد؛ «و اگر ماترک از دین کمتر باشد» یعنی ماترک وی اندک باشد و برای پرداخت زکات و بازپرداخت دین کفایت نکند، در چنین حالتی «زکات» بر دین «مقدم دانسته می شود».

• «ششم: اگر پیش از به بار نشستن محصول صاحب نخلستانی بشود زکات بر عهده وی خواهد بود» نه بر عهده مالک قبلی؛ زیرا با توجه به مطالب گفته شده وقت تعلق گرفتن وجوب زکات، هنگام برداشت میوه است. «همچنین اگر محصولی را پیش از به بار نشستن بخرد» مثلاً مزرعه ای بخرد که درخت هایی دارد که هنوز میوه نداده اند و سپس بعد از آن محصولش برسد، زکاتش بر عهده وی خواهد بود نه بر عهده فروشنده. «حال اگر بعد از آن» یعنی بعد از رسیدن محصول «مالک محصول شود زکات بر عهده کسی است که آن را به ملکیت وی درآورده» یعنی مالک قبلی نه او. به طور خلاصه: ملاک زمان تعلق گرفتن وجوب زکات "رسیدن میوه" است. کسی که درحالی که در تملکش است محصول برسد زکات بر عهده او خواهد بود نه بر عهده مالک های دیگر.

• «هفتم: حکم آنچه از زمین می روید و زکاتش مستحب است - از نظر مقدار حد نصاب و کیفیت مقداری که پرداخت می شود و در نظر گرفتن نوع آبیاری- همانند حکم انواع [غلات] چهارگانه و حبوبات است» و نیز کم کردن هزینه های تولید قبل از پرداخت زکات و مسائل دیگر این چینی. پس تمام مطالبی که درباره زکات انواع غلات واجب گفتیم بدون هیچ تفاوتی برای مستحب نیز جاری خواهد بود.

«زکات مال التجاره»

۱. ماترک متوفی به معنای تمامی اموال و دارایی های به جامانده از متوفی است. این اموال می تواند شامل اموال منقول و اموال غیرمنقول باشد. (مترجم)

منظور از "مال التجاره" فقط سرمایه نقدی - که به طور معمول دادوستدها با آن انجام می شود - نیست؛ بلکه منظور به طور کلی هرگونه مالی است که انسان با آن کسب درآمد می کند؛ مثل هتل، ماشین، مغازه و اموال مشابه دیگری که به منظور تجارت و کسب درآمد به کار گرفته می شود.

«که شامل توضیح آن، شروط، و احکام آن می شود.»

«اول: منظور از آن» یعنی مال التجاره «مالی است که» دو خصوصیت را توأمأ داشته باشد:

۱. «با عقد معاوضه» مثل عقد خرید و فروش «به تملک درآمده باشد».
۲. «و بعد از تملیک، به منظور کسب و کار به کار گرفته شود»؛ یعنی از آن به منظور تجارت و کسب درآمد استفاده شود، و به منظور دیگری استفاده نشود.

«پس اگر» مالی «به عنوان ارث یا هدیه به وی منتقل شود زکاتش را نمی دهد»؛ زیرا با عقد معاوضه به تملک وی درنیامده است؛ «اگر آن را به منظور پس انداز تهیه کرده باشد» یعنی برای ذخیره و نگهداری تهیه کرده باشد نیز زکاتش واجب نخواهد بود؛ زیرا منظور از آن کسب و کار نبوده است. «همچنین اگر آن را به منظور تجارت بخرد» یعنی ابتدا هدفش کسب و کار بوده باشد «و سپس نیت پس انداز کند» پرداخت زکاتش واجب نخواهد بود؛ زیرا نیت نهایی در نظر گرفته می شود.

«شرطها»

«شامل سه شرط است:»

- «اول: نصاب» که دقیقاً همان نصاب طلا و نقره است. پس اگر قیمت «مالی که به قصد تجارت استفاده می کند» به بیست مثقال طلا یا دویست درهم نقره خالص برسد زکاتی که شرع مقرر کرده برای آن بر وی واجب می شود، که عبارت است از ده قیراط (نیم مثقال) برای طلا، و پنج درهم برای نقره؛ یعنی همان طور که گفته شد - ۲/۵ درصد؛ «و باقی بودن آن» یعنی حد نصاب «در تمام طول سال ملاک است»

به طوری که در طول سال چیزی از آن کم نشود «و اگر در طول سال -حتی یک روز- چیزی از آن کم شود وجوب ساقط می شود» یعنی زکاتی نخواهد داشت.
«و اگر مدتی بر آن سرمایه بگذرد و در آن» تجارت و کسب و کار «فقط سرمایه حفظ شود» بدون اینکه سودی ببرد یا چیزی اضافه شود «و سپس افزوده شود، سال اصل [سرمایه] از زمان خرید محاسبه می شود، و سال مقدار اضافه شده از زمان به وجود آمدن آن محاسبه خواهد شد».

یعنی اگر شخصی مالی را به منظور کسب کسب و کار بخرد و مدتی بر آن بگذرد و هیچ سودی عایدش نشود یا چیزی به آن اضافه نشود و بعد از آن سودی ببرد و چیزی به آن اضافه شود، اگر بخواهد سال را برای زکات محاسبه کند برای همه شان یک سال را محاسبه نمی کند؛ بلکه برای اصل سرمایه (یعنی مالی که برای کسب و کار خریده است) یک سال اختصاص می دهد که از زمان خریدن آغاز می شود، و برای مقدار اضافه و سودی که به دست آورده است نیز سال به خصوصی محاسبه می شود که از زمان به دست آوردن آن سود آغاز می شود.

نکته: درباره زکات اصل سرمایه که با آن کسب و کار می کند گفتیم همانند زکات طلا و نقره است، و زکات سود یا مقدار اضافه شده همانند زکات مقدار اضافی بر نصاب طلا و نقره است؛ یعنی هر وقت سود به مقدار چهار مثقال طلا یا چهل درهم نقره خالص برسد زکاتش واجب می شود و گرنه خیر؛ و مقدار زکات نیز همان طور که قبلاً بیان شد ۲/۵ درصد است.

- «دوم: اینکه کسب و کار را با اصل سرمایه یا با سود» که از آن به دست آمده «انجام دهد»؛ به این معنا که زکات مال التجاره وقتی واجب می شود که سرمایه حفظ شود یا سود و افزایشی به دنبال داشته باشد. «پس اگر سرمایه اش صد [واحد] باشد و» تجارت و کسب و کار خود را «با -حتی به اندازه ذره ای» مثلاً یک قیراط «- کمتر» از مقدار سرمایه «انجام دهد» زکات سرمایه بر او «واجب نمی شود؛ و اگر چند سال بر

همین منوال با) سرمایه «کمتر از حد نصاب سپری کند فقط پرداخت زکات یک سال برایش مستحب خواهد بود» نه واجب.

- «سوم: سال. باید آنچه در زکات معتبر است» یعنی نصاب «از ابتدا تا انتهای سال موجود باشد. اگر سرمایه‌اش در طول سال کم شود یا نیت کند آن را به‌عنوان پس انداز» یعنی ذخیره‌سازی و نگهداری، نه تجارت «حفظ کند سال قطع می‌شود» و زکاتی نخواهد داشت «و اگر در مقطعی از سال به اندازه نصاب در اختیار داشته باشد و با آن کالایی برای تجارت بخرد سال از سر گرفته می‌شود»؛ یعنی محاسبه سال را از زمان خرید کالا آغاز می‌کند؛ «و اگر» سال را محاسبه کند و «سرمایه‌اش کمتر» یعنی پایین‌تر «از حد نصاب باشد، به محض اینکه به نصاب یا بیشتر برسد» محاسبه سال دوباره «از سر گرفته می‌شود».

خلاصه: محاسبه سال معتبر از نظر شرعی برای زکات مال التجاره، از هنگام رسیدن به حد نصاب است، به‌علاوه نیت کسب‌وکار و حفاظت از سرمایه. اگر این شرطها فراهم باشد پرداخت زکات آن واجب می‌شود، در غیر این صورت نمی‌شود.

«احکام آن»

شامل پنج «مسئله است»:

• «اول: زکات تجارت به قیمت کالا تعلق می‌گیرد» یعنی قیمت چیزی که با آن کسب‌وکار می‌شود «نه خود آن کالا»؛ زیرا بدیهی است. "عین" (خود کالا) به کسب‌وکار اختصاص داده شده است؛ مثلاً اگر هتلی برای کسب‌وکار دارد زکات با توجه به قیمت آن پرداخت می‌شود نه از خود آن «و» کالا «با دینار یا درهم قیمت‌گذاری می‌شود»؛ اگر قیمتش به بیست مثقال طلای هجده عیار یا دویست درهم یعنی پانصد گرم نقره برسد زکاتش واجب می‌شود. همچنین زکات مقدار اضافه‌شده بر آن نیز واجب خواهد بود؛ البته اگر این مقدار اضافه‌شده، به چهار مثقال طلا یا چهل درهم نقره برسد، و همان‌طور که گفته شد مقدار زکات ۲/۵

درصد است.

«تبصره: اگر کالا»یی که برای کسب‌وکار فراهم شده است «فقط براساس یکی از دو ملاک نقدی به حد نصاب برسد» مثلاً بهای آن به دویست درهم نقره برسد، ولی به قیمت بیست مثقال طلا نرسد، در چنین حالتی «با توجه به آنچه به نصاب رسیده است زکات به آن تعلق می‌گیرد». طبق مثال ما هرچند ارزش کالا به حد نصاب طلا نرسیده است، ولی به حد نصاب نقره رسیده است، و در نتیجه پرداخت زکات آن واجب خواهد بود.

• «دوم: اگر شخصی یکی از حد نصاب‌هایی را که زکات به آن‌ها تعلق می‌گیرد مثل چهل رأس گوسفند یا سی رأس گاو- به قصد تجارت در اختیار داشته باشد زکات آن مال از او ساقط می‌شود»؛ یعنی زکات خودِ کالا؛ و منظور از آن در اینجا زکات چهارپایان است «و زکات تجارت واجب می‌شود، و دو زکات با هم جمع نمی‌شوند» یعنی هم پرداخت زکات چهارپایان و پرداخت زکات تجارت برای یک نوع در یک سال.

• «سوم: اگر چهل» رأس گوسفند «سائمه را» که خودش می‌چرد «با چهل رأس [گوسفند] سائمه به قصد تجارت» و کسب‌وکار با آن‌ها «معاوضه کند، وجوب» زکات «مالی و تجاری» از آن «ساقط می‌شود»؛ یعنی برای این گوسفندها نه زکات چهارپایان واجب خواهد بود و نه زکات تجارت؛ زیرا شرط سال برای آن‌ها نقض شده است؛ چراکه شرط وجوب زکات چهارپایان، باقی‌بودن تمام نصاب در طول مدت سال است، و برای زکات تجارت نیز باقی ماندن قصد کسب‌وکار با همان کالا در تمام طول سال شرط است؛ «و» به این ترتیب هر دو طرف معاوضه‌کننده «سال را از سر می‌گیرند»؛ یعنی هرکدام از دو طرف از همان لحظه‌ای که گوسفندانش را در اختیار می‌گیرد سالش را از ابتدا آغاز می‌کند و با توجه به تعویض عین گوسفندها، و تغییر قصد و نیت- به سال قبلی که برایش حساب باز کرده بودند توجهی نمی‌کنند.

• «چهارم: اگر برای مال مضاربه^۱ که به نصاب رسیده است «سودی به دست بیاید، زکات اصل» یعنی اصل سرمایه به کار گرفته شده در تجارت «بر عهده مالک مال» یعنی صاحب مال «است؛ زیرا او به تنهایی مالک آن بوده است»؛ چراکه طرف دیگر در مضاربه (یعنی عامل یا مضارب) یا توجه به مقتضیات قرارداد مضاربه فقط عامل انجام کار است؛ «ولی زکات سود» حاصل از تجارت «بر عهده هر دو خواهد بود» یعنی هم صاحب مال و هم عامل، به طوری که عامل «سهم» سود «مالک را به مالش ضمیمه، و زکات آن را پرداخت می کند» و این یعنی زکات سود از مجموع هر دو بهره مالک و عامل پرداخت می شود؛ «زیرا» طبق فرض «سرمایه آن به اندازه نصاب بوده است». برای مقدار اضافی (سود) نیز زمانی زکات واجب می شود که سهم هر کدام از دو طرف به نصاب اضافی برسد که عبارت است از چهار مثقال طلای هجده عیار یا چهل درهم نقره، و مقدار زکات نیز با توجه به مطالب گفته شده ۲/۵ درصد است. «برای سهم عامل» یعنی کارگزار در مضاربه «زکات واجب نخواهد بود مگر اینکه به حد نصاب برسد» که در این صورت با توجه به آنچه برابمان روشن شد زکاتش واجب می شود؛ «و» در این صورت زکات سود عامل «خارج و پرداخت می شود، حتی اگر مال تقسیم نشده باشد؛ و» این یعنی سود «سهم کارگزار از سهم مالک برای خارج کردن و پرداخت زکات جداگانه محاسبه می شود». پس اگر سهم کارگزار از سود به حد نصاب برسد پرداخت زکات از آن واجب می شود، حتی اگر از سهم مالک جدا نشده باشد؛ و در این صورت می تواند زکات خود را با زکات مالک خارج کند و پرداخت کند، و سودی را که برایش مانده است دریافت نماید؛ مثلاً اگر قیمت چهار مثقال طلا معادل صد دینار باشد و آن ها از تجارتشان سیصد دینار سود ببرند و سهم عامل مضاربه از کل سود صد دینار باشد، در این صورت پرداخت زکات برای او واجب خواهد شد، البته اگر از سهمش یک سال سپری شده باشد؛ و همان طور که دانستیم زکات آن ۲/۵ درصد است، و می تواند آن را به همراه زکات مالک بپردازد و بقیه

۱. مضاربه: عقد مشارکت میان دو طرف است؛ به طوری که سرمایه از یکی از آن ها و کار از دیگری باشد؛ و سود حاصل براساس نسبتی که بر آن اتفاق نظر دارند میانشان تقسیم می شود، ولی خسارت بر عهده صاحب مال خواهد بود.

سه‌مشم را از سود دریافت کند، که طبق مثال ما "۹۷/۵ دینار" می‌شود.

• «پنجم: دین (بدهی) مانع پرداخت زکات» مال «تجارت نمی‌شود»، حتی «اگر برای ادا کردن دینش چیزی به‌جز آن نداشته باشد»؛ یعنی غیر از مال التجاره هیچ راه دیگری برای پرداخت بدهی‌اش نداشته باشد. «زکات مال نیز همین وضعیت را دارد»؛ یعنی وجود دین یا بدهی مانعی برای تعلق گرفتن وجوب زکات به مال نمی‌شود، و فرقی نمی‌کند مال چهارپا بوده باشد یا غلات یا "طلا و نقره"؛ «زیرا زکات به خودِ مال تعلق می‌گیرد» و به ذمه مالک بستگی ندارد تا گفته شود زکات در گرو دین است و بدهی نسبت به زکات اولویت دارد، و در نتیجه گفته شود قبل از کنار گذاشتن زکات ابتدا باید بدهی پرداخت شود! با توجه به اینکه زکات به خودِ مال تعلق می‌گیرد چنین سخنانی معنا ندارد.

«به این فصل، دو مسئله ضمیمه می‌شود:»

- «اول: املاکی که برای افزایش بهره» و سوددهی «تهیه شده‌اند» مثلاً برای استفاده به‌عنوان یک مغازه یا باغ یا پارکینگ اتومبیل یا کاربردهای مشابه دیگر- «پرداخت زکات از حاصل آن‌ها مستحب است» اگر بهره به حد نصاب نرسد؛ «ولی اگر به حد نصاب برسد» یعنی ارزش بهره آن به بیست مثقال طلای هجده عیار یا دویست درهم نقره برسد «و یک سال بر آن سپری شود» پرداخت «زکاتش واجب می‌شود» که عبارت است از رُبْع عُشْر یعنی ۲/۵ درصد. «خانه و پوشاک و ابزار و مایحتاجی که انسان ذخیره» یعنی ذخیره و نگهداری «می‌کند زکات مستحبی ندارد».

- «دوم: ماده اسب سائمه» که با چَرَا تغذیه می‌شود «و یک سال بر آن سپری شود» گفته شد زکاتش مستحب است؛ حال «اگر اسب اصیل باشد» یعنی اسب‌های اصیل عرب «مستحب است به‌ازای هر اسب دو دینار» یعنی دو مثقال طلای هجده عیار «و برای غیراصیل» یعنی اسب‌های غیرعرب مستحب است «به‌ازای هر اسب یک دینار زکات بدهد» و البته واجب نیست.

«سوم: مستحق دریافت زکات، و وقت تسلیم زکات، و نیت»

«کسی که مستحق دریافت زکات است»

«که شامل چند بخش است:»

«بخش اول: انواع مستحق‌های دریافت زکات»

«که هشت گروه هستند:»

۱ و ۲- «فقرا و مساکین:»

«فقیر کسی است که درآمدی که دارد هزینه‌های زندگی‌اش را کفاف نمی‌دهد.» "مؤنه":
مبالغی که نیاز دارد تا صرف خورد و خوراک و پوشاک و درمان و مایحتاج دیگر خودش و خانواده‌اش کند؛ «و مسکین کسی است که» اصلاً «هیچ چیزی برای مخارجش ندارد. کسی که بتواند به اندازه مخارج خودش و خانواده‌اش درآمد کسب کند جایز نیست آن» یعنی زکات «را بگیرد؛ زیرا او در حکم انسانی غنی و بی‌نیاز است؛ و کسی که در یک صنعت» مثل نجاری، آهنگری و خیاطی و حرفه‌های دیگر «ماهر است نیز همین حکم را دارد» و گرفتن زکات برایش حلال نیست؛ زیرا او نیز همچون یک انسان بی‌نیاز است. «اگر» درآمد کاسب و صنعتگر «کمتر از هزینه‌هایش باشد می‌تواند از آن» یعنی از زکات «دریافت کند و به مقداری که کفایتش کند» از زکات «به او داده می‌شود» یعنی به اندازه‌ای که کمبود هزینه‌هایش را با آن جبران کند. «و» لی «این شرط نیست» یعنی می‌تواند بیش از میزان کمبود به او داده شود و از هزینه‌هایش بیشتر شود؛ یعنی به او همان‌طوری داده شود که به فقیر و مسکین داده می‌شود؛ «به همین دلیل ممکن است پرداخت از زکات برای کسی که سیصد» دینار «درآمد دارد حلال باشد» در صورتی که کفایت هزینه‌هایش را نکند «ولی برای کسی که پنجاه» دینار «درآمد دارد حرام باشد» اگر او کاسبی باشد یا صنعت و کاری داشته باشد که به واسطه آن، هزینه و نیازش را تأمین می‌کند؛ «(زیرا اولی از تحصیل درآمد کافی)» برای جبران هزینه‌هایش «ناتوان است ولی دومی می‌تواند» درآمد لازم را برای تأمین هزینه‌های خودش و خانواده‌اش

از طریق شغل و کار دائمی اش تأمین کند.

«به فقیر داده می‌شود، حتی اگر خانه‌ای برای سکونت یا خدمتکاری داشته باشد که به او خدمت کند اگر نتواند بدون آن‌ها» یعنی خانه و خدمتکار «زندگی کند»؛ بی‌نیاز نبودن از محل سکونت روشن است، ولی بی‌نیاز نبودن از خدمتکار یعنی به او به‌شدت نیازمند باشد؛ «یعنی ناگزیر از داشتن کسی است که کارهایش را انجام دهد»؛ به‌عنوان مثال «شخص معلول، نه به‌عنوان شأن و مقامی که شهوت‌پرستان آن را بدعت نهاده‌اند».

به این ترتیب روشن می‌شود از زکات به فقیر داده می‌شود، حتی اگر:

۱. خانه‌ای داشته باشد و برایش ممکن نباشد از آن بی‌نیاز شود، چه در عمل در آن زندگی کند، یا با هدف استفاده از اجاره‌بهای آن برای تأمین هزینه‌ها و معیشت خود آن را اجاره داده باشد.

۲. خادمی داشته باشد که نتواند از او بی‌نیاز شود، و عدم بی‌نیازی از او، نه به‌دلیل این بوده که به آن صورتی که عده‌ای می‌گویند او دارای خدم و حشم است، بلکه فقط به این دلیل است که به‌شدت به آن نیاز دارد؛ مثل معلولی که بدون وجود خدمتگزاری که کمکش کند نمی‌تواند زندگی اش را اداره کند.

«و اگر ادعای نیازمندی کند در صورتی که راست‌گویی یا دروغ‌گویی اش مشخص شود با توجه به آنچه از او دانسته شده [با وی] رفتار می‌شود»؛ پس اگر راست‌گویی اش دانسته شود از زکات به او داده می‌شود، و اگر دروغ‌گویی اش دانسته شود چیزی به او داده نمی‌شود؛ «و اگر چیزی از این دو» یعنی راست‌گویی یا دروغ‌گویی «دانسته نشد بدون سوگند» از زکات «به او داده می‌شود»؛ یعنی بدون اینکه برای فقر و نیازمندی اش از او خواسته شود سوگند یاد کند یا قسم بخورد از زکات به او داده می‌شود؛ «فرقی نمی‌کند» سوگند «قوی باشد یا ضعیف»؛ و علت اینکه گفته‌اند او بدون سوگند پذیرفته می‌شود این است که او مسلمانی است که دروغش آشکار نشده، و در نتیجه گفتارش حمل بر صحت می‌شود؛ «و به همین ترتیب است اگر اصل

مالی داشته باشد و ادعا کند تلف شده است» با او نیز همانند کسی که مدعی فقر و نیازمندی است رفتار می‌شود.

«واجب نیست به نیازمند اعلام شود آنچه به وی تحویل داده شده از زکات بوده است، و اگر جزو افرادی است که» به‌خاطر حیا و آبروداری و مشابه آن «از آن دوری می‌کند و [لی] مستحق دریافت» آن «است می‌توان آن را به‌عنوان صلّه (هدیه) به او داد»؛ یعنی به‌عنوان احسان و مساعدت، بدون اینکه به وی خبر داده شود آنچه به وی داده شده از زکات بوده است.

«و اگر آن را به‌عنوان اینکه فقیر بوده است به او تحویل داده باشد و مشخص شود» گیرنده‌اش «بی‌نیاز بوده است اگر امکانش وجود داشت» از او «پس گرفته می‌شود، و اگر» پس گرفتن آن از وی «امکان‌پذیر نبود بر ذمهٔ گیرنده ثابت می‌شود»؛ به طوری که اگر نزد او تلف شود ضامنش خواهد بود، علاوه بر اینکه باقی ماندنش در اختیار وی گناه و حرام است، «و ضمانت آن بر عهدهٔ پرداخت‌کننده نیست»؛ زیرا آن را با توجه به اینکه او نیازمند و مستحق بوده به وی تحویل داده است «چه پرداخت‌کننده» خود «مالک بوده باشد، چه امام، و چه عامل» جمع‌آوری زکات. «همچنین اگر روشن شود شخصی که به وی تحویل داده شده، کافر یا فاسق بوده، یا از افرادی بوده که نفقه‌شان بر وی واجب بوده است» یعنی نفقه‌شان بر مالک واجب بوده است، مثل پدر و مادر و فرزندان «یا هاشمی بوده، و پرداخت‌کننده غیرهاشمی بوده است» در تمامی این حالات در صورت امکان زکات از آنان بازپس گرفته می‌شود، در غیر این صورت بر ذمهٔ گیرنده ثابت می‌شود و پرداخت‌کننده ضامن آن نخواهد بود.

اما در خصوص صحیح نبودن پرداخت زکات به این افراد، به این دلیل است که در ویژگی‌های مستحق زکات خواهد آمد باید مؤمن باشد و جزو افرادی نباشد که نفقه‌اش بر مالک (پرداخت‌کننده زکات) واجب است، و نیز اگر "پرداخت‌کننده زکات" غیرهاشمی است دریافت‌کننده نباید هاشمی باشد.

«منظور کارگزاران صدقات هستند»؛ یعنی افرادی که برای جمع‌آوری زکات فعالیت می‌کنند. فرآیند تحصیل و جمع‌آوری زکات از شروع آن یعنی پرداخت تا رساندن آن به مستحق‌ها، وجود کارگزاری را می‌طلبد که این کارهای اجرایی را به انجام برساند؛ کارهایی که چه بسا وجود انبارها و ابزار و ادوات و سیستم حسابرسی و نیازمندی‌های دیگری را می‌طلبد. تمامی کارگزاران در این مسیر جزو مستحق‌های دریافت زکات محسوب می‌شوند.

«و واجب است چهار ویژگی در آنان فراهم باشد»:

۱. «تکلیف»؛ یعنی بلوغ و عقل و اختیار.
۲. «ایمان»؛ یعنی تصدیق خلیفه خدا در زمانش.
۳. «عدالت»؛ یعنی به فسق شناخته نشوند.
۴. «و فقه»؛ یعنی شناخت احکام شرعی؛ «و اگر فقط به آنچه از فقه به آن نیازمند است بسنده کند جایز است»؛ یعنی ضرورتی ندارد از همه مسائل فقهی مطلع باشد، بلکه می‌تواند فقط به مسائل زکات و مقدار آن و احکامی که در فرآیند جمع‌آوری تعلق دارد بسنده کند.

«و» کارگزار زکات «نباید هاشمی باشد»؛ زیرا هاشمی نمی‌تواند زکات غیرهاشمی را بگیرد؛ «در غیر این صورت» یعنی اگر هاشمی باشد فقط «از زکات هاشمی به او داده می‌شود».

«و آزاد بودن ملاک نیست»؛ یعنی کارگزار زکات می‌تواند "بنده" باشد.

«امام» تعیین شده از طرف خدا «می‌تواند برای وی» یعنی کارگزار زکات. «دستمزد مشخصی تعیین کند»؛ مثلاً درصدی از عین زکات را به او اختصاص بدهد «یا اجرت» مشخصی «برای مدتی مقرر نماید»؛ مثلاً او را برای مدت دو سال با دستمزد مشخص ماهیانه استخدام کند.

۴. «تمایل کردن دل‌هایشان (مؤلفه قلوبهم):»

«منظور کافران و منافقینی هستند که به جهاد تمایل دارند»؛ یعنی امام حق، با پرداخت

قسمتی از زکات یاری و جهاد آنان را در رکاب خودش به دست می آورد.

۵- «بردگان»^۱

یعنی بندگان «که سه [دسته] هستند»:

- «مکاتب‌ها.» برده مکاتب کسی است که میان او و مولایش قرارداد و نوشتاری منعقد شده است که طبق آن مالی را در سررسیدهایی پرداخت کند و پس از آن آزاد شود.
- «برده‌هایی که تحت فشار و سختی هستند.» قید "تحت فشار" هم به مکاتب‌ها و هم به بردگان بازمی‌گردد. اگر برده مکاتب یا غیرمکاتب در فشار و سختی باشد می‌توان برای آزادی و رهایی وی از زکات به وی پرداخت کرد؛ و برای تعریف "گرفتاری و سختی" به عرف مراجعه می‌شود.
- «و برده‌ای که» با مال زکاتی که برایش پرداخت می‌شود «خریده و آزاد می‌شود، حتی اگر تحت فشار نباشد؛ البته با شرط عدم» وجود «مستحق» از انواع دیگر مستحق‌های دریافت زکات. پس استفاده از سهم بردگان در زکات برای آزاد کردن برده‌ای که در سختی نیست مشروط به نبودن مستحق دیگری مثل فقیر و مسکین و دیگر مستحق‌ها- برای زکات است.

«همچنین» می‌توان «از طرف کسی که کفاره بر او واجب شده است» -و یکی از کفاره‌ها آزاد کردن برده است- «و چیزی نیافته است» یعنی پولی ندارد تا با آن برده‌ای آزاد کند با استفاده از مال زکات «برده‌ای آزاد کرد»؛ البته به شرطی که نوع دیگری از مستحق دریافت زکات وجود نداشته باشد.

«و» برده «مکاتب فقط زمانی از این سهم» یعنی سهم بردگان «به او داده می‌شود که» اموال کافی «نداشته باشد تا مندرجات قراردادش را بپردازد»؛ اما اگر اموالی داشته باشد که با

وجود آن می‌تواند قسط‌های قرارداد با مولایش را بپردازد دادن زکات از سهم بردگان به او مجاز نخواهد بود؛ «و اگر» در چنین حالتی از اموال زکات به او داده شود و «او آن را به صورت دیگری» یعنی غیر از قرارداد «مصرف کند در چنین حالتی- می‌توان» آن را «از وی پس گرفت»؛ زیرا همان‌گونه که دانستیم- مستحق آن نبوده است؛ «ولی اگر از سهم فقرا به وی پرداخت شود» از او «پس گرفته نمی‌شود»؛ زیرا هرچند او مستحق "سهم بردگان" نبوده ولی مستحق "سهم فقرا" بوده است؛ چراکه او برده‌ای در تملک شخص دیگری بوده است.

«اگر» برده «ادعا کند» مولایش «با وی قرارداد بسته است» یعنی میان او و اربابش قراردادی بسته شده است «و» مولایش «ادعای او را تصدیق کند» سخنش «پذیرفته می‌شود» و از سهم بردگان زکات برایش مصرف می‌شود «و به بیته یا سوگند نیاز ندارد» تا صحت ادعایش ثابت شود؛ زیرا او مسلمان است و سخن مسلمان حمل بر صحت می‌شود، به‌خصوص پس از تصدیق توسط مولایش.

۶- «بدهکاران»:

«منظور افرادی هستند که بدهی دارند و بدهی‌شان در راه معصیت نبوده است، ولی نمی‌توانند بدهی‌شان را پرداخت کنند. اگر» بدهی «در راه معصیت بوده باشد» مثلاً برای خرید شراب بدهکار شده باشد، بدهی‌اش «از طرف وی» از اموال زکات «پرداخت نمی‌شود. البته، اگر» از معصیت-طبق مثال ما خوردن شراب- «توبه کند» مال زکات «از سهم فقرا»- نه از سهم بدهکاران- «برایش مصرف می‌شود»؛ زیرا-طبق فرض- بدهی‌اش در راه معصیت بوده است؛ «و جایز است آن را» یعنی بدهی‌اش را «با آن پرداخت کند»؛ به این معنا که مال زکات از سهم فقرا به وی پرداخت می‌شود و او می‌تواند آن بدهی را که در راه معصیت بر ذمه‌اش بوده است با مال دریافتی پرداخت کند؛ «و اگر از اینکه او آن را در چه راهی استفاده کرده است اطلاعی در دست نباشد» یعنی وضعیتش دانسته نشود و اینکه برای حلال قرض کرده است یا حرام، این «مانع از آن نمی‌شود» که از سهم بدهکاران از زکات به او بدهند؛ یعنی جایز است به او بدهند.

«اگر مالک» یعنی پرداخت کننده زکات (زکات دهنده) «طلبی از فقیر داشته باشد می تواند آن را» از مال زکات «تسویه» کند؛ منظور از «تسویه» در اینجا یعنی مالک دینی را که بر ذمه فقیر است از همان مال زکاتی که می خواهد آن را خارج و پرداخت کند بردارد، و سپس اگر چیزی از آن اضافه بیاید آن را پرداخت می کند.

«همچنین اگر بدهکار» یعنی کسی که بدهی بر ذمه دارد «مرده باشد» زکات دهنده «می تواند» بدهی وی را «از طرف او پرداخت کند» و آن را از مال زکات به صاحب بدهی (طلبکار) پرداخت می کند. همچنین او می تواند «خودش تسویه کند» یعنی اگر خودش طلبکار است مالش را از زکات بردارد.

«همچنین اگر کسی که نفقه اش واجب است» مثل پدر یا فرزند «بدهکار باشد» برای زکات دهنده «جایز است» بدهی او را «از طرف او پرداخت کند»، چه فرد بدهکار (کسی که بدهی دارد) «زنده باشد، و چه مرده باشد؛ و» همچنین زکات دهنده می تواند «خودش تسویه کند»؛ یعنی مالش را از زکات بردارد [و بدهی به خودش را تسویه کند].

نکته: "تقاص" (تسویه کردن) در صورتی است که "مالک زکات" همان شخص قرض دهنده و صاحب مال بوده باشد؛ ولی پرداخت بدهی برای وقتی است که قرض دهنده، فردی دیگری به جز خود او بوده باشد.

«اگر» به کسی که دینی بر ذمه دارد زکات پرداخت شود و «بدهکار چیزی را که از سهم بدهکاران به وی پرداخت شده است در راه دیگری مصرف کند» یعنی غیر از پرداخت بدهی، مال زکات «از او پس گرفته می شود»؛ زیرا او به دلیل پرداخت بدهی اش مستحق دریافت آن بوده و نمی توانسته آن را در راه دیگری به جز پرداخت بدهی اش مصرف کند؛ پس اگر آن را در راه دیگری مصرف کند از او پس گرفته می شود؛ «و اگر ادعا کند دینی بر عهده اش است»

سخنش «پذیرفته می‌شود، البته اگر قرض‌دهنده» یعنی صاحب مال «او را تصدیق کند. همچنین اگر ادعایش نه تصدیقی داشت و نه انکاری» سخنش پذیرفته می‌شود. بنابراین ما سه حالت خواهیم داشت:

- اول: کسی که ادعا کند بدهی و قرضی از فلانی بر عهده دارد، و آن شخص ادعای او را تصدیق کند.
- دوم: ادعا کند قرضی از فلانی بر ذمه دارد، و آن شخص نه ادعای او را تصدیق کند و نه انکار.
- سوم: ادعا کند قرضی از فلانی بر ذمه دارد ولی آن شخص آن را انکار کند.

در حالت‌های اول و دوم می‌توان مال زکات از سهم بدهکاران را به وی داد، برخلاف حالت سوم که جایز نیست به او پرداخت شود.

۷- «در راه خدا»:

«منظور جهاد هجومی و دفاعی» زیر پرچم امام معصوم «است؛ و منافع» عمومی مسلمانان «مثل ایجاد قنات‌ها» و پل‌ها «و حج و یاری زائرین و ساخت مساجد» و درمانگاه‌ها و مدارس و دیگر منافع عمومی «به این دسته» یعنی "در راه خدا" «پیوست می‌شود. به جنگجوی» در راه خدا از زکات «به اندازه کفایتش» و نه بیشتر از آن «براساس وضعیت» و شرایطش «داده می‌شود، حتی اگر بی‌نیاز بوده باشد»؛ به‌عنوان مثال کسی که حرفه‌ای دارد و آن را به‌خاطر جنگ رها کرده است با کسی که اصلاً کاری ندارد متفاوت است. همچنین کسی که میان او و محل جنگ فاصله زیادی باشد با کسی که به محل درگیری نزدیک باشد تفاوت دارد، و شرایط دیگر این‌چنینی؛ «و» اگر پیش از جنگ از مال زکات به وی داده شود و «او به جنگ برود از او پس گرفته نمی‌شود»؛ زیرا آن را در راه جنگ مصرف کرده و کار انجام شده است؛ «ولی اگر نجنگد» مال زکات «از او پس گرفته می‌شود»؛ زیرا مستحق آن نبوده است.

۸- «در راه مانده»:

«کسی است که» در سفر «پولی نداشته باشد، حتی اگر در شهر خودش بی نیاز بوده باشد. همچنین میهمان» مسافر نیز از زکات به وی داده می شود، حتی اگر در شهر خودش بی نیاز بوده باشد؛ «و باید سفر آن‌ها مباح باشد. اگر» سفر «معصیت باشد» از زکات «به او داده نمی شود، و به قدر کفایت» که او را «به شهرش» برساند «به او داده می شود، و اگر مقداری از آن اضافه بیاید آن را بازمی گرداند»؛ اما اگر فقیر و نیازمند بوده باشند و زکات از سهم "فقرا" به آنان داده شده باشد واجب نیست مقدار اضافه بر نفقه بازگشت به شهرشان از آنان پس گرفته شود.

«بخش دوم: ویژگی های مستحق دریافت زکات»

• «ویژگی اول: ایمان»

به خداوند سبحان و فرستادگانش ایمان داشته باشد، از جمله امام زمان خودش که از طرف خدا تعیین شده است. «پس به کافر» هیچ چیزی از زکات «داده نمی شود، و نیز به کسی که به غیر حق اعتقاد دارد، مگر برای وضعیتی که گفته شد؛ اینکه آن‌ها به جهاد متمایل شوند» که در این صورت از سهم "مؤلفه قلوبهم" (تمایل کردن دل‌هایشان) به آن‌ها داده می شود؛ «در صورت نبودن مؤمنان می توان فقط» زکات «فطره» و نه زکات مال «را به مستضعفی» از مخالفین حق که به دشمنی شناخته نمی شود «داد؛ و زکات به کودکان مؤمن و نه کودکان دیگران- داده می شود. اگر فرد مخالف زکاتش را به اهل آیین خود بدهد» یعنی به اهل مذهب خودش که مخالف حق است بدهد و «سپس بینا» و به سوی حق هدایت «شود» زکاتش را «تکرار می کند»؛ زیرا آن را در غیر از محل صحیح خودش صرف کرده است.

• «ویژگی دوم: پرهیز از گناهان کبیره، مثل شراب و زنا و ترک نماز»؛ ولی اجتناب از گناهان صغیره شرط نیست؛ «و اگر بیته ای برای آن وجود نداشت» یعنی بینه ای برای اینکه از گناهان کبیره دوری می کند وجود نداشت فراهم بودن امور سه گانه زیر «کفایت می کند»:

۱. «شناخت حدود نماز» و احکامش.

۲. «غسل توبه کند» و مانند هر غسل دیگری است فقط به نیت توبه.

۳. «و سوگند یاد کند که از گناهان کبیره دوری می‌کند.»

• «ویژگی سوم: جزو افرادی که نفقه‌اش بر مالک واجب است نباشد، مثل پدر و مادر، و هر قدر بالا بروند» یعنی پدر پدر و مادر (اجداد) و پدراانشان و به همین ترتیب؛ «و فرزندان، هر قدر پایین بروند» یعنی فرزندان فرزندان (نوه‌ها) و فرزندانشان و به همین ترتیب؛ «و همسر و مملوک» زیرا این‌ها عیال وی هستند (و او از آنان یاری می‌گیرد) و نفقه‌شان بر وی واجب است و در نتیجه پرداخت زکاتش به آنان از سهم فقرا جایز نیست. «جایز است آن» یعنی زکات. «را به بستگان دیگر بدهد، حتی اگر نزدیک باشند، مثل برادر و عمو»؛ زیرا نفقه آنان بر وی واجب نیست.

«کسی که نفقه‌اش» بر زکات‌دهنده «واجب است اگر کارگزار» جمع‌آوری زکات باشد «جایز است» از سهم «کارگزاران زکات» دریافت کند، و نیز رزمنده» از سهم «راه خدا» می‌گیرد، «و بدهکار» یعنی مدیونی که بدهی بر ذمه‌اش است از سهم «بدهکاران» می‌گیرد، «و» برده «مکاتب» از سهم «بردگان» می‌گیرد، «و در راه مانده» از سهم «در راه مانده» می‌گیرد، «ولی این شخص» یعنی در راه مانده‌ای که نفقه‌اش بر زکات‌دهنده واجب است «بیشتر از نفقه اصلی‌اش» در وطن «که در سفرش به آن نیاز دارد مثل خوراک [مورد نیاز در سفر]» دریافت می‌کند.

توضیح: نفقه‌ای که واجب است شخص به‌عنوان مثال- به پدر یا فرزند بدهد نفقه در حضر (وطن) است و شامل نیازمندی‌های کسی است که به وی نفقه داده می‌شود، مثل خوراک و پوشاک و نظایر آن، و پرداخت نفقه سفر وی مثل هزینه و توشه سفر و مانند آن‌ها- بر وی واجب نیست. حال اگر پدر زکات‌دهنده یا فرزندش به‌عنوان ابن‌سبیل و در راه‌مانده توصیف شوند جایز است زکات را به این عنوان نه به‌عنوان فقر- به او پرداخت نماید. همچنین واجب است فقط به آنچه نیازمندی‌های سفر مثل هزینه سفر و خوراک و مانند آن‌ها- را تأمین می‌کند بسنده کند، نه اینکه به او چیزی که شامل نفقه اصلی باشد- که از همان ابتدا

پرداختش بر عهده‌اش بوده است. به او پرداخت شود.

• «ویژگی چهارم: هاشمی نباشد. اگر هاشمی باشد زکات افراد دیگر برای وی حلال نیست و [فقط] زکات امثال خودش از نظر نسبی برای او حلال خواهد بود»؛ یعنی زکات هاشمی برای هاشمی و غیرهاشمی حلال است، ولی زکات غیرهاشمی برای هاشمی حلال نیست، بلکه فقط برای غیرهاشمی حلال است. «اگر خمسی که به هاشمی داده می‌شود برطرف‌کننده نیازش نباشد» یعنی خمسی که به وی داده می‌شود نیازش را تأمین نکند «جایز است از زکات بگیرد حتی اگر از غیرهاشمی بوده باشد، ولی از مقدار ضرورت بیشتر نشود؛ و برای هاشمی جایز است از» صدقه «مندوب» یعنی مستحبی «از هاشمی و غیر هاشمی بردارد».

«افرادی که صدقه واجب بر آنان حرام است فقط از فرزندان هاشم هستند؛ و در حال حاضر آن‌ها فرزندان ابوطالب و عباس و حارث و ابولهب هستند.»

بنی هاشم دسته‌ای از قریش هستند که نسب پیامبر ﷺ به آنان بازمی‌گردد؛ یعنی به هاشم بن عبدمناف بن قصی، که چهار فرزند داشت: عبدالمطلب و ابوصیفی (عمرو)، و اسد، و نضله. نسل هاشم فقط از طرف عبدالمطلب -جد پیامبر اکرم ﷺ- ادامه پیدا کرد، و او ده فرزند داشت که عبارت‌اند از: عبدالله، ابوطالب، حمزه، حارث، عباس، زبیر، مقوم، ضرار، قثم، و ابولهب. در حال حاضر نسل عبدالمطلب فقط در چهار گروه ادامه یافته است که عبارت‌اند از: فرزندان ابوطالب و عباس و حارث و ابولهب.

«بخش سوم: متولیان مصرف زکات»

یعنی: کسی که متولی مصرف و رساندن زکات به مستحقش است؛ که «عبارت‌اند از»:

۱. «مالک.»

۲. «امام» معصوم.

۳. «و کارگزار» جمع‌آوری زکات به دستور امام.

«خود مالک یا شخصی که او را» برای این منظور وکیل کرده است «می تواند توزیع» و مصرف زکاتی را که «بر او واجب شده است به عهده بگیرد؛ و بهتر» یعنی شایسته تر- «است آن را به امام» تعیین شده از سوی خدا «برساند»؛ یعنی زکات را به امام تحویل دهد؛ زیرا او علیه السلام قطعاً و یقیناً به جاهایی که طبق رضایت خداوند سبحان باید مصرف شود داناتر است «و این استحباب برای اموال آشکار» که بسیاری از مردم می توانند آن ها را ببینند و از آن ها مطلع شوند «مثل حیوانات و غلات، تأکید شده است» تا دیگرانی که پرداخت زکات اموالشان برایشان واجب شده است به او اقتدا کنند.

«اگر امام» معصوم «آن را طلب کند واجب است زکات را به ایشان برساند؛ و اگر مالک خودش آن را توزیع کند» یعنی خودش آن را به مستحقش برساند، «در چنین حالتی» یعنی در حالتی که امام آن را درخواست کرده باشد توزیع و مصرف زکات توسط خودش «کفایت نمی کند»؛ و اگر برایش امکان پذیر بود باید آن را بازگرداند، وگرنه جایگزین یا قیمت آن را به امام می پردازد. «سرپرست کودک از نظر ولایت داشتن برای مصرف زکات همچون مالک است» و می تواند خودش یا وکیلش آن را به مصرف برساند، ولی بهتر است آن را به امام یا وکیل امام یعنی کارگزار زکات- بپردازد.

«امام، کارگزاری برای دریافت صدقات تعیین می کند، و در صورت مطالبه» یعنی مطالبه آن توسط کارگزار معین شده- «واجب است [فقط] به وی پرداخت شود، و مطالبه وی به منزله مطالبه امام است»؛ زیرا او از سوی امام علیه السلام منصوب شده، و به منزله وکیل امام علیه السلام در این خصوص است.

«و اگر مالک بگوید:» «زکاتی را که «بر من واجب شده است خودم مصرف کرده ام [و به مستحقش داده ام] سخنش پذیرفته می شود و درخواست بیّنه نمی شود و سوگند نمی خورد»؛ زیرا او مسلمان است و گفته اش حمل بر صحت می شود.

«و عامل» یعنی کارگزار «نمی تواند آن را جز با اجازه امام مصرف کند»؛ زیرا او فقط برای

فرآیند دریافت زکات وکیل امام (علیه السلام) بوده است، ولی در خصوص توزیع آن به افراد مستحق به اجازه امام نیاز دارد؛ «و وقتی به وی اجازه دهد برایش جایز خواهد شد سهم خودش را» از مال زکات به مقداری که امام برایش مشخص کرده است «بردارد، و سپس بقیه را» میان مستحق‌هایش «توزیع کند».

«و بهتر است آن را میان دسته‌ها»ی هشت‌گانه مستحق زکات «توزیع کند، و از هر دسته به عده‌ای اختصاص دهد» یعنی به عده‌ای از فقرا و عده‌ای از مسکین‌ها و عده‌ای از در راه مانده‌ها و به همین ترتیب برای دسته‌های دیگر اختصاص دهد؛ «و اگر آن را فقط برای یک دسته» مثلاً فقط برای فقرا «مصرف کند» نیز «جایز است، و اگر حتی یک نفر از برخی از دسته‌ها را به آن اختصاص بدهد نیز جایز است».

«و جایز نیست از زکات عدول کند» یعنی زکات را «به غیر از» مستحق «که» در حال حاضر «موجود است» پردازد؛ به این معنا که مصرف زکات را تا وقتی که مستحق دیگری غیر از مستحق که در حال حاضر موجود است پیدا شود به تأخیر بیندازد؛ چنین کاری جایز نیست؛ «و» همچنین جایز نیست از آن عدول کند و «با وجود مستحق در شهر [خودش]» آن را «به مردم شهر دیگر» پرداخت کند، «و» همچنین «جایز نیست با وجود توانایی» برای پرداخت و مصرف کردن آن «پرداختش را به تأخیر بیندازد؛ و اگر یکی از این کارها را انجام دهد گناه کرده و ضامن خواهد بود» اگر عدول و تأخیرش در پرداخت و مصرف زکات باعث تلف شدن مال زکات شود؛ و اگر تلف شود واجب است جایگزین یا قیمت آن را پرداخت کند.

«همچنین هرکس مالی از شخصی دیگر در اختیار باشد و» او آن را «مطالبه کند و» از بازگرداندن آن به وی «خودداری کند، یا چیزی به او سفارش کند ولی در آن راه مصرف نکند» یعنی آن چیز را به منظوری که وی به آن سفارش کرده است مصرف نکند، مثلاً صد دینار به او بدهد و به او سفارش کند آن را برای ایتم مصرف کند، ولی او آن را در کار دیگری مصرف کند «یا چیزی به او بدهد تا آن را به دیگری برساند» ولی آن را نزد خود نگاه دارد و به دیگری نرساند، در تمام این حالات گناه کرده، و ضامن مال مالک است، و اگر آن مال تلف شود یا

باید جایگزینش را بدهد یا قیمتش را.

«اگر» در شهر خودش «مستحقی» برای زکات «نیافت می‌تواند آن را به شهر دیگری منتقل کند»؛ مثلاً اگر در کوفه ساکن باشد اگر مستحقی در کوفه نیابد جایز است آن را به جای دیگری منتقل کند «و در صورت تلف شدن ضامن نخواهد بود»؛ یعنی اگر در طول انتقال تلف شود او ضامن آن نخواهد بود؛ به این معنا که پرداخت زکات یا قیمتش بر عهده او واجب نخواهد بود «مگر اینکه» در حین انتقال «تفریط» و تقصیری از وی سر زده باشد که اگر چنین شود ضامن زکات خواهد بود. «اگر مالش در سرزمین دیگری غیر از سرزمین خودش باشد» مثلاً اموالش در عراق است ولی خودش خارج از عراق اقامت دارد مستحب و «بہتر است آن را» به مستحقی که در «همان شهر مال» هست «مصرف کند»؛ یعنی طبق مثال ما در عراق نه محل اقامت خودش؛ «و اگر جایگزین» یعنی قیمت معادل آن «را در شهر خودش بپردازد مجاز است» و اشکالی نخواهد داشت. «اگر [زکات] واجب را» از شهری که مال در آن قرار دارد با وجود مستحق در آن شهر «به شهر خودش منتقل کند اگر تلف شود ضامن است» و در این صورت پرداخت جایگزین یا قیمتش بر او واجب خواهد شد.

«در خصوص زکات فطره بہتر» و مستحب «است» زکات فطره‌اش را «در شهر خودش» که در آن اقامت دارد «مصرف کند، حتی اگر اموالش در جایی دیگر باشد» یعنی در کشور یا شهری دیگر باشد؛ «زیرا آن» یعنی زکات فطره «در ذمه واجب می‌شود» نه مثل زکات مال - در "عین" (خود کالا)؛ و معنای اینکه در ذمه‌اش است این است که وجوب به خود اموال مشخص تعلق نمی‌گیرد، بلکه در ذمه خودش ثابت می‌شود و در نتیجه او می‌تواند هر مالی را که واجب با آن ادا می‌شود پرداخت کند، مثل قیمت؛ «و اگر زکات فطره را از مالی که از او دور است تعیین کند در صورتی که در جایی که مال هست مستحق وجود داشته باشد با انتقال آن از آن سرزمین ضامن خواهد بود.» پس زکات فطره هرچند در ذمه واجب می‌شود ولی اگر آن را با مال مشخصی به عنوان زکات مشخص و تعیین کند، در این صورت حکم آن همانند حکم زکات مال خواهد شد و در نتیجه اگر آن را از شهری که مال در آن قرار دارد بیا وجود

مستحق در آن شهر- منتقل کند و تلف شود ضامنش خواهد بود، و جایگزین یا قیمتش را دوباره پرداخت می‌کند.

«بخش چهارم: پیوست‌ها»

«(که شامل) هشت «مسئله است»:

- «اول: اگر امام یا کارگزار، زکات را دریافت کند ذمه مالک» از وجوب زکات «بری می‌شود، حتی اگر بعد از آن تلف شود».
- «دوم: اگر مالک مستحقی برایش نیافت بهتر است آن را کنار بگذارد» یعنی زکات فطره را از مالی به‌خصوص؛ حال اگر امکان داشت از عین مال زکات خاصی تعیین می‌کند (که با توجه به آنچه گفته شد این کار بهتر است) یا قیمت معادلش را کنار می‌گذارد، که در این صورت باقی ماندنش نزد وی همچون امانتی خواهد بود که اگر در نگهداری از آن کوتاهی و تقصیر عمدی نداشته باشد ضامنش نخواهد بود؛ «و اگر» قبل از پرداخت زکات کنار گذاشته شده «فوت کند واجب است به آن وصیت کند» یعنی بر او واجب است در وصیتش بیان کند این مال کنار گذاشته شده، زکات واجب است تا ورثه هر وقت مستحق زکات را بیابند آن را بپردازند.
- «سوم: مملوکی» یعنی برده‌ای «که از» مال «زکات خریداری می‌شود اگر بمیرد» و بعد از آزادی اش اموالی به دست آورده و نزد وی باشد «و ورثه‌ای نداشته باشد اربابان زکات» یعنی مستحق‌های زکات، مثل مؤمنان فقیر و مسکین «آن را به ارث می‌برند».
- «چهارم: اگر لازم باشد صدقه» یعنی زکات- «پیمان‌ه یا وزن شود، اجرت» یعنی اجرت پیمان‌ه یا وزن کردن «بر عهده مالک است» نه کارگزار؛ زیرا پرداخت زکات بر او واجب است، و در این حالت پرداختن فقط با وزن یا پیمان‌ه محقق می‌شود و در نتیجه اجرتش بر عهده خودش است.

- «پنجم: اگر فقیری هم‌زمان دو علت یا بیشتر برای استحقاق دریافت زکات داشته باشد مثل فقر و کتابت» یعنی بنده مکاتب که معنایش گفته شد. «و شرکت در جنگ، برای هرکدام از این علت‌ها می‌تواند سهمی» از زکات «به او داده شود»؛ بنابراین از سهم فقیران و بردگان مکاتب و جنگجویان در راه خدا به او داده می‌شود.
 - «ششم: وقتی امام زکات را دریافت می‌کند مستحب است برای صاحبش دعا کند»؛ مثلاً برای توفیق او و برکت در اموالش و مانند این‌ها دعا کند.
 - «هفتم: مکروه است آنچه را برای صدقه» یعنی زکات. «پرداخت کرده است در حالت اختیار مالک شود»؛ مثلاً آنچه را برای زکات پرداخت کرده است خریداری کند؛ ولی در حالت اضطرار به تملک درآمدن آن توسط وی کراهت ندارد. به‌علاوه کراهت مالکیت آن برای وی ثابت است، چه زکاتش «واجب بوده باشد» مثل زکات چهارپایان سه‌گانه «و چه مندوب بوده باشد» یعنی مستحب. مثل زکات اسب‌های ماده؛ «و اشکالی ندارد اگر با ارث یا مشابه آن به وی بازگردد»؛ مثلاً اسب یا غله را به‌عنوان زکاتش پرداخت کند و سپس به‌سبب فقر یا جنگیدن به پدر یا فرزندش برسد و بمیرد و او به ارث ببرد، در این صورت برایش کراهت نخواهد داشت آن را به ارث ببرد؛ زیرا با ارث به وی بازگشته است نه با عقد معاوضه و تملیک.
- دو نکته:

۱. برای حالت اضطراری که تملیک کراهت با آن برطرف می‌شود می‌توان مثال زیر را تصور کرد: اگر واجب در زکاتی به‌عنوان مثال- حیوانی باشد و آن را به‌عنوان زکات پرداخت کند، و سپس بخواهد به‌خاطر نیازش به آن- آن را خریداری کند، یا زکاتش غلهٔ مشخصی باشد و قسمتی از آن را به‌عنوان زکات پرداخت کند و سپس به‌خاطر خوراکش به آن نیازمند باشد و بخواهد آن را بخرد، در مثل چنین حالت‌هایی تملک آن برایش کراهت نخواهد داشت.

۲. منظور از "مشابه ارث" در این گفته: «با میراث و مشابه آن» به عنوان مثال

یک هدیه است. اگر عین زکات را بپردازد و به مستحق آن برسد و سپس به او هدیه داده شود تملک آن برایش اشکالی نخواهد داشت.

• «هشتم: مستحب است صدقه‌ها»یی که برای زکات واجب یا مستحب دریافت می‌شوند «علامت‌گذاری شوند»؛ یعنی با نشانه‌ای علامت‌گذاری و مشخص شوند، و این کار با ابزار مخصوص نشانه‌گذاری چهارپایان انجام می‌شود «و» نشانه‌گذاری «در استوارترین و آشکارترین موضع حیوان» برای مردم «قرار داده می‌شود، مثل انتهای گوش گوسفند، و ران شتر و گاو؛ و در نشانه» یعنی علامت (جای نشانه‌گذاری) که در گوش یا ران حیوان آویخته می‌شود «دلیل دریافت شدنش نوشته شود»؛ یعنی اینکه به چه منظوری دریافت شده است. مثلاً به عنوان «زکات بوده است یا صدقه» یعنی زکات مستحب- «یا جزیه بوده است» و منظور چیزی است که از اهل کتاب معادل با زکات گرفته شده از مسلمانان- دریافت می‌شود؛ به دلیل اقتدا به سیره پیامبر ﷺ که چهارپایانی را که به این علت‌ها گرفته می‌شد نشانه‌گذاری می‌فرمود.

«وقت تسلیم زکات»

«وقتی هلال» ماه «دوازدهم» از ماه‌های سال «برسد» یعنی یازدهمین ماه از تاریخ تملک مال -چهارپا، مال التجاره، نقدین "طلا و نقره" - توسط وی سپری شود، و وارد ماه دوازدهم شود «پرداخت زکات واجب می‌شود، و به تأخیر انداختن آن جایز نیست مگر به دلیل وجود مانعی» شرعی که وی را از پرداختن زکات بازمی‌دارد، مثل بیماری، «یا انتظار کشیدن برای کسی که آن را دریافت کند» مانند عامل تعیین شده از طرف امام.

«و اگر آن را کنار بگذارد می‌تواند [پرداخت] آن را یک یا دو ماه» نه بیش از آن «عقب بیندازد» و در طول این مدت - اگر بدون کوتاهی عمدی از طرف وی - تلف شود ضامن نخواهد بود، با در نظر داشتن این نکته که جواز یک یا دو ماه تأخیر فقط برای حالتی است که آن را به‌عنوان زکات کنار بگذارد و به‌طور مطلق نیست؛ «و اگر بنا به علت مباحی به تأخیر بیفتد» مثلاً امام یا کارگزار تعیین شده توسط امام برای زکات از او درخواست کند آن را نزد خودش نگهداری کند «و با دوام آن [علت] ادامه ییابد» یعنی جواز به تأخیر انداختن با ادامه‌داشتن علت ادامه ییابد «و» وقت معینی «مشخص نشود»، در چنین حالتی اگر بدون سر زدن کوتاهی عمدی نزد وی تلف شود ضامن نخواهد بود؛ «ولی اگر» به تأخیر انداختن «به‌طور داوطلبانه» و از سوی خودش انجام شده باشد نه به‌دلیل عذری شرعی تا تأخیر را برایش مباح کند، تأخیر پرداخت آن برایش «جایز نیست، و اگر تلف شود ضامن خواهد بود»؛ چه تلف شدن با کوتاهی عمدی از طرف او بوده باشد و چه بدون کوتاهی عمدی وی اتفاق افتاده باشد؛ زیرا پرداختن آن را بدون عذر شرعی به تأخیر انداخته است، و در نتیجه واجب است جایگزین یا قیمت آن را پرداخت کند.

«و جلو انداختن آن از وقت وجوب جایز نیست» یعنی - همان‌طور که دانستیم - کامل شدن ماه یازدهم و ورود به ماه دوازدهم؛ زیرا کامل شدن سال برای وجوب آن شرط است. زکات عبادتی است درست مثل نماز، و همان‌طور که خواندن نماز قبل از رسیدن وقت نماز جایز نیست پرداخت زکات نیز به‌عنوان اینکه زکات است - پیش از زمان واجب شدنش جایز نخواهد بود؛ «و اگر آن را ترجیح دهد» یعنی تمایل داشته باشد آن را پیش از وقت وجوبش بپردازد «معادل آن را به‌عنوان قرض» و نه به‌عنوان زکات. به فقیر یا مسکین «پرداخت می‌کند» یعنی معادل "مقدار زکاتی را که برایش واجب شده است" به‌عنوان قرض به او پرداخت می‌کند «و این زکات نخواهد بود»؛ زیرا همان‌طور که دانستیم - هنوز زمان واجب شدنش فرا نرسیده است، «و اسم تعجیل و شتاب کردن» در ادای واجب و فریضه «بر آن صدق نمی‌کند»؛ پس زکات "معجله" (ادای زودتر از موعد) نمی‌شود، یعنی پرداخت آن به‌عنوان زکات پیش از

فرارسیدن زمان وجوبش صحیح نیست؛ به علاوه با توجه به اینکه معادل آن را به عنوان قرض به فقیر داده است پس «وقتی زمان واجب شدنش فرا رسید آن را به عنوان بدهی و دینی که بر [ذمه] فقیر بوده است زکات حساب می کند» یعنی وضعیت آن در این هنگام درست مثل وضعیت بدهی و دین فقیر است؛ زیرا گفته شد اگر فقیر به او بدهی داشته باشد برایش جایز خواهد بود بدهی و دینی را که بر عهده فقیر است زکات حساب کند و ذمه فقیر از بدهکاری بری می شود، و در اینجا نیز به همین صورت خواهد بود؛ ولی جواز محاسبه قرض پرداخت شده به فقیر به عنوان زکات هنگام فرارسیدن سال «با شرط» زیر کامل می شود:

۱. «باقی ماندن دریافت کننده بر صفت استحقاق» یعنی استحقاق دریافت زکات، مثل فقر.

۲. «و باقی ماندن وجوب» یعنی وجوب زکات- «در مال».

اما اگر یکی از این دو شرط قبل از سررسید سال نقض شود، به عنوان مثال شرایط گیرنده قرض تغییر کند و نیازمندی اش برطرف شود، یا وضعیت پرداخت کننده قرض تغییر کند مثلاً مالش از حد نصاب کمتر شود و پرداخت زکات مالش دیگر واجب نباشد- در این صورت صحیح نخواهد بود هنگام سررسید سال آنچه را قبلاً به فقیر داده است به عنوان زکات محاسبه کند.

«و اگر نصاب با قرضی» که فقیر قرض گرفته است «کامل شود» یعنی اگر فرض کنیم مال مالک (قرض دهنده) از نصاب کمتر است ولی اگر قرض را از "قرض گیرنده" پس بگیرد نصاب کامل و در نتیجه زکاتش واجب می شود، در چنین حالتی پس گرفتن قرض برای کامل کردن نصاب واجب نخواهد بود، و پرداخت «زکات» بر او «واجب نیست، چه عین آن» یعنی عین قرض نزد قرض گیرنده «باقی مانده باشد و چه تلف شده باشد». علت عدم وجوب پرداخت زکات بر او این است که همین که قرض توسط قرض گیرنده دریافت می شود از تملک وی بیرون می رود.

«اگر مستحق» یعنی قرض گیرنده «از این ویژگی [یعنی استحقاق] خارج شود» مثلاً

هنگام دریافت قرض فقیر بوده باشد و سپس هنگام فرارسیدن سال، فقرش برطرف شود عین مال توسط مالک از وی «پس گرفته می‌شود»؛ زیرا دیگر مستحق زکات نیست، بنابراین از وی پس گرفته می‌شود و به مستحقش پرداخت می‌شود، و این هنگامی است که مالک بخواهد عین زکات را بپردازد؛ «ولی» اگر بخواهد غیر از آن را پرداخت کند «او می‌تواند» یعنی جایز است «از بازگرداندن» و پس گرفتن «عین» از قرض گیرنده «امتناع کند» و در این صورت می‌تواند «معادل قیمت آن را به‌عنوان قرض هنگام دریافت ببخشد»؛ یعنی زکات خود را براساس قیمت عین کالایی که به‌عنوان قرض داده است پرداخت می‌کند، و قیمت براساس زمان دادن قرض و دریافت آن توسط قرض گیرنده مشخص می‌شود، درست مانند قرض، که اگر او مالی را به‌اندازه زکات واجبش به فلان شخص قرض داده باشد هنگام فرارسیدن سال می‌تواند آن را به‌عنوان زکات محاسبه کند، و همچنین می‌تواند آن را نزد او باقی بگذارد و زکاتش را با قیمت قرض هنگام دادن آن به وی پرداخت کند. مورد ما نیز در این مسئله به همین صورت است؛ «و اگر برای بازگرداندن آن عذری داشت» یعنی برای بازگرداندن قرض از قرض گیرنده عذری داشت «مالک باید از ابتدا زکات را بپردازد»؛ یعنی واجب است زکات را دوباره پرداخت کند و صحیح نیست قرضی را که پیش از فرارسیدن سال پرداخت کرده است به‌عنوان زکات حساب کند؛ زیرا خصوصیت استحقاق از قرض گیرنده رفع شده است، و طبق فرض- برای بازگرداندن عین کالا از او عذری وجود دارد.

«اگر مستحق» قرض گیرنده «همچنان بر این ویژگی‌ها» یعنی ویژگی‌های استحقاق زکات مثل فقر باقی باشد «و شرایط وجوب حاصل شده باشد» مثل رسیدن به حد نصاب و سررسید سال، مالک پرداخت‌کننده عین "قرض" «می‌تواند آن را» از وی «پس بگیرد، و جایگزین آن را» به وی «ببخشد؛ چراکه آن» یعنی زکات در خود آن کالای داده‌شده به او به‌عنوان زکات «تعیین نشده بود»؛ زیرا گفته شد زکات واجب را می‌توان از خود عین زکات پرداخت کرد و هم می‌توان معادل یا قیمت آن را پرداخت کرد، و در نتیجه مالک می‌تواند عین قرض را از وی پس بگیرد و جایگزین آن یعنی عین همانند آن یا قیمت آن- را به وی بپردازد؛

«و» همچنین مالک «می‌تواند از کسی که آن را» یعنی زکات را- «به وی پرداخت کرده است عدول کند»؛ به این معنا که برای وی جایز است عین قرض را از قرض گیرنده پس بگیرد و سپس آن را به مستحق دیگری تحویل دهد.

«نکات سه‌گانه» مترتب بر مسئله بالا:

- «اول: اگر» پیش از سررسید سال «یک گوسفند» به‌عنوان قرض «به او بدهد» و دریافت‌کننده در آن زمان ویژگی‌های استحقاق زکات مثل فقر- را داشته باشد «و» ارزش گوسفند «توسط خودش افزایش یابد- مثلاً چاق شود- و فقر فقیر نیز برطرف شود مالک نمی‌تواند» یعنی برای پرداخت‌کننده قرض (گوسفند) جایز نیست «همان کالا را» از گیرنده‌اش «پس بگیرد، و فقیر» که فقرش برطرف شده است «می‌تواند قیمتش را پس بدهد»؛ یعنی پس دادن همان گوسفند به مالک بر وی واجب نیست، بلکه می‌تواند قیمتش را به او بپردازد. «همچنین اگر این ارزش افزوده» که برای گوسفند ایجاد شده است «از خود گوسفند نبوده باشد، مثلاً بره‌ای زاییده باشد» در این صورت نیز بر او واجب نیست همان گوسفند را بازگرداند، بلکه می‌تواند قیمت آن را بازگرداند؛ «ولی اگر» قرض‌گیرنده «پس دادن همان گوسفند» به مالک را انتخاب کند «دادن بره‌اش بر وی واجب نیست»؛ زیرا بره افزایشی است که در دارایی او حاصل شده است.

- «دوم: اگر» از ارزش گوسفند «کم شود» و مالک (قرض‌دهنده) بخواهد هنگام فرارسیدن سال آن را پس بگیرد فقیر (قرض‌گیرنده) می‌تواند همان را «پس بدهد و چیزی بر عهده فقیر نیست» یعنی کمبودی را که حاصل شده است برای مالک تضمین نمی‌کند.

- «سوم: اگر» قرض‌گیرنده «با عین مالی» که از قرض‌دهنده (مالک) گرفته است «بی‌نیاز شود و سررسید سال برسد» و مالک بخواهد زکاتش را بپردازد مالک «می‌تواند آن را برای وی» به‌عنوان زکات «محاسبه کند»؛ زیرا او یعنی قرض‌گیرنده-

فقیر مستحق زکات بوده و طبق فرض با همان مالی که به‌عنوان زکاتش حساب می‌شود بی‌نیاز شده است، «و مالک وظیفه ندارد آن را» از وی «بگیرد و بازگرداند؛ ولی اگر» قرض‌گیرنده «با چیز دیگری» یعنی با مال دیگری به‌جز آن مال قرض گرفته‌شده «بی‌نیاز شود» هنگام فرارسیدن سال «آن قرض» از وی «پس گرفته می‌شود»؛ زیرا با وجود برطرف شدن فقر و بی‌نیاز شدنش با مال دیگری غیر از مال قرض گرفته‌شده دیگر مستحق نیست و در نتیجه از وی پس گرفته و به مستحق دیگری پرداخت می‌شود.

«نیت»

از آنجا که "زکات" فریضه و عبادتی الهی است پس همچون دیگر عبادت‌ها نیت "قربه الی الله سبحان" (نزدیک شدن به خداوند سبحان) هنگام به جا آوردنش واجب است.

«آنچه» در نیت واجب در زکات «مورد توجه قرار می‌گیرد نیت پرداخت‌کننده» زکات «است، البته اگر مالک باشد؛ و اگر» پرداخت‌کننده زکات به فقیر «عامل» یعنی کارگزار زکات تعیین‌شده از سوی امام «یا امام یا وکیل» مالک «باشد جایز است نیت پرداخت‌کننده و مالک را عهده‌دار شود»؛ جواز نیت مالک به این دلیل است که "واجب" به‌خودی‌خود به وی تعلق دارد، و جواز نیت امام یا کارگزار یا وکیل به این دلیل است که از نظر پرداخت به فقیر در جایگاه مالک قرار دارند.

اگر زکات در مال کودک یا دیوانه واجب شده باشد «ولی» (سرپرست) کودک یا دیوانه «از طرف وی» نیت را برعهده می‌گیرد، یا کسی که حق دارد [زکات را] از وی دریافت کند مثل امام یا کارگزار- عهده‌دار نیت از طرف وی می‌شود؛ زیرا نیت کودک یا دیوانه صحیح نیست؛ چراکه مکلف نیستند و در نتیجه یکی از این دو طرف نیت را از طرف آنان برعهده می‌گیرد.

نیت «هنگام پرداخت مشخص» یعنی واجب- «می‌شود»، چه زکاتش را به امام یا عامل زکات بدهد یا آن را به‌طور مستقیم به مستحقش پرداخت کند؛ با در نظر داشتن این نکته که

اگر هنگام پرداخت زکاتش به کارگزار نیت کند، همین نیت کفایت می‌کند و عامل زکات لازم نیست دوباره -هنگامی که می‌خواهد به فقیر پرداخت کند- نیت را تکرار کند.

«و حقیقت آن» یعنی نیت- عبارت است از:

۱. «قصد به قربت» و نزدیک شدن به خداوند سبحان.
۲. «واجب یا مستحب بودن»؛ یعنی در قلبش حاضر کند زکاتش واجب است یا مستحب.
۳. «و اینکه زکات مال است یا فطره.»

«و برای جنس (نوع کالایی) که [زکاتش را] از آن می‌دهد نیاز نیست نیت کند»؛ یعنی لازم نیست در قلبش حاضر کند می‌خواهد زکات چهارپا را پرداخت کند یا غلات یا نقدین (طلا و نقره) یا مال التجاره؛ بلکه همین که قصد زکات را به‌طور کلی در قلبش حاضر کند کفایت می‌کند.

«چند نکته:»

- «اگر دو مال داشته باشد» که از نظر مقدار واجب زکات «مساوی باشند» و یکی از آن‌ها نزدش «حاضر و» لی دیگری از وی «دور باشد، زکات را پرداخت می‌کند و همین که نیت یکی از آن دو را داشته باشد برایش کافی خواهد بود»؛ زیرا -طبق فرض- هر دو از نظر مقدار واجبی که باید پرداخت شود یکسان هستند؛ «همچنین اگر بگوید: اگر مالی که از من دور است سالم است» و سپس مشخص شود عملاً سالم است همین برایش کفایت می‌کند تا زکاتش را پرداخت و از طرف وی نیت کند، یا از مال حاضری که با آن یکسان است پرداخت کند.
- «و اگر» زکات را «از مالی که از او دور است پرداخت کند-البته اگر سالم بوده باشد- و سپس مشخص شود معیوب بوده است انتقال آن» یعنی منتقل کردن زکاتی که پرداخت کرده است «به دیگری»، یعنی به مال دیگری از اموالش که پرداخت

زکاتش واجب بوده است «جایز است»؛ البته اگر از نظر مقدار واجب زکات یکسان بوده باشند؛ ولی اگر بیشتر از آن یا کمتر از آن باشد با توجه به مقدار زکات واجب بر عهده‌اش، به آن می‌افزاید یا از آن کم می‌کند.

- «و اگر نیت پرداخت» زکات «مالی را داشته باشد که امیدوار» و چشم‌انتظار «است به او می‌رسد، جایز نیست» یعنی نه نیت صحیح است و نه زکات، «حتی اگر [آن مال]» در عمل «برسد»؛ زیرا در زمان نیت، آن مال عملاً در اختیارش نبوده است، و پس از رسیدن آن دیگر وقت نیت از دست رفته است؛ در نتیجه باید نیت را پس از رسیدن و هنگام پرداختش تکرار کند. «اگر صاحب مال» یعنی مالک هنگام پرداخت زکات مال «نیت نکند و عامل زکات یا امام هنگام پرداخت» به مستحق «نیت کند، جایز است» و نیت و زکات صحیح است، «چه کارگزار آن را» از مالک «با اجبار بگیرد و چه با اختیار» یعنی چه زکات را با رضایت مالک از وی بگیرد و چه بدون رضایت مالک.^۱

«فصل دوم: زکات فطره»

از ابوبصیر و زراره نقل شده است، گفته‌اند: ابو‌عبدالله علیه السلام فرمود: «از جمله [شروط] کامل کردن روزه، دادن زکات یعنی فطره است؛ همان‌طور که صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جزو کامل‌کننده‌های نماز است؛ زیرا کسی که روزه بگیرد و زکات را پرداخت نکند اگر عمداً آن را رها کرده باشد روزه‌ای نگرفته است، همان‌طور که اگر عمداً صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را ترک کند نمازی نخوانده است. خداوند عزوجل پیش از نماز با آن [صلوات] آغاز کرده و فرموده است: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّىٰ وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّىٰ﴾ (رستگار شد آن کس که خود را پاک گرداند؛ و

۱. برخلاف نظر برخی از فقها که گفته‌اند فقط در صورتی که مالک "زکات" را با اختیار و نه به اجبار به عامل تحویل دهد نیت عامل زکات صحیح خواهد بود.

اسم پروردگار خود را یاد کرد و نماز گزارد).^۱

"فطرت" به معنای "خلقت" است و در نتیجه این زکات، بر طهارت و محافظت و برکت انسان تأثیر می‌گذارد.

«و شامل چهار رکن است:»

«اول: کسی که [فطره] بر او واجب می‌شود»

زکات «فطره با سه شرط واجب می‌شود» که عبارت‌اند از:

• «اول: تکلیف» یعنی بلوغ و عقل؛ و بلوغ برای دختر، کامل شدن نُه سال و وارد شدن به ده‌سالگی است، ولی برای پسر با یکی از راه‌های سه‌گانه حاصل می‌شود: احتلام، انبات [رویدن موی شرمگاهی] یا کامل شدن چهارده سال [قمری]. «پس» زکات فطره «بر کودک و دیوانه و کسی که در حالت بیهوشی وارد هلال» ماه «شوال شود واجب نیست»؛ زیرا این‌ها هیچ‌کدام مکلف نیستند.

• «دوم: آزاد بودن؛ و در نتیجه بر مملوک، مدبّر، امّولد، مکاتب مشروط، و [برده] کاملی که هیچ قسمتی از او آزاد نشده است واجب نیست؛ و اگر قسمتی از او آزاد شود [زکات فطره] به همان نسبت بر وی واجب می‌شود، و اگر مولا وی را» یعنی معیشت و روزی وی را «عهده‌دار باشد، [زکات فطره] بر او واجب می‌شود نه مملوک».

«مملوک» به چند دسته تقسیم می‌شود:

۱. مملوک قن: یعنی برده عادی که در تملک آقایش است.
۲. مدبّر: برده‌ای است که آقایش به وی گفته است تو پس از فوت من آزاد می‌شوی.
۳. ام‌ولد: کنیزی که از آقایش فرزندی پسر یا دختر- به دنیا آورده است.

۴. مکاتب: برده‌ای است که آقایش با وی قرارداد بسته و موافقت کرده است مالی به صورت اقساط پرداخت کند و اگر آن را پرداخت کند آزاد می‌شود؛ و بر دو نوع است:

- مکاتب مشروط: تا وقتی همه اقساط را پرداخت نکند هیچ چیزی از او آزاد نمی‌شود.
- مکاتب مطلق: یعنی به اندازه اقساطی که به آقایش پرداخت کرده است از وی آزاد می‌شود. مثلاً اگر ده قسط باید بپردازد و او پنج تا از آن‌ها را پرداخت کرده باشد نیمی از وی آزاد می‌شود؛ و به همین ترتیب...

حال که این مطلب روشن شد اگر مملوک چه قن باشد، چه مدبر، امولد، مکاتب مشروط، یا مکاتب مطلق- که به طور کلی قسطی به مالکش پرداخت نکرده باشد یعنی چیزی از وی آزاد نشده باشد- زکات فطره بر عهده‌اش نیست و زکاتش بر ذمه مولایش است؛ به استثنای مکاتب مطلق که اگر قسمتی از وی آزاد شده باشد، مثلاً اگر نیمی از وی آزاد شده و زکات فطره‌اش یک دینار باشد، در این صورت نیم دینار از فطره‌اش بر عهده خودش و نیم دینار بر ذمه مولایش است، مگر اینکه جزو عیال وی محسوب شود؛ یعنی افرادی که مخارجشان را برعهده دارد، همان طور که مخارج فرزندان و همسرش را برعهده دارد، که در این صورت تمام زکات او بر عهده مولایش است، حتی اگر قسمتی از وی آزاد شده باشد.

• «سوم: بی‌نیازی. پس» زکات فطره «بر فقیر واجب نیست؛ و منظور کسی است که قوت خودش و عیالش را ندارد، و توانایی فراهم ساختن قوت خودش و قوت همه [افراد] خانواده‌اش را نیز ندارد. پرداخت زکات فطره برای فقیر مستحب است، و کمترین آن این است که یک صاع را در میان خانواده‌اش بچرخاند؛ یعنی تقریباً سه کیلوگرم از به‌عنوان مثال- گندم یا جو یا خرما «و سپس آن را صدقه بدهد»؛ و چگونگی چرخاندن صاع به شکل زیر است: پدر صاع را بگیرد و نیت کند زکات فطره‌اش را خودش بپردازد، و در ادامه صاع را به همسرش تحویل دهد و وی از طرف خودش نیت کند فطره‌اش را پرداخت کند و صاع را به

یکی از فرزندان مکلفش تحویل دهد و او نیز به همین صورت از طرف خودش نیت کند پردازد و به دیگری بدهد تا تمام خانواده به پایان برسد؛ و اگر برخی از فرزندان مکلف نباشند پدر نیت می کند و از طرف وی می پردازد، سپس بعد از آخرین فرد در خانواده، زکات فطره (صاع) را به فقیر مستحقش پرداخت می کند.

«و در صورت» فراهم بودن این «شرطها» یعنی شرطهای پیش گفته و وجوب، زکات فطره را «از طرف خودش و همه افرادی که عائله اش هستند» یعنی خرجی شان را بر عهده دارد «می پردازد؛ فرقی نمی کند» بر عهده گرفتن معیشت آنان «فرض» یعنی بر او واجب «بوده، یا نفل» یعنی مستحب «بوده باشد؛ مثل همسر و فرزند و مشابه آنها» و والدین که معیشت و نفقه شان بر وی واجب است؛ و برخی دیگر مثل برادرها و نزدیکان دیگر که معیشت و نفقه شان برای وی مستحب است. همچنین فطره را از طرف «مهمانی» که پیش از هلال ماه شوال نزد وی آمده است و در حالتی که نزد وی است هلال شوال ظاهر می شود پرداخت می کند، «و افراد شبیه وی» از جمله افرادی که مخارج و معیشتشان را به صورت داوطلبانه بر عهده گرفته است، مثلاً یتیمی را که ارتباط خویشاوندی با وی ندارد و بیگانه است، «چه» فردی که مخارجش را بر عهده گرفته است «کوچک باشد یا بزرگ، آزاد باشد یا برده، مسلمان باشد یا کافر» و زکات فطره همه اینها بر وی واجب است، البته اگر معیشت آنان وابسته به وی بوده باشد.

«و نیت» برای ادای آن ملاک است؛ زیرا «زکات فطره» عبادت است. «پس پرداخت آن توسط کافر صحیح نیست، اگرچه بر وی واجب است»؛ زیرا نیت نزدیکی برای خدا توسط او منعقد نمی شود «و اگر» پس از هلال شوال «مسلمان شود از وی ساقط می شود»، همان طور که قضای آنچه قبلاً از وی فوت شده است بر وی واجب نخواهد بود.

«مسائل سه گانه:»

- «اول: اگر کسی» که کودک است «پیش از هلال» یعنی هلال شوال «به بلوغ برسد، یا» کافر باشد و پیش از هلال «مسلمان شود، یا» دیوانه باشد و «دیوانگی اش» پیش از هلال «برطرف شود، یا» فقیر باشد و «چیزی به دست بیاورد که» پیش از هلال «بی نیاز می شود» زکات فطره «بر او واجب می شود، و اگر» بلوغ یا اسلام آوردن یا برطرف شدن دیوانگی یا بی نیاز شدن «پس از آن» یعنی پس از هلال- «حاصل شود تا وقتی که نماز عید را نخوانده است» یعنی تا هنگام زوال (ظهر) «مستحب خواهد بود»؛ به این معنا که اگر شرایط گفته شده بعد از هلال و قبل از ظهر روز عید فراهم شود زکات فطره برای وی مستحب خواهد بود، و با توجه به اینکه این شرایط پس از هلال شوال حاصل شده اند زکات فطره بر وی واجب نیست؛ «و اگر مالک مملوکی شود یا» فرزندی «برایش متولد شود نیز به همین صورت خواهد بود»؛ یعنی اگر پیش از هلال صاحب مملوکی شود یا فرزندی برایش به دنیا بیاید زکات فطره اش بر وی واجب می شود، و اگر پس از هلال و پیش از ظهر روز عید حاصل شود زکات فطره اش برای او مستحب است، ولی اگر بعد از ظهر اتفاق بیفتد استحباب نیز از آن ساقط می شود.
- «دوم: پرداخت زکات همسر و مملوک واجب است، حتی اگر جزو عیال وی نباشند» مثلاً زندانی باشند یا از اطاعت او خارج شده باشند «تا زمانی که شخص دیگری [سرپرستی] آنان را برعهده نگرفته باشد»؛ ولی اگر شخصی دیگر سرپرستی آن ها برعهده گرفته باشند زکاتشان بر عهده سرپرستان خواهد بود.
- «سوم: هرکسی که زکاتش بر شخصی دیگر واجب می شود [پرداخت زکات] از خودش ساقط می گردد، حتی اگر در صورتی که تنها می بود بر خودش واجب می شد، مثل مهمان بی نیاز و همسر»؛ به طوری که اگر صاحب خانه (شوهر) زکات فطره را از طرف همسرش یا مهمان پرداخت نمی کرد بر خود آن ها واجب می شد، ولی با این حال اگر زکات آن ها را پرداخت کند وجوب از آن ها ساقط می شود.

«ملاحظات» چهارگانه:

۱. «اول: اگر مملوکی دارد که از او دور است و می‌داند زنده است، اگر [مملوک] خودش هزینه‌های خودش را تأمین می‌کرده یا تحت تکفل مولایش بوده است» در هر دو حالت زکات فطره اش «بر مولایش واجب است». برای حالتی که مولا عهده‌دار مخارج مملوک باشد مسئله روشن است، ولی حتی در حالتی که "بنده" خودش را تأمین می‌کرده است نیز زکاتش بر عهده مولایش است نه بر عهده خودش؛ زیرا بنده و هر آنچه دارد از آن مولایش است، و در ضمن همان‌طور که پیش‌تر گفته شد- یکی از شرط‌های وجوب زکات فطره آزاد بودن است؛ «و اگر شخص دیگری» یعنی غیر از مولا «مخارج وی را بر عهده گرفته باشد زکات بر عهده آن شخصی خواهد بود» که معیشت وی را بر عهده گرفته است.

نکته: اگر مولا از زنده بودن مملوک اطلاع نداشته باشد زکاتش بر وی واجب نخواهد بود.

۲. «دوم: اگر دو نفر به صورت شراکتی یک بنده داشته باشند» به طوری که هر کدام از این‌ها مالک نیمی از او باشد و هر دو سرپرست او باشند «زکات» به‌طور مساوی «بر عهده هر دو خواهد بود؛ ولی اگر فقط یکی از آن‌ها» به‌طور اختصاصی «وی را سرپرستی کند زکات بر عهده سرپرست خواهد بود» نه شریک دیگر.

۳. «سوم: اگر مولا بمیرد، و بدهی و دینی بر ذمه داشته باشد اگر» مرگش «بعد از هلال اتفاق افتاده باشد زکات مملوکش از اموال او پرداخت می‌شود»؛ زیرا -درست مثل دین- فطره بر ذمه او ثابت است «و اگر ماترک کم باشد» یعنی برای کامل کردن دین و فطره بنده کفایت نکند «به نسبت میان دین و فطره تقسیم می‌شود»؛ مثلاً اگر بدهی وی ده دینار، و زکات بنده یک دینار، و ماترکش هشت دینار باشد -در چنین حالتی- ماترک به ده قسمت تقسیم می‌شود، و از آنجا که نسبت زکات به دین یک به ده است پس یک‌دهم از هشت دینار برای زکات، و بقیه برای دین پرداخت می‌شود؛

«ولی اگر» مولا «پیش از هلال بمیرد» زکات بنده «بر هیچ‌کسی واجب نیست»؛ نه بر مولا-زیرا فرض بر این است که وی پیش از هلال و واجب شدن زکات فوت کرده است- و نه بر ورثه، زیرا آن‌ها اصلاً سرپرستی وی را بر عهده نداشته‌اند؛ «به‌جز» کسی که «خرجی او را می‌داده است» که زکات کسی را که سرپرستی می‌کند باید پرداخت کند.

۴. «چهارم: اگر برای بنده‌ای به وی وصیت کند» مثلاً "زید" برای بنده‌ای به "خالد" وصیت کند «و سپس وصیت‌کننده فوت کند» یعنی در مثال ما زید فوت کند، «اگر» خالد «وصیت را پیش از هلال بپذیرد» زکات آن بنده «برای وی واجب می‌شود؛ ولی اگر پس از آن بپذیرد» یعنی وصیت را پس از هلال بپذیرد زکات بنده از وی «ساقط می‌شود»؛ زیرا زمان واجب شدن برای وی از دست رفته است؛ چراکه که تملک بنده توسط وی پس از زمان واجب شدن حاصل شده است؛ «و» زکات بنده «بر ورثه واجب نیست»، یعنی بر ورثه زید (وصیت‌کننده) نیز واجب نیست؛ زیرا این بنده عملاً دارایی آن‌ها نبوده است، البته با توجه به اینکه طبق فرض مسئله، به او وصیت کرده است؛ و این یعنی در چنین حالتی آن بنده بدون زکات فطره می‌ماند.

«و اگر به وی هدیه بدهد» یعنی -طبق مثال پیش‌گفته- زید "بنده" را به "خالد" هدیه دهد و وی نیز هدیه را بپذیرد «و» لی آن بنده را هنوز «دریافت نکرده باشد»، در چنین حالتی «زکات» یعنی زکات بنده «برای کسی که به وی هدیه داده شده است واجب نیست»، و با توجه به مثال منظور "خالد" است؛ زیرا زکات بنده وقتی بر وی واجب می‌شود که پیش از هلال آن را دریافت کرده باشد که در اینجا چنین وضعیتی حاصل نشده است، «و اگر هدیه‌دهنده فوت کند»، یعنی در مثال ما "زید" پیش از دریافت بنده توسط "خالد" فوت کند و در نتیجه هدیه باطل می‌شود، زیرا دریافت آن در طول حیات هدیه‌دهنده حاصل نشده است- در این صورت زکات بنده «بر عهده ورثه خواهد بود» یعنی پرداخت زکات آن بنده بر ورثه زید واجب می‌شود؛ زیرا هلال ظاهر شده و بنده جزو دارایی آنان بوده است و بدون شک زکات او بر عهده آنان خواهد بود.

«دوم: جنس زکات»

«ضابطه: پرداخت چیزی است که به عنوان قوت غالب مصرف می شود»؛ یعنی قوت غالب بیشتر مردم، از جمله شخص زکات دهنده و خانواده اش «مثل گندم و جو و آرد آن ها» یعنی آرد گندم و جو «و نان آن ها، و خرما و کشمش و برنج و شیر و کشک» و منظور نوعی پنیر یا پنیر جامد است.

«و دیگر چیزها» یعنی قوت های دیگر غیر از آنچه بیان شد «براساس قیمت بازار» قوت ها «پرداخت می شود. بهتر» برای زکات فطره «دادن خرما، و سپس کشمش است، و پس از آن هر انسانی چیزی را می دهد که قوت غالبش است». پس اگر قوت غالبش برنج است زکاتش را با قیمت برنج محاسبه و پرداخت می کند، و اگر گندم باشد با قیمت گندم پرداخت می کند، و اگر میوه باشد با توجه به قیمت آن پرداخت می کند، و به همین ترتیب.

«[مقدار] فطره: از تمام قوت های گفته شده "یک صاع" است، و هر صاع معادل چهار مُد است، و هر مُد معادل سه چهارم کیلوگرم است؛ پس صاع برابر با سه کیلوگرم است.»

نکته: می تواند زکات فطره را با توجه به قیمت بازار همه جنس های گفته شده پرداخت کند؛ به عنوان مثال اگر بخواهد با خرما پرداخت کند و قیمت یک کیلوگرم خرما یک دینار باشد زکات یک نفر سه دینار می شود، و اگر به عنوان مثال خانواده اش از پنج نفر تشکیل شده و پدر خانواده نیز جزو آنان باشد زکات تمام خانواده پانزده دینار می شود، و به همین ترتیب محاسبه می کند.

«سوم: زمان زکات فطره»

زکات فطره «با هلال شوال واجب می شود، و جلو انداختن آن قبل از هلال جایز نیست»؛ زیرا به جا آوردن عبادت قبل از زمان واجب شدنش جایز نیست، «مگر به عنوان قرض»؛ یعنی به عنوان مثال اگر زکاتش صد دینار است و وی این صد دینار را پیش از هلال شوال به عنوان قرض به فقیری داده باشد، در این صورت می تواند پس از هلال آن را زکات فطره به حساب

آورد «و پرداختنش پس از آن» یعنی پس از هلال شوال «جایز است و به تأخیر انداختن آن تا قبل از نماز عید بهتر است»؛ و این یعنی زمان پرداخت زکات از هلال شوال تا ظهر روز عید ادامه دارد. «اگر وقت نماز - که وقتش تا ظهر است - فرابرسد و وی آن را کنار گذاشته» و تا قبل از ظهر از اموالش جدا کرده «باشد»، بعد از ظهر «واجب است آن را به نیت ادا بپردازد» نه قضا، حتی اگر چند روز بعد آن را بپردازد «و اگر آن را» تا پیش از ظهر از اموالش «جدا نکرده باشد گناه» و سرپیچی «کرده است و» باز هم «آن را به نیت ادا می‌پردازد».

«و اگر» آن را قبل از ظهر جدا کرده باشد ولی «بعد از جدا کردن، پرداختش را به تأخیر بیندازد» دو حالت دارد:

- اول: تأخیر پرداخت «با وجود امکان‌پذیر بودن» باشد؛ یعنی مانع و عذری وجود نداشته باشد تا او را از پرداخت باز دارد که در این صورت او «ضامن است». به این معنا که اگر تلف شود واجب است جایگزینش را پرداخت کند، چه با کوتاهی و قصور عمدی وی بوده باشد و چه نبوده باشد.

- دوم: «ولی اگر» تأخیر پرداخت «بدون آن» یعنی بدون امکان پرداخت «بوده باشد» - یعنی مانعی وجود داشته باشد که او را از پرداخت بازدارد - «ضامن نیست»؛ زیرا طبق فرض امکان پرداختش را نداشته است، مگر اینکه تلف شدن با سهل‌انگاری و کوتاهی عمدی وی بوده باشد که در این صورت ضامن خواهد بود.

«و حمل آن» یعنی منتقل کردن زکات فطره «به سرزمینی دیگر با وجود مستحق» در سرزمین و شهر خودش «جایز نیست، و» اگر آن را منتقل کند و در طول انتقال از بین برود «ضامن است»، چه تلف شدن با کوتاهی عمدی وی بوده باشد و چه نبوده نباشد، «و با عدم وجود آن» یعنی نبودن مستحق در شهر خودش «جایز است» آن را به شهر دیگری پرداخت کند، «و» اگر در طول انتقال تلف شود «ضامن نخواهد بود»، مگر اینکه تلف شدن با کوتاهی عمدی وی اتفاق افتاده باشد.

«چهارم: مصرف زکات فطره»

«همان مصرف زکات مال است» یعنی همان دسته‌های هشت‌گانه‌ای که گفته شد؛ شامل فقرا، مساکین، کارگزاران زکات، مؤلفه قلوبهم (متماایل کردن دل‌هایشان)، بدهکاران، برده‌ها، راه خدا، و در راه مانده؛ «و مالک می‌تواند» خودش «آن را پرداخت کند؛ و بهتر است آن را به امام یا کسی که امام او را» برای جمع‌آوری زکات «تعیین کرده است پرداخت کند.»

«و به غیرمؤمن یا به مستضعفی» که مخالف است ولی جدال نمی‌کند «داده نمی‌شود مگر در صورت نبودن آن» یعنی نبودن مؤمن؛ به این معنا که زکات فطره فقط به مؤمن داده می‌شود و در صورت نبود مؤمن، به مستضعف داده می‌شود، و به غیر از این‌ها داده نمی‌شود؛ «و به کودکان مؤمن داده می‌شود، حتی اگر پدرانشان فاسق باشند» یعنی مرتکب گناه شوند؛ «و کمتر از یک صاع» سه کیلوگرم «به فقیر داده نمی‌شود، مگر اینکه عده‌ای جمع شوند که» زکات موجود «برایشان کافی نباشد»؛ مثلاً نزد وی پنج فقیر باشد ولی مقدار زکاتی که می‌خواهد بپردازد ده کیلوگرم گندم است، که در این صورت می‌تواند به هرکدام از آن‌ها دو کیلوگرم بدهد؛ «و جایز است» زکات فطره «به یک فرد داده شود به طوری که به یک‌باره او را بی‌نیاز کند» و واجب نیست زکات فطره حتماً میان چند فقیر تقسیم شود.

«و مستحب است آن را به نزدیکان اختصاص دهد»، البته اگر مستحقش باشند «و سپس

همسایه‌ها» اگر مستحقش باشند.

«کتاب خمس»

امام صادق (صلوات خدا بر او) فرموده است: "خداوند - که هیچ معبودی جز او نیست - از آنجا که صدقه را بر ما حرام کرده، خمس را برای ما نازل فرموده است. صدقه بر ما حرام است و خمس برای ما واجب است، و کرامت برای ما حلال است."^۱

سید احمد الحسن می‌فرماید:

«خداوند توفیقت دهد! خمس، روزانه است. مؤمن خود را هر روز مورد محاسبه قرار می‌دهد اما چون این کار برای مردم مشقت‌آور است و آن‌ها نیز عادت کرده‌اند حساب‌های شخصی، مؤسسات و شرکت‌ها را به‌صورت سالانه بررسی کنند ما گفتیم سالیانه باشد. پس مؤمن باید در مدتی که حداکثر یک سال است خود را محاسبه کند؛ یعنی او هر سال یک مرتبه خود را مورد محاسبه قرار می‌دهد، اما جایز نیست مدت را بیش از این قرار دهد.

بدان که خمس برای امام است، پس می‌تواند آن را در زمانی ساقط و در زمانی دیگر واجب گرداند و می‌تواند مدتی را تعیین کند که مؤمن خود را در آن مورد محاسبه مالی قرار دهد و به‌جای محاسبه روزانه، آن را به‌صورت ماهانه، فصلی، سالانه - همان‌طور که در حال حاضر این‌گونه است - یا به‌شکل دیگری قرار دهد....

در خمس حکمت‌هایی است از جمله: اگر خدا بخواهد امام حکومت کند با آن امور عامه مردم و احتیاجات آن‌ها خصوصاً فقیرانشان را اداره می‌کند. با خمس است که امام می‌تواند بین مردم، مساوات برقرار و در نتیجه فقر و نیازمندی را از فقرا دفع و عدالت را بین مردم محقق کند: ﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَ

لِلرُّسُولِ وَ لِدَى الْفُزْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ كَى لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿۱﴾ (آنچه خداوند از مردم قریه‌ها نصیب فرستاده‌اش کرده است از آن خداست و از آن پیامبر و خویشاوندان، و از آن یتیمان و مسکینان و در راه‌ماندگان است، تا میان توانگران دست به دست نشود. هرچه فرستاده به شما داد بستانید و از هرچه شما را منع کرد اجتناب کنید و از خدا بترسید که خدا سخت کیفر است).

حال اگر سیستم اقتصادی کشورها را بررسی کنید خواهید دید مالیاتی را مقرر می‌کنند که در بیشتر کشورها تقریباً به اندازهٔ خمس است. در مالیات اجر و پاداشی وجود ندارد و کسی که آن را پرداخت می‌کند ثوابی ندارد. این کسانی که به خلیفهٔ روی زمین خدا کافر هستند و کسانی که حاکمیت مردم را باور دارند آن را با اکراه و به‌رغم میلشان پرداخت می‌کنند؛ زیرا دولت‌ها و حکومت‌ها آن‌ها را وادار به پرداخت خمس تحت عنوان مالیات می‌کنند، اما آن‌ها اموال خود را پرداخت می‌کنند و سپس حسرتی برای آن‌ها خواهد بود، چراکه آن را برای برپایی حاکمیت مردم بر روی زمین پرداخت کرده‌اند: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ﴾^۲ (کسانی که کفر ورزیدند به‌راستی اموالشان را مصرف می‌کنند تا مردم را از راه خدا بازدارند. پس این‌ها اموالشان را مصرف خواهند کرد و سپس حسرتی برایشان خواهد بود، سپس مغلوب می‌شوند؛ و کافران به‌سوی جهنم گرد آورده می‌شوند).

درحالی‌که خداوند از سرِ رحمتش بر مؤمنان واجب کرده است همین اموال یعنی خمس- را بپردازند و در عین حال برای پرداختش به آن‌ها ثواب می‌دهد و آن‌ها را پاک

۱. حشر: ۷.

۲. انفال: ۳۶.

می‌گرداند: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (از اموال آن‌ها صدقه‌ای بستان تا آن‌ها را با آن پاک و منزه سازی، و برای آن‌ها دعا کن زیرا دعای تو مایه آرامشی برای آن‌هاست، و خداوند شنوا و داناست).

انسان می‌تواند همه زندگی خود را بر روی این زمین در طاعت قرار دهد و می‌تواند همه زندگی خود را بر روی این زمین در معصیت قرار دهد. تفاوت این دو فقط در این است که از خلیفه و جانشین خدا پیروی کند، یا از او روی بگرداند.

بدان خداوند اُستوارت بدارد. خمس در برپایی اقتصاد اسلامی عادلانه بسیار اهمیت دارد. اسلام به نظام سرمایه‌داری یا سوسیالیستی اعتقادی ندارد، بلکه خمس، اقتصاد را در دست شخصی قرار می‌دهد که مطمئناً زاهد، عادل و در اجرایی ساختن آن حکیم است؛ و با این کار:

مواسات و هم‌دردی میان مؤمنان و میان سرزمین‌های مؤمنان در اقتصاد اسلامی تضمین می‌شود؛ پس دیگر سرزمین اسلامی وجود نخواهد داشت که در کمال پرخوری و رفاه باشد درحالی‌که سرزمینی دیگر وجود داشته باشد که مردمانش از شدت فقر و نیاز آه بکشند؛ و با این کار امور مالی فقرا، ایتام و بیوه‌ها اصلاح می‌شود، و دیگر گرسنه و برهنه یا کسی که بی سرپناه باشد باقی نخواهد ماند، و این وضعیت بازتاب مثبتی بر وضع اجتماعی جامعه مسلمان خواهد داشت. پرخوری و فقر، هر دو دارای اثرات اجتماعی منفی هستند. دست‌کم موجب کاهش اخلاق بزرگ‌منشانه مثل گرم، هم‌دردی و ایثار- و بروز اخلاق پست و زشت مانند فساد جنسی و حرص و طمع و دیگر رذایل- می‌شود.

و دیگر هرگز فرد سیری باقی نخواهد ماند که به خاطر پُرخوری اش و با پرخوری اش آسوده خاطر باشد، درحالی که می بیند فقیر یا نیازمندی وجود دارد، پس از اینکه او و تمام جامعه ببینند شخصی که جانشین خدا در زمینش است اموال خود را - که خمس اموال است - برای مصلحت عامهٔ مردم و مخارج محتاجان انفاق می کند و این گونه خلیفهٔ خدا با انفاق اموال خمس اسوه‌ای خواهد بود با زهد و دوری اش از زرق و برق دنیا به رغم در اختیار داشتنش - که هر پرخوری را یادآور می شود و باعث می شود وی احساس کمبود، قصور و کوچکی کند، درحالی که وی در زرق و برق دنیا غرق شده است و در ناز و نعمت زندگی می کند؛ حال آنکه فقیر و محتاجی وجود دارد که از تنگدستی رنج می برد؛ و این برای اصلاح اقتصادی مردم بسیار مهم است تا جایگزینی برای پیشوای زشتی در جامعهٔ انسانی باشد، همان طور که امروز این گونه است و همواره در دولت طاغوت چنین بوده است. اینکه ثروتمند و مرفه‌ی که بدون محدودیت و به هر شکلی به جمع‌آوری اموال حرص می‌ورزد تا آمال و آرزوهای شخصی خود را محقق سازد و در نتیجه جامعه به فقیران و ثروتمندان تقسیم شده است و متأسفانه مثل این جامعه به سان سگ‌هایی خواهد بود که بر سر مُرداری به جان هم افتاده‌اند، درحالی که قوی از آن پرخوری می کند و ضعیف درحالی که از درد گرسنگی روزه می کشد - اطرافش دُم می جنباند.

خلیفهٔ خدا در زمینش، همان طور که به عنوان پیشوای دینی، اخلاقی و اجتماعی اهمیت دارد، به عنوان پیشوای اقتصادی - که خداوند با او اوضاع مردم را اصلاح می کند - نیز بسیار اهمیت دارد. پس هنگامی که مردم به او ایمان آورند، وضع اقتصادی‌شان اصلاح خواهد شد. ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۱ (و اگر مردم

شهرها ایمان آورده و پرهیزگاری پیشه کرده بودند برکاتی از آسمان و زمین را به رویشان می‌گشودیم؛ ولی آن‌ها تکذیب کردند، پس ما نیز به کیفر کردارشان مجازاتشان کردیم). مقصود از این آیه فقط امداد غیبی الهی نیست، بلکه آنچه را به‌عنوان سبب طبیعی مادی برای اصلاح اوضاع اقتصادی مردم تقدیم کردم نیز شامل می‌شود؛ یعنی خلیفه و جانشین خدا در زمینش و تصرف و مصرف عادلانه و حکیمانه وی در خمس مالی که ملک شخصی اش است. و اعطای آن، برترین نمونه و الگو در زهد و دوری از خوش‌گذرانی و برآوردن نیاز محتاجان است.

این نکته، محوری اساسی در اقتصاد اسلامی یا الهی و یکی از مهم‌ترین اسباب تفاوت آن با هر اقتصاد پایه‌گذاری شده دیگر است.

اقتصاد اسلامی متمرکز بر خلیفه خداست و بدون او ممکن نیست چیزی به اسم اقتصاد اسلامی یا الهی - که هدفش محقق کردن عدالت بین مردم باشد - وجود داشته باشد.^۱

از حکیم مؤذن بنی عبس، از ابو عبدالله علیه السلام نقل شده است، گفت: به ایشان عرض کردم: فرمایش حق تعالی ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسُهُ وَلِلرَّسُولِ﴾ (و بدانید هر چیزی را به غنیمت گرفتید یک‌پنجمش از آن خدا و پیامبر است). فرمود: "به خدا سوگند، این کسب مال [به‌صورت] روزانه بوده است، ولی پدرم آن را برای شیعه ما حلال کرده است تا پاک شوند."^۲

«و شامل دو فصل است:»

۱. رساله فی فقه الخمس، انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام، آماده‌سازی: علاء سالم، مقدمه.
۲. استبصار، طوسی ۲/ ۵۴.

«فصل اول: آنچه خمس به آن تعلق می‌گیرد»

«که شامل هفت» دسته «می‌شود»:

• «اول: غنایم جنگی» که میان مسلمانان و دیگرانی که به مسلمانان اعلام جنگ کرده‌اند درگرفته است؛ «چه آن‌هایی که سپاه مسلمانان قبضه کرده باشند، و چه آن‌هایی که قبضه نکرده باشند، مثل زمین و چیزهای دیگر، البته اگر از مسلمان یا هم‌پیمانی غصب نشده باشد»؛ ولی اگر مالی که سپاه در جنگ به غنیمت گرفته است مال غصبی مسلمان یا هم‌پیمان بوده باشد به صاحبش بازگردانده می‌شود؛ زیرا مال آن‌ها محترم است و به غنیمت بردنش صحیح نیست، و در نتیجه خمسی ندارد. خمس در غنیمت‌های جنگ ثابت است، «چه» آنچه لشکر غنیمت گرفته است «اندک باشد و چه بسیار».

نکته ۱: هم‌پیمان، کافری است که میان او و مسلمانان عهد و پیمانی برای صلح و عدم تجاوز به یکدیگر منعقد شده باشد، و به این ترتیب مال و خونش تا وقتی که پیمان را نقض نکرده است محترم خواهد بود.

نکته ۲: سپری شدن سال برای پرداخت خمس غنیمت شرط نیست؛ بلکه به مجرد تصاحب آن، پرداخت خمسش واجب می‌شود. بحث سایر موارد مربوط به آن نیز به همان صورت است، به استثنای آنچه از هزینه سالانه‌اش اضافه می‌آید که خمسش با گذشت یک سال واجب می‌شود.

• «دوم: مواد معدنی» قیمتی استخراج شده از درون زمین «چه فلزی باشند» یعنی قابلیت ذوب یا نرم شدن را داشته باشند تا به شکل‌ها و نقش‌های مختلفی تبدیل شوند «مثل طلا و نقره و سرب» و آهن و مس و مانند آن‌ها «یا فلز نباشند، مثل یاقوت و زبرجد و سمره» و فیروزه و عقیق و مانند آن‌ها «یا مایع باشند، مثل قیر و نفت و گوگرد، بعد از کسر هزینه‌ها پرداخت خمسشان واجب می‌شود»؛ یعنی پس از محاسبه و برآورد هزینه‌های استخراج آن از زمین؛ به‌عنوان مثال اگر ماده‌ای معدنی به ارزش هزار دینار استخراج کند و هزینه استخراجش

دویست دینار باشد، باید خمس هشتصد دینار را یعنی ۱۶۰ دینار- پرداخت کند.

نکته ۱: روشن شد معدن حد نصاب ندارد و هر قدر باشد خمسش واجب است.

نکته ۲: زیورآلاتی که زن‌ها استفاده می‌کنند مثل طلا و نقره و مروارید و عقیق و نظایر آن‌ها- اگر به‌عنوان زینت استفاده می‌شود خمسش واجب نیست، وگرنه خمسش واجب خواهد بود.

• «سوم: گنج‌ها؛ و منظور هر مالی است که زیر زمین ذخیره شده باشد، و اگر به بیست دینار برسد» یعنی به اندازه‌ای برسد که ارزشش معادل بیست مثقال طلای هجده عیار باشد «و در سرزمین دشمن محارب پیدا شود» یعنی سرزمینی که اهالی اش علیه مسلمانان اعلام جنگ کرده‌اند «یا در سرزمین اسلام پیدا شود ولی اثری از اسلام بر رویش نباشد، پرداخت خمسش واجب می‌شود» و این یعنی گنجی که پرداخت خمسش واجب است عبارت است از:

۱. مالی که زیر زمین دفن شده است.

۲. به حد نصاب برسد؛ که معادل بیست دینار است و هر دینار معادل یک مثقال طلای هجده عیار است.

۳. در سرزمین دشمن حربی یافت شود، یا در سرزمین اسلام یافت شود ولی اثری از اسلام رویش نباشد، ولی اگر نشانه‌ای از اسلام داشته باشد مثل نقش آیه یا به‌عنوان مثال علامتی که به مسلمانان اختصاص دارد همان‌طور که روشن خواهد شد- جزو دارایی امام خواهد بود.

«و اگر آن را» یعنی گنجی را که نشانه اسلام بر رویش نیست «در خانه‌ای که خریداری شده» یعنی خریده «است بیابد آن را به اطلاع فروشنده می‌رساند؛ اگر آن را شناخت پس او به آن سزاوارتر است» زیرا آن را در زمین او یافته است «و اگر از آن اطلاع نداشت از آن مشتری است و باید خمسش را بدهد. همچنین اگر حیوانی بخرد و در دلش شیء گران‌بهای بیابد» آن را نیز به اطلاع فروشنده می‌رساند؛ اگر آن را شناخت به آن سزاوارتر است، زیرا در

چیزی که در تملک او بوده پیدا شده است؛ در غیر این صورت از آن مشتری است و پرداخت خمسش واجب خواهد بود؛ «و اگر ماهی خریداری کند و در دلش چیزی بیابد خمسش را می‌پردازد و بقیه‌اش از آن خودش است، و آن» شیء پیدا شده را به اطلاع کسی «نمی‌رساند»؛ البته اگر فروشنده آن را به عنوان مثال- از رود یا هوری صید کرده باشد یا از کسی که آن را از آنجا صید کرده است خریده باشد؛ ولی اگر ماهی را از شخصی که حوضچه پرورش ماهی دارد خریده باشد در این صورت آن را به اطلاع وی می‌رساند و اگر او آن را شناخت به آن سزاوارتر است، در غیر این صورت از آن خودش است و پرداخت خمسش واجب می‌شود.

«نکته: اگر گنجی در زمین موات» یعنی زمینی که در آن کشت نمی‌شود یا آباد نیست و هیچ‌کسی مالکش نیست «در سرزمین اسلام بیابد و نشانه اسلام بر رویش باشد» مثلاً دینارهایی از طلا پیدا کند با نقش اسلامی ضرب شده باشد «از آن امام» تعیین شده از طرف خداوند «است، و به کسی که آن را استخراج کرده، هزینه و اجرت استخراج آن پرداخت می‌شود؛ و اگر آن را در خانه‌ای که خریده است بیابد» یعنی خانه‌ای که فروخته شده است، و نشانه اسلام روی آن شیء باشد «به اطلاع فروشنده می‌رساند؛ اگر آن را شناخت به آن سزاوارتر است، و اگر آن را شناخت از آن امام است.»

خلاصه: اگر گنجی پیدا کند که ارزشش بیست دینار یا بیشتر باشد:

۱. اگر آن را در سرزمین اسلام بیابد دو حالت خواهد داشت:

أ - اگر رویش نشانه اسلام باشد و در زمین موات پیدا شود از آن امام است، و اگر زمینش قبلاً آباد و در تملک شخصی بوده باشد به اطلاع فروشنده می‌رساند و اگر او آن را شناخت به آن سزاوارتر است، وگرنه از آن امام خواهد بود.

ب - اگر نشانه اسلام رویش نباشد و در زمین موات پیدا شود از آن خودش است و پرداخت خمسش واجب است؛ ولی اگر زمین قبلاً در تملک شخص دیگری بوده باشد آن را به اطلاع فروشنده می‌رساند؛ اگر فروشنده

آن را شناخت به آن سزاوارتر است، در غیر این صورت از آنِ خودش است و پرداخت خمسش واجب خواهد بود.

۲. اگر گنج را در سرزمین دشمن حربی بیابد چه موات بوده باشد و چه آباد از آنِ خودش است و پرداخت خمس واجب خواهد بود.

• «چهارم: هر چیزی که از دریا» یا رودهای بزرگ «با غواصی استخراج می‌شود، مثل جواهر و مروارید» پرداخت خمسش واجب است «به شرط اینکه ارزش آن به یک دینار و بیشتر برسد» و گفتیم یک دینار معادل یک مثقال طلای هجده عیار است؛ «و اگر از آن» یعنی از دریا [یا رود] «بدون غواصی گرفته شود» باز هم پرداخت «خمس آن واجب است؛ مثلاً آن را با وسیله‌ای» از دریا «بیرون بیاورد» یا خودش خارج شود و به‌عنوان مثال آن را در ساحل دریا یا کناره رود بیابد.

«نکته: عنبر» نوعی عطر است که جانوری دریایی آن را ترشح می‌کند و به شکل ماده سفیدی است و هنگام سوزاندن بوی خوبی از آن متصاعد می‌شود؛ «اگر با غواصی بیرون آورده شود در صورتی که ارزشش یک دینار [یا بیشتر باشد]» خمس دارد، «اما اگر از روی آب یا از ساحل برداشت شود حکم معدن‌ها را خواهد داشت» و گفته شد معدن هر قدر باشد پرداخت خمسش واجب است، البته پس از کسر هزینه‌ها و اجرت استخراج آن.

• «پنجم: سود حاصل از تجارت و صنعت و کشاورزی که از هزینه‌های سالانه خودش و خانواده‌اش اضافه می‌آید»؛ چه بسا این "دسته" جزو مهم‌ترین موارد وجوب خمس، و حالتی باشد که بیشتر مبتلا به است. به همین دلیل برخی از مسائل مهمی را که سید احمد الحسن در پاسخ‌هایی که به مسائل فقهی در این زمینه ارائه فرموده است بیان خواهیم کرد؛ و عرض می‌کنم:

۱. پرداخت خمس سود حاصل از تجارت و صنعت و کشاورزی که از هزینه‌های سالانه خودش و خانواده‌اش اضافه بیاید واجب است؛ مثلاً مغازه یا شرکت یا مزرعه یا هر

وسیله دیگری برای کسب درآمد و معیشت داشته باشد، از جمله حقوق ماهیانه، اگر کارمند باشد.

۲. این حالت تنها حالتی است که برایش باید سررسید سال خمسی مشخص شود تا با رسیدن آن خمس اضافه آمده از هزینه‌هایش را پرداخت نماید؛ و این گشایشی از سوی خلیفه خدا - که حق خمس به آنان تعلق دارد- برای مؤمنان است، و به تأخیر انداختن خمس حاصل از سود تجارت‌ها و مانند آن به جهت رعایت حال کاسب است. اگر سود حاصل را به‌عنوان هزینه‌های خودش و خانواده‌اش در طول سال مصرف کند خمسی نخواهد داشت، و نیز برای سرمایه تجارت و کسب و کارش [یعنی سرمایه اولیه تجاری و کسب و کارش نیز خمسی نخواهد داشت]؛ ولی اگر سود از هزینه‌هایش اضافه بیاید خمس سود را می‌دهد؛ همچنین روشن خواهد شد خمس سرمایه‌اش را نیز به همان نسبت باید بپردازد.

۳. هر اموالی که انسان در تملک خود دارد و در طول سال مازاد بر نیاز خود و هزینه‌هایش باشد پرداخت خمسش واجب است؛ پس اگر یک خانه برای سکونت دارد پرداخت خمس آن و نیز اسباب و اثاثیه‌اش -از جمله فرش و ابزارها و وسایل منزل و دستگاه‌های برقی و مانند آن‌ها- واجب نیست. همچنین پرداخت خمس لباس‌ها و ماشین مشخصی که مورد نیازش است واجب نیست، و نیز برای منبع درآمدش اگر فقط نیازش را برطرف می‌کند؛ ولی اگر خانه‌ای دیگر یا ماشینی دیگر یا اسباب و اثاثیه یا لباس و چیزهای دیگری که به آن‌ها نیاز ندارد داشته باشد پرداخت خمسشان واجب خواهد بود.

همچنین گاهی برخی از مردم مبالغی را به جهت انجام فریضه حج یا ازدواج یا ساخت خانه و کاربردهای مشابه دیگر پس‌انداز می‌کنند. درباره این پول‌ها اگر سال خمسی‌شان فرا برسد و از آن استفاده نکرده باشند پرداخت خمسشان واجب خواهد بود.

۴. مالی که مازاد بر نیاز است فقط یک بار خمسش داده می‌شود، و بار دیگر خمس ندارد؛ ولی اگر آن را هدیه بدهد یا با عقد معاوضه شخص دیگری مالکش شود برای شخصی که مالک آن شده است اگر سر سال خمسش برسد و بیش از نیازش بوده باشد پرداخت خمسش واجب خواهد بود.

۵. منظور از استفاده‌ای که با وجود آن خمس ساقط می‌شود استفاده واقعی از چیزی است، حتی اگر برای یک مرتبه در طول سال بوده باشد، نه استفاده سوری با هدف فرار از خمس؛ و اگر چیزی را با این قصد حتی برای چند مرتبه استفاده کند اگر واقعاً به آن نیازمند نبوده باشد استفاده واقعی محسوب نمی‌شود، و در نتیجه پرداخت خمسش واجب خواهد شد. همچنین چیزهایی که به جهت تمیز نگاهداشتنشان از آن‌ها استفاده نمی‌کند مثل رختخواب مهمان- اگر عملاً از آن استفاده نکند پرداخت خمسش واجب خواهد بود؛ البته باید توجه داشت استفاده از قسمتی از چیزی به منزله استفاده از تمام آن است؛ به عنوان مثال اگر بست ابزار آشپزخانه دارد و بعضی از آن را استفاده کرده باشد، یا مجموعه‌ای از عطر و لوازم آرایشی دارد که بعضی از آن‌ها را استفاده کرده باشد، یا دوره چندجلدی کتابی دارد و بعضی از جلدهایش را استفاده کرده است، یا کیسه برنج و آرد دارد و قسمتی از آن را در طول سال استفاده کرده باشد، این به منزله استفاده از تمام آن شمرده می‌شود.

۶. پرداخت خمس منبع درآمد تجارت‌خانه، کارخانه، مزرعه، ماشین و دیگر منابع- اگر سود حاصل از آن‌ها از نیاز و هزینه‌های سالانه‌اش اضافه بیاید واجب خواهد بود، که در این صورت از اصل مال به همان نسبت اضافی خمس داده می‌شود؛ مثلاً اگر کارخانه یا مغازه‌ای دارد و درآمد حاصل از آن فقط هزینه‌های سالانه‌اش را کفایت می‌کند آن کارخانه خمس نمی‌خواهد داشت؛ ولی اگر درآمد آن بیش از هزینه سالانه‌اش باشد از اصل "سرمایه" به اندازه نسبت اضافی از هزینه‌های سالانه خمس داده می‌شود؛ یعنی اگر هزینه‌های سالانه‌اش "دو واحد" است و درآمد کارخانه "چهار واحد"، در این صورت نصف اصل (یعنی نصف خود کارخانه) را به عنوان خمس

می‌دهد؛ اما دربارهٔ تولیدات و سودی که از مغازه یا کارخانه به دست آمده نیز خمس مازاد بر نیاز سالانه پرداخت می‌شود.

اگر چند منبع درآمد داشته باشد مثلاً یک مغازه دارد و حقوق ماهیانه نیز دارد. می‌تواند ابتدا یکی از منابع درآمدی‌اش را انتخاب کند و اگر به اندازهٔ نیازش باشد از خمس معاف خواهد شد؛ ولی اگر از هزینه‌های سالانه‌اش بیشتر شود از سرمایه (منبع درآمد) به نسبت مازاد بر هزینه‌ها خمس داده می‌شود و از سودی که از هزینه‌ها اضافه بیاید نیز همان‌طور که گفته شد. هنگام سررسید سال خمس می‌دهد. حال دربارهٔ منابع درآمد دیگرش، خمس آن‌ها واجب خواهد بود؛ به‌علاوه منابع درآمد متعدد به‌طور معمول جدا از هم هستند و مرز واضحی دارند؛ ولی گاهی تداخل پیش می‌آید. مثلاً یک قطعه زمین کشاورزی دارد که در آن مجموعه‌ای از نخل‌ها قرار دارد و همچنین یک موتور آب برای آبیاری زمین، و چه بسا به پرورش و نگهداری چهارپایان مثل گاو- نیز در آن اقدام کند. در این صورت زمین و نخلستان و موتور آب یک منبع درآمد، و گاوها نیز منبع درآمد دیگری محسوب می‌شوند.

۷. کارمندی که حقوق ماهیانه دارد اگر از هزینه‌های سالانه‌اش اضافه بیاید پرداخت خمسش واجب می‌شود؛ و اگر آن را یک روز قبل از سررسید سالش بگیرد یا فرد دیگری آن را از وی بگیرد و پس از سال خمسی‌اش به او بدهد اگر چیزی از آن، از هزینه‌های سالانه‌اش اضافه نیاید خمسی نخواهد داشت. در خصوص پاداش‌های کاری و هدیه‌های نقدی و مشابه آن‌ها که دریافت می‌کند اگر هنگام سررسید سالش نه وقت دریافت- چیزی از آن اضافه بیاید پرداخت خمسش واجب خواهد بود. همچنین دربارهٔ هدیه‌های غیرنقدی- اگر سررسید سال برسد و از آن استفاده نکرده باشد- خمسش واجب خواهد بود.

۸. قرض در خمس تأثیرگذار است. اگر مالی داشته باشد که به شخصی دیگر قرض داده است و هنگام فرارسیدن سال خمسی در اختیارش نباشد پرداخت خمسش واجب نیست تا وقتی که خودش یا وکیلش آن را تحویل بگیرد؛ و اگر بر ذمه‌اش

بدهی و دینی داشته باشد فقط برای بیش از دینی که بر ذمه‌اش است خمس مالی را که در اختیار دارد می‌دهد؛ به‌عنوان مثال اگر ۱۰۰ واحد بدهی داشته، و ۱۵۰ واحد نیز اضافه داشته باشد فقط خمس ۵۰ واحد را می‌دهد.

۹. تنگ‌دستی مالی تأثیری در خمس ندارد؛ به این معنا که اگر چیزی از هزینه‌های سالانه‌اش اضافه بیاید حتی اگر مقدار اندکی باشد پرداخت خممش واجب است. خمس عبادت است، درست مثل نماز و روزه و حج؛ و خمس باعث پاکی و صفای نفس می‌شود. حق تعالی می‌فرماید: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۱ (از اموال آنان صدقه‌ای بگیر تا به‌وسیله آن پاک و پاکیزه‌شان سازی، و برایشان دعا کن، زیرا دعای تو برای آنان آرامشی است؛ و خدا شنوای داناست) و در نتیجه مؤمن چه می‌داند چه بسا پرداخت خمس یا صدقه عاملی برای گشایش روزی‌اش توسط خداوند باشد.

۱۰. کودک برای پرداخت خمس مکلف نیست، ولی چه بسا همان‌طور که در مبحث زکات گفته شد اموالش شامل خمس بشود، و در نتیجه پرداخت خمس از جانب او بر سرپرستش واجب خواهد شد، و اگر او آن را نپردازد خود کودک پس از بلوغش آن را می‌پردازد.

• «ششم: اگر ذمی» یهودی یا مسیحی- «زمینی را از مسلمانی بخرد»، چه برای سکونت بخرد، چه برای کشاورزی یا کسب درآمد با آن یا برای هر کاربری دیگری «پرداخت خمس آن بر ذمی واجب است؛ چه از جمله چیزهایی باشد که خممشان واجب است، مثل زمینی که به زور فتح شده است» یعنی با نیروی سلاح؛ چراکه در این صورت از جمله غنایمی خواهد بود که خممش بر مالکش واجب است- «یا» خمس واجب «نداشته باشد، مثل زمینی که اهالی‌اش» داوطلبانه «مسلمان شده باشند» که چنین زمینی غنیمت نیست و در نتیجه

پرداخت خمس آن بر مالکش واجب نخواهد بود.

خلاصه: اگر ذمی زمینی را از مسلمانی بخرد پرداخت خمسش بر وی واجب خواهد بود، چه زمین در سرزمینی باشد که به زور فتح شده باشد، و چه به این صورت نبوده باشد.

• «هفتم:» مال «حلالی که با حرام مخلوط شده باشد، طوری که» حلال از حرام «جدا نشود» و مقدار هرکدام از آن‌ها مشخص نباشد. مال حرام با راه‌های بسیاری به دست می‌آید؛ از جمله دزدی، کار زبوی، رشوه گرفتن، یا منبع درآمدش کسب و کاری در اصل نامشروع باشد مثل فروش مواد مخدر و مشروبات و شیشه این‌ها، یا مالی را به ناحق از دیگران بگیرد و آن‌ها را شناسد تا اموالشان را به آنان پس بدهد، و راه‌های دیگر کسب حرام. به‌طور کلی اگر اموال حلالش با حرام مخلوط شده باشد و نتواند آن‌ها را از یکدیگر جدا کند «پرداخت خمس آن واجب است».

نکته: اگر مال حلالش با حرام مخلوط شود و بتواند آن‌ها را از یکدیگر جدا کند واجب است تمام اموال [حرام] را به صاحبانش بازگرداند تا اینکه نزد وی فقط مال حلالش باقی بماند، و در این صورت خمس آن واجب نیست، مگر برای مقدار اضافه بر نیازش هنگام فرارسیدن سال خمسی‌اش.

«نکات» چهارگانه:

- «اول: خمس گنج واجب است، چه یابنده‌اش آزاد باشد، چه بنده باشد، چه کودک باشد، و چه بزرگ‌سال؛ همچنین معادن و غواصی.» به‌طور خلاصه اگر یابنده کودک باشد خمس را ولی‌اش پرداخت می‌کند، زیرا کودک، مکلف نیست؛ و اگر بنده باشد خمس را مولایش پرداخت می‌کند، چون مالک حقیقی اوست.
- «دوم: سررسید سال در» واجب شدن «هیچ‌کدام از» حالات پیش‌گفته «خمس معیار نیست» غیر از حالت پنجم (یعنی مازاد بر هزینه‌های سالانه) که قبلاً شرح داده شد؛ و حتی حالت پنجم نیز به‌دلیل آسان‌گیری و رعایت حال کاسب بوده

است نه چیز دیگر؛ و به همین دلیل است که فرموده است: «و به تأخیر انداختن خمس حاصل از سود تجارت‌ها و مانند آن به جهت رعایت حال کاسب است» اما همان طور که گفته شد واقیعت خمس به صورت روزانه است؛ و این یعنی وجوب خمس حاصل از سودها از زمان به دست آوردن سود تا فرارسید سالش برقرار است، و در نتیجه اگر به مازاد بودن آن از هزینه‌هایش یقین دارد قبل از سال خمسی‌اش نیز می‌تواند خمس خود را پرداخت کند.

- «سوم: اگر» فردی زمینی را از مالکش اجاره کند و به گنجی در آن دست پیدا کند و «مالک و مستاجر درباره گنج اختلاف پیدا کنند، اگر درباره تملک آن دچار اختلاف شوند» یعنی هرکدام ادعا کند او به گنج دست پیدا کرده است و دلیلی در دست نباشد که ملکیت هرکدامشان را ثابت کند «اولویت با گفته موجر [اجاره‌دهنده] به همراه سوگند است»؛ زیرا او مالک زمین بوده است و سخنش مقدم داشته می‌شود؛ «و اگر در مقدار آن اختلاف پیدا کنند» مثلاً مالک ادعا کند ارزش آن هزار واحد بوده ولی مستاجر ادعا کند ارزش آن مثلاً هفتصد واحد بوده است در این صورت «اولویت با گفته مستاجر خواهد بود»؛ زیرا این قدر یقینی است که دو طرف به آن اقرار می‌کنند، اما بیش از آن در معرض شک و تردید است.

- «چهارم: پرداخت] خمس پس از [کسر] هزینه‌هایی که استخراج گنج و معدن به آن نیازمند است» و احتیاج دارد «و واجب خواهد بود، از جمله [هزینه‌های] حفاری و تسویه و کارهای دیگر»؛ به این معنا که هزینه‌های مربوط به آماده‌سازی گنج و معدن برای فروش -از جمله هزینه‌های حفاری و تسویه و پاک‌سازی از چیزهای دیگر و سنگ‌ها و دیگر هزینه‌ها- از ارزش آن‌ها کسر می‌شود و سپس خمس باقی‌مانده پرداخت می‌شود.

«فصل دوم: تقسیم خمس»

خمس «به شش قسمت تقسیم می‌شود:»

«سه [سه‌م] برای پیامبر (ص) است که شامل سه‌م خدا و سه‌م رسول خدا و سه‌م ذی‌القربی یعنی امام (ع) می‌شود، و پس از وی» یعنی بعد از پیامبر (ص) این سه‌م‌های سه‌گانه «از آن امام جانشینش است، و آنچه پیامبر (ص) یا امام دریافت کرده‌اند به وارثش منتقل می‌شود؛ و سه [سه‌م دیگر] از آن ایتمام و مساکین و در راه‌ماندگان است؛ و در این گروه‌های سه‌گانه به شرایط زیر توجه می‌شود:»

۱. «از طرف پدر به عبدالمطلب منسوب شوند؛ و اگر فقط از طرف مادر منسوب شوند چیزی از خمس به آن‌ها داده نمی‌شود.»

۲. دربارهٔ ایتمام و مساکین، فقر و نیازمندی در نظر گرفته می‌شود، ولی همان‌طور که روشن خواهد شد دربارهٔ در راه مانده نه. فقیر کسی است که چیزی که دارد کفاف هزینه‌هایش را نمی‌دهد، و مسکین کسی است که اصلاً چیزی ندارد.

در راه مانده: مسافری است که در راه مانده است و مالی ندارد تا برای بازگشت به شهر و خانواده‌اش هزینه کند.

«و واجب نیست تمام گروه را پوشش دهد» یعنی خمس، [همه] ایتمام و مساکین و در راه ماندگان را شامل شود، «بلکه اگر از هر گروه به یک نفر برسد نیز جایز است.»

به‌طور خلاصه خمس به دو قسمت تقسیم می‌شود: نیمی از آن امام، و نصف باقی‌مانده از آن دیگر مستحق‌ها از دسته‌های سه‌گانه فوق‌الذکر است؛ ولی این به آن معنا نیست که مکلف خودش حق دارد آن را تقسیم کند و نصفش را خودش به دسته‌های سه‌گانه بدهد. او باید تمام خمسش را به امام بپردازد، و این اوست که هرطور بخواهد آن را مصرف می‌کند، و این اوست که متکفل و سرپرست این دسته‌های سه‌گانه است.

شش «مسئله»:

- «اول: مستحق خمس» از سه دستهٔ یتام و مساکین و در راه مانده «مؤمن و از فرزندان عبدالمطلب باشد؛ یعنی آن‌ها فرزندان ابوطالب و عباس و حارث و ابولهب باشند، چه مرد و چه زن؛ و» واجب است «فرزندان ابوطالب را اولویت دهند و» واجب است «از میان آنان فرزندان علی و فاطمه (علیها السلام) را در اولویت قرار دهند، و» واجب است «از میان آنان، فرزندان محمد بن حسن، امام مهدی (علیه السلام) را مقدم بدانند».
- نکته: ایمان شرط شده دربارهٔ مستحق خمس عبارت است از ایمان به خدا و فرستاده‌اش و اوصیایش امامان و مهدیون (صلوات خدا بر همه‌شان).
- «دوم:» امام یا مکلفی که از سوی ایشان اجازه داده شده است «می‌تواند (جایز است) خمس را [فقط] به یک گروه اختصاص دهد؛ مثلاً فقط به یتام یا مساکین اختصاص دهد.
- «سوم: امام آن را میان دسته‌های سه‌گانه» ای که مستحق‌های خمس هستند، یعنی یتام و مساکین و در راه مانده‌ها «طوری تقسیم می‌کند که حداقل نیازشان را برآورده کند، و اگر» از نیمه‌ای که به آنان اختصاص دارد چیزی «اضافه بیاید از آن خودش (امام) است؛ و اگر» برای پوشش نیاز آنان کافی نبود «و کم بود از سهم خودش کامل می‌کند» یعنی از نیمهٔ دیگر مصرف خمس.
- «چهارم: ملاک نیست در راه مانده حتماً فقیر بوده باشد، بلکه به نیازمند بودن در شهری که پرداخت می‌شود» یعنی شهری که خمس را در آن دریافت می‌کند توجه می‌شود «حتی اگر در شهر خودش بی‌نیاز باشد. این نکته» یعنی فقر و نیازمندی» دربارهٔ یتیم در نظر گرفته می‌شود؛ اما در خصوص دستهٔ سوم یعنی مسکین، وضعیتش روشن است.
- «پنجم: با وجود مستحق در شهر خودش جابه‌جایی خمس» و منتقل کردن آن «به شهر دیگری غیر از شهر خودش جایز نیست؛ و اگر در چنین حالتی» یعنی با وجود مستحق در شهر خودش آن را «حمل کند و» در طول انتقال «تلف شود، ضامن است؛» یعنی باید جایگزین خمس تلف‌شده را پرداخت کند، چه این تلف شدن با

کوتاهی از سوی او بوده باشد و چه نبوده باشد؛ «و در صورت نبود آن» یعنی نبودن مستحق در شهر خودش، انتقال و بردن به شهر دیگر «جایز است» و اگر در حین انتقال تلف شود ضامن نخواهد بود، مگر اینکه تلف شدن با کوتاهی و تقصیر از سوی خودش بوده باشد.

- «ششم: از جمله شروط مستحق، ایمان است»؛ پس به غیرمؤمن هیچ چیزی از خمس داده نمی‌شود، و اندکی قبل معنای ایمان گفته شد؛ «و عدالت داشتن» در مستحق «شرط نیست»؛ در نتیجه به فقیر و یتیم و در راه مانده، از خمس داده می‌شود حتی اگر فاسق باشند.

محاسبه و تحویل خمس:

می‌توان خمس را با قیمت و نه خود کالا- محاسبه نمود، و ملاک قیمت‌گذاری هنگام پرداخت خمس است. پس اگر خانه یا ماشینی دارد و می‌خواهد خمسش را بپردازد باید هنگام پرداخت خمس، قیمت بازار در نظر گرفته شود نه قیمت قبلی آن.

تمام خمس را باید به امام معصوم تحویل داد و او هرطور بخواهد آن را مصرف می‌کند. گاهی امام به مکلفی اجازه می‌دهد آن را به‌طور مستقیم به مستحقش بدهد، و از آنجا که خمس از آن امام است برای هیچ‌کسی جایز نیست بدون اجازه امام خود را ملزم به جمع‌آوری و دریافت آن از دیگران کند، و اگر چنین کند گناه کرده است، و اگر درحالی‌که در اختیارش است -چه با کوتاهی در محافظت از آن از سوی وی، و چه بدون کوتاهی- تلف شود ضامن خواهد بود، و باید آن را به امام تسلیم کند. پرداخت‌کننده خمس نیز فقط با تحویل آن به امام یا کسی که امام او را برای جمع‌آوری و دریافتش تعیین کرده است ذمه‌اش بری می‌شود، یا اینکه امام او را بری الذمه کند.

اگر شخصی که از طرف امام به وی اجازه داده شده است آن را دریافت کند واجب است آن را به امام برساند یا طبق منظور و خواسته امام آن را مصرف کند؛ و اگر خمسی که در اختیارش است تلف شود ضامن نیست، مگر اینکه کوتاهی یا تقصیر داشته باشد.

واسطه‌گری برای رساندن خمس به امام یا کسی که از طرف امام اجازه دارد جایز است؛ به این معنا که نمی‌خواهد از دیگران خمسی دریافت کند، بلکه او فقط واسطه‌ای برای انتقال خمس از مکلف به امام یا کسی است که از طرف امام به وی اجازه داده شده است؛ و اگر به‌طور اتفاقی در طول انتقال تلف شود به‌شرطی که تقصیر و کوتاهی نداشته باشد. ضامن آن نخواهد بود.

[انفال]

«و به آن» یعنی به خمس- «انفال نیز پیوست می‌شود؛ و منظور اموالی است که به‌شکل خاصی فقط به امام اختصاص دارد؛ درست همانند آنچه به پیامبر ﷺ اختصاص داشت؛ و شامل پنج حالت «می‌شود»:

۱. «زمینی که بدون جنگ در تملک آمده باشد. چه اهلش آن را ترک کرده باشند» یعنی رها کرده باشند «یا با اختیار» به مسلمانان «تسلیم کرده باشند».
۲. «زمین‌های موات» که خالی از عمران و آبادانی هستند و عملاً مالکی ندارند «چه ابتدا تصاحب شده و سپس اهالی اش ترکش کرده باشند، یا تصاحب و تملیک آن‌ها جایز نباشد مثل بیابان‌های بی آب و علف» یعنی صحراها.
۳. «و ساحل دریاها»، و کناره رودهای بزرگ نیز به آن ملحق می‌شود.
۴. «و قلعه کوه‌ها، و آنچه روی آن‌هاست» مثل درخت‌ها و معدن‌ها و مشابه آن.
۵. «و زمین‌های پست دره‌ها، و مرداب‌ها (هورها)»، و مانند آن‌ها.

«اگر سرزمینی با جنگ فتح شود» سرزمینی که اهالی اش دشمنی و جنگ با مسلمین را علنی کرده‌اند «زمین‌ها و چیزهایی که از آن پادشاه آنان بوده» و پادشاهشان به خودش اختصاص داده است «از آن امام خواهد بود؛ البته اگر از مسلمان یا هم‌پیمان غصب نشده باشد»؛ ولی اگر از آن مسلمان یا هم‌پیمان محترم‌المال بوده باشد منظور غیرمسلمانی است که میان وی و اهالی اسلام پیمان و عهد صلح برقرار بوده است. به آن‌ها تحویل داده می‌شود.

«همچنین او» یعنی امام معصوم- «حق دارد هرچه را می خواهد از غنیمت انتخاب کند، از جمله اسب یا لباس یا کتیز یا چیزهای دیگر، و چیزهایی که رزمندگان بدون اجازه او غنیمت گرفته باشند» به عنوان مثال اگر در جنگی شرکت کرده باشند درحالی که به آن ها اجازه داده نشده باشد- «از آن امام (علیه السلام) خواهد بود» نه خودشان.

«و تصرف در انفال» یعنی پنج بند گفته شده «بدون اجازه امام جایز نیست، و اگر کسی» آن را «تصرف کند غاصب است، و اگر بهره ای برایش ایجاد شود از آن امام خواهد بود»؛ به عنوان مثال اگر در زمین موات کشاورزی کند ثمره و محصولی که خواهد داشت از آن امام است و به کشاورز تعلق ندارد.

و فعالیت های اقتصادی که مردم در هورها و سواحل و کرانه رودها و کوه ها و دره ها انجام می دهند مثل صید یا ساخت هتل و کارهای مشابه دیگر- ملکیتش به امام تعلق دارد؛ و به طور کلی هر زمین عمومی به امام تعلق دارد و در نتیجه تصرف در آن به اخذ اجازه امام نیاز دارد.

« کتاب حج »

حق تعالی می فرماید: ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ * فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾^۱ (یقیناً نخستین خانه‌ای که برای [عبادت] مردم نهاده شد، همانی است که در مکه است، و مبارک است، و برای جهانیان [مایه] هدایت است. * در آن نشانه‌هایی روشن، [و] مقام ابراهیم است؛ و هرکه در آن درآید در امان است؛ و خدا را حقی است بر مردم که حج آن خانه کنند؛ [البته] کسی که بتواند به سوی آن راهی یابد؛ و هرکه کفر ورزد یقیناً خداوند از جهانیان بی‌نیاز است).

از ابوبصیر نقل شده است، گفت: از ابوعبدالله علیه السلام درباره فرمایش خداوند عزوجل پرسیدم: ﴿وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾ (و هرکه در این [دنیا] کور [دل] باشد در آخرت [هم] کور [دل] و گمراه‌تر خواهد بود). فرمود: "کسی است که حج یعنی حجة الاسلام را تا وقتی که مرگ او را دریابد به تأخیر می‌اندازد."^۲

"حج" یکی از رکن‌هایی است که اسلام بر آن بنا نهاده شده است. امام باقر علیه السلام فرموده است: "اسلام بر پنج [رکن] بنا شده است: نماز، زکات، روزه، حج، و ولایت؛ و آن‌گونه که به ولایت ندا داده شده است به چیزی ندا داده نشده است."^۳

«و شامل سه رکن است:»

« اول: مقدمات »

۱. آل عمران: ۹۶ و ۹۷.

۲. کافی، کلینی: ۴ / ۲۶۹.

۳. کافی، کلینی: ۲ / ۱۸.

«که شامل چهار» مقدمه «است:»

«مقدمه اول»

«حج» هرچند» معنایش «از نظر لغوی "قصد" است، ولی در شرع، اسمی برای مجموعه مناسکی است که در "مشاعر" (مکان‌هایی خاص) انجام می‌شود؛ یعنی معنای لفظ "حج" از معنای لغوی‌اش یعنی "قصد و آهنگ" به معنای شرعی منتقل شده که عبارت است از "مجموعه‌ای از اعمال عبادی که در مکان‌هایی خاص در وقتی به خصوص انجام می‌شود؛ و این معنای دوم تبدیل به "حقیقتی شرعی" شده است که شنونده هنگام شنیدن لفظ "حج" به ذهنش متبادر می‌شود.

- مناسک: جمع "منسک" است و منظور عبادتی است که انجامش در حج خواسته شده است. وقوف در عرفه "منسک" است، و طواف "منسک" است، و سعی "منسک" است، و همین‌طور دیگر اعمال عبادی حج؛ و به همه اعمال عبادی حج "مناسک حج" گفته می‌شود.

- مشاعر جمع "مشعر" است و منظور مکان خاصی است که مناسک حج در آن انجام می‌شود. عرفه "مشعر" است، مزدلفه "مشعر" است، منا "مشعر" است، و همین‌طور دیگر مکان‌های خاص در حج.

«و آن» یعنی حج- «برای هرکسی که شرایط زیر در وی جمع شده باشد- چه مرد، چه زن، و چه خنثی- فرض» یعنی واجب «است».

«و» حج «در اصل شریعت فقط یک مرتبه واجب می‌شود که همان "حجة الاسلام" است» و همان‌طور که دانستیم یکی از رکن‌های اسلام است، «و فی الفور واجب می‌شود»؛ یعنی وجوب "حج" فوری است، و در صورتی که برایش امکان‌پذیر باشد باید در همان سالی که توانایی دارد به آن مبادرت ورزد، وگرنه در سال بعدی که می‌آید، و به همین ترتیب در سال‌های بعدی؛ و به تأخیر انداختن آن بدون عذر شرعی جایز نیست؛ «و به تأخیر انداختن با» وجود

فراهم بودن «شرایط، گناه کبیره‌ای مُهلک» شمرده می‌شود؛ یعنی جزو گناهان کبیره‌ای است که باعث هلاکت می‌شود.

«گاهی [حج] با نذر و آنچه در معنای نذر است» مثل عهد و سوگند «واجب می‌شود»؛ پس اگر نذر کند حج به جا آورد یا با خدا عهد ببندد یا سوگند یاد کند به حج برود حج بر او واجب می‌شود.

«و» همچنین حج «با باطل کردن» نیز واجب می‌شود؛ به این معنا که اگر حج واجب یا مستحب به جا بیاید و حج خود را به دلیلی باطل کند - که عِلل و اسباب آن بعداً روشن خواهد شد - حج در سال بعد بر او واجب خواهد شد.

«و با اجیرشدن برای نیابت» نیز واجب می‌شود. اگر شخصی او را برای حج نیابتی - به‌عنوان مثال - از طرف پدرش اجیر کرده باشد حج بر وی واجب می‌شود.

به این ترتیب روش می‌شود علت‌های واجب شدن حج چهار تاست:

۱. محقق شدن استطاعت، که حجة الاسلام را واجب می‌کند.
۲. نذر و عهد و سوگند.
۳. باطل کردن حج.
۴. اجیر شدن برای حج نیابتی.

«و» وجوب حج «با تکرار علت» یعنی موجب حج - «تکرار می‌شود»؛ پس به‌محض اینکه علت به وجود بیاید حج واجب می‌شود؛ «و هر آنچه خارج از این علت‌ها باشد مستحب خواهد بود» یعنی هر حجی به‌غیر از حج واجب شده با یکی از علت‌های چهارگانه پیش گفته، حج مستحب است.

«و» حج «برای کسی که فاقد این شروط است مستحب است؛ مثل کسی که بدون توشه و اسباب سفر به آن اقدام می‌کند و دچار حیرت و سرگردانی می‌شود» یعنی خودش را برای حج به سختی می‌اندازد و به‌رغم اینکه از شرط استطاعت برخوردار نیست به انجامش مبادرت

می‌ورزد؛ «و فرقی نمی‌کند سعی و تلاش» برای انجام مناسک و ملزومات حج «برایش دشوار» و سخت «باشد یا برایش آسان باشد؛ و مملوکی که مولایش به وی اجازه دهد» نیز حج برایش مستحب است.

"تسکع" از نظر لغوی به معنی حیرت و سرگردانی است. این لفظ در حق "غیرمستطیع" برای حج استفاده شده است؛ زیرا وقتی او خود را به سختی می‌اندازد و می‌خواهد حج به جا بیاورد گویی برایش حیرت و سرگردانی ایجاد شده است؛ چراکه حج، برخورداری از امکانات مالی را می‌طلبد تا مقدمات سفر و هزینه‌های رفت و برگشت سفر را فراهم کند. به طور کلی حج برای "متسکع" مستحب است - حتی اگر برایش آسان باشد - تا زمانی که شرط و جوب یعنی "استطاعت" برایش فراهم نباشد.

نکته: وقتی مکلف، حج مستحب را آغاز کند کامل کردن حج برایش واجب می‌شود و جایز نیست هروقت بخواهد از کامل کردن آن منصرف شود. انصراف بدون دلیلی شرعی از کامل کردن حج، احکامی شرعی را به دنبال خواهد داشت و در ادامه روشن خواهد شد.

«مقدمه دوم: شرایط حج»

«و شامل سه» مبحث است:

۱. «حجة الاسلام».
۲. «حجی که با نذر یا در معنای آن واجب می‌شود» مثل عهد و سوگند.
۳. «احکام نیابت».

«حجة الاسلام»

«و شرایط واجب شدن حجة الاسلام شامل پنج» شرط «است»:

- «اول: بلوغ» که نشانه‌هایش در مرد و زن در جلد اول "شرایع" گفته شد «و کمال عقل؛ پس بر کودک واجب نیست» زیرا مکلف نیست، «و همچنین بر دیوانه» چون عاقل نیست.

«اگر کودک» یا دیوانه «حج به جا بیاورد، یا» به طور نیابتی «از طرف کودک یا از طرف دیوانه» حج به جا آورده شود «به عنوان حجة الاسلام کفایت نمی کند»؛ به این معنا که وجوب حج از آن‌ها ساقط نمی شود، و وقتی کودک به بلوغ برسد یا دیوانه از دیوانگی اش بهبود یابد حج بر او واجب می شود.

«اگر کودکِ ممیز» که معمولاً هفت سال از عمرش سپری شده است و چه بسا با توجه به احوال کودک و توسعه ادراکش- بیش از آن نیز بشود، «و دیوانه به حج ندب» یعنی مستحبی «اقدام کنند»- چراکه انجام واجب توسط این‌ها صحیح نیست- «و سپس هرکدام از آن‌ها کامل شود» یعنی کودک به بلوغ برسد و دیوانه بهبود یابد «و مشعر» الحرام یعنی مزدلفه- «را درک کند» یعنی در زمان تعیین شده شرعی در آن وقوف داشته باشد «به عنوان حجة الاسلام کفایت می کند»؛ به این معنا که اگر کودک یا دیوانه وقوف در عرفه را از دست بدهد و وقوف در مزدلفه را به شکلی که شرعاً کافی باشد درک کند "یعنی بالغ و با عقل کامل باشد" برایش کفایت می کند، و مناسکِ دیگر حج را کامل می کند، و به عنوان حجة الاسلام برایش محسوب می شود.

«احرام کودک ممیز صحیح است»؛ به این معنا که خودش نیت احرام کند، و احرامش صحیح است، «هرچند» احرام «برای او واجب نیست»؛ زیرا اساساً حج بر او واجب نیست، چون هنوز بالغ نشده است؛ «و سرپرست فرد غیرممیز می تواند از طرف او با [نیت] مستحب [او را] مُحرم نماید»؛ یعنی اگر کودک بخواهد حج یا عمره مستحبی انجام دهد، «و همچنین دیوانه» اگر بخواهد برای حج یا عمره مستحبی احرام ببندد سرپرستش می تواند او را مُحرم کند؛ با توجه به این نکته که احرام سرپرست از طرف کودک غیرممیز یا دیوانه به این معنا نیست که خودش به نیابت از آن‌ها مُحرم شده است و کارهای حج را به نیابت از آن‌ها انجام می دهد؛ بلکه به این معناست که آن‌ها را مُحرم می کند و از طرف آن‌ها نیت می کند و لباس احرام را به تنشان می پوشاند و بر احرام و همه اعمال حجتشان نظارت می کند؛ مثلاً اگر بتواند تلبیه بگویند خودشان می گویند، در غیر این صورت به جایشان تلبیه می گوید، و سپس آن‌ها

را طواف می‌دهد، و به همین ترتیب در دیگر شعائر حج بر آن‌ها نظارت می‌کند.

«ولّی (سرپرست) کسی است که ولایت اموال را دارد» یعنی از نظر مالی امور کودک یا دیوانه را مدیریت می‌کند. «مثل پدر و جد پدری و وصی؛ و مادر برای احرام کودک ولایت دارد» یعنی می‌تواند او را مُحرم کند و بر اعمال حجش نظارت داشته باشد، برخلاف ولایت ازدواج که این نوع ولایت فقط از آن پدر و جد است؛ «و مخارج اضافه او» یعنی کودک «بر عهده ولّی است نه خود کودک».

یعنی اگر کودک اموالی داشته باشد که سرپرست برای خوراک و پوشاک و درمان و دیگر مسائل ضروری کودک از آن‌ها هزینه می‌کند، در صورتی که ولّی در حج مستحب با وی همراهی کند و می‌دانیم "حج" هزینه‌های مازادی نسبت به هزینه‌های حضور در وطن را می‌طلبد مثل هزینه بلیط سفر و سکونت در هتل و همانند آن‌ها. چنین هزینه‌هایی که اضافه بر هزینه‌های ضروری هستند از اموال کودک تأمین نمی‌شود، بلکه از اموال ولّی هزینه می‌شود.

• «دوم: آزاد بودن.» حج «بر مملوک [بنده یا برده] واجب نیست، حتی اگر مولایش به او اجازه دهد»؛ به این معنا که شرط وجوب حج، آزاد بودن است نه اجازه مولا تا حج بنده با دریافت اجازه مولایش برایش کفایت کند؛ با در نظر گرفتن اینکه وقتی بنده حج را آغاز و به حج اقدام می‌کند کامل کردنش بر وی واجب می‌شود، و مولا نمی‌تواند میان او و کامل کردن حج مانع شود.

«و اگر خود را به زحمت انداخت» یعنی زحمت به جا آوردن حج را با اجازه مولایش به جان خرید، «حجش صحیح است ولی به‌عنوان حجة الاسلامش محسوب نمی‌شود»؛ زیرا همان‌طور که دانستیم - "آزاد بودن" شرط است. «حال اگر درحالی که آزاد شده است به مشعر برسد»، یعنی بنده با اجازه مولایش حج را آغاز کند و درحالی که بنده است به وقوف عرفه برسد و سپس قبل از انتهای وقوف در مشعر الحرام مولایش او را آزاد کند و درحالی که آزاد است بتواند وقوف

در مشعر را درک کند، در چنین شرایطی حجش به‌عنوان حجة الاسلام «کفایت خواهد کرد». «و اگر» بنده «حج خود را باطل کند و سپس آزاد شود» حج «باطل شده‌اش را ادامه می‌دهد»؛ یعنی همان طور که آزاد حج خود را کامل می‌کند او نیز حجش را کامل می‌کند «و یک "بَدَنَه"» یعنی یک شتر «بر عهده‌اش است»؛ یعنی باید به‌عنوان کفاره باطل کردن حجش قربانی کند «و» پس از آن «حج خود را قضا می‌کند، و به‌عنوان حجة الاسلام کفایت می‌کند»؛ زیرا حجی بوده که از نظر شرعی صحیح بوده است، ولی حجی را که به‌دلیل باطل کردن حجش بر او واجب شده است به نیت قضا انجام می‌دهد، نه به نیت حجة الاسلام.

«و اگر» بنده «پس از عبور از هر دو موقف آزاد شود» یعنی در وقوف عرفه و مشعر الحرام بنده باشد، و بعد از آن آزاد شود در چین حالتی- حج خود را کامل می‌کند و «و واجب است قضا کند و به‌عنوان حجة الاسلامش برایش کفایت می‌کند» و در نتیجه حجی را که واجب است انجام دهد به نیت قضا انجام می‌دهد نه همان طور که دانستیم- به نیت حجة الاسلام.

• «سوم: توشه و مرکب»؛ یعنی قوت و اسباب سفر «برای کسی که می‌خواهد» یعنی لازم است «طی طریق کند باید فراهم باشد» یعنی برای کسی که میان خانه‌اش و مکه فاصله باشد؛ ولی اگر خانه‌اش در مکه یا نزدیک آن باشد طوری که بتواند بدون سختی، پیاده به آنجا برود- در چنین حالتی- فراهم بودن توشه و مرکب در واجب شدن حج برای او شرط نخواهد بود.

«و» برای محقق شدن استطاعت در حج و فراهم شدن توشه و مرکب برای وی «لباس و لوازم کار» یا لباس‌هایی که می‌پوشد یا می‌حتاجش «یا خدمتکارش یا محل سکونتش فروخته نمی‌شود».

«منظور از توشه به قدر کفایت است» که در حج به آن نیاز دارد؛ «از جمله خوراکی و آشامیدنی برای رفت و برگشت» به وطنش، و نیز از جمله در زمانه ما- هزینه‌های اسکان و هزینه‌های مشابه دیگر؛ «و منظور از مرکب، مرکبی است که شخصی با شرایط او به آن نیاز

دارد» یعنی وسیلهٔ نقلیه‌ای که شخصی با شرایط او - از نظر قوت و ضعف و ویژگی‌های دیگر - از آن استفاده می‌کند. مرکب شخص پیر و سال خورده با کسی که کم‌سن‌تر از اوست تفاوت دارد. مثلاً در زمان ما شاید شخصی پیر و سال خورده مسافرت حج با ماشین را نتواند تحمل کند، ولی یک جوان آن را تحمل می‌کند، و در نتیجه استطاعت هر کدامشان بر اساس متفاوت بودن مرکبی که با وضعیت هر کدام و حالت و شرایطش تناسب داشته باشد متفاوت خواهد بود؛ «و خریدشان واجب خواهد بود» یعنی خرید توشه و مرکب اگر فراهم نباشند، چرا که با وجود این دو است که به جا آوردن "حج" محقق می‌شود؛ «یا هزینهٔ توشه را به همراه داشته باشد و مرکب را اجاره کند حتی اگر هزینهٔ اجاره‌اش بالا باشد، و [این هزینه را] او داشته باشد» یعنی بتواند هزینهٔ اجارهٔ مرکب را بپردازد.

نکته: مسافرت حج در قدیم با استفاده از وسایل نقلیهٔ ابتدایی - مثل شتر - انجام می‌شد و حاجی‌ها به‌همراه خود توشه‌ای را که در طول مسافرت حجتان برایشان کافی باشد با خود می‌بردند. به همین دلیل این دو برای محقق شدن استطاعت ملاک بودند، ولی در روزگار ما مرکب به "وسایل نقلیهٔ مدرن" مثل ماشین و هواپیما و کشتی اطلاق می‌شود، و در نتیجه فراهم بودن مرکب برای مردم زمان ما با در اختیار داشتن بهای بلیط رفت و برگشت محقق می‌شود؛ و غالباً توشه را کاروان‌های حج فراهم می‌کنند یا خود حاجی با خرید آذوقهٔ مورد نیازش فراهم می‌کند؛ به‌علاوه در روزگار ما حاجی از دارا بودن هزینه‌های مسکن و ویزا و پرداخت عوارض و هزینه‌های ضروری دیگر بی‌نیاز نیست؛ و در نتیجه استطاعت و فراهم بودن توشه و مرکب برای مردم زمان ما به این معناست که تمام هزینه‌هایی را که گفته شد در اختیار داشته، و اموالی داشته باشد تا هزینه‌های مورد نیاز را با آن تأمین کند. حال اگر چنین شرایطی برقرار بود حج بر او واجب می‌شود، وگرنه خیر.

«اگر» از شخصی «طلبی دارد و می‌تواند آن را بگیرد» یعنی آن را از او بگیرد و استطاعت شرط شده در حج با دریافت طلب از آن شخص محقق می‌شود حج «بر او واجب می‌شود» و باید به‌منظور به جا آوردن حج مالش را از فرد "بدهکار" پس بگیرد. «اگر نتوانست» یعنی

به‌عنوان مثال به‌دلیل در سختی افتادن بدهکار یا امتناع وی از پس دادن و دلایل مشابه دیگر نتوانست مالش را پس بگیرد «و» مالی «جز آن در اختیار نداشت» تا استطاعت حج با آن محقق شود «واجب ساقط می‌شود» یعنی حج بر او واجب نخواهد بود؛ زیرا شرط استطاعت برآورده نشده است.

«و اگر مالی دارد» که استطاعت حج با آن محقق می‌شود «و دینی به‌اندازه آن بر عهده دارد» که [زمان بازپرداخت آن] فرارسیده است حج بر او «واجب نیست»؛ زیرا پرداخت بدهی بر حج اولویت دارد و اگر بخواهد دینش را ادا کند دیگر چیزی برایش باقی نمی‌ماند، «مگر اینکه پس از پرداخت بدهی به اندازه‌ای که به حج اقدام کند اضافه بیاید»؛ به‌عنوان مثال اگر هزینه به جا آوردن حج پانصد دینار، و مال وی هزار و پانصد دینار، و دینی که بر ذمه دارد هزار دینار باشد تحت چنین شرایطی حج بر وی واجب خواهد بود؛ زیرا مقداری که پس از پرداخت بدهی از مالش اضافه می‌آید حج و کاری را که می‌خواهد انجام دهد کفایت خواهد کرد.

«قرض گرفتن برای حج واجب نیست، مگر اینکه اضافه بر آنچه استتفا کردیم اموالی داشته باشد که به‌اندازه آنچه» در حج «به آن نیاز دارد کفایت کند»؛ اضافه بر اموری همچون خانه و لباس و خدمتکار و مخارج معیشت. به‌عنوان مثال اگر اموالش عبارت باشد از چندین گوسفند به ارزش دو هزار دینار، و هزینه حج پانصد دینار باشد، و هزینه‌های مورد نیاز معیشت خانواده‌اش در طول سفر حج وی دویست دینار باشد، و پول نقدی در اختیار نداشته باشد تا با آن بتواند حش را انجام دهد، در چنین حالتی بر او واجب است قرض بگیرد؛ البته اگر نخواهد قسمتی از دارایی‌اش را بفروشد، تا مبلغ مورد نیاز برای حج فراهم شود؛ و علت وجوب آن این است که اگر هزینه‌های معیشت خانواده‌اش هنگام مسافرت به حج و مال قرضی را -که در مثال ما در مجموع هفتصد دینار می‌شود- از مجموع اموالی که در اختیار دارد یعنی در مثال ما دو هزار دینار- کم کند، آنچه اضافه می‌آید برای انجام فریضه حج برایش کافی خواهد بود.

«و اگر» مالی «به‌اندازه مخارج حج داشته باشد ولی احساس نیاز به ازدواج نیز داشته باشد

مصرف آن برای ازدواج جایز نیست، حتی اگر ترک آن برایش دشوار باشد» یعنی برایش سختی به دنبال داشته باشد؛ «و حج بر ذمه اش است» یعنی بر او واجب است؛ زیرا استطاعت مطلوب برای ادای حج برایش محقق شده است.

«و اگر توشه و مرکب و به اندازه مخارج خود و خانواده اش به او بخشیده شود» و او آن هدیه را بپذیرد حج «بر او واجب می شود»؛ زیرا استطاعت با آن محقق می شود «و اگر مالی به او هدیه داده شود» چه به طور خاص به حج اختصاص داشته باشد و چه به طور کلی هدیه باشد «الزاماً پذیرفتن آن برای او واجب نیست» تا مستطیع حج به حساب آید؛ زیرا «استطاعت» شرطی برای واجب شدن حج بر اوست، و بر مکلف واجب نیست چنین شرطی را تحصیل کند، بلکه فقط هنگامی که شرایط وجوب حج برایش محقق شود، بر او واجب است وجوب حج را گردن نهد و امتثال امر کند.

«و اگر برای کمک در سفر استخدام شود» مثلاً برای طبخ غذا و خدمت رسانی به حجاج استخدامش کنند «و» به عنوان دستمزد کارش «توشه و مرکب یا برخی از آن برایش فراهم شود، و مابقی زاد و مخارج خانواده اش را نیز داشته باشد» مثلاً اگر هزینه های حج پانصد دینار، و اجرت کارش دویست و پنجاه دینار باشد و باقی مانده را هم داشته باشد، به علاوه داشتن خرجی خانواده اش هنگام سفر به حج که برایشان باقی می گذارد. در چنین شرایطی حج «بر او واجب می شود»؛ زیرا استطاعت مطلوب، محقق شده است «و به عنوان فریضه» یعنی حج واجب «برایش کفایت می کند؛ البته اگر از طرف خودش حج به جا بیاورد» نه به نیابت از دیگری.

«و اگر توانایی به جا آوردن حج را نداشت و» به نیابت «از دیگری حج به جا آورد به عنوان فریضه خودش برایش کفایت نمی کند» یعنی به عنوان حج واجبی که بر عهده اش است «و اگر استطاعت پیدا کند حج بر او واجب خواهد شد».

• «چهارم: علاوه بر زاد و توشه ای که» در سفر حج به آن نیاز دارد «به مقدار کافی دارایی

داشته باشد تا خانواده‌اش را» که نفقه‌شان بر او واجب است «تا هنگام بازگشتش تأمین کند» یعنی اموالی داشته باشد که به مخارج معیشتی خانواده‌اش اختصاص دهد، به طوری که هنگام عدم حضورش نزد آنان برای معیشتشان کافی باشد؛ به عنوان مثال اگر فرض کنیم سفر حج وی پانصد دینار نیاز دارد و مخارج خانواده‌اش تا [زمان] بازگشت وی نزد آنان دوپست دینار باشد معنایش این است که استطاعت برای وی با داشتن هفتصد دینار محقق می‌شود نه فقط پانصد دینار؛ «و اگر دارایی‌اش کمتر از آن بود» یعنی برای تأمین هزینه‌های خانواده و نیازمندی‌های سفرش به حج کفایت نکند حج «بر او واجب نخواهد بود»؛ و این یعنی باقی گذاشتن هزینه‌های زندگی خانواده‌اش تا زمان بازگشت نزد آنان بخشی از استطاعت مطلوب در حج محسوب می‌شود.

«و اگر کسی که توانایی به جا آوردن حج را دارد از طرف او حج به جا آورد فریضه‌اش» یعنی حج واجب بر او «از او ساقط نمی‌شود، چه» شخصی که از طرف او حج به جا آورده است «توشه و مرکب داشته باشد، چه نداشته باشد»؛ در هر دو حالت وجوب حج از وی ساقط نمی‌شود؛ اما در حالتی که او توشه و مرکب دارد روشن است حج بر او واجب است؛ چراکه عملاً مستطیع بوده و در نتیجه انجام حج توسط خودش بر او واجب بوده است، و نیابت گرفتنش صحیح نخواهد بود؛ اما در حالتی که توشه و مرکب ندارد وجوب حج برای او وابسته به محقق شدن استطاعت خواهد بود.

«اگر با وجود مستطیع نبودن خود را به سختی بیندازد و حج را به جا بیاورد» به عنوان فریضه‌اش یعنی به عنوان حج واجبش - «برایش محسوب خواهد شد» و تکرار آن هنگام مستطیع شدن بر او واجب نخواهد بود.

«و واجب نیست فرزند حتماً مالش را برای حج به پدرش ببخشد»؛ چراکه جزئی از مخارج واجب بر عهده فرزند در برابر پدرش نیست.

• «پنجم: امکان پذیر بودن طی مسیر» یعنی سفر حج «که شامل» شرایط زیر «می‌شود»:

۱. «سلامت.»

۲. «خالی بودن» مسیر «از مانع»؛ یعنی مانعی مثل دشمن- او را از سفر حج باز ندارد.

۳. «توانایی سوار شدن روی مرکب»؛ یعنی ثبات و توانایی نشستن روی آن؛ و در زمانه ما به توانایی مسافرت با وسایل نقلیه جدید تعبیر می‌شود.

۴. «و داشتن وقت کافی برای پیمودن مسافت»، به طوری که زمان کافی برای رسیدن به مکان‌های مقدس و انجام مناسک حج در زمان شرعی مشخص شده در اختیار باشد.

این شرایط به این دلیل لازم است فراهم باشند که بدون وجودشان استطاعت مطلوب برای وجوب حج برای مکلف حاصل نمی‌شود.

جزئیات این امور چهارگانه به قرار زیر است:

«اگر بیمار باشد به طوری که با سوار شدن» روی مرکب یا وسایل نقلیه جدید «آسیب می‌بیند» حج بر او «واجب نیست؛ و در صورتی که بیمار باشد ولی بتواند [روی مرکب] سوار شود» وجوب حج «از او ساقط نمی‌شود»؛ پس فقط بیمار بودن باعث ساقط شدن وجوب حج از او نمی‌شود، بلکه در صورتی که بیماری او را از سوار شدن با وسایل نقلیه شدن بازدارد و باعث آسیب و سختی شدیدی به او شود وجوب آن را ساقط می‌کند.

«و اگر دشمن او را» از انجام حج «بازدارد یا ناتوان باشد» یعنی قوای بدنی‌اش ضعیف باشد به طوری «که» به دلیل ضعف قوایش «نتواند کاروان را همراهی کند یا با وجود نیازمندی‌اش شخصی نباشد که او را همراهی کند» یعنی مجبور باشد حتماً کسی در سفر حج به همراهش باشد، در این سه حالت به دلیل عدم توانایی و استطاعت «فریضه ساقط می‌شود» یعنی وجوب حج از او ساقط می‌شود.

«در صورت وجود مانع» برای به جا آوردن حج «یا وجود بیماری یا دشمن، اگر به صورت نیابتی حج را به جا بیاورد» یعنی شخصی را مکلف کند تا به نیابت از او حج را به جا آورد «و

همچنان مانع»ی که او را از انجام حج بازمی‌دارد «برطرف نشده باشد قضا» بر ذمه‌اش «نخواهد بود، و اگر» مانع «برطرف شود و خودش بتواند» حج «بگذارد مستحب است» حج «را با بدن خودش به جا بیاورد» یعنی خودش حج را انجام دهد.

«و اگر پس از استقرار» یعنی ثابت شدن وجوب حج بر ذمه‌اش «بمیرد و» حج را «انجام ندهد از طرف وی قضا می‌شود» مثل دیگر عبادت‌هایی که اگر بر خودش واجب بوده ولی انجامشان نداده باشد قضایشان از طرف وی واجب می‌شود.

«و اگر به دلیل وجود نقیصه‌ای در خلقتش نمی‌توانست» روی مرکب یا وسیله نقلیه «سوار شود» مثلاً نقص مادرزادی به‌خصوصی از زمان تولد داشته است که او را از این کار بازمی‌دارد و در نتیجه عارضه و حادثه‌ای نبوده که برایش اتفاق افتاده است، در چنین حالتی «فرض» یعنی وجوب حج «از خودش و مالش ساقط می‌شود» و بر او واجب نیست خودش حج کند، و حتی حج در مالش نیز بر او واجب نخواهد بود؛ یعنی واجب نیست کسی را اجیر کند تا به نیابت از وی حج را به جا آورد.

«و اگر در سفر» به حج «برای همراهی» با بی‌عنوان مثال- کاروان و قافله «نیاز به پیمودن مسیرهای دشوار یا فرار» از خطر یا دشمنی که وی را تهدید می‌کند «داشت» و در صورتی که از اینها پیوستن به کاروان یا فرار- ناتوان بود «وجوب حج در سالی که پیش‌رویش است ساقط می‌شود، و منتظر می‌ماند» یعنی چشم‌انتظار می‌ماند «تا در سال بعد» یعنی سالی که می‌آید توانایی و امکان آن را پیدا کند، و در صورتی که توانا شد و امکان آن را پیدا کرد حج بر او واجب می‌شود، در غیر این صورت خیر؛ «و اگر قبل از فراهم شدن امکان بمیرد، در چنین حالتی از طرف وی» حج را «قضا نمی‌کنند»؛ زیرا به‌سبب عجز و ناتوانی و فراهم نیامدن امکان ادای آن، حج بر ذمه‌اش مستقر نشده است.

«در صورتی که ابزار و ادوات ضروری» که در طول سفر حج به آن‌ها نیاز دارد «مثل ظروف نگهداری آب و ظروف غذا فراهم نشود وجوب حج ساقط می‌شود»؛ زیرا نبودن این‌ها به‌معنی

عدم استطاعت وی خواهد بود.

«اگر دو مسیر برایش فراهم باشد» به طوری که بتواند از طریق آن‌ها به سفر حج برود «و از یکی از آن‌ها منع شده باشد از راه دیگر می‌رود؛ فرقی نمی‌کند طولانی‌تر باشد یا کوتاه‌تر»، مگر اینکه بودجه‌ای که برای سفرش در اختیار دارد مخارج سفر طولانی‌تر را تأمین نکند، یا زمان کافی برای سفر از آن طریق را در اختیار نداشته باشد، که در این صورت رفتن از آن مسیر واجب نخواهد بود.

«و اگر در راه» یعنی در راه حج «دشمنی باشد که فقط با پرداخت مال خطرش دفع می‌شود در صورت امکان واجب است طی طریق کند» یعنی واجب است آن مال را به دشمن بپردازد. البته اگر امکانش را داشته باشد تا راه را برایش باز کند و بتواند سفر حجش را کامل کند. «اگر کسی به او» یعنی به دشمن «چیزی ببخشد» تا او را از سر راه بردارد و راه عملاً باز شود «به دلیل برطرف شدن مانع، حج بر او واجب می‌شود» و حق ندارد آن شخص را از دادن مال منع کند. «بله، اگر» آن شخص «به او بگوید» این بخشش مرا «بپذیر و خودت» دشمن را با مالی که به تو بخشیده‌ام از سر راه «بردار» پذیرفتن این هدیه تا با آن مانع دشمن را برطرف کند بر او «واجب نخواهد بود»؛ زیرا در این صورت هدیه خواهد بود و پذیرفتن هدیه بر او واجب نیست.

حکم «راه دریایی همانند حکم راه خشکی است؛ پس اگر ظن غالب به ایمن بودن» از طریق سفر خشکی یا دریایی داشته باشد حج واجب می‌شود؛ «در غیر این صورت» و وجوب حج «ساقط می‌شود. اگر امکان رسیدن» به مشاعر و ادای حج «از طریق راه خشکی و دریایی» هم‌زمان «فراهم بود اگر ظن غالب داشت میزان ایمنی و سلامت هر دو راه یکسان است مخیر خواهد بود» هر راهی را که می‌خواهد انتخاب کند؛ «ولی اگر» گمان کند «فقط یکی از دو راه ایمن است» نه راه دیگر، عبور از آن راه «قطعی می‌شود»؛ یعنی باید راه ایمن را در پیش بگیرد نه راه دیگر را؛ «و اگر خطر هلاکت در هر دو راه یکسان باشد فرض ساقط می‌شود»، یعنی حج بر او واجب نخواهد بود؛ چراکه در این صورت امکان و استطاعت ندارد.

«کسی که پس از احرام» حج یا عمره «و ورود به حرم» یعنی مکه «بمیرد» و "حِل" در برابر حرم قرار می‌گیرد، زیرا برخی اموری که در جاهای دیگر حلال است در مکه حرام می‌شود. «ذمه‌اش» از حج یا عمره «بری می‌شود» و قضای آن از طرف وی بر ولیّ اش واجب نخواهد بود؛ «ولی اگر پیش از آن بمیرد» یعنی پیش از احرام و ورود به حرم، حج یا عمره «از طرف وی قضا می‌شود، البته اگر» بر ذمه‌اش «مستقر شده باشد»، یعنی شرایط و جوب برایش کامل شده باشد؛ «و اگر چنین نباشد» یعنی اگر بر ذمه‌اش مستقر نباشد از وی «ساقط می‌شود. اگر شرایط کامل شده و» در انجام حج «کوتاهی کرده باشد حج در ذمه مستقر می‌شود».

«حج بر کافر واجب است، ولی» انجام حج در حالت کفر «توسط وی صحیح نیست»، درست مثل دیگر عبادت‌هایی که انجامشان در حالت کفر توسط وی صحیح نیست؛ چراکه بدیهی است. نیت "قربة الی الله" (نزدیکی جستن به خدا) در عبادات شرط است. «اگر» کافر از "میقات" (مکان مخصوص احرام) «مُحرم شود و سپس اسلام بیاورد احرام را» در میقات دوباره «تکرار می‌کند؛ و اگر امکان بازگشت به میقات را نداشته باشد از همان جا» که در آن اسلام آورده است «مُحرم می‌شود. اگر» کافر «احرام حج ببندد» و سپس مسلمان شود «و وقوف در مشعر را درک کند» حجی که با این احرام (احرام در حالت کفر) منعقد شده است برایش با عنوان حج واجب «محسوب نمی‌شود، مگر اینکه از سر بگیرد» و پس از مسلمان شدن «دوباره احرام» ببندد؛ و اگر دوباره احرام بست حش صحیح است و به‌عنوان حج واجب برایش کفایت می‌کند. «حال اگر وقت تنگ باشد» و امکان بستن احرام از میقات یا مکه را نداشته باشد «احرام می‌بندد، حتی در عرفات»، و حج خود را کامل می‌کند و در این شرایط برایش کافی خواهد بود.

«اگر مسلمان حج به جا آورد و سپس مرتد شود» اگر توبه کند و به اسلام بازگردد حجی را که قبلاً انجام داده است «تکرار نمی‌کند؛ و اگر» در حالت مسلمان بودن «مستطیع نبوده باشد ولی در حالت ارتداد این‌گونه شود» یعنی مستطیع شود «حج بر او واجب می‌شود»؛ زیرا -گفته شد- حج بر کافر واجب است ولی انجام آن در حالت کفر توسط وی صحیح نیست «و

اگر توبه کند» و به اسلام بازگردد انجامش «از طرف وی صحیح خواهد بود. اگر مسلمان مُحرم شود و سپس مرتد شود و سپس توبه کند احرامش باطل نمی‌شود» و می‌تواند حج خود را با همان احرام کامل کند.

«برای واجب شدن حج، بازگشت به کفایت، از جمله [داشتن] صنعت یا مال یا حرفه شرط نیست.»

منظور از "بازگشت به کفایت" اینکه پس از بازگشت از حج، چیزی داشته باشد که نیازش را برطرف، و او را کفایت کند؛ مثلاً اموالی بیشتر از هزینه‌های حج در اختیار داشته باشد، یا صنعت یا حرفه مشخصی مثل خیاطی، نجاری، آهنگری و حرفه‌های دیگر - داشته باشد. حال که این نکته روشن شد پس معنای آن می‌شود: حج با محقق شدن استطاعت بر وی واجب می‌شود، حتی اگر پس از بازگشت از حج چیزی را که کفایتش کند در اختیار نداشته باشد.

«اگر شرایط» از جمله استطاعت «فراهم شد، و با وجود دشواری» یعنی با وجود رنج و سختی و مشقت «حج به جا آورد» مثلاً به‌رغم مستطیع بودن - از شخصی چیزی قرض بگیرد یا از دیگری درخواست بخشش چیزی کند و به همین ترتیب، «یا با پای پیاده به حج برود» به‌رغم اینکه توانایی سفر با مرکب را دارد، «یا با هزینه شخص دیگری به حج برود» یعنی شخص دیگری مخارج حج وی را برعهده بگیرد «به‌عنوان فرض» یعنی حج واجب «برایش کفایت می‌کند» زیرا امتثال امر کرده و آنچه را بر او واجب بوده انجام داده است.

«برای کسی که حج بر او واجب است پیاده طی طریق کردن بهتر از سواره بودن است؛ البته اگر او را» برای عبادت و دعا «ضعیف نکنند؛ و در صورت ضعیف شدن سواره بهتر خواهد بود.»

- «اول: اگر حج در ذمه‌اش مستقر شود و سپس» قبل از به جا آوردنش «بمیرد از اصل ماترکش قضا می‌شود»، یعنی قبل از تقسیم ماترکش بین ورثه؛ پس به اندازه‌ای که برای قضای حج از طرف وی کفایت کند از ماترک اختصاص داده می‌شود. «حال اگر بر ذمه‌اش دینی باشد و ماترکش کم باشد» یعنی هم برای ادای دین و هم انجام حج کفایت نکند «میان دین و اجرة‌المثل به‌طور متناسب تقسیم می‌شود» یعنی به‌اندازه نسبت دین به اجرة‌المثل برای انجام حج. مثلاً اگر بر عهده‌اش دینی به مقدار پانصد دینار، و هزینه انجام حج دویست و پنجاه دینار باشد، نسبت دین به اجرة‌المثل دو به یک خواهد بود، و این یعنی اموال باقی‌مانده از او به سه قسمت تقسیم می‌شود؛ به‌طوری که دویسوم از آن برای دین، و یک‌سوم دیگر به‌عنوان هزینه حج خواهد شد. پس اگر ماترک وی به‌عنوان مثال ششصد دینار باشد، چهارصد دینار آن به دین، و دویست دینار دیگر به هزینه حج اختصاص خواهد یافت.
 - «دوم: حج از نزدیک‌ترین مکان قضا می‌شود» یعنی نزدیک‌ترین جا به مکه، و همین برای انجام قضای حج از طرف میت کفایت می‌کند. شرط نیست قضا از شهر میت یا از میقاتی مشخص یا میقات دورتر از مکه انجام شود. طبیعتاً این وقتی خواهد بود که بتواند فردی را برای حج از مکان نزدیک‌تر اجیر کند، وگرنه حتی اگر لازم باشد از جایی دورتر اجیر می‌کند.
 - «سوم: کسی که حجة‌الاسلام بر او واجب شود برایش جایز نخواهد بود از طرف شخصی دیگر، نه به‌عنوان فرض و نه اختیاری» یعنی نه واجب و نه مستحب «حج به جا آورد؛ و به همین ترتیب هرکسی که با نذر یا باطل کردن [حج] بر او واجب شده باشد» مجاز نیست از طرف شخصی دیگر نه به‌عنوان واجب و نه مستحب. حج به جا آورد.
- توضیح: "حج با باطل کردن" هنگامی رخ می‌دهد که با وجود کامل بودن شرایط حج به جا آورد و حج خود را با یکی از موجبات خلل که بعداً روشن خواهد شد. باطل

کند، که در این صورت بر او واجب است آن را کامل کند و در سال آینده (سال پیش رو) دوباره حج به جا آورد؛ و این واجب فوری است؛ در نتیجه به هیچ وجه چه به عنوان واجب و چه مستحب نمی‌تواند از طرف شخصی دیگر حج بگذارد؛ اما در خصوص وجوب حج با نذر، اگر نذر مقید بوده باشد در این صورت با به جا آوردن حج به نیابت از شخصی دیگر منافات خواهد داشت. به عنوان مثال اگر نذر کند در سال "۱۴۴۳ق" حج بگذارد، دیگر در آن سال جایز نخواهد بود از طرف شخصی دیگر حج به جا آورد، چه واجب و چه مستحب؛ چراکه حج با نذر برای او واجب شده است؛ ولی اگر نذر وی مطلق باشد و آن را به سال مشخصی قید نکند می‌تواند به نیابت از شخصی دیگر حج بگذارد.

- «چهارم: وجود محرم» مثل پدر یا برادر یا پسر «برای» صحیح شدن حج «زن شرط نیست، بلکه غلبه ظنش به ایمنی و سلامت کفایت می‌کند»؛ مثلاً با عده‌ای مورد اعتماد برای حج به راه بیفتد؛ «و حج اختیاری وی» یعنی مستحب «فقط با اجازه شوهرش صحیح است؛ ولی در» حج «واجب برایش صحیح خواهد بود»، یعنی حجبش بدون اجازه شوهر صحیح خواهد بود. حال این وجوب «هرطور که می‌خواهد باشد»، چه وجوبش فوری باشد، مثل حجة الاسلام یا حج واجب با باطل کردن حج، یا با نذر مقید واجب شده باشد، یا وجوبش زمان‌دار بوده باشد، مثل نذر نامقید؛ «و همچنین اگر در عده رجعی باشد» به این معنا که اگر مطلقه در طلاق رجعی باشد اگر بخواهد در طول عده‌اش حج به جا آورد حکمش از نظر متوقف بودن حج مستحب به اجازه همسر و نه حج واجب. همچون حکم زن شوهردار است؛ «ولی در» عده «بائن می‌تواند» به حج «بدون اجازه او اقدام کند»، چه برای حج واجب و چه حج مستحب؛ زیرا زنی که طلاق بائن گرفته است نسبت وی بیگانه است و تحت حکم همسر نیست.

۱. طلاق رجعی: طلاق است که شوهر می‌تواند در طول آن به همسرش رجوع کند، البته تا زمانی که زن در عده است، و مطلقه در این نوع طلاق تحت حکم همسر است؛ برخلاف طلاق بائن که با آن رشته ازدواج قطع می‌شود و همان طور که در کتاب طلاق توضیح داده شده است. شوهر نمی‌تواند به همسرش رجوع کند، حتی اگر او در عده باشد.

۲. زنی که عده وفات شوهرش را نگه می‌دارد می‌تواند در طول عده‌اش به حج اقدام کند، چه حج واجب و چه حج مستحب.

«حجی که با نذر، سوگند یا عهد واجب می‌شود»

«و شرایط آن» یعنی نذر، سوگند و عهد «شامل دو [شرط] می‌شود:»

- «اول: کامل بودن عقل؛ پس نذر کودک منعقد نمی‌شود»، به این معنا که اگر کودک نذر کند حج به جا بیاورد نذرش منعقد نمی‌شود، «و همچنین دیوانه»؛ زیرا عقلشان کامل نشده است. وضعیت سوگند و عهد نیز به همین صورت است.
- «دوم: آزاد بودن؛ پس نذر» و سوگند و عهد «بنده صحیح نیست، مگر با اجازه مولایش؛ و اگر به او اجازه نذر» یا سوگند و عهد -که در همان معناست- «بدهد و او نذر کند» به حج برود بر او «واجب می‌شود، و می‌تواند به حج برود، حتی اگر» مولایش «او را» از رفتن به حج «منع کند»؛ زیرا نذر با اجازه وی منعقد شده است. «حکم زن شوهردار نیز به همین صورت است»؛ یعنی صحیح نیست نذر کند به حج برود مگر با اجازه شوهرش، ولی اگر با اجازه‌اش نذر کند، رفتن به حج برایش جایز خواهد بود، حتی اگر شوهرش اگر او را از رفتن به حج منع کند.

«سه مسئله:»

- «اول: اگر فقط نذر کند به حج برود» یعنی زمان مشخصی برایش تعیین نکند «و مانعی» وی را از حج «بازدارد آن را تأخیری می‌اندازد تا آن مانع برطرف شود؛ و اگر امکان به جا آوردن

حج را داشته باشد و سپس بمیرد از اصل ماترکش به جایش قضا می‌شود» حتی اگر هزینه به جا آوردن قضا از طرف وی همه ماترکش را شامل شود؛ زیرا این حجتی بوده که با نذر بر او واجب، و بر ذمه‌اش مستقر شده است، و او در حالی فوت کرده که امکان به جا آوردنش را داشته ولی انجام نداده است؛ «و» اگر «قبل از اینکه امکان برایش فراهم شود» فوت کند «از طرف او قضا نمی‌شود. اگر وقتی را مشخص کند» یعنی نذر وی مقید به زمان به خصوصی باشد و مطلق نباشد، در این صورت انجام حج در آن زمان مشخص بر او واجب می‌شود. حال اگر وقت را در نذرش تعیین کند «و با وجود توانایی» برای انجامش «در انجامش کوتاهی کند» و قبل از به جا آوردنش بمیرد، از اصل ماترکش «از طرف او قضا می‌شود»؛ زیرا حج با نذر و امکان‌پذیر بودن بر ذمه‌اش مستقر شده است؛ «و [لی] اگر تا وقتی که بمیرد مانعی مثل بیماری یا دشمن- مانعش شود قضایش بر او واجب نخواهد بود»؛ زیرا در حالی فوت کرده که امکان به جا آوردنش را نداشته است.

توضیح: وقتی شخصی می‌میرد به‌عنوان مثال- وصیت‌ها و حقوق واجب و مستحبی دارد. وصیت‌هایی هست که از یک سوم ماترک برایشان مصرف می‌شود؛ یعنی وصیت‌هایی هستند که تا حد یک سوم نافذند و اجرایی کردن بیش از یک سوم واجب نیست، و سپس مقدار باقی مانده یعنی دو سوم- میان ورثه تقسیم می‌شود. وصیت‌ها و حقوق واجبی نیز هست که از اصل ماترک مصرف می‌شود و نه تنها آن دو سوم بلکه می‌تواند تمام ماترک را شامل شود، و سپس اگر چیزی اضافه بیاید بین ورثه تقسیم می‌شود. حال که این نکته روشن شد در مسئله ما: کسی که به‌طور کلی نذر می‌کند حج به جا آورد و امکان انجامش را داشته باشد و پیش از به جا آوردنش بمیرد در این صورت واجب خواهد بود از اصل ماترکش از طرف وی قضا کنند، حتی اگر هزینه انجام حج از طرف او تمام ماترکش را شامل شود.

«و اگر نذر کند به حج برود یا حج خود را باطل کند و بنیه‌اش ضعیف باشد» یعنی قوای بدنی‌اش ضعیف باشد بر او «واجب نخواهد بود» کسی را «به نیابت از خودش بگیرد» تا حج نذر شده یا حجتی را که به‌دلیل باطل کردنش بر او واجب بوده است از طرف وی قضا کند؛ بلکه

او فقط می‌تواند خودش به حج برود. البته اگر امکانش را داشته باشد. در غیر این صورت چیزی بر عهده‌اش نیست و اگر در چنین حالتی بمیرد به دلیل ضعف و ناتوانی که داشته است قضای آن از طرف وی واجب نخواهد بود. بله، اگر ضعف و ناتوانی پس از نذر و باطل کردن و اشکال وارد کردن با وجود توانایی وی برای انجامش حاصل شده باشد بر او واجب خواهد شد نایب بگیرد.

• «دوم: اگر نذر کند به حج برود اگر حجة الاسلام را نیت کرده باشد هر دو با هم ادغام می‌شوند و هر کدام به عنوان دیگری کفایت می‌کند؛ ولی اگر نیت دیگری داشته باشد یا به طور کلی [نذر کرده] باشد با هم ادغام نمی‌شوند و هیچ کدام به عنوان دیگری کفایت نمی‌کند.»

توضیح مسئله: اگر نذر کند به حج برود سه حالت پیش خواهد آمد:

۱. اگر حجة الاسلام را نذر کند، نذرش صحیح است، بهرغم اینکه حجة الاسلام بدون نذر بر او واجب بوده است؛ زیرا فایده این نذر از یک سو واداشتن او به انجام واجب است، و از سوی دیگر اگر زمان معینی را نذر کند و در انجامش کوتاهی کند کفاره بر او واجب می‌شود. به طور کلی در چنین وضعیتی حجة الاسلام و حج نذر شده با یکدیگر ادغام می‌شوند؛ زیرا این حجتی نذری بوده است و در نتیجه یکی از آنها به عنوان دیگری نیز محسوب خواهد شد.
۲. اگر غیر از حجة الاسلام را نذر کند در این صورت دو حج بر او واجب خواهد شد: حجة الاسلام و حج نذری؛ این دو حج با یکدیگر ادغام نمی‌شوند و انجام یکی به عنوان دیگری نیز کفایت نخواهد کرد.
۳. اینکه به طور کلی نذر کرده باشد، یعنی منظور از نذرش نه حجة الاسلام باشد و نه چیز دیگری. در این صورت نیز دو حج بر او واجب می‌شود و ادغامی میان آنها رخ نمی‌دهد، و در نتیجه انجام یکی از آنها درست مثل حالت دوم به عنوان دیگری محسوب نخواهد شد.

• «سوم: اگر نذر کند پیاده به حج برود واجب است در موضعی که عبور می‌کند ایستاده باشد؛ مثلاً اگر در سفر حج مجبور شود با کشتی از دریا یا رودخانه عبور کند در این صورت هنگام عبور باید بایستد و ننشیند. «اگر» تمام «مسیرش را سوار» بر وسیله نقلیه «بوده باشد» حج نذری اش را «قضا می‌کند»؛ زیرا شرط نذر خود را نقض کرده است؛ «ولی اگر در قسمت‌هایی» از راه حج «سواره باشد» و قسمت‌هایی دیگر پیاده، در محقق شدن نذرش «کفایت می‌کند» و در نتیجه حجتش صحیح است؛ «ولی اگر» به‌طور کلی از پیاده رفتن «ناتوان بود سواره می‌رود» و اشکالی نخواهد داشت، حتی اگر تمام راه حج را سواره باشد.

«نیابت»

نیابت یعنی بر عهده گرفتن چیزی به جای فردی دیگر؛ و در حج یعنی شخصی (نایب) به جا آوردن حج را برای شخصی دیگر (کسی که نایبش شده) به‌عنوان مثال- در حالت ناتوانی یا مرگ او بر عهده می‌گیرد.

«و نایب باید سه شرط را دارا باشد» که عبارت‌اند از:

۱. «اسلام.»

۲. «کامل بودن عقل.»

۳. «و اینکه حج واجب»ی با وجوب فوری که توانایی انجامش را داشته باشد «بر ذمه اش نباشد»؛ یعنی فوراً انجامش برای او واجب نبوده باشد؛ مثل حجة الاسلام؛ یا با باطل کردن یا با نذری که وقت معینی داشته و زمانش فرارسیده باشد واجب نشده باشد؛ اما نذری که وقت مشخصی نداشته باشد وجوبش فوری نیست و در نتیجه نیابت وی از شخصی دیگر صحیح خواهد بود.

«پس نیابت کافر» به‌جای شخصی دیگر در حج «صحیح نیست؛ زیرا نمی‌تواند نیت قربت کند؛ و نیابت مسلمان به‌جای کافر» نیز صحیح نیست؛ زیرا به‌طور کلی انجام عبادت‌ها توسط او صحیح نیست، چه خودش انجامش دهد و چه توسط جایگزین (نایب) انجام شود؛ «و»

همچنین به نیابت از «مسلمان مخالف» حق نیز صحیح نیست، «مگر اینکه آن شخص، پدر نایب باشد» که در این صورت نیابت وی به جای پدرش صحیح خواهد بود، حتی اگر پدرش مخالف حق بوده باشد.

«و» همچنین «نیابت دیوانه» به نمایندگی از شخصی دیگر «صحیح نیست؛ زیرا به دلیل بیماری عقلش زایل شده و نمی‌تواند قصد کند»؛ چرا که نیابت، به نیت قربت و نزدیکی نیازمند است و کسی که از طرف او نایب شده به جا آوردن حج را قصد می‌کند، و بدیهی است این شرط توسط دیوانه نمی‌تواند برآورده شود. «همچنین» نیابت «کودک غیرممیز» صحیح نیست؛ زیرا به دلیل کم بودن سن و سال و ادراکش نمی‌توان به کارش اعتماد داشت، «و» لی «نیابت ممیز صحیح است» و منظور کسی است که به طور معمول هفت سال را کامل کرده است، و با توجه به وضعیت و میزان توسعه درکش - چه بسا هشت یا نه یا ده‌ساله یا بزرگ‌تر باشد.

برای نیابت «باید حتماً نیت نیابت داشته، و کسی را که می‌خواهد از طرفش نایب باشد معین کرده باشد» نه اینکه حتماً به صورت لفظی گفته باشد؛ یعنی ملاک در نیابت این است که نایب با قلبش و نیتش - انجام عمل را به نیابت از شخصی که به نمایندگی از او نایب می‌شود قصد داشته باشد، و شرط نیست حتماً با زبانش تلفظ کند؛ زیرا گفتار لفظی قسمتی از حقیقت نیت محسوب نمی‌شود.

«نیابت مملوک (برده یا بنده)» به جای شخصی دیگر در حج «با اجازه مولایش صحیح است» و بدون اجازه مولا نیابتش صحیح نخواهد بود؛ و این یعنی شرط نیست که نایب حتماً "آزاد" بوده باشد.

«نیابت شخص که حج بر او واجب و» در ذمه‌اش «مستقر شده است» و همان‌طور که گفته شد امکان انجامش را داشته است «صحیح نیست؛ مگر رفتن به حج - حتی با پای پیاده - برایش مقدور نباشد» که در این صورت نیابت وی از شخصی دیگر صحیح خواهد بود.

«همچنین انجام حج داوطلبانه» یعنی مستحبی «توسط او صحیح نخواهد بود» اگر حج واجب بر عهده‌اش باشد «و اگر» در چنین حالتی «با نیابت از شخصی دیگر حج به جا آورد برای هیچ‌کدام صحیح نخواهد بود»، نه از سوی خودش و نه شخصی که از طرفش نیابت شده است.

«کسی که» برای خودش «حج به جا می‌آورد اگر حج عمره واجب بر ذمه‌اش نباشد می‌تواند به نیابت از شخصی دیگر عمره به جا بیاورد» و تفاوت میان حج و عمره بعداً روشن خواهد شد. «همچنین کسی که» برای خودش «عمره به جا آورده است اگر حج بر او واجب نباشد می‌تواند به‌جای شخصی دیگر حج به جا بیاورد» و چنین وضعیتی قطعاً در صحت نیابت تأثیر ندارد «و نیابت کسی که شرایط را کامل نکرده است» یعنی شرایط وجوب حج را کامل نکرده، و شرایط صحت نیابت را به‌طور قطعی کامل کرده است. «صحیح است حتی اگر حج وی "صرورة" بوده باشد» یعنی قبلاً برای خودش حج به جا نیاورده و این اولین حج او بوده باشد.

«زن می‌تواند» به نیابت «از مرد یا زن، حج به جا بیاورد»، چه حجش برای نخستین مرتبه بوده باشد یا قبلاً برای خودش حج به جا آورده باشد.

«کسی که» برای نیابت در حج «استخدام شده باشد و در مسیر» پیش از کامل کردن حج «فوت کند اگر» برای حج «احرام بسته و وارد حرم» یعنی مکه «شده باشد، به‌عنوان حج کسی که به نیابت از وی به جا آورده است کفایت می‌کند» و استحقاق دریافت اجرت کامل نیابت را دارد، زیرا کاری را که ذمه شخصی را که از طرفش نیابت شده است بری می‌کند انجام داده، و گویی حج را کامل به جا آورده است؛ «و اگر قبل از آن بمیرد» یعنی قبل از احرام بستن و وارد شدن به حرم بمیرد، به‌عنوان حج کسی که نایبش شده است «کفایت نمی‌کند، و باید آن مقداری از اجرت که از راه رفت و برگشت باقی مانده است برگردانده شود»؛ به‌عنوان مثال اگر او را به مبلغ پانصد دینار برای حج استخدام کنند و نیمی از اجرت برای راه رفت مصرف شود و نیم دیگر برای بازگشت، و او به‌عنوان مثال در نیمه راه رفت بمیرد باید مبلغ باقی مانده - که

در مثال ما ۳۷۵ دینار است. به شخصی که از طرفش نایب شده است بازگردانده شود.

«و» نایب «باید» حج را «با همان شرایطی که» فردی که نایبش می‌شود از او خواسته است «انجام دهد» چه حج «تمتع باشد، چه قِران، و چه افراد» و جایز نیست با شرط او مخالفت کند؛ و در ادامه فرق میان انواع سه‌گانه حج توضیح داده خواهد شد.

«و اگر» شخصی که وی را به نیابت گرفته «شرط کرده باشد از راه مشخصی حج را به جا بیاورد عدول از آن» توسط نایب از طریق راهی دیگر «جایز نیست؛ اگر آن شرط غرضی» معین را برای شخصی که به نیابت گرفته است «به‌دنبال داشته باشد» مثلاً راه دورتر به‌جهت بیشتر بودن اجرت در نظر گرفته شده باشد. «اگر برای حجی» به‌عنوان مثال برای حج امسال «اجیر شده باشد جایز نیست» در همان سال «برای شخص دیگری خودش را اجیر کند، تا اینکه اولی را انجام دهد»؛ زیرا امکان ندارد دو حج را به نیابت از دو نفر در یک زمان به جا آورد؛ البته می‌تواند خودش را برای دو حج اجیر کند در صورتی که زمان انجامشان متفاوت باشد؛ مثلاً شخصی او را برای حج در سال جاری، و دیگری او را برای حج بعد از سال بعد اجیر کند.

«اگر پیش از احرام بستن و ورود به حرم "مصدود" شود» یعنی توسط دشمن از کامل کردن حج بازداشته شود «نسبت باقی‌مانده» از اجرت «را بازمی‌گرداند»؛ یعنی به‌عنوان مثال اگر معادل ۲۵ درصد از مجموع کاری را که در برابرش اجرت کامل دریافت می‌کرد انجام داده باشد یک‌چهارم اجرت کامل را برمی‌دارد و باقی یعنی ۷۵ درصد را به شخصی که او را به نیابت گرفته است بازمی‌گرداند. همچنین «اگر» مانع ایجاد شود و نایبی که دچار مانع شده «حج را در آینده» به نیابت از کسی که از طرفش نایب شده است «ضمانت کند» و اینکه با آن شرط حج کامل و مستحق اجرت کامل می‌شود. برای کسی که از طرفش نایب شده «لازم نیست حتماً» به درخواست وی «پاسخ مثبت دهد» بلکه حق انتخاب دارد درخواست وی را بپذیرد یا آن را رد کند و باقی‌مانده اجرت را از او تحویل بگیرد.

«و اگر» برای حج «اجیر شود و اجرت کم بیاید» یعنی برای پوشش دادن هزینه‌های حج

کافی نباشد به طوری که نایب (شخص اجیرشده) کمبود آن را از مال خودش کامل کند «جبران آن لازم نخواهد بود»؛ یعنی کسی که او را از طرف خودش نایب کرده است واجب نیست کمبود را برایش جبران کند. «همچنین اگر» اجرت «از هزینه» ای که نایب (اجیرشده) برای حج مصرف کرده است «اضافه بیاید» یعنی مازاد باشد «شخص اجیرشده» یعنی شخصی که نایب شده است «مقدار زیادی» یعنی مقداری که اضافه آمده است «را به او باز نمی گرداند»؛ بلکه جزو دارایی نایب (شخص اجیر) است.

«نیابت در طواف واجب برای فرد حاضر» در حج «جایز نیست، مگر با وجود عذر، مثل بیهوشی و "بَطْن" (بیرون روی) و عذرهای دیگر» که در این صورت می تواند نایب بگیرد. "بَطْن" (بیرون روی) نوعی بیماری است که انسان دچارش می شود و با وجود آن نمی تواند طهارت خودش را نگه دارد؛ «و» از آنجا که عدم جواز نیابت در طواف واجب برای کسی که عذری ندارد روشن شد «پس واجب است خودش آن را» یعنی طواف واجب را «بر عهده بگیرد؛ و اگر شخصی او را حمل کند و او را طواف دهد این کار امکان پذیر است» یعنی جایز است «و طواف او می تواند برای هر دویشان» هم حمل کننده و هم حمل شده «شمرده شود»؛ زیرا انجام طواف با چرخیدن گرد کعبه حاصل می شود و با این کار هر دو آن را انجام داده اند، و همان طور که روشن خواهد شد راه رفتن با پای پیاده شرطی برای صحت طواف نیست.

نکته: اگر طواف مستحبی باشد یا واجب باشد ولی او در حج حاضر نباشد یعنی در مکه حضور نداشته باشد می تواند شخصی را به نیابت از خودش برای طواف تعیین کند. «و اگر کسی به نیابت از میتی داوطلبانه حج به جا بیاورد ذمه او (میت) بری می شود» و پس از آن قضای حج از طرف وی واجب نخواهد بود.

«هر کفاره ای که برای نایب لازم می شود» بعداً روشن خواهد شد امور حرامی هست که اگر حاجی آن ها را در طول حج انجام دهد کفاره بر او واجب خواهد شد یعنی اگر نایب کاری انجام دهد که باعث کفاره می شود «از مال خودش داده می شود» نه از مال شخصی که از

طرفش نایب شده است؛ زیرا آن کار از او سر زده است؛ «و اگر خلیلی به حج وارد و آن را باطل کند» یعنی نایب کاری انجام دهد که باعث باطل شدن حج شود، «باید» سال «آینده به حج برود» یعنی بر او واجب است در سال آینده حج به جا بیاورد «و اجرت از وی پس گرفته نمی‌شود»؛ یعنی کسی که او را نایب خودش کرده است نمی‌تواند به دلیل باطل شدن حج توسط وی اجرت را از نایب بگیرد؛ چراکه دانستیم انجام آن حج در سال آینده بر وی واجب خواهد بود.

«اگر» شخصی که نایب کرده است «به‌طور کلی او را اجیر کند و هیچ سرآمدی را شرط نکرده باشد» [نایب] «باید تعجیل کند.»

معنی: اگر شخصی که نایب می‌گیرد کسی را اجیر کند تا به جایش حج به جا بیاورد دو حالت خواهد داشت:

- اول: فقط او را اجیر می‌کند؛ یعنی زمان مشخصی را معین نمی‌کند تا شخص اجیرشده حج را به نیابت از وی در آن زمان انجام دهد.
- دوم: زمان و وقت مشخصی را شرط می‌کند.

در صورت استخدام وی به‌طور کلی، شخص اجیرشده (نایب) واجب است حج را فوراً انجام دهد؛ یعنی در همان سالی که استخدام شده؛ چراکه «کلی بودن» تعجیل در انجام را لازم می‌گرداند، ولی اگر زمان مشخصی را قید کرده باشد اجیر باید حج را در همان زمانی انجام دهد که شخصی که از طرفش نایب شده مشخص کرده است.

«درست نیست» اجیر «در» یک «سال نیابت دو نفر را به عهده بگیرد». حج واجب یکی است و فقط به نیابت از یک شخص می‌تواند انجام شود. طبیعتاً این شرط در خصوص حج واجب است، ولی برای حج مستحب دو یا چند نفر می‌توانند یک نفر را استخدام کنند تا به نیابت از آن‌ها حج را به جا بیاورد.

«و اگر دو نفر او را برای یک سال» مشخص یعنی همان سال- «اجیر کنند» یعنی دو نفر

یک نفر را اجیر کنند تا به نیابت از آن‌ها حج واجب انجام دهد قرارداد کسی که «زودتر» او را اجیر کرده «صحیح است» و قرارداد نفر بعدی باطل می‌شود؛ «و اگر دو قرارداد و انعقادشان هم‌زمان باشد» یعنی انعقاد و انجام هر دو اجیر کردن در یک زمان باشد هر دو «باطل می‌شود»؛ زیرا نیابت از دو نفر در یک سال صحیح نیست، و اگر موضوع قرارداد از نظر شرعی صحیح نباشد قطعاً قرارداد باطل می‌شود.

«اگر» نایب «محصور شود» یعنی به دلیل بیماری امکان کامل کردن حج را نداشته باشد، در چنین حالتی "نایب" در هر وضعیتی حج را رها نمی‌کند؛ بلکه «با قربانی حلال می‌شود» یعنی با ذبح قربانی از احرام حج آزاد می‌شود و همهٔ حرام‌های احرام به‌جز زن‌ها-برایش حلال می‌شوند «و از طرف او طواف نساء را برایش انجام می‌دهند» یعنی شخصی را مکلف می‌کند تا طواف نساء را از طرف خودش انجام دهد، و این طواف همان‌طور که بعداً روشن خواهد شد- "هفت شوط" است درست مثل طواف حج، فقط با نیتی متفاوت انجام می‌شود؛ و با انجام آن زن‌ها نیز برایش حلال می‌شوند؛ «و» اگر او این کار را انجام دهد یعنی با قربانی کردن آزاد شود و از طرفش طواف نساء انجام شود- حش صحیح است و ذمهٔ کسی که از طرفش نایب شده است بری می‌شود، و «قضا بر عهده‌اش نخواهد بود»؛ البته اگر اجیر کردن وی به زمانی مقید شده باشد؛ چراکه در این صورت وقت آن از دست رفته است؛ ولی اگر به‌طور کلی اجیر شده باشد قضای حج پس از رفع حصر به نیابت از "شخصی که از طرفش نایب شده است" بر او واجب خواهد بود.

نکته: هرگاه "اجیر" به‌سبب "احصار" از حج خارج شود به نسبت کاری که در مقایسه با حج کامل انجام داده است مستحق اجرت خواهد بود؛ پس به نسبت کاری که انجام داده است از اجرت برمی‌دارد و باقی‌مانده را به شخصی که او را نایب کرده است بازمی‌گرداند، همان‌طور که در حالت "مصدود بودن" (وجود مانع) گفته شد.

«کسی که دو حج مختلف بر او واجب شده است مثل حجة الاسلام و نذر- و عارضه‌ای او را» از انجام آن‌ها «بازدارد، می‌تواند برای انجام هر دو در یک سال دو نفر را اجیر کند» و

واجب نیست اجیر کردن آن‌ها در دو سال متفاوت انجام شود.

«مستحب است نایب اسم شخصی را که از طرفش نایب شده است در تمام مکان‌ها ذکر کند» یعنی در مشاعر حج از میقات تا آخرین مشعر، «و همچنین در هر کاری از اعمال -چه حج [واجب] و چه عمره- که انجام می‌دهد». همچنین مستحب است «در صورتی که از اجرتی که دریافت کرده چیزی اضافه بیاید پس از اتمام حج خود آن را» به شخصی که از طرفش نایب شده است «بازگرداند؛ و» همچنین مستحب است «مخالف» حق «حج خود را وقتی بینا شد» یعنی پیرو حق شد «تکرار کند».

«کراهت دارد زن نایب شود» یعنی به نیابت از شخصی دیگر اجیر شود و حج انجام دهد؛ البته «اگر "صورت" باشد» یعنی قبلاً حج انجام نداده، و برای اولین بار باشد که حج به جا می‌آورد.

«مسائل هشت‌گانه:»

• «اول: اگر» پیش از مرگش «وصیت کند از طرفش حج به جا آورده شود و اجرتی [برایش] مشخص نکرده باشد اجرة المثل در نظر گرفته می‌شود» یعنی اجرت مثل آن حج و هزینه‌ای که معمول است. پس به اجرت حج نیابتی که شرط‌هایش همانند حجی است که به آن وصیت شده است دقت می‌شود، و مقدار اجرت براساس آن معین می‌گردد؛ «و» هنگامی که اجرت مشخص شد «اگر» حجی که به آن وصیت کرده است «واجب باشد از اصل» یعنی اصل ماترک میت «پرداخت می‌شود»؛ زیرا حج واجب، حق واجب بر عهده میت است و بر حقوق ورثه اولویت دارد؛ «و» لی «اگر ندب» یعنی مستحب «باشد از ثلث» یعنی یک‌سوم ماترکش پرداخت می‌شود. «اجیر با منعقد شدن [قرارداد حج] مستحقش می‌شود»، یعنی همین که عقد منعقد شد اجیر اجرت را مالک می‌شود و تا زمان انجام حج با شرط‌های مقرر انتظار کشیده نمی‌شود تا پس از آن مالکش شود؛ «و اگر با شروط» ی که در قرارداد بوده است «مخالفت کند» به اندازه «اجرة المثل حق خواهد داشت» یعنی مستحق اجرة المثل خواهد بود

نه اجرتی که در قرارداد قید شده است.

دو نکته:

۱. استحقاق اجرت برای اجیر با عقد قرارداد به معنای لزوم تحویل اجرت به وی، پیش از انجام کار (یعنی حج) نیست، و مستأجر می‌تواند پرداخت آن را تا پس از کامل کردن حج توسط اجیر عقب بیندازد؛ و فایده آن فقط وقتی روشن می‌شود که "اجرت" عین کالا باشد، و در صورتی که افزایش یا بهره‌ای پیش از پرداخت آن به وی برای مال ایجاد شده باشد آن بهره از آن اجیر خواهد بود، چراکه در دارایی او حاصل شده است.

۲. تفاوت میان پرداخت اجرت از اصل یا ثلث: وصیت به حج واجب لزوم پرداخت اجرت از اصل ماترک میت را طلب می‌کند و در نتیجه ورثه حق ندارند با وصیت مخالفت کنند، حتی اگر اجرت همه ماترک را شامل شود؛ برخلاف وقتی که به حج مستحب وصیت شده باشد که در این صورت به معنای پرداخت اجرت از ثلث ماترک خواهد بود؛ زیرا ورثه می‌توانند وصیت را برای بیش از ثلث جاری نکنند؛ زیرا وصیت مستحبی میت تا وقتی که در محدوده ثلث ماترکش قرار بگیرد جاری می‌شود و اجرای بیش از آن واجب نیست و منوط به اجازه ورثه خواهد بود.

• «دوم: کسی که وصیت کند از طرفش حج به جا آورده شود و مشخص نکرده باشد چند مرتبه، اگر اراده تکرار از آن دانسته نشود به» یک «مرتبه بسنده می‌شود» و همین در تحقق انجام وصیت کفایت می‌کند؛ «ولی اگر اراده تکرار فهمیده شود به اندازه ثلث ماترکش از طرف او حج به جا آورده می‌شود»؛ چراکه وصیت میت به مستحبات در ثلث قابل اجراست، و بیش از آن به دلیل دفع زیان از ورثه منوط به اجازه آن‌هاست.

• «سوم: اگر میت وصیت کرده باشد هر سال با مقدار مشخصی یک حج برایش انجام داده شود» مثلاً با صد دینار، یا با درصد مشخصی از محصول باغ‌هایش «و کم بیاید»، یعنی

این مقدار برای تأمین هزینه‌های حج کفایت نکند «سهم دو سال روی هم گذاشته و برای» یک «سال برایش اجیر گرفته می‌شود»؛ و این یعنی هر دو سال یک حج برایش به جا آورده می‌شود. «به‌علاوه اگر این نیز» یعنی سهم دو سال نیز «کم بیاید از سهم سوم به آن افزوده می‌شود»؛ پس اگر اجرت یک سال، روی هم گذاشتن سهم سه سال از آنچه را میت مشخص کرده است لازم گرداند به آن معنا خواهد بود که هر سه سال یک بار از طرف وی حج به جا آورده می‌شود، و به همین ترتیب ادامه می‌یابد.

• «چهارم: اگر امانتی» مثلاً هزار دینار «در دست کسی باشد و صاحبش فوت کرده و حجة الاسلام بر ذمه‌اش باشد و یقین داشته باشد ورثه آن را» از طرف وی «به جا نمی‌آورند» و ذمه‌اش را از آن بری نمی‌کنند «جایز است به‌اندازه هزینه حج» از آن «بردارد»؛ مثلاً اگر هزینه حج دویست و پنجاه دینار باشد می‌تواند آن را از هزار دینار بردارد «و با آن» شخصی را برای به جا آوردن حج به نیابت از صاحب امانت «اجیر کند؛ زیرا این مقدار» یعنی مبلغ معادل هزینه انجام حج «از تملک ورثه خارج است» و در نتیجه برای استفاده از آن به اجازه آنان نیاز نیست؛ ولی پس از برداشتن هزینه حج- مقداری که از امانت باقی می‌ماند باید به ورثه تحویل داده شود؛ و طبق مثال ما باید ۷۵۰ دینار به آنان تحویل دهد.

• «پنجم: اگر» اجیر «احرام ببندد» و «از طرف کسی که اجیرش کرده است» نیت کند، یعنی کسی که نایبش شده است «و سپس نیت را به خودش بازگرداند» انجام چنین کاری توسط وی «صحیح نیست»؛ یعنی انجام آن برایش جایز نیست. «پس هنگامی که حج را کامل کند به‌عنوان حج کسی که اجیرش کرده است کفایت نمی‌کند و مستحق اجرت نمی‌شود، و حجی که به جا آورده برای هیچ‌کدام به حساب نخواهد آمد.» اینکه چرا برای اجیرکننده محسوب نمی‌شود به این دلیل است که با توجه به فرض- نیت را پس از احرام بستن به خودش منتقل کرده و در نتیجه اعمال حجی که انجام داده برای اجیرکننده محسوب نخواهد شد؛ چراکه اساساً او مقصود از انجام آن‌ها نبوده است؛ و اما اینکه چرا برای خود اجیر نیز محاسبه نخواهد شد به این دلیل است که انتقال نیت به خودش کاری است که مجاز به

انجامش نبوده، و حج عبادتی است که "قربة الى الله" (نزدیکی جستن به خدا) در آن شرط است و "نزدیکی جستن" با کاری که شرعاً جایز نیست درست نخواهد بود.

• «ششم: اگر وصیت کند به نیابت از وی حج انجام شود و مبلغ را نیز تعیین کند، اگر [مبلغ تعیین شده] به اندازه ثلث ماترک یا کمتر باشد» وصیت با مبلغ تعیین شده «صحیح خواهد بود، چه واجب باشد و چه مستحب؛ و اگر» مبلغ «بیش» از ثلث ماترک «باشد و» حجی که وصیت شده «واجب بوده باشد و ورثه اجازه نداده باشند اجرة المثل از اصل مال و اضافه بر یک سوم برداشته می شود؛ ولی اگر» حجی که وصیت شده «مستحب بوده باشد اگر یک سوم [ماترک] برای تأمین» هزینه به جا آوردن حج از شهر میت «کافی باشد از شهر خودش از طرف میت حج به جا آورده می شود، ولی اگر» یک سوم از هزینه حج «کمتر باشد از نیمه های راه از طرف وی حج به جا آورده می شود، و اگر» به طور کلی «یک سوم» «از هزینه انجام حج کمتر بود به طوری که» به دلیل کم بودن مبلغ «هیچ اجیری برای انجام آن تمایل نداشته باشد در راه های خیر مصرف می شود»؛ مثل دادن صدقه به یتیم و کارهای خیر و نیک دیگر.

توضیح مسئله:

در مسئله اول گفته شد حج واجب حقی بر ذمه میت است، و در نتیجه بر حقوق ورثه اولویت دارد. به همین دلیل در صورتی که به حج واجب وصیت شود از اصل ماترک کنار گذاشته می شود، برخلاف حج مستحب که هزینه اش از "ثلث" کنار گذاشته می شود و بیش از آن منوط به کسب اجازه ورثه خواهد بود؛ در نتیجه اگر شخصی پیش از مرگش وصیت کند از طرف وی با مبلغ مشخصی حج به جا آورده شود چند حالت پیش خواهد آمد:

۱. مبلغ مشخص شده برای حج به اندازه ثلث یا کمتر ماترک میت باشد؛ مثلاً ماترک میت هزار دینار، و مبلغ مشخص شده ۲۵۰ دینار باشد؛ در این صورت وصیتش (یعنی به جا آوردن حج با مبلغ مشخص) صحیح است و باید عملی شود، چه حجی که وصیت شده است واجب باشد و چه مستحب.

۲. مبلغ مشخص شده برای حج بیش از ثلث ماترک میت باشد؛ مثلاً ماترک میت پانصد دینار، و مبلغ مشخص شده ۲۵۰ دینار، و حجی که وصیت شده است واجب بوده باشد؛ در این صورت:

- اگر مبلغ مشخص شده در وصیت در مثال ما ۲۵۰ دینار - به اندازه اجرة المثل - یعنی مبلغی که در حج نیابتی معمول است - باشد همه اش از اصل ماترک میت کنار گذاشته می شود، زیرا گفته شد حج واجب مقدم بر حقوق ورثه است، و فرض شده مبلغ به اندازه اجرة المثل بوده است.

- اگر مبلغ مشخص شده بیشتر از اجرة المثل باشد مثلاً اجرة المثل دو بیست دینار، و مبلغ مشخص شده ۲۵۰ دینار باشد - و ورثه این مبلغ اضافه را اجازه بدهند در این صورت نیز وصیتش برای انجام حج با مبلغ مشخص شده صحیح و اجرایی خواهد بود.

- ولی اگر ورثه اجازه برداشت این مبلغ اضافه بر اجرة المثل را ندهند، در این صورت هزینه حج واجب - که به آن وصیت شده است - به اندازه اجرة المثل از اصل ماترک کنار گذاشته می شود؛ چرا که همان طور که دانستیم - این حقی است مقدّم بر حقوق ورثه، و مقدار اضافه بر آن نیز از یک سوم کنار گذاشته می شود؛ و طبق مثال ما از آنجا که اجرة المثل "دو بیست دینار" است این مبلغ از اصل ماترک کنار گذاشته می شود، یعنی از پانصد دینار، و باقی مانده ماترک - یعنی سیصد دینار - به سه قسمت تقسیم می شود و وصیت میت به اندازه ثلث - یعنی تا صد دینار - در باره اش قابل اجراست؛ پس طبق مثال ما مبلغ اضافه بر اجرة المثل - یعنی پنجاه دینار - از این یک سوم کنار گذاشته می شود.

۳. اینکه مبلغ مشخص شده در وصیت برای انجام حج مستحب بوده باشد نه واجب - می دانیم وصیت میت برای مستحبات در ثلث ماترک قابل اجراست، و بیش از آن به اجازه ورثه نیاز دارد که اگر آن ها اجازه بدهند قابل اجراست؛ در غیر این صورت قابل اجرا نخواهد بود. در چنین وضعیتی چند حالت وجود خواهد داشت:

- ثلث ماترک به اندازه مبلغ آمده در وصیت یا بیش از آن باشد و برای اجیر کردن از طرف وی از شهر میت کفایت کند. در این صورت وصیت میت صحیح است و اجیر کردن شخصی برای به جا آوردن حج از طرف وی از شهر میت قطعی می‌شود.
- ثلث ماترک از مبلغ مشخص شده در وصیت کمتر باشد و ورثه اجازه جاری شدن وصیت را در بیش از یک سوم ندهند و مبلغ ثلث ماترک برای اجیر گرفتن از طرف وی از نیمه‌های راه و نه از شهر خود میت کفایت کند. در چنین حالتی اجیر کردن از طرف وی از نیمه‌های راه واجب خواهد بود.
- ثلث ماترک به هیچ وجه برای به جا آوردن حج کفایت نکند؛ به طوری که مبلغ آن بسیار کم باشد و هیچ کسی نپذیرد با این مبلغ حج به جا بیاورد. در این صورت به جا آوردن حج از طرف وی واجب نیست و مبلغ یک سوم در دیگر راه‌های خیر و نیک مصرف می‌شود.

• «هفتم: اگر به حج واجب و» امور مالی «دیگری وصیت کند» مثلاً به حج مستحبی یا ساخت مسجد یا مرکز رسیدگی به ایتم یا نظایر آن وصیت کند «واجب اولویت داده می‌شود»؛ یعنی حج واجب بر دیگر وصیت‌های مستحب وی مقدم داشته می‌شود. «اگر همه» یعنی همه آنچه به آن وصیت کرده است «واجب باشند و ماترک کمتر از آن باشد» که هزینه‌های تمام وصیت‌هایش را تأمین کند «بین همه [وصیت‌ها] به‌طور متناسب تقسیم می‌شود»؛ چرا که همه واجب بوده‌اند و هیچ کدام از آن‌ها نسبت به دیگری اولویت ندارند.

روش تقسیم به طور متناسب با مثال زیر روشن می‌شود:

اگر میت به وصیت‌های مالی واجبی مثل حج و زکات و دین- وصیت کند و ماترکش برای پوشش همه آن‌ها کفایت نکند، مثلاً او هزار دینار به جا گذاشته است و انجام حج ۲۵۰ دینار هزینه داشته باشد و دین وی پانصد دینار و زکاتش هزار دینار بشود، حال اگر ما این مبالغ را به سهم‌های کوچکی تقسیم کنیم که با همه تناسب داشته باشد مثل سهم‌های ۱۲۵ دیناری

در این صورت نصیب حج از ماترک "دو سهم" و دین "چهار سهم" و زکات "هشت سهم" خواهد بود که مجموعشان "چهارده سهم" می‌شود. حال به سراغ هزار دینار ماترک می‌رویم و آن را به چهارده سهم تقسیم می‌کنیم و در این صورت یک سهم معادل تقریباً $71/5$ دینار خواهد شد. از آنجا که حج دو سهم می‌برد پس نصیبش 143 دینار می‌شود، و نصیب دین 286 دینار می‌شود، زیرا چهار سهم داشته است، و نصیب زکات نیز 572 دینار می‌شود؛ چراکه دانستیم هشت سهم داشته است.

• «هشتم: کسی که حجة الاسلام بر او» واجب «بوده است و نذر دیگری را نیز بر خود واجب کرده باشد، و سپس پس از استقرار» در ذمه‌اش «بمیرد، حجة الاسلام از اصل» یعنی اصل ماترک «کنار گذاشته می‌شود، و [حج] نذری از ثلث؛ و اگر مال فقط به اندازه حجة الاسلام کفایت کند به همان بسنده می‌شود» نه حج نذری؛ «و» برای وارث و ولی میت «مستحب خواهد بود حج نذری را از طرف وی ادا کنند»؛ زیرا به‌مثابه دینی بر ذمه اوست و از جمله مصادیق نیکی به والدین محسوب می‌شود.

نکته: تفاوت کنار گذاشتن هزینه حج از اصل ماترک و کنار گذاشتنش از ثلث بیان شد؛ می‌توانید به مطالب گفته‌شده مراجعه کنید.

«مقدمه سوم: انواع حج»

«که بر سه [نوع] است: تمتع، قِران، و اِفراد.»

و معنای هر کدام و شرایط و تفاوت‌های هر کدام با دو نوع دیگر توضیح داده خواهد شد.

«حج تمتع»

"حج تمتع" به این نام نامیده شده، زیرا از "عمره + حج" تشکیل شده است. مکلف در حج تمتع ابتدا با "عمره" (عمره تمتع) احرام می‌بندد که از "احرام از میقات + طواف + دو رکعت نماز طواف در مقام + سعی بین صفا و مروه + تقصیر" تشکیل می‌شود؛ و وقتی تقصیر کرد از

"عمره" خارج می‌شود، و هرآنچه با احرام برایش حرام شده بود برایش حلال می‌شود. سپس دوباره برای حج احرام می‌بندد. در دورهٔ مابین حلال شدنش از عمره و احرام برای حج می‌تواند هرطور که بخواهد بهره‌مند شود؛ مثل ازدواج، نزدیکی با همسرش، استفاده از عطر، و کارهای دیگر.

«چگونگی آن: برای عمرهٔ تمتع از میقات احرام می‌بندد» یعنی نیت عمرهٔ تمتع می‌کند، و «سپس با آن» یعنی آن عمره (وارد مکه شود و هفت [مرتبه] گرد خانه [خدا] طواف می‌کند؛ سپس دو رکعت نماز آن را» یعنی دو رکعت طواف را «در مقام» یعنی مقام ابراهیم (علیه السلام) «می‌خواند؛ و سپس سعی بین صفا و مروه را انجام می‌دهد و» به‌عنوان مثال با چیدن قسمتی از موی خود- «تقصیر می‌کند» و وقتی تقصیر کرد از «احرام عمرهٔ تمتع» خارج می‌شود.

«سپس احرام» دیگری «برای حج از مکه» یعنی از داخل مکه، نه از میقات «می‌بندد؛ و بهتر است» یعنی مستحب است «در روز ترویبه» [احرام ببندد]. روز ترویبه، روز هشتم ذی‌حجه است و به این نام نامیده شده چون حاجی‌ها در این روز آب تهیه می‌کردند و با خود به عرفه می‌بردند، زیرا در آن روزگار در آنجا آب نبود؛ به‌علاوه احرام بستن برای حج در روز ترویبه مستحب است، نه واجب؛ زیرا واجب برای وی پس از احرام بستن، و قوف در عرفات از ظهر روز نهم تا غروب است. بنابراین اگر به‌عنوان مثال- به دو ساعت زمان برای رسیدن از مکه به عرفه و رسیدن به قوف در آنجا هنگام ظهر نیاز داشته باشد، در این صورت می‌تواند صبح روز نهم ذی‌حجه و حداقل دو ساعت قبل از ظهر احرام حج ببندد تا قوف در عرفات را هنگام آغاز ظهر درک کند؛ به همین دلیل فرموده است: «در غیر این صورت به‌قدری که بداند وقوف» در عرفات «را درک می‌کند». به‌طور معمول بستن احرام از مکه نخستین عمل از اعمال حج شمرده می‌شود. «سپس به عرفات می‌رود و در آنجا تا غروب توقف می‌کند»؛ به این معنا که در آنجا حضور داشته باشد؛ فرقی نمی‌کند نشسته باشد یا خوابیده یا درازکش باشد. «سپس به‌سوی مشعر» الحرام (مزدلفه) «حرکت می‌کند» یعنی خارج می‌شود «و از بعد از طلوع فجر» تا طلوع خورشید «در آنجا توقف می‌کند. سپس به‌سوی منا خارج می‌شود و در

آنجا در روز قربانی» یعنی روز دهم ذی حجه «سرش را حلق، و قربانی اش را ذبح می کند و جمره عقبه را» با هفت سنگ «رمی می کند».

«سپس اگر بخواهد در همان روز» یعنی در همان روز دهم ذی حجه «یا فردایش» یعنی یازدهم ذی حجه «به مکه می آید و طواف حج می کند و دو رکعت آن [نماز طواف] را می خواند و سعی اش را انجام می دهد و طواف نساء را به جا می آورد و دو رکعت آن [نماز طواف نساء] را می خواند، و سپس به سوی منا بازمی گردد تا رمی جمرات سه گانه «باقی مانده را انجام دهد»؛ رمی جمرات کوچک (اولی) و میانه (وسطی) و بزرگ (جمره عقبه) در روز یازدهم و دوازدهم ذی حجه که جزئیاتش بعداً خواهد آمد؛ و پس از رمی جمرات در روز دوم و خارج شدن از منا پس از ظهر، اعمال حج را تمام کرده است.

«و اگر بخواهد در منا اقامت می کند»؛ یعنی به مکه نمی رود تا اعمال آن را انجام دهد و ترجیح می دهد در منا اقامت داشته باشد «تا اینکه در روز یازدهم جمرات سه گانه اش را رمی کند، و همانند آن را در روز دوازدهم [انجام دهد]. و سپس بعد از ظهر» یعنی بعد از ظهر روز دوازدهم ذی حجه «کوچ می کند» یعنی از منا خارج می شود «و اگر [بخواهد] تا کوچ دوم اقامت کند نیز جایز است»؛ کوچ دوم زمانی رخ می دهد که ماندن در منا در روز دوازدهم را انتخاب کند، که در این صورت رمی جمرات سه گانه در روز سیزدهم بر وی واجب می شود، و سپس از آنجا کوچ می کند، و می تواند قبل از ظهر نیز کوچ کند؛ «و» پس از کوچ کردن از منا «برای دو طواف و سعی به مکه بازمی گردد»؛ یعنی طواف حج را انجام می دهد و دو رکعت نمازش را می خواند، و سپس سعی بین صفا و مروه را انجام می دهد، سپس طواف نساء را انجام می دهد و دو رکعت نمازش را می خواند، و با این کار از احرام حج خارج می شود و اعمالش را به پایان می رساند.

«این نوع» از حج یعنی حج تمتع «فرضی است» یعنی واجبی است بر «هرکسی که میان خانه اش و مکه از هر سو» یعنی از جهات چهارگانه «۲۲ کیلومتر یا بیشتر فاصله باشد. اگر این افراد» یعنی افرادی که حج تمتع بر آن ها واجب شده است «با اختیار» و بدون هیچ عذری

«در حجة الاسلام» حج خود را «به قرآن یا افراد تغییر دهند» به عنوان حجة الاسلام «برایشان کفایت نمی‌کند» و ذمه‌شان از آن بری نمی‌شود؛ «و» لی تبدیل تمتع به قرآن یا افراد «در صورت اضطرار» مثل تنگی وقت «جایز است». اگر وقت حاجی برای تمتع تنگ باشد، به طوری که اگر اعمال عمره را در آغاز انجام دهد و قوف در عرفات را از دست می‌دهد، در چنین حالتی می‌تواند حج خود را به حج افراد تغییر دهد؛ زیرا در این نوع حج عمره پس از حج انجام می‌شود و همان‌طور که روشن خواهد شد حتی جدای از آن است.

«و شروط آن» یعنی شرط‌های حج تمتع «چهار تاست»:

۱. «نیت» که در هر عبادتی واجب است.
 ۲. «و انجام آن در ماه‌های حج، که شوال و ذی‌قعدة و ذی‌حجه هستند.» مثلاً اگر در ماه رمضان به مکه مسافرت کند و بخواهد تا زمان حج در آنجا بماند، صحیح نیست در ماه رمضان مُحرم عمره تمتع شود؛ بلکه در ماه شوال یا ذی‌قعدة یا ابتدای ماه ذی‌حجه احرام تمتع می‌بندد، و سپس همان‌طور که دانستیم احرام جدیدی برای حج می‌بندد. همچنین صحیح نیست آخرین اعمال حج (طواف حج و سعی و طواف نساء) را تا بعد از اتمام ذی‌حجه به تأخیر بیندازد.
- «و ضابطه وقت شروع» یعنی آغاز حج تمتع در ماه‌های حج «عبارت است از اینکه بداند مناسک را» در زمان مشخص شرعی اش «درک می‌کند»؛ مثلاً اگر برای آماده‌سازی سفر و رسیدن به میقات و احرام برای عمره تمتع و سپس احرام برای حج از مکه و توقف در عرفات هنگام ظهر روز نهم ذی‌حجه به دو هفته زمان نیاز داشته باشد این به آن معناست که زمان وجوب حج تمتع برای وی دو هفته قبل از عرفه آغاز می‌شود؛ و به همین منوال محاسبه می‌شود.
۳. «حج و عمره را در یک سال انجام دهد.» در ابتدا احرام عمره تمتع می‌بندد، و سپس بعد از آن به شکلی که بیان شد برای حج احرام می‌بندد؛ و صحیح نیست در حج تمتع، حج را از عمره جدا کند.

۴. «و اینکه از درون» یعنی داخل «مکه برای حج خود احرام ببندد» و میقات احرام برای حج تمتع همین است؛ «و بهتر» احرام بستن از «مسجد» الحرام «است، و بافضیلت‌تر [احرام بستن از] مقام» یعنی مقام ابراهیم علیه السلام «است، و سپس» فضیلت بیشتر از آن محرم شدن «زیر ناودان^۱» یعنی ناودان کعبه «است».

«و اگر در غیر از ماه‌های حج، احرام عمره تمتع ببندد» مثلاً در ماه رمضان محرم تمتع شود همان‌طور که در شرط دوم گفته شد. «جایز نیست با آن برای تمتع به حج برود»؛ زیرا واجب است تمام حج تمتع -از جمله عمره‌اش- در ماه‌های حج انجام شود. «همچنین اگر قسمت‌هایی از آن را در ماه‌های حج انجام دهد» مثلاً در پایان ماه رمضان و قبل از هلال ماه شوال آغاز کند، به‌شکلی که قسمتی از آن در ماه رمضان واقع شود، و قسمتی دیگر در ماه شوال، در چنین حالتی نیز به‌عنوان عمره تمتع واجب در حج تمتع کفایت نمی‌کند؛ «و» در نتیجه اگر پس از آن حج را انجام دهد «لازم نخواهد بود»؛ یعنی بر او واجب نخواهد بود در روز قربانی در منا گوسفندی «قربانی کند»؛ زیرا این از ملزومات انجام حج تمتع صحیح شرعی است.

«احرام بستن» برای حج و عمره تمتع «از میقات» واجب است؛ و منظور جایگاه احرام و تلبیه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را برای کسی که می‌خواهد حج یا عمره به جا بیاورد مشخص کرده است؛ «البته این در صورت اختیار است» ولی در حالت اضطرار، محرم شدن از غیر از میقات نیز جایز است، مثل برخی حالت‌هایی که بیان خواهد شد؛ «و اگر از غیر مکه برای حج تمتع محرم شود برایش جایز نخواهد بود»؛ زیرا همان‌طور که دانستیم -مکه "میقات احرام برای حج تمتع است؛ «و اگر با احرام خود» که از خارج از مکه بسته است «وارد مکه شود احرام بستن دوباره از آنجا واجب خواهد بود»؛ یعنی واجب است احرامش را از داخل مکه تکرار کند «و اگر از این کار معذور بود» یعنی امکان تکرار احرام از داخل مکه برایش فراهم نبود

«هرجایی که امکان پذیر بود -حتی در عرفه- تکرار می کند، و اگر عمداً این کار را انجام نداده باشد، و در چنین حالتی -خون (کفاره ترک احرام از مکه) از وی ساقط می شود»؛ زیرا تکرار احرام از مکه برایش امکان پذیر نبوده، و عامدانه آن را ترک نکرده است؛ ولی اگر عمداً آن را ترک کرده باشد و بعداً برای محرم شدن از مکه معذور بوده باشد در این صورت احرامش را از جایی که تکرار آن برایش امکان پذیر باشد تکرار می کند و کفاره -یعنی ذبح یک گوسفند- بر او واجب خواهد شد.

«کسی که حج تمتع به جا می آورد» یعنی کسی که با احرام عمره تمتع وارد مکه شده و از احرام خارج شده است «جایز نیست از مکه خارج شود تا حج را انجام دهد؛ زیرا آن» یعنی حج «به آن مرتبط شده است» یعنی کسی که برای عمره تمتع اقدام می کند وقتی وارد مکه شود و عمره تمتع را انجام دهد حج بر او واجب خواهد شد؛ زیرا حج و عمره تمتع دو جزء مرتبط با یکدیگرند و در واقع "یک کار" هستند. به طور کلی برای کسی که عمره تمتع انجام داده است خروج از مکه جایز نیست «مگر به شکلی که لازم نباشد» یعنی احتیاج نداشته باشد «عمره تجدید شود؛ یعنی با احرام خارج شود و به همان صورت بازگردد، یا بدون احرام خارج شود و پیش از ماه بازگردد»؛ یعنی دو حالت وجود دارد که در آن ها لازم نیست عمره تجدید شود و در نتیجه در این دو حالت می تواند از مکه خارج شود؛ که عبارت اند از:

۱. با احرام از مکه خارج شود و درحالی که محرم است بازگردد؛ به عنوان مثال با عمره تمتع وارد مکه شود و سپس پس از حلال شدن از آن در روز ترویبه احرام حج ببندد و سپس از مکه خارج شود و با احرام حج به آنجا بازگردد.
۲. در حالی که محرم نیست از مکه خارج شود، ولی پیش از سپری شدن ماه بر احرام عمره تمتع به آنجا بازگردد، که در این صورت نیز به تجدید عمره نیاز نیست.

«و اگر عمره را تجدید کند» مثلاً عمره تمتع را در شوال انجام داده باشد و سپس از مکه خارج شود و بخواهد در ابتدای ذی حجه وارد مکه شود، در چنین حالتی واجب است از میقات احرام ببندد و با احرام عمره تمتع جدید وارد مکه شود، و «با [این احرام] آخر برای حج تمتع

اقدام می‌کند؛ یعنی عمرهٔ دوم را عمرهٔ حج تمتع در نظر می‌گیرد تا ارتباط میان آن با حج برقرار بماند، و عمرهٔ اول به‌مثابه عمرهٔ مفرده خواهد بود.

«اگر با عمرهٔ آن» یعنی عمرهٔ تمتع «وارد مکه شود و از کمبود وقت بترسد»، مثلاً صبح روز نهم ذی‌حجه وارد مکه شود و بترسد از اینکه اگر اعمال عمره را تمام کند و سپس از مکه احرام حج ببندد، امکان رسیدن به عرفات را پیش از ظهر و وقوف در آن را از دست بدهد، در چنین حالتی «می‌تواند نیت را» از حج تمتع «به افراد منتقل کند» و به‌جای حج تمتع، نیت خود را «به جا آوردن حج افراد» در نظر بگیرد «و» در این صورت «عمرهٔ مفرده بر ذمه‌اش خواهد بود»، یعنی واجب است بعد از حج، عمرهٔ مفرده انجام دهد؛ زیرا عمرهٔ حج افراد پس از حج است، و مثل حج تمتع، مقدم بر آن نیست.

«همچنین حائض و نفّاس» [زنی که در دورهٔ نفاس است] می‌تواند نیت خود را از حج تمتع به افراد منتقل کنند «اگر عذرشان باعث شود نتوانند» از احرام عمرهٔ تمتع «خارج شوند، و احرام حج ببندند؛ به‌دلیل تنگ بودن وقت برای انتظار کشیدن» تا پایان یافتن عذر.

توضیح این مسئله: یکی از اعمال عمرهٔ تمتع ورود به مسجدالحرام و هفت شوط طواف گرد کعبه، و سپس خواندن دو رکعت نماز طواف در مقام ابراهیم علیه السلام است. بدیهی است زنی که عذر شرعی (حیض یا نفاس) دارد نمی‌تواند این اعمال را انجام بدهد؛ زیرا اعمالی مشروط به طهارت هستند، و در نتیجه اگر محرم عمرهٔ تمتع شود و به‌عنوان مثال در روز پنجم ذی‌حجه وارد مکه شود و عذری شرعی داشته باشد که بعد از یک هفته به پایان می‌رسد، اگر منتظر بماند تا عذرش پایان یابد تا پس از آن عمره‌اش را کامل کند و از احرامش خارج شود، و سپس برای حج از مکه احرام ببندد روشن است. زمان حج را از دست می‌دهد. در چنین حالتی نیت خود را از حج تمتع به حج افراد تبدیل می‌کند و بر او واجب است پس از پایان حج، عمرهٔ مفرده انجام دهد.

«و اگر» احرام عمرهٔ تمتع بسته و وارد مکه شده و اقدام به انجام طواف کرده باشد و سپس

«عذر دوباره پیش بیاید» یعنی هنگام طواف، حیض یا نفاس شود «اگر چهار شوط» یا پنج یا شش شوط از هفت شوط واجب طواف را «انجام داده باشد متعاش صحیح است»؛ یعنی عمره تمتع وی صحیح است، «و سعی و دیگر مناسک را انجام می‌دهد» و بعد از سعی، تقصیر می‌کند و عمره را پایان می‌دهد. سپس از مکه احرام حج می‌بندد و هنگام ظهر روز نهم در عرفات وقوف می‌کند، و سپس در مشعر وقوف می‌کند، و سپس اعمال منا را انجام می‌دهد. فقط "طواف حج" و "طواف نساء" باقی می‌ماند که او امکان انجامشان را ندارد تا اینکه عذرش برطرف شود، و به این ترتیب حج تمتع صحیح خواهد بود، «و بعد از پاک شدنش آن‌ها را قضا می‌کند»؛ یعنی پس از اینکه پاک شد «طوافش» برای عمره تمتع «را که» بر ذمه‌اش «باقی مانده است» قضا می‌کند؛ و اگر چهار شوط طواف کرده باشد سه شوط باقی مانده را قضا می‌کند.

«و وقتی» حج «تمتع به درستی انجام شود عمره مفرده ساقط می‌شود»؛ یعنی وجوبش از مکلف ساقط می‌شود؛ زیرا عمره مفرده همانند وجوب حج- بر مکلف واجب است؛ ولی اگر حج تمتع را به شکل صحیح شرعی انجام داده باشد عمره تمتع به عنوان عمره مفرده نیز کفایت می‌کند، و بعد از آن بر او واجب نیست عمره مفرده را انجام دهد.

«حج افراد و قران»

به‌طور خلاصه "حج تمتع" و "افراد" از دو نظر با یکدیگر تفاوت دارند:

۱. همان‌طور که دیدیم حج تمتع، عبادتی است که از "عمره + حج" تشکیل شده است؛ به‌طوری که عمره تمتع در همان سال حج و در ماه‌های حج انجام می‌شود و مقدمه‌ای برای آن و متصل به آن است، ولی در حج "افراد" این‌طور نیست. در این حج، حج و عمره مفرده عبادت‌های مستقل و جدای از یکدیگر هستند، و می‌توان عمره را در سال دیگری غیر از سال حج، و حتی همان‌طور که در ادامه توضیح داده خواهد شد- در غیر از ماه‌های حج انجام داد.

۲. قربانی کردن - که یکی از اعمال "منا" در روز قربانی است - در حج تمتع واجب است ولی در "حج افراد" واجب نیست.

نکته: "حج قران" درست مثل "حج افراد" است و فقط یک تفاوت دارد؛ اینکه محرم در حج قران "قربانی" را هنگام به جا آوردن حج با خودش به همراه می برد.

«شکل افراد به این صورت است که» برای حج «از میقات یا از جایی که احرام بستن برای حج برایش مجاز است احرام می بندد» مثل محدوده خانه خودش اگر از میقات به عرفات نزدیک تر باشد «سپس به عرفات می رود و در آنجا وقوف می کند. سپس به مشعر» الحرام «می رود و در آنجا وقوف می کند. سپس مناسکش را در آنجا انجام می دهد. سپس دور خانه طواف می کند و دو رکعت نماز آن را می خواند، و بین صفا و مروه سعی می کند، و طواف نساء را انجام می دهد و دو رکعت نمازش را می خواند» و به این ترتیب از احرام حج افراد خارج می شود.

«و پس از انجام حج و خارج شدن از احرام، آن عمره مفرده بر او» واجب «می شود» و برخلاف عمره تمتع - شرط نیست حتماً متصل به حج باشد.

نکته: هرکسی حج افراد انجام می دهد حتماً واجب نیست پس از آن عمره مفرده انجام دهد، بلکه فقط وقتی واجب می شود که حجی که انجام داده است "حجۃ الاسلام" بوده باشد؛ ولی برای حج مستحبی یا نذری - اگر فقط حج را نذر کرده باشد و عمره را در نذر خود نیاورده باشد - همین که حج را انجام دهد برایش کفایت می کند.

«به علاوه» تا زمانی که در حرم (مکه) است «برای آن» یعنی عمره مفرده ای که پس از حج واجب است «از نزدیک ترین محل حلال» یعنی حد فاصل بین حِل و حرم محرم می شود و عمره مفرده را «به جا می آورد». پس می تواند از نزدیک ترین مکانی که در آنجا حدود حرم به پایان می رسد و حِل آغاز می شود برای عمره مفرده احرام ببندد.

«و می تواند آن را در غیر از ماه های حج انجام دهد» یعنی شرط نیست حتماً بلافاصله بعد

از حج در ماه ذی‌حجه، یا در شوال، یا ماه ذی‌قعدة‌ای که می‌آید انجام دهد؛ بلکه می‌تواند در همه ماه‌های سال به جا آورد «و اگر از نزدیک‌تر از آن» یعنی نزدیک‌تر از نزدیک‌ترین محلِ حِل یعنی از جایی داخل حدود حرم (مکه) - «احرام ببندد و سپس به نزدیک‌ترین محل حِل برود احرام اول برایش کفایت نمی‌کند، و باید» یعنی لازم است «دوباره احرام ببندد»، یعنی احرام را از "نزدیک‌ترین محل حلال دوباره تکرار کند".

«این نوع» یعنی حج افراد «و قِران برای مردم مکه و کسی که فاصله‌اش تا مکه از هر طرف» یعنی جهات چهارگانه «کمتر از ۲۲ کیلومتر است واجب است و اگر این افراد در حالت اضطرار یا اختیار» از حج افراد یا قِران «به تمتع عدول کنند جایز است» و حجتان صحیح است «و لازم نیست قربانی کنند» یعنی ذبح قربانی در روز عید قربان بر آن‌ها واجب نیست.

می‌توان اضطراری را که باعث می‌شود از حج افراد یا قِران به تمتع عدول شود به این صورت تصور کرد که حاجی - حاجی افراد یا قِران - از بین دشمن نتواند عمرهٔ پس از حج را به تأخیر بیندازد، یا زنی باشد که از اینکه عمره را تا پس از حج به تأخیر بیندازد از فرارسیدن عادت ماهیانه‌اش ترس داشته باشد و نتواند تا پاک شدن انتظار بکشد. در حالت‌هایی این‌چنینی می‌توان نیت را از حج افراد و قِران به حج تمتع تغییر داد و ابتدا عمرهٔ تمتع و پس از آن حج را به جا آورد.

«شرط‌های سه‌گانهٔ آن»:

۱. «نیت».
۲. «در ماه‌های حج انجام شود» درست مثل حج تمتع.
۳. «و از میقاتش احرام ببندد، یا از خانهٔ خانواده‌اش اگر از میقات نزدیک‌تر باشد»؛ یعنی از میقات به مکه نزدیک‌تر باشد.

«اعمال و کارهای قارن» - کسی که حج قِران به جا می‌آورد - «و شرط‌هایش درست مثل مُفَرِّد [کسی که حج افراد به جا می‌آورد] است، با این تفاوت که هنگام احرام بستن باید قربانی

را به همراه خود ببرد»؛ به علاوه احرام قارن با یکی از سه حالت زیر منعقد می‌شود: تلبیه، اشعار (علامت‌گذاری)، یا تقلید (همچون قلاده آویختن). اگر احرام ببندد و تلبیه بگوید اشعار یا تقلید مستحب خواهد شد. به همین دلیل فرموده است: «اگر تلبیه بگوید اشعار "بدن" یعنی شتری «که به همراه دارد مستحب خواهد شد».

«و» اشعار (علامت‌گذاری) «یعنی کوهان آن را» با چاقویی «از سمت راست بشکافد و صورت حیوان را با خونس رنگین کند» تا مشخص شود قربانی است. «و اگر به همراه خود "بدن" یعنی شتر «داشت در میان آن‌ها وارد می‌شود»؛ به این صورت که آن‌ها را به صورت دو صف در طرف سمت راست و چپ خود مرتب می‌کند و خودش در میان آن‌ها یعنی در وسطشان- قرار می‌گیرد «و آن‌ها را از راست و چپ نشانه‌گذاری می‌کند» یعنی شتری را که در سمت راستش است از سمت راستش نشانه‌گذاری می‌کند، و شتری را که در سمت چپش است از سمت چپش نشانه‌گذاری می‌کند.

«و تقلید (قلاده به گردن آویختن) یعنی کفشی را که با آن نماز خوانده است» حتی اگر یک نماز نافله بوده باشد «بر گردن قربانی که به همراه دارد می‌آویزد».

«اشعار و تقلید برای شتر انجام می‌شود» یعنی می‌توان شتر را اشعار یا تقلید کرد، «ولی برای گاو و گوسفند فقط تقلید انجام می‌شود» و اشعار برای آن‌ها صحیح نیست، زیرا ضعیف هستند و تاب تحملش را ندارند.

«اگر قارن (انجام‌دهنده حج قران) یا مُفرد (انجام‌دهنده حج افراد)» درحالی که برای حج احرام بسته است «وارد مکه شود و بخواهد طواف کند» چه طواف مستحب باشد و چه طواف حج، یعنی طواف را نسبت به وقوف در عرفات جلو ببندازد، این کار «جایز است، ولی پس از نماز طواف تلبیه را تجدید می‌کند».

«مُفرد» درحالی که برای حج افراد احرام بسته است «وقتی وارد مکه شود می‌تواند» نیت خود را از حج افراد «به تمتع تغییر دهد؛ ولی قارن مجاز نیست چنین کند» یعنی [مجاز نیست]

نیت خود را به تمتع تغییر دهد.

«کسی که اهل مکه است اگر از خانواده‌اش دور باشد و در میقات» مشخصی از میقات‌هایی که توضیح داده خواهد شد «نیت حجة الاسلام را منعقد کند واجب است از همان جا محرم شود» یعنی واجب است از آنجا احرام ببندد؛ مثلاً اگر از اهالی مکه باشد و از خانواده‌اش دور باشد و به عراق مسافرت کرده باشد، و سپس بخواند حجة الاسلام به جا بیاورد و برای حج از عراق آمده باشد، واجب است از میقاتی که اهل عراق از آنجا احرام می‌بندند احرام ببندد.

«کسی که واجبش تمتع است اگر یک یا دو سال» قبل از کامل شدن آن و ورود به سال سوم «در مکه اقامت کند واجبش» از تمتع به افراد یا قران «تبدیل نمی‌شود، و اگر بخواند حجة الاسلام به جا بیاورد باید خارج شود و به میقات برود؛ و اگر امکان انجام آن» یعنی خارج شدن و رفتن به میقات «را نداشت به خارج از حرم می‌رود»، حتی اگر شده به نزدیک‌ترین محل حلال؛ «و اگر» این نیز برایش «ممکن نبود از همان جایی که هست احرام می‌بندد. اگر» دو سال را کامل کند و «وارد» سال «سوم شود و» در مکه «اقامت داشته باشد و بخواند حج به جا بیاورد واجبش» از تمتع «به قران یا افراد تبدیل می‌شود».

«اگر دو خانه داشته باشد» یکی «در مکه و» خانه‌ای در «شهر دیگری» که ۲۲ کیلومتر یا بیشتر از مکه دور است «و بیش از شش ماه در آن‌ها سکونت داشته است می‌تواند هر نوع حجتی را که بخواند» تمتع یا افراد یا قران «به جا می‌آورد»؛ زیرا در حالت گفته شده او بیش از چند وطن خواهد داشت؛ چراکه وطن شرعی با تملک خانه و بیش از شش ماه سکونت در آن محقق می‌شود. پس با توجه به اینکه مکه وطنش است می‌تواند حج افراد یا قران انجام دهد، و با توجه به اینکه وطنی خارج از مکه دارد می‌تواند حج تمتع به جا بیاورد.

«و وجوب قربانی برای قارن و مفرد ساقط می‌شود»؛ یعنی واجب نیست در منای قربانی ذبح کنند، و فقط بر کسی که حج تمتع انجام داده واجب است؛ «ولی استحباب قربانی ساقط

نمی‌شود» یعنی مستحب است مفرد یا قارن در روز عید قربان، قربانی ذبح کند.

«و مقارن کردن» یعنی جمع کردن «حج و عمره با یک نیت جایز نیست»؛ یعنی هر دو را به‌عنوان یک عمل و با یک نیت انجام دهد. چنین کاری جایز نیست، چه در حج افراد، چه در قران، و حتی در تمتع؛ زیرا هر حج و عمره هرکدام اساساً عبادتی مستقل است و نیت مخصوص به خودش را دارد «و مخلوط کردن آن‌ها با یکدیگر نیز جایز نیست»؛ یعنی اینکه برای حج محرم شود و قبل از خروج از احرامش برای عمره محرم شود، یا برای عمره محرم شود و قبل از خروج از احرامش برای حج محرم شود؛ چنین کاری نیز جایز نیست؛ «همچنین جایز نیست با نیت دو حج یا دو عمره در یک سال [اعمال حج را به جا بیاورد]»؛ چراکه یک سال، حج و عمره مخصوص به خودش را دارد.

«مقدمه چهارم: میقات‌ها»

"مواقیت" جمع "میقات" است، و منظور مکان‌هایی است که رسول خدا ﷺ برای احرام بستن برای حج یا عمره مشخص کرده است.

«و شامل انواع، و احکام آن است.»

«میقات‌های پنج‌گانه:»

۱. [میقات] «برای مردم عراق» و افرادی که از مسیر آن‌ها به حج می‌روند دره «عقیق» است؛ و بهتر است از مسلخ» محرم شود، و منظور جایی است که در ابتدای دره قرار دارد، «و پس از آن غمره» که تقریباً در میانه دره عقیق واقع شده است. «و در نهایت ذات عرق است» که در انتهای دره در جهت شمال شرقی مکه مکرمه واقع شده است و تقریباً ۱۱۰ کیلومتر با مکه فاصله دارد.

۲. «برای مردم مدینه» و افرادی که از مسیر آن‌ها به حج می‌روند «در حالت اختیار مسجد شجره است» که در ذی‌الحلیفه (منطقه چاه‌های علی) در هشت کیلومتری جنوب غربی مدینه منوره واقع شده و دورترین میقات‌ها از مکه است؛ زیرا تقریباً ۴۵۰ کیلومتر با آن فاصله دارد؛ «و در صورت ضرورت» مثل بیماری و تحمل نداشتن «جُحْفَه است».

۳. «برای مردم شام» و افرادی که از راه آنان به حج می‌روند مثل مردم مصر و مغرب- «جحفه است» که منطقه‌ای بین مکه و مدینه، و تقریباً در ۱۸۳ کیلومتری شمال مکه قرار دارد.

۴. «برای مردم طائف» و افرادی که از مسیر آن‌ها به حج می‌روند «قرن المنازل است» که منطقه‌ای است در شمال طائف و تقریباً ۷۵ کیلومتر با مکه فاصله دارد و در حال حاضر "سیل الکبیر" نامیده می‌شود.

۵. «و میقات کسی که خانه‌اش از میقات‌ها» به مکه «نزدیک‌تر است خانه خودش است» و خانه‌اش میقاتی است که از آن محرم می‌شود.

«هرکسی که از میقاتی حج را آغاز می‌کند، احرام بستن از همان‌جا برایش لازم می‌شود» و در نتیجه مجاز نیست بدون احرام از آنجا عبور کند و آنجا را پشت سر بگذارد؛ «و اگر از مسیری به حج برود که از هیچ‌کدام از میقات‌ها عبور نکند، وقتی اطمینان حاصل کند در موازات نزدیک‌ترین میقات به مکه قرار گرفته است احرام می‌بندد»؛ به این معنا که وقتی احرام می‌بندد که به جایی برسد که مسافت میان آنجا و مکه به اندازه فاصله مکه با نزدیک‌ترین میقات به آن باشد، و برایمان روشن شد نزدیک‌ترین میقات به مکه، "قرن المنازل" است.

«همچنین کسی که از طریق دریا به حج می‌رود» نیز وقتی احرام می‌بندد که ظن قوی پیدا کند در موازات نزدیک‌ترین میقات‌ها قرار دارد؛ مثلاً اگر از یکی از بندرهای شهر جدّه در دریای سرخ برای حج سفر می‌کند از شهر "جدّه" احرام می‌بندد؛ زیرا فاصله آن از مکه تقریباً

۷۹ کیلومتر و تقریباً به اندازه نزدیکترین میقات به مکه است.

تمام انواع سه‌گانه «حج و» هر دو نوع «عمره در این خصوص یکسان هستند»؛ یعنی در خصوص وجوب احرام بستن از یکی از میقات‌ها با توجه به مسیری که می‌رود؛ «و در خصوص کودکان، در سرزمین فح» منطقه‌ای در شمال مکه و چهار کیلومتری مسجدالحرام، که امروزه به نام "حی‌الشهداء" نامیده می‌شود لباس‌هایشان «از آن‌ها جدا، و احرامشان آغاز می‌شود».

«احکام میقات‌ها»

که شامل «سه مسئله است»:

• «اول: کسی که قبل از این میقات احرام ببندد احرامش منعقد نمی‌شود، مگر» در دو صورت:

۱. «برای کسی که نذر کرده باشد» مثلاً حج را از خانه‌اش نذر کرده و خانه‌اش قبل از میقات واقع شده باشد. در چنین حالتی برای وفای به نذرش از خانه‌اش احرام می‌بندد؛ البته «به شرط اینکه احرام حج در ماه‌هایش واقع شود»، یعنی در ماه‌های حج: شوال، ذی‌قعدة، و ذی‌حجه؛ زیرا دانستیم احرام بستن برای حج در غیر از این ماه‌ها جایز نیست.

۲. «یا کسی که بخواهد در رجب عمره مفرده انجام دهد و از قضا شدنش بترسد»؛ زیرا "عمره رجبیه" فضیلت بزرگی دارد، و اگر بخواهد در آخر ماه رجب، عمره به‌جای بیاورد و بخواهد صبر کند تا به میقات برسد و از آنجا احرام ببندد ماه رجب تمام می‌شود. در چنین حالتی می‌تواند قبل از میقات برای عمره احرام ببندد.

• «دوم: اگر شخصی قبل از میقات احرام ببندد احرامش» برای حج یا عمره «منعقد نمی‌شود، و تا زمانی که احرام را دوباره» یعنی از نو «تجدید نکند عبور از آنجا برایش کفایت نمی‌کند؛ و اگر آن» یعنی احرام «را از میقات به‌خاطر مانعی» مثلاً دشمن «به

تأخیر بیندازد، و سپس مانع برطرف شود، به میقات بازمی‌گردد» و از آنجا احرام می‌بندد؛ «و اگر» بازگشت به میقات برایش «ممکن نبود، احرام را از همان جایی که برطرف شده است تجدید می‌کند»؛ یعنی از همان جایی که مانع رفع شده است احرام می‌بندد؛ «و اگر» از میقات احرام نبسته و «وارد حرم شده بود خارج می‌شود و به میقات می‌رود» تا از آنجا احرام ببندد؛ و «اگر» این کار برایش «ممکن نبود به بیرون» از حدود «حرم می‌رود» و از نزدیک‌ترین مکان حلال، احرام می‌بندد؛ «و اگر» این نیز برایش «ممکن نبود از مکه احرام می‌بندد».

«اگر محرم شدن» از میقات «را به دلیل فراموشی ترک گفته» و از میقات عبور کرده «یا اراده‌ی مناسک نداشته باشد» یعنی از میقات عبور کرده و احرام نبسته باشد زیرا اساساً اراده‌ی انجام حج یا عمره را نداشته است. «باز هم حکم به همین صورت است»؛ عدم وجوب احرام برای او، یا به این دلیل است که او جزو افرادی است که هنگامی که می‌خواهند وارد مکه^۱ شوند محرم شدن برایشان واجب نیست، یا اصلاً قصد ورود به مکه را نداشته، بلکه میقات در راه عبور وی قرار داشته است، و سپس بعد از عبور از میقات، حج یا عمره برایش پیش آمده است. چنین فردی در صورت امکان‌پذیر بودن باید به میقات بازگردد و از آنجا محرم شود، و اگر این کار برایش ممکن نبود از جایی که برایش امکان‌پذیر است احرام می‌بندد، و اگر این نیز برایش ممکن نبود و اگر وارد حرم (مکه) شده بود و بازگشت به میقات برایش امکان‌پذیر نبود از نزدیک‌ترین مکان حلال احرام می‌بندد، و اگر این نیز برایش ممکن نبود از داخل مکه احرام می‌بندد.

«همچنین کسی که در مکه اقامت دارد، اگر تمتع واجبش باشد» او نیز باید خارج شود و به میقات برود و از آنجا محرم شود؛ و اگر این کار برایش ممکن نبود از

۱. توضیح داده خواهد شد هیچ‌کس مجاز نیست بدون احرام برای حج یا عمره از میقات عبور کند و وارد مکه شود، به جز بعضی حالات، از جمله کسی که مرتب به مکه وارد می‌شود.

نزدیک‌ترین "محل حل" احرام می‌بندد؛ و اگر این نیز برایش ممکن نبود از داخل مکه احرام می‌بندد.

«اما اگر آن را عمداً به تأخیر بیندازد» یعنی احرامش را از میقات به تأخیر بیندازد «احرامش صحیح نیست تا وقتی که به میقات بازگردد؛ و اگر» بازگشت به میقات «برایش ممکن نبود احرامش» برای حج یا عمره «صحیح نیست» و در نتیجه اساساً ورودش به مکه برایش صحیح نخواهد بود.

• «سوم: اگر محرم شدن» از میقات «را فراموش کرد و تا وقتی که مناسکش را کامل کرد آن را به یاد نیاورد» حج یا عمره‌ای که به جا آورده است «برایش کفایت می‌کند»؛ یعنی صحیح و کافی است، و قضای آن بر او واجب نیست.

«دوم: اعمال حج»

اعمال «واجب» حج «دوازده تاست»:

۱. «احرام»
۲. «وقوف در عرفات»
۳. «وقوف در مشعر»
۴. «توقف در منا»
۵. «رمی»
۶. «ذبح»
۷. «حلق یا تقصیر»
۸. «طواف» که به "طواف حج" یا "طواف زیارت" معروف است.
۹. «و دو رکعت آن» یعنی دو رکعت نماز طواف.
۱۰. «سعی» بین صفا و مروه.
۱۱. «طواف نساء»

۱۲. «و دو رکعت آن» یعنی دو رکعت نماز طواف نساء.

«و مستحب است قبل از اقدام» یعنی قبل از اقدام و سفر حج «صدقه بدهد و دو رکعت نماز بخواند، و بر در خانه اش بایستد و فاتحه‌الکتاب را در پیش رو و سمت راست و سمت چپ خود قرائت کند، و نیز آیه‌الکرسی را؛ و دعای فرج را بخواند؛ و وقتی پای خود را در رکاب نهاد بگوید: "بسم الله الرحمن الرحيم، بسم الله و بالله و الله اکبر" (به نام خداوند بخشنده مهربان. به نام خدا، و با خدا؛ و خدا بزرگ‌تر است) و وقتی روی مرکبش سوار شد دعای واردشده [از اهل بیت] را بخواند.»

از معاویه بن عمار، از ابو عبد الله (علیه السلام) نقل شده است، فرمود: "وقتی به قصد حج و عمره ان شاء الله. از خانه‌ات خارج شدی دعای فرج را به این صورت بخوان: "لا إله إلا الله الحليم الكريم لا إله إلا الله العلي العظيم سبحانه الله رب السماوات السبع ورب الأرضين السبع ورب العرش العظيم والحمد لله رب العالمين" "معبودی نیست جز خدای شکیبای کریم. معبودی نیست جز خدای والای بزرگ. منزّه است خداوند، پروردگار آسمان‌های هفت‌گانه و پروردگار زمین‌های هفت‌گانه و پروردگار عرش عظیم؛ و ستایش از آن خداوند پروردگار جهانیان است."

سپس بگو: "اللهم کن جاراً من کل جبار عنید ومن کل شیطان مرید" "خدایا! از شرّ هر ستمکار بد و از شرّ هر شیطان گمراهگر یاریگر باش" و سپس بگو: "بسم الله دخلت وبسم الله خرجت وفي سبيل الله، اللهم اني أقدم بين يدي نسياني وعجلتي بسم الله وما شاء الله في سفري هذا ذكركه أو نسيته، اللهم أنت المستعان على الأمور كلها وأنت الصاحب في السفر والخليفة في الأهل، اللهم هون لنا علينا سفرنا واطو لنا الأرض وسيّرنا فيها بطاعتك وطاعة رسولك، اللهم أصلح لنا ظهركنا وبارك لنا فيما رزقتنا وقنا عذاب النار، اللهم اني أعوذ بك من وعناء السفر وكآبة المنقلب وسوء المنظر في الأهل والمال والولد، اللهم أنت عضدي وناصري بك أحل وبك أسير اللهم اني أسألك في سفري هذا السرور والعمل بما يرضيك عني، اللهم اقطع عني بعده ومشقته وأصحبني فيه واخلفني في أهلي بخير ولا حول ولا قوة إلا بالله، اللهم اني عبدك وهذا حملانك والوجه وجهك والسفر إليك وقد اطلعت على ما لم يطلع عليه

أحد فاجعل سفري هذا كفارة لما قبله من ذنوبي وكن عوناً لي عليه واكفني وعنه ومشقته ولقني من القول والعمل رضاك، فإنما أنا عبدك وبك ولك" "به نام خدا داخل شدم و به نام خدا خارج شدم، و در راه خدا [سفر می‌کنم]. بارخدایا! در این سفرم پیش از آنکه فراموش کنم یا شتاب کنم می‌گویم: به نام خدا و هرآنچه در این سفرم خدا بخواهد، چه آن را به یاد داشته باشم و چه فراموش کرده باشم. خداوندا، تویی که همه کارها به کمک تو انجام می‌شود و در سفر همراه، و بعد از من در خانواده‌ام جانشینم می‌گرددی. پروردگارا، سفر را برای ما آسان کن و زمین را برایمان در هم نورد و با اطاعت خود و فرستاده‌ات گام‌هایمان در راه قرار بده. خداوندا، فرزندان ما را صالح گردان و در آنچه روزی ما ساخته‌ای برکت قرار بده و ما را از آتش دوزخ بازدار. خداوندا، از رنج و سختی سفر و اندوه و ملال بازگشت و از سوءتبیّت به تو پناه می‌برم. پروردگارا، تو مددکار و پشتیبان منی؛ فقط به امید تو راه می‌افتم و به امید تو به سفر می‌روم. بارخدایا، از تو در این سفرم سرور و شادی و عمل به آنچه رضای توست را خواستارم. بارخدایا، دوری و فرسودگی راه را از من دور گردان و مرا در سفر همراه باش و در محافظت خانواده‌ام به نیکی جانشینی کن؛ هیچ جنبشی و هیچ توانی نیست مگر به یاری خداوند والای بزرگ. بارخدایا! من بنده تو هستم، و این‌ها مرکب‌های تو هستند؛ و روی من به‌سوی تو، و سفر به‌سوی توست و تو از چیزهایی آگاه شده‌ای که هیچ‌کسی از آن‌ها اطلاع ندارد؛ پس کفاره گناهان قبلی مرا در این سفرم قرار بده، و برای آن یاریگر من باش، و در سختی و مشقت آن مرا کفایت کن، و گفتار و عملی را که مورد رضایت است به من برسان؛ زیرا من فقط بنده تو هستم و با تو هستم و برای تو هستم".

وقتی پای خود را در رکاب نهادی، بگو: "بسم الله الرحمن الرحيم، بسم الله والله أكبر" "به نام خداوند بخشنده مهربان. به نام خداوند، و خدا بزرگ‌تر است؛"

و وقتی روی مرکب سوار شدی و بر محمل خود استوار شدی بگو: "الحمد لله الذي هدانا للإسلام وعلما القرآن ومن علينا بمحمد ﷺ، سبحان الله سبحان الذي سخر لنا هذا وما كنا له مقرنين وإنا إلى ربنا لمنقلبون والحمد لله رب العالمين، اللهم أنت الحامل على الظهر

والمستعان على الأمر، اللهم بلغنا بلاغاً يبلغ إلى خير، بلاغاً يبلغ إلى مغفرتك ورضوانك، اللهم لا طير إلا طيرك ولا خير إلا خيرك ولا حافظ غيرك" "سپاس و ستایش خدایی را که ما را به اسلام هدایت کرد و قرآن را به ما آموخت و با محمد ﷺ بر ما منت نهاد. منزّه است خدا. منزّه است خدایی که این مرکب را برای ما رام گرداند، زیرا در غیر این صورت ما توان آن را نداشتیم؛ و ما به سوی پروردگاران بازمی گردیم؛ و ستایش مخصوص خداوند، پروردگار جهانیان است. بارخداایا! تو ما را بر این مرکب سوار نمودی و تو در هر کاری پشتیبان هستی. بارخداایا! ما را به جایی برسان که به خیر و خوبی منتهی گردد، به جایی که به آموزش و رضوان تو نائل شویم. بارخداایا! هیچ امری جز امر تو و هیچ خیری جز خیر تو و حافظ و نگهدارنده‌ای جز تو نیست."^۱

۱- «احرام»

"احرام" در برابر "حِل" (آزاد شدن و حلال شدن) قرار می‌گیرد؛ و به این دلیل به این اسم نامیده شده است که به واسطه آن بر مکلف -حاجی یا عمره‌گزار- برخی چیزهایی که پیش از احرام برایش حلال بوده است حرام می‌شود؛ و احرام در حج یا عمره به شکل زیر محقق می‌شود: لباس احرام می‌پوشد، و سپس حج یا عمره‌ای را که می‌خواهد به جا بیاورد نیت می‌کند، و سپس چهار تلبیه می‌گوید، و همان‌طور که روشن خواهد شد وقتی تلبیه گفت احرامش منعقد می‌گردد.

«و شامل مقدمات، کیفیت (چگونگی)، و احکام آن است.»

«مقدمات»

«همه مستحب، و عبارت‌اند از» هفت مقدمه:

۱. «اگر می‌خواهد تمتع به جا بیاورد موی خود را از ابتدای ذی‌قعدة بلند کند»؛ یعنی اجازه دهد موهایش بلند شود و آن‌ها را تراشد؛ «و» استحباب بلند کردن مو «هنگام [وقوع] هلال ذی‌حجه بیشتر است».
۲. «بدن خود را پاکیزه نماید.»
۳. «ناخن‌هایش را بگیرد.»
۴. «سبیل‌هایش را کوتاه کند.»
۵. «موهای زائد را از بدن و زیر بغل‌هایش با مواد مخصوص» مثلاً با نوره یا هر ماده موبّر دیگری «بزداید» و اگر قبلاً این کار را کرده بود و بیش از پانزده روز نگذشته بود برایش کفایت می‌کند» و اگر بیش از مدت مذکور سپری شده بود دوباره اقدام می‌کند.
۶. «و» به نیت غسل احرام «برای احرام غسل کند، و اگر آب نیافت تیمم کند»؛ یعنی برای احرام، تیمم بدل از غسل کند؛ «و اگر» برای احرام «غسل کرد» و هنوز محرم نشده بود «و چیزی خورد که خوردنش برای محرم جایز نیست یا چیزی پوشید که برای محرم جایز نیست مستحب است غسل را تکرار کند؛ و اگر بترسد در میقات آب نیابد می‌تواند آن را» یعنی غسل را- «قبل از رسیدن به میقات انجام دهد؛ و اگر در آنجا» در میقات- «آب بیابد مستحب است تکرار کند. اینکه غسل را در ابتدای روزی» که می‌خواهد در آن محرم شود «انجام دهد کفایت می‌کند»؛ مثلاً اگر صبح غسل کند تا غروب خورشید برایش کفایت می‌کند؛ «و» انجام غسل «در اول شبی» که می‌خواهد در آن احرام ببندد کفایت می‌کند؛ مثلاً اگر بعد از غروب غسل کند «تا وقتی که نخوابیده است» تا طلوع فجر برایش کفایت می‌کند؛ و اگر شب بخوابد و سپس بخواند احرام ببندد تکرار غسل برایش مستحب خواهد بود؛ «و اگر بدون غسل یا نماز احرام ببندد و بعداً به یاد بیاورد کاری را که انجام نداده انجام می‌دهد»؛ یعنی غسل می‌کند و نماز احرام می‌خواند؛ «و» مستحب است «احرام را تکرار کند».

۷. «و مستحب است بلافاصله بعد از فریضه ظهر یا فریضه دیگری احرام ببندد» و «عقیب» یعنی بلافاصله بعد؛ «و اگر» چنین «نشد» یعنی بلافاصله بعد از به جا آوردن فریضه احرام نیست، «شش رکعت نماز احرام می خواند»، مثل سه مرتبه نماز صبح به نیت نافله احرام، یا چهار رکعت می خواند، «و کمترینش دو رکعت است، که در اولی "حمد" و "قل یا ایها الکافرون"، و در رکعت دوم "حمد" و "قل هو الله احد" را می خواند. نافله احرام را بعد از آن می خواند، حتی اگر وقت نماز واجب رسیده بود و وقت نماز واجب تنگ نبود ابتدا این نافله را می خواند».

یعنی نافله احرام به واسطه احرام خوانده می شود؛ پس وقتی بخواند احرام ببندد نافله احرام را می خواند، حتی اگر زمان خواندن فریضه (نماز واجب) رسیده باشد، و در صورتی که وقت فریضه تنگ نشده باشد نافله را ابتدا و قبل از فریضه می خواند. مثلاً اگر هنگام ظهر بخواند احرام ببندد آغاز می کند و نافله احرام را می خواند و سپس نماز ظهر (فریضه حاضر) را می خواند، و بعد از آن احرام می بندد، مگر اینکه زمان واجب تنگ بوده باشد که در این صورت ابتدا آن را می خواند و سپس نافله احرام را می خواند و سپس احرام می بندد؛ مثلاً اندکی پیش از غروب بخواند محرم شود و نماز ظهر و عصر یا به خصوص نماز عصر را نخوانده باشد؛ در چنین حالتی ابتدا نماز واجب را می خواند، چراکه اگر آن را به بعد از نافله احرام موکول کند خورشید غروب خواهد کرد.

«چگونگی»

«کیفیت» یا چگونگی احرام:

«شامل واجب و مندوب» مستحب. «می شود».

[واجبات احرام]

«واجبات سه تا هستند» و عبارت‌اند از:

• «اول: نیت» زیرا عبادت است و همه عبادت‌ها به نیت نیاز دارند؛ «و یعنی با قلبش چهار چیز را قصد می‌کند» و شرط نیست به زبان بیاورد. این چهار چیز عبارت‌اند از:

۱. «اینکه به قصد تقرب» و نزدیکی به خداوند سبحان «برای حج یا عمره احرام می‌بندد»؛ یعنی با قلبش مشخص کند می‌خواهد برای حج احرام ببندد یا عمره.

۲. «و نوع آن که آیا تمتع است یا قران یا افراد». اگر احرامش برای حج باشد، و اگر برای عمره باشد نیز نوع آن را مشخص کند که مفرده است یا عمره تمتع برای حج تمتع.

۳. «و اینکه واجب است یا مستحب.»

۴. «و اینکه برای حجة الاسلام احرام می‌بندد یا برای حجی دیگر». به‌عنوان مثال حج واجب‌شده با نذر، یا برای حج واجب به نیابت از شخصی دیگر.

«و اگر نوعی [از حج] را نیت کند ولی [نوعی] دیگر را به زبان بیاورد» مثلاً نیتش به جا

آوردن حج تمتع باشد ولی حج افراد را به زبان بیاورد. «طبق نیتش عمل می‌کند» و اشکالی نخواهد داشت و حجی که نیت کرده صحیح است؛ زیرا نیت، مسئله‌ای قلبی (قصد) است و لفظ یا به زبان آوردن جزئی از حقیقت آن نیست؛ «و اگر عمداً یا سهواً به نیت اشکال وارد کند» یعنی نیت نکند. «احرامش صحیح نیست»؛ زیرا عبادت بدون نیت صحیح نیست.

«و اگر برای حج و عمره احرام ببندد» یعنی با یک احرام قصد کند حج و عمره را هم‌زمان

احرام ببندد «چه در ماه‌های حج باشد و چه در ماه‌های دیگر» احرامش «باطل است، و باید مجدداً نیت کند و احرام ببندد»؛ زیرا حج و عمره هرکدام عبادت مستقلی هستند و به احرام و نیت مخصوص به خودش نیاز دارد، و در نتیجه صحیح نیست هر دو را با یک احرام و یک نیت انجام داد؛ «و اگر بگوید مثل احرام فلانی» احرام می‌بندم «و از احرامی که او بسته است آگاه باشد» احرامش صحیح است؛ زیرا قصد وی با وجود اطلاع و آگاهی از اینکه فلان

شخص چه احرامی بسته است محقق شده است، و همین به عنوان نیتی که از نظر شرع ملاک است کفایت می‌کند؛ «ولی اگر اطلاع نداشته باشد احرامش باطل می‌شود»؛ زیرا قصد وی درباره چهار موضوع گفته شده توسط وی محقق نشده است.

• «دوم: تلبیه‌های (لیبک‌های) چهارگانه؛ و احرام برای متمتع و مفرد جز با آن محقق نمی‌شود»؛ به این معنا که کسی که برای حج تمتع یا افراد احرام می‌بندد احرامش فقط با نیت منعقد نمی‌شود، بلکه با تلبیه‌های چهارگانه منعقد می‌شود، «یا شخصی که نمی‌تواند صحبت کند (لال است) [به تلبیه‌ها] اشاره می‌کند و آن را از قلبش می‌گذراند» و همین برایش کفایت می‌کند؛ زیرا بدیهی است او نمی‌تواند لیبک‌ها را به زبان بیاورد.

«قارن» یعنی کسی که حج قران به جا می‌آورد، می‌تواند احرامش را به یکی از دو روش زیر منعقد کند: او «حق انتخاب دارد که احرامش را با آن» یعنی تلبیه‌های چهارگانه «منعقد کند، یا اگر بخواهد با تقلید یا اشعار آن را انجام دهد» و معنای تقلید و اشعار پیش‌تر گفته شد؛ و به طور خلاصه "تقلید" به معنای این است که کفشی را که با آن نماز خوانده است به گردن گوسفند یا گاوی که می‌خواهد ذبحش کند می‌آویزد، و اشعار یعنی کوهان شتری را که می‌خواهد ذبح کند از سمت راست زخمی، و صورت حیوان را با خورش رنگین می‌کند؛ «و با هر کدام که احرام ببندد دیگری مستحب خواهد شد»؛ یعنی اگر با لیبک‌های چهارگانه آغاز کند، تقلید یا اشعار مستحب خواهد شد، یا برعکس.

«و شکل آن» یعنی تلبیه‌های (لیبک‌های) چهارگانه «به این صورت است که می‌گوید: "لیبک اللهم لیبک، لیبک لا شریک لک لیبک، إن الحمد والنعمه لک والمملک لک، لا شریک لک" گوش به فرمانم و به سوی تو می‌شتابم، خدایا گوش به فرمانم و به سوی تو می‌شتابم، هیچ چیزی همتای تو نیست، گوش به فرمانم و به سوی تو می‌شتابم، فقط تو هستی که سزاوار ستایش و بزرگی هستی، تمام نعمت‌ها از جانب توست، همه چیز به تو تعلق دارد و تو بر همه چیز مسلط هستی، هیچ چیزی همتای تو نیست، گوش به فرمانم و به سوی تو می‌شتابم."»

«اگر نیت احرام را منعقد کرد و لباس احرام پوشید و لیبیک نگفت و کاری را که انجامش برای مُحرم حلال نیست انجام داد اگر حج تمتع یا افراد انجام می‌دهد با این کار کفاره‌ای بر ذمه‌اش نخواهد بود؛» زیرا احرام هنوز منعقد نشده است، و پیش‌تر گفته شد احرام جز با تلبیه منعقد نمی‌شود؛ «و اگر قارن باشد (حج قران انجام می‌دهد) و تقلید نکرده باشد» نیز حکم «به همین صورت است» و مادام که تقلید نکرده و تلبیه نگفته باشد عملاً احرام نیست، حتی اگر لباس احرام بپوشد و نیت احرام داشته باشد؛ و البته گفته شد اگر تقلید کرده باشد احرامش منعقد می‌شود، حتی اگر تلبیه نگفته باشد.

• «سوم: پوشیدن دو لباس احرام؛» به این صورت که یکی از دو لباس را به‌عنوان لُنگ می‌بندد تا بین ناف و زانو را بپوشاند، و دیگری را روی کتف‌هایش می‌اندازد تا با آن باقی‌مانده بدنش بالاتر از ناف را بپوشاند «و این دو لباس واجب هستند» و در نتیجه جایز نیست فقط با یک لباس احرام ببندد؛ «و احرام بستن با لباسی که پوشیدنش در نماز مجاز نیست، جایز نیست؛» مثل لباس بافته‌شده از موی حیوانی که گوشتش خوردنی نیست.

«احرام با حریر فقط برای خانم‌ها» و نه آقایان- «جایز است؛ و برای مُحرم جایز است بیش از دو لباس بپوشد» به هر علتی مثل جلوگیری از گرما و سرما؛ «و» همچنین جایز است «لباس‌های احرامش را» با لباس‌های احرام دیگری «تغییر دهد. وقتی بخواهد طواف را انجام دهد بهتر است با همان دو لباس طواف کند» یعنی با همان لباس‌هایی که با آن‌ها احرام بسته است طواف کند.

«اگر شخصی لباس‌های احرام به‌همراه نداشته باشد و قبایی همراه داشت» و منظور لباس گشادی است که روی لباس‌ها پوشیده می‌شود و جلوی باز است و به‌طور معمول ناحیه پشت و سینه را می‌پوشاند- «جایز است به‌صورت واژگونه پوشیده شود، یعنی پابینش را روی کتف‌هایش ببندد».

«احکام احرام» که شامل پنج «مسئله است»:

- «اول: کسی که» برای حج یا عمره «احرام بسته باشد جایز نیست احرام دیگری ببندد تا وقتی که اعمالی را که برایش احرام بسته است به پایان برساند» و از آن احرام آزاد شود، و سپس احرام دیگری ببندد. «اگر برای تمتع احرام می‌بندد» یعنی برای عمره تمتع احرام می‌بندد «و وارد مکه شود و پیش از تقصیر» که آخرین عمل عمره تمتع است و توسط آن احرامش به پایان می‌رسد «احرام حج ببندد اگر از روی فراموشی» چنین کرده «باشد چیزی بر عهده‌اش نیست» و عمره و حَجَش صحیح است؛ «ولی اگر این کار را عمدتاً انجام داده باشد عمره‌اش باطل می‌شود و حَجَش مبتول» یعنی مفرده «می‌شود»؛ به این معنا که حَجی که می‌خواهد انجام دهد حج افراد می‌شود نه حج تمتع؛ و اگر برای "حجۃ الاسلام" آمده باشد همان‌طور که گفته شد بعد از آن باید عمره مفرده را انجام بدهد؛ همچنین اگر واجبش "حج تمتع" بوده، کاری که انجام داده است به‌عنوان واجب برایش کفایت نخواهد کرد؛ زیرا وقتی تمتع را به افراد تبدیل کرده مجبور نبوده است.
- «دوم: اگر نیت» حج «افراد کند» و با آن مُحْرَم شود «و سپس وارد مکه شود، می‌تواند طواف کند و سعی انجام دهد و تقصیرش را انجام دهد و آن را عمره تمتع در نظر بگیرد» و سپس بعد از آن حج تمتع را به جا بیاورد؛ زیرا با توجه به آنچه گفته شد تبدیل حج افراد به حج تمتع جایز است.
- «سوم: اگر ولیّ (سرپرست) کودکی را مُحْرَم کند در فح» منطقه‌ای که در شمال مکه در فاصلهٔ چهار کیلومتری مسجدالحرام است «لباس‌هایش را از تنش درمی‌آورد» یعنی او را مُحْرَم می‌کند؛ و این به‌جهت آسان‌گیری و تسهیل است، وگرنه ولیّ می‌تواند او را از میقات مُحْرَم کند؛ «و آنچه برای مُحْرَم واجب است» از جمله پوشیدن لباس‌های احرام و نیت و تلبیه «برایش انجام دهد و او را از آنچه محرم از آن‌ها دوری می‌کند» - که در ادامه خواهد آمد - «دور کند». دستورها و تکلیف‌ها در واقع متوجه ولیّ است نه کودک؛ زیرا اساساً او مکلف نیست، و ولیّ کسی است که او را مُحْرَم می‌کند و کارهایی را که مُحْرَم انجامشان می‌دهد برای او انجام می‌دهد و او را از

کارهایی که مُحرم دوری می کند دورش می کند؛ «و اگر کودک» عمداً یا سهواً «کاری را که مستوجب کفاره است انجام دهد» مثل بوییدن عطر و پوشیدن لباس دوخته شده یا کارهای نظیر آن که انجامش برای مُحرم جایز نیست و کفاره مثل ذبح گوسفند- به دنبال خواهد داشت، «این بر عهده اموال ولیّ خواهد بود» یعنی کفاره از اموال ولیّ پرداخت می شود نه اموال کودک «و هر آنچه کودک از انجامش ناتوان باشد» و نتواند به انجام برساند «ولیّ آن را بر عهده می گیرد مثل تلبیه و طواف و سعی و اعمال دیگر» و به جای کودک انجام می دهد؛ «و قربانی بر عهده ولیّ است» که ذبحش در منا در روز قربانی یعنی دهم ذی حجه واجب می شود «که البته از اموال او تأمین می شود» نه اموال کودک؛ «و اگر کودک ممیز باشد» یعنی هفت سال را کامل کرده است و چه بسا با توجه به وضعیت و توسعه ادراکش بیشتر از آن باشد «می تواند به او دستور بدهد به جای قربانی روزه بگیرد، و اگر [کودک] توانایی روزه گرفتن نداشت، در صورت عدم توانایی» ولیّ «برای ذبح قربانی، ولیّ روزه می گیرد»؛ زیرا کسی که نمی تواند قربانی کند به جای آن ده روز روزه می گیرد؛ سه روز در حج + هفت روز پس از بازگشت به سوی خانواده اش؛ و از آنجا که روزه کودک ممیز از نظر شرعی صحیح است سرپرستش در صورت عدم توانایی- می تواند به او دستور بدهد به جای ذبح قربانی اش، روزه بگیرد؛ حال اگر کودک می توانست روزه بگیرد که هیچ، وگرنه ولیّ از طرفش روزه می گیرد.

• «چهارم: اگر در احرام خود شرط کند در صورتی که بازداشته شود از احرام خارج شود» یعنی هنگامی که مانعی که او را از کامل کردن مناسک بازدارد برایش حاصل شود احرامش را به پایان برساند و از آن خارج شود؛ مثلاً بگوید "خدایا! می خواهم برای عمره تمتع حج احرام ببندم، و اگر مانعی برابم ایجاد شد که مرا از آن بازداشت از احرامم خارج می شوم" «و سپس محصور شود» یعنی امکان کامل کردن مناسک را به دلیل بیماری نداشت از احرامش «خارج می شود»؛ زیرا شرطش محقق شده است، «و» ولیّ «قربانی» یعنی قربانی خروج از احرام «از وی ساقط نمی شود. فایده

این شرط» که گفته شد ساقط شدن قربانی نیست، بلکه «جواز خروج از احرام در صورت محصور شدن است» و فقط با تقصیر حلال می‌شود و منتظر رسیدن قربانی به محلش نمی‌ماند.

توضیح: در بحث "احصار و صد" خواهد آمد "محصور" با دو شرط حلال، و از احرام خارج می‌شود که عبارت‌اند از "فرستادن قربانی و رسیدن به محلش + تقصیر" و این یعنی محصور همین که محصور شد از احرامش خارج نمی‌شود، بلکه واجب است قربانی را بفرستد و منتظر باشد تا قربانی به محلش برسد؛ یعنی اگر احرامش برای حج است در منا ذبح شود یا اگر احرامش برای عمره است به مکه برسد. وقتی قربانی به محلش رسید "محصور" تقصیر می‌کند و از احرامش خارج می‌شود؛ و به این ترتیب فایده شرط گفته شده در این مسئله مشخص می‌شود؛ اینکه اگر شرط کند و محصور شود دیگر واجب نخواهد بود صبر کند تا قربانی به محلش برسد، و همین که محصور شد می‌تواند از احرامش خارج شود؛ زیرا در این صورت می‌تواند تقصیر کند و از احرامش خارج شود، و سپس درحالی که از احرام خارج شده است قربانی را می‌فرستد.

- «پنجم: اگر محصور» از احرامش «خارج شود»، چه از همان ابتدا شرط کرده باشد در صورت احصار از احرام خارج شود یا شرط نکرده باشد «حج از او در آینده» یعنی در سال آینده «ساقط نمی‌شود؛ البته اگر واجب بوده» و بر ذمه‌اش مستقر شده «باشد»، مثل حجة الاسلام یا حجی که مثلاً با نذر یا به نیابت واجب شده باشد؛ «و اگر ندب» یعنی مستحب «بوده باشد» حج در [سال] آینده «ساقط می‌شود».

[مستحبات احرام]

«و مندوبات» یعنی مستحبات احرام عبارت‌اند از:

«بالا بردن صدا برای گفتن تلبیه [لیبک‌ها] برای مردها» نه خانم‌ها «و تکرار آن هنگام خوابیدن و بیدار شدن و هنگام قرار گرفتن بر بلندی‌ها» یعنی تپه‌ها. «و هنگام پایین رفتن در

گودی‌ها» یعنی دره‌ها، مستحب است؛ «و اگر حاجی است تا روز عرفه هنگام ظهر»، یعنی تکرار تلبیه را تا ظهر روز عرفه ادامه می‌دهد، و با رسیدن ظهر آن را پایان می‌دهد؛ «و اگر عمره متعه» یعنی عمره تمتع «به جا می‌آورد وقتی خانه‌های مکه را دید» تلبیه را قطع می‌کند، «و اگر عمره مفرده انجام می‌دهد اختیار دارد هنگام وارد شدن به حرم» یعنی مکه «تلبیه را قطع کند، یا با مشاهده کعبه» و هر دو برایش مجاز است.

«اگر از راه مدینه» سواره «به حج می‌رود وقتی مرکبش به بیداء رسید» که در غرب میقات "مسجد شجره" قرار دارد و قبلاً مسیر عبوری به مکه از آنجا می‌گذشت، مستحب است «با صدای بلند تلبیه بگوید، و اگر پیاده بود وقتی مُحرم شد» با صدای بلند تلبیه بگوید؛ پس وقتی از مسجد شجره مُحرم شد با صدای بلند تلبیه می‌گوید.

«و مستحب است منظور خود را به زبان بیاورد؛» یعنی قصد و نیتش را به زبان بیاورد؛ مثلاً بگوید "خدایا! من برای عمره تمتع به قصد حج تمتع با نیت نزدیک شدن به تو احرام می‌بندم" «و شرط کند هر وقت مانعی پیش آمد از احرام خارج شود»؛ یعنی مستحب است شرط کند در صورتی که مانعی او را از کامل کردن مناسک حج بازداشت از احرام حج یا عمره اش خارج شود، «و» اگر احرامش برای حج باشد مستحب است به شرط گفته شده، شرط دیگری را نیز به صورت زیر اضافه کند: «اگر حج نشد، عمره باشد» یعنی با پروردگارش شرط کند اگر برای کامل کردن حج مانعی برایش پیش بیاید، انجام عمره را برایش فراهم کند. جمع بین دو شرط به این صورت می‌شود که بگوید "خدایا! می‌خواهم برای حج احرام ببندم، و اگر مانعی برآید پیش آمد به هر صورتی که مانع برآید ایجاد شد مرا [از احرام] آزاد کن. بارخدایا، اگر حج نشد، پس عمره را برآید فراهم گردان" و فایده این شرط پیش تر توضیح داده شد.

«و» همچنین مستحب است «با لباس‌هایی از جنس پنبه مُحرم شود، و بهتر است سفید باشد، و وقتی از مکه برای حج احرام می‌بندد به سوی ابطح رو کند و با صدای بلند تلبیه بگوید» و ابطح مکانی است بین مکه و منا، و به نام "محصب" نیز شناخته می‌شود و در حال حاضر جزو مکه محسوب می‌شود؛ «و» همچنین مستحب است «شهادت‌های چهارگانه را با

صدای بلند بگوید: شهادت به یگانگی خدا، و رسالت رسول، و ولایت علی و امامان، و هدایت مهدی و مهدیون.»

[محرمات و مکروهات احرام]

«و آنچه در احرام ترک می‌شود به آن ضمیمه می‌گردد»:

"ترک کردن‌های احرام" یعنی چیزی که مُحرم آن را ترک، و از آن دوری می‌کند.

«که شامل محرمات و مکروهات می‌شود؛ و محرمات عبارت‌اند از» ۲۱ حرام:

◀ «اول: صید خشکی‌زی» که بر مُحرم مرد یا زن- حرام است؛ چه «شکار کردن باشد، و چه خوردن»؛ یعنی همان‌طور که برای مُحرم جایز نیست خودش "حیوان خشکی‌زی" صید کند، خوردن صید نیز بر او حرام است؛ حتی «اگر» فرد «مُجَل» یعنی غیر مُحرم «آن را صید کرده باشد، و» نیز «اشاره و راهنمایی»؛ یعنی برای مُحرم جایز نیست به شخصی-چه محرم و چه غیرمحرم- با اشاره کردن کمک کند "حیوانی خشکی‌زی" را صید کند؛ به‌عنوان مثال با انگشت‌هایش به آن اشاره کند، یا او را راهنمایی و جای آن را برایش مشخص کند؛ «و» همچنین «بستن [و گیر انداختن]»، مثلاً درب خانه را به روی صید ببندد تا پس از احرام آن را بگیرد؛ «و ذبح کردن»؛ و به همین ترتیب برای مُحرم جایز نیست صید خشکی‌زی را ذبح کند «و اگر آن را ذبح کند مردار خواهد شد و هم برای غیر مُحرم و هم مُحرم حرام خواهد بود» و در نتیجه خوردنش برای هیچ‌کس جایز نخواهد بود.

«و» همان‌طور که صید خشکی‌زی بر مُحرم حرام است «جوجه و تخم آن نیز» برای وی «حرام است»؛ یعنی حکم "جوجه و تخم" صید خشکی‌زی برای مُحرم همانند حکم خود صید خشکی‌زی است. همچنین صید یا گرفتن یا خوردن یا اشاره به آن یا راهنمایی به آن یا ذبح یا از بین بردنش جایز نیست؛ «و ملخ نیز در معنای صید خشکی‌زی است»؛ یعنی همان حکم برایش جاری است.

«و» بر مُحرم «صید دریایی حرام نیست؛ و منظور حیوانی است که در آب تخم می‌گذارد و بچه می‌آورد» مثل ماهی. پس اگر او در راه دریایی مُحرم شود و بخواهد ماهی صید کند این کار برایش جایز خواهد بود؛ برخلاف به‌عنوان مثال- «پرنندگان آبی» که هرچند روی آب زندگی می‌کنند ولی جزو صید خشکی‌زی شمرده می‌شوند؛ زیرا در خشکی تخم می‌گذارند و جوجه می‌دهند؛ بنابراین ملاک جایی است که حیوان تخم می‌گذارد و جوجه‌هایش را پرورش می‌دهد؛ اگر در "خشکی" باشد از نوع صید خشکی‌زی است و بر مُحرم حرام است، ولی اگر در "آب" باشد از نوع صید دریایی است و برای مُحرم جایز خواهد بود.

◀ «دوم: نزدیکی با زنان» چه از پشت و چه از جلو «و لمس با شهوت، و عقد برای خود یا دیگری» برای مُحرم حرام است؛ یعنی بر او حرام است عقد ازدواج را برای خودش یا دیگری جاری کند «و نیز شاهد عقد بودن» یعنی بر او حرام است شاهد عقد ازدواج باشد، چه زوجین مُحرم باشند و چه مُحرم نباشند یا یکی از آنها مُحرم باشد و دیگری مُحرم نباشد؛ «همچنین اقامه [شهادت]؛ حتی اگر در حالت حلال، شاهد آن بوده باشد»؛ به این معنا که اگر شاهد عقد ازدواج بین دو نفر بوده باشد بر او حرام است وقتی در برابر حاکم شرعی برای شهادت فراخوانده شود اقامه شهادت کند، حتی اگر شهادت او برای عقد آنها مربوط به زمانی باشد که او مُحرم نبوده است؛ پس مادام که مُحرم است اقامه شهادت برایش جایز نخواهد بود؛ «و اشکالی در آن» یعنی برای اقامه شهادت «پس از خروج» از احرام برایش «نخواهد بود»، حتی اگر یکی از زوجین مُحرم باشد یا هر دو مُحرم باشند؛ «همچنین بوسیدن و نگاه کردن با شهوت» به زنان برای او حرام است، ولی نگاه کردن به همسرش بدون شهوت جایز است و اشکالی ندارد. «همچنین استمناء» بر او حرام است، هرطور که می‌خواهد باشد؛ و استمناء به‌معنی بیرون آوردن منی از موضع مشخص آن است.

دو نکته:

- «اول: اگر زوجی در عقد [با یکدیگر] اختلاف داشته باشند» و هیچ‌کدام بی‌تنبه‌ای نداشته باشد تا براساس آن عمل کنند و «یکی از آنها مدعی انعقاد عقد در» حالت

«احرام باشد» که در این صورت عقد باطل می‌شود، «و دیگری» آن را «انکار کند» یعنی مدعی انعقاد عقد در حالت غیر احرام باشد که در نتیجه‌اش عقد صحیح خواهد بود، «حرف کسی» پذیرفته می‌شود «که مدعی است در حالت حلال (در حالت غیر احرام) جاری شده است»؛ زیرا اصل در اعمال مسلمان "صحت" است، و در نتیجه عقد ازدواج میان آن‌ها از نظر ظاهری ثابت می‌شود؛ «حال اگر "زن" منکر باشد» یعنی منکر جاری شدن عقد در حالت احرام باشد یا به عبارت دیگر کسی است که ادعا می‌کند عقد صحیح بوده است «نصف مهریه از آن او خواهد بود» نه تمام مهریه‌ای که در عقد ذکر شده است؛ «زیرا او» یعنی شوهر «به چیزی اعتراف کرده است که مانع دخول می‌شود» چرا که مرد ادعا کرده عقد باطل است چون در حالت احرام جاری شده است، و این به آن معنا خواهد بود که نزدیکی با آن زن برای مرد جایز نبوده است، و در نتیجه وضعیت این زن همچون همسر مطلقه است که با وی دخول نشده است؛ در نتیجه نصف مهریه تعیین شده برایش ثابت می‌شود؛ برخلاف زمانی که منکر وقوع عقد در حالت احرام، "شوهر" بوده باشد، زیرا با اقرارش به صحیح بودن عقد بر او واجب خواهد شد مهریه کامل را به زن بپردازد؛ به‌رغم اینکه زن مدعی شده است عقد در حالت احرام جاری شده است؛ اما اگر زن صادقانه و در پیشگاه خدا راست گفته باشد که عقد در حالت احرام واقع شده است تصرف در مهریه بر او حرام خواهد بود و باید آن را به مالکش بازگرداند.

البته این در صورتی است که آن‌ها اختلاف داشته باشند؛ ولی اگر زوجین اتفاق نظر داشته باشند که عقد در حالت احرام منعقد شده است، در این صورت شکی در بطلان عقد باقی نخواهد ماند؛ اما درباره مهریه، اگر با زن نزدیکی نکرده باشد زن مهریه‌ای نخواهد داشت، چه از حکم آگاه بوده باشند یعنی حرمت عقد در حالت احرام - و چه از آن اطلاع نداشته باشند؛ و اگر با زن نزدیکی کرده باشد و زن از حکم آگاه بوده باشد باز هم مهریه‌ای نخواهد داشت، ولی اگر با زن نزدیکی کرده باشد

و زن از حکم اطلاع نداشته باشد زن "مهرالمثل" را دریافت می‌کند نه مهریه‌ای را که در عقد مشخص شده است؛ زیرا طبق فرض عقد باطل است.

• «دوم: اگر درحالی که مُحرم است» شخصی را «وکیل کند» تا از طرفش عقد ازدواج را جاری کند «و او» عقد را «جاری کند، اگر» انعقاد عقد «قبل از خارج شدن موکل» از احرامش «باشد» عقد «باطل است، ولی اگر بعد از آن باشد» عقد «صحیح است» و زوجیت و نتایج ناشی از آن ثابت می‌شود. برای مُحرم «رجوع به مطلقه رجعی و خرید کنیز در حالت احرام جایز است». مطلقه رجعی زنی است که شوهرش او را طلاق داده، و مادام که زن در عده است رجوع به وی صحیح است، و زن در حکم همسر است، و به همین دلیل است که رجوع به وی به عقد جدیدی نیاز ندارد، بلکه فقط با "یک جمله" مثل اینکه بگوید "به تو رجوع کردم" یا "کاری" مثل بوسیدن او یا نظیر آن را انجام دهد منعقد می‌شود؛ و در مسئله ما، از آنجا که او مُحرم است و نزدیکی یا بوسیدن یا لمس زن با شهوت برایش جایز نیست پس با گفتن رجوع انجام می‌شود.

◀ «سوم: به‌طور کلی [استفاده از] عطر» برای مُحرم -چه مرد و چه زن- حرام است؛ یعنی همه انواع عطر؛ چه عطر طبیعی باشد مثل مُشک و عنبر و عود، یا مصنوعی باشد مثل انواع عطرهاى مصنوعی که بسیار زیاد هستند؛ و فرقی نمی‌کند زدن روی بدن و لباس باشد، بوییدن باشد، یا خوردن، «به‌جز "خلوق کعبه" که با آن خانه خدا» یعنی کعبه مشرفه «یا پوشش آن» یعنی پرده کعبه «را معطر می‌کنند، یا عطری که [حاجی] با خود می‌برد تا خانه خدا را با آن معطر کند»؛ پس بوییدن این عطر (خلوق کعبه) توسط مُحرم اشکالی ندارد. "خلوق کعبه" نوعی عطر است که مخصوص آن ساخته، و از زعفران و ترکیبات دیگری تشکیل شده است، به همین دلیل معمولاً -رنگش متمایل به زرد است.

به‌علاوه عطر بر مُحرم حرام است، «حتی در غذا» مثل زعفران که در غذا ریخته شود؛ البته اگر به‌شکلی تحلیل نرفته باشد که بویش به‌طور کامل از بین برود که در این صورت

خوردن چنین غذایی برای مُحرم جایز نیست؛ به دلیل عطری که در آن است؛ «و اگر مجبور شود غذای معطر بخورد یا عطر را لمس کند» هنگام خوردن یا لمس کردن «بینی خود را می‌گیرد» تا بوی عطر به مشامش نرسد.

نکته: منظور از "عطر حرام" چیزی است که به طور معمول به عنوان عطر استفاده یا برای این هدف تهیه می‌شود، و در نتیجه بوهایی مثل بوی میوه‌ها یا سبزیجات که برای خوردن نه تهیه عطر- پرورش داده می‌شوند اشکال ندارد.

◀ «چهارم: پوشیدن [لباس] دوخته‌شده برای مردان» مُحرم حرام است؛ یعنی لباسی که با دست یا با چرخ خیاطی دوخته شده است؛ فرقی نمی‌کند همه بدن را بپوشاند مثل لباس بلند، یا کوچک باشد به طوری که فقط قسمتی از بدن را بپوشاند، مثل پیراهن یا لباس زیر؛ «و برای زن‌ها پوشیدن [لباس] دوخته‌شده چه در حالت اضطرار و چه اختیار- جایز است»؛ به دلیل اهمیت پوشش برای زن‌ها و دشوار بودن تحقق آن بدون پوشیدن لباس دوخته‌شده؛ «و اگر اِزارِ نیافت، پوشیدن شلوار برای مرد جایز است» و این یعنی اگر مرد لباس احرامی - که با آن بین ناف تا زانو را بپوشاند- نیافت می‌تواند به جای "اِزار" شلوار بپوشد؛ «همچنین پوشیدن "طیلسان" که دکمه دارد» نیز جایز است «ولی دکمه‌هایش را نمی‌بندد» بلکه آن‌ها را باز می‌گذارد. طیلسان نوعی عبا یا حمایل بافته‌شده‌ای است که عده خاصی آن را می‌پوشند؛ به این صورت که آن را روی کتف خود می‌اندازند، و گاهی بزرگ است و بیشتر بدن را می‌پوشاند.

◀ «پنجم: سرمه کشیدن با سیاهی» یعنی سرمه سیاه که در چشم می‌کشند- چه معطر باشد و چه نباشد، و چه به قصد زینت بوده باشد و چه این طور نبوده باشد، «حرام است؛ و» سرمه کشیدن «با چیزهایی که بوی خوش دارد» نیز حرام است، حتی اگر سرمه سیاه نباشد؛ مثلاً سرمه‌ای که حاوی زعفران است؛ «و در این خصوص» یعنی حرمت سرمه کشیدن با سیاهی+ با چیزی که عطر در آن است «مرد و زن یکسان هستند».

«ششم: همچنین نگاه کردن در آینه» برای مُحرم چه مرد و چه زن- حرام است، «و» لی نگاه کردن در آن «اگر به قصد زینت نباشد جایز است»؛ مثلاً چیزی به صورتش چسبیده باشد و بخواهد آن را ببیند و رفع کند، یا چیزی وارد چشمش شده باشد و بخواهد آن را بیرون بیاورد، یا بخواهد به جهت درمان صورتش و نظایر این‌ها در آینه نگاه کند.

«هفتم: فسوق یعنی دروغ‌گویی» برای مُحرم به شکل مطلق حرام است، نه اینکه فقط دروغ بستن به خدا یا فرستاده‌اش یا اوصیای پاکش (درود خداوند بر همه‌شان باد) حرام باشد.

«هشتم: جدال» بر مُحرم چه مرد و چه زن- حرام است؛ «و منظور از جدال، گفتن "نه به خدا" (نه والله) و "بله به خدا" (آره والله)» هنگام بحث با دیگران «است».

نکته: "دشنام" جزو جدال نیست، و جزو فسوق هم نیست که در حالت احرام از هر دو منع شده است؛ هرچند به خودی خود نه جایز است و نه از اخلاق مؤمنان.

«نهم: کشتن حشرات روی بدن» بر مُحرم حرام است؛ یعنی جنبدگان و موجودات کوچکی که روی بدن باشند، مثل مورچه و مگس و کک و نظایر آن‌ها، «حتی شپش» که معمولاً در موی سر تکثیر می‌شود «و می‌تواند آن را از جایی به جای دیگر بدنش منتقل کند»، مثلاً از پشت یا سینه‌اش به پا یا دستش منتقل کند، نه اینکه آن را از بدنش روی زمین بگذارد؛ «و می‌تواند گَنه بزرگ و کوچک» را از روی بدنش به زمین «ببندازد»؛ زیرا این‌ها جزو حشرات بدن نیستند. "قراد" [حشره‌ای شبیه شپش] شناخته شده است و موجود کوچکی است که روی چهارپایان و پرندگان زندگی می‌کند و خونس را می‌مکد، و "حَلَم" به فتح حاء و لام- جمع "حلمة" یعنی "گنه بزرگ".

«دهم: انگشتر به دست کردن به عنوان زینت» برای مرد مُحرم «حرام است، ولی به عنوان سنت جایز است»؛ زیرا انگشت کردن انگشتر به تأسی از خلفای خدا مستحب است، و نکته‌ای که آن را از زینت متمایز می‌کند قصد و نیت خود مُحرم است؛ اگر هدفش سنت

باشد انگشتر به دست کردن برایش جایز، و اگر هدفش زینت باشد استفاده از آن برایش حرام خواهد بود؛ همچنین «پوشیدن زیورآلات به عنوان زینت برای زن» نیز مادام که محرم است حرام است؛ چه به طور معمول در خانه‌اش استفاده می‌کرده و چه استفاده نمی‌کرده است، تا هنگامی با قصد زینتی از آن استفاده کند. منظور از "حُلّی" (زیورآلات) طلا یا نقره یا سنگ‌های معدنی تراشیده شده و نظایر آن است که زن از آن‌ها به عنوان زینت استفاده می‌کند. پس اگر به قصد زینتی از آن‌ها استفاده کند، برایش حرام می‌شوند؛ «ولی چیزی که به طور معمول» در خانه‌اش با هدف غیرزینتی «استفاده می‌کرده است اشکال ندارد»؛ مثل گوشواره یا گردنبند و نیز حلقه ازدواج، «ولی نمایش دادن آن» به هرکسی -چه مرد و چه زن- «حتی برای شوهرش بر او حرام است».

خلاصه مسئله استفاده زیورآلات توسط زن:

۱. استفاده از زیورآلات اگر با هدف زینتی باشد جایز نیست؛ فرقی نمی‌کند استفاده از آن برایش معمول بوده باشد یا نبوده باشد.
۲. استفاده از زیورآلاتی که به طور معمول استفاده می‌کرده اگر به قصد زینت نباشد برایش جایز است، ولی جایز نیست آن را برای کسی آشکار کند.
۳. استفاده از زیورآلاتی که به طور معمول استفاده نمی‌کرده است حتی اگر با هدف زینتی نبوده باشد برایش جایز نیست.

◀ «یازدهم: استفاده از روغنی که در آن عطر [بوی خوش] باشد» برای مُحرم چه مرد و چه زن- حرام است؛ مثل روغن عود یا روغن گل یا روغن‌های مصنوعی پوست و مو که به طور معمول معطر هستند. استفاده از چنین روغن‌هایی «پس از محرم شدن» حرام می‌شود، «و» همچنین استفاده از آن‌ها «پیش از آن» یعنی پیش احرام- «اگر بویش تا احرام باقی بماند» حرام است؛ مثلاً اگر بخواهد صبح روغن استفاده کند و هنگام ظهر بخواهد محرم شود و بداند عطر روغن تا مدت طولانی که از زمان ظهر (وقت احرام) فراتر می‌رود باقی خواهد ماند، در چنین حالتی استفاده از آن قبل از احرام برایش جایز نیست، ولی اگر بداند

عطر روغن تا زمان احرام نمی‌ماند استفاده از آن برایش جایز خواهد بود؛ «و همچنین» استعمال «روغنی که معطر نباشد پس از احرام در حالت اختیار» برای مُحرم حرام است «و» لی «در حالت اضطرار جایز است»؛ و این یعنی استفاده از روغن برای کسی که اختیار دارد "پس از احرام" به‌طور کلی جایز نیست، چه معطر بوده باشد و چه معطر نبوده باشد.

خلاصه مسئله استعمال روغن:

۱. "پس از احرام" استفاده از روغنی که در آن عطر است حرام است.
۲. "پیش از احرام" استفاده از روغن معطری که بویش تا زمان احرام باقی بماند حرام است.
۳. "پیش از احرام" استفاده از روغن معطری که بویش تا زمان احرام نمی‌ماند مجاز است.
۴. "پس از احرام" استفاده از روغنی که معطر نیست حرام است؛ مثل روغنی که از پوست میوه‌ها گرفته می‌شود، مگر اینکه مجبور به استفاده از آن باشد.
۵. "پیش از احرام" استفاده از روغنی که معطر نباشد حرام است.

◀ «دوازدهم: زدودن مو» برای مُحرم -چه مرد و چه زن- از بدنش مطلقاً حرام است، چه موی سر باشد، چه ریش، و چه جاهای دیگر بدن، و فرقی نمی‌کند آن را ببرد، یا بترشد، یا بکند یا با روش دیگری انجام دهد، «چه کم باشد و چه زیاد» حتی یک تار مو؛ «ولی با وجود ضرورت، گناهی» بر ذمه‌اش «نیست»؛ مثل وجود بیماری یا آزاری که درمانش زدودن مو از جای مشخصی از بدنش را می‌طلبد.

نکته: مُحرم می‌تواند بدنش را بخاراند، البته اگر قصد و هدفش زدودن مو یا بیرون آوردن خون نباشد؛ زیرا -گفته خواهد شد- خارج کردن خون بر مُحرم حرام است.

◀ «سیزدهم: پوشاندن سر» با عمامه یا کلاه یا شماغ (چفیه) و نظایر آن بر مرد مُحرم

حرام است؛ زیرا احرام مرد در سرش است^۱ «و اگر از روی فراموشی سرش را پوشاند واجب است پوشش را بردارد» یعنی باید فوراً پوشش را از سرش بردارد «و مستحب است مجدداً تلبیه بگوید»؛ یعنی مستحب است دوباره تلبیه‌های چهارگانه را بگوید، و این در صورتی است که از روی فراموشی سرش را پوشانده باشد؛ «و این کار» یعنی پوشاندن سر «برای زن جایز است» و اگر زن بخواهد سرش را با پوشش به‌خصوصی بپوشاند و آن را از حجابی که سرش را با آن می‌پوشاند قرار دهد این کار برایش جایز خواهد بود.

نکته: آنچه بر مرد مُحرم حرام است پوشاندن سر است نه صورت؛ و در نتیجه پوشاندن صورت و محافظت آن از خورشید یا آزار حشرات و مشابه آن برایش جایز خواهد بود، ولی برای زن پوشاندن صورت به‌طور کامل جایز نیست.

◀ «چهاردهم: رفتن زیر سایه بر وی» یعنی بر مرد مُحرم «حرام است»؛ و زیر سایه رفتن یعنی خودش را زیر سقف یا سایهٔ چیز مشخصی قرار دهد؛ و آنچه حرام است قرار گرفتن زیر سایهٔ جسمی که به همراهش حرکت می‌کند، مثل ماشین یا هودج یا سایبان متحرک،^۲ یا اینکه چیزی شبیه چتر در دست داشته باشد و بالای سرش بگیرد و زیر سایهٔ آن حرکت کند و چیزهای دیگر نظیر آن؛ ولی قرار گرفتن زیر سایهٔ جسم ثابت مثل ساختمانی مرتفع یا درخت یا شبیه آن- برای مُحرم جایز است و اگر در روز زیر سایهٔ آن حرکت کند اشکالی برایش نخواهد بود.

به‌علاوه حرمت قرار گرفتن زیر سایه برای مرد برای وقتی است که «در روز در حال حرکت باشد» ولی اگر حرکت کردن زیر سایه هنگام شب باشد جایز است. همچنین رفتن به زیر سایه در روز به‌صورت نشسته یا دراز کشیده یا خوابیده جایز است؛ یعنی در حال حرکت و جابه‌جایی

۱. امام باقر (علیه السلام) فرموده است: «زن مُحرم نقاب نمی‌زند، زیرا احرام زن در صورتش است؛ و احرام مرد در سرش است.»

کافی، کلینی: ۳/۴۶.

۲. القبة.

نباشد؛ «و اگر» مرد «مجبور شود» در روز زیر سایه حرکت کند «حرام نخواهد بود»؛ مثلاً اگر بیمار باشد و گرمای خورشید برایش ضرر داشته باشد در این صورت می‌تواند زیر سایه حرکت کند.

«و اگر» در طول احرام برای حج یا عمره «شخصی بیمار به‌همراهش باشد» یعنی بیماری به‌همراهش باشد که گرمای خورشید برایش زیان‌آور است «یا زنی» به‌همراهش باشد «فقط آن شخص بیمار یا زن می‌تواند زیر سایه متحرک قرار بگیرد» نه او. «کسی که سوار هواپیما شود می‌تواند زیر سایه قرار بگیرد، و در هواپیما هنگام عبور از میقات مُحرَم می‌شود و زیر سایه بودنش اشکالی برایش نخواهد داشت» یعنی در صحت احرامش تأثیری ندارد.

نکته: اینکه مُحرَم قسمت‌هایی از بدنش را با قسمت‌های دیگر بپوشاند جزو مصادیق "زیر سایه بودن حرام" محسوب نمی‌شود؛ مثلاً دستش را روی سرش یا صورتش بگذارد تا به‌عنوان مثال آن را از گرمای خورشید محافظت کند.

◀ «پانزدهم:» بر مُحرَم -چه مرد و چه زن- «خارج کردن خون» از بدنش حرام است؛ مثلاً بخواهد حجامت کند یا خون اهدا کند، «مگر در صورت وجود ضرورتی» مثل انجام عمل جراحی ضروری، یا کشیدن دندان‌هایی که باقی ماندنش آزارش بدهد یا چیزی را که به بدنش وارد شده است از آن خارج کند و مانند این‌ها؛ «همچنین خاراندن پوست که منجر به خونریزی شود» نیز حرام است؛ یعنی پوست خود را محکم بخاراند، به طوری که باعث بیرون آمدن خون شود. حکم «مسواک زدنی که باعث خون‌ریزی شود نیز به همین صورت است»؛ یعنی دندان‌هایش را با مسواک طوری تمیز کند که باعث بیرون آمدن خون شود، که این کار نیز جایز نیست.

نکته: باید توجه داشت خارج کردن خون یعنی به این صورت که خودش عامدانه اقدام به خارج کردن خون کند. حرام است، نه بیرون آمدن خون به‌شکل طبیعی که وی در آن دخالتی نداشته است.

«شانزدهم: گرفتن ناخن» بر مُحرم حرام است، چه مرد و چه زن، هم ناخن‌های دست و هم ناخن‌های پاها.

«هفدهم: قطع درختان و گیاهان» بر مُحرم مرد یا زن به‌طور کلی از حرم یعنی مکه-حرام است، فرقی نمی‌کند کندن و از ریشه درآوردن باشد، یا قطع کردن باشد، یا بریدن و هرس کردن؛ «مگر اینکه در خانه‌اش روییده باشد» که در این صورت برایش جایز است؛ ولی قطع درخت یا گیاه از غیر از حرم جایز است، حتی برای مُحرم.

نکته: درخت‌های میوه‌دار و نخل و درخت‌های دیگر از این نظر تفاوتی با یکدیگر ندارند.

«هجدهم: غسل دادن مُحرمی که مرده باشد با کافور» برای مُحرم حرام است؛ همچنین حنوط وی با کافور. همچنین جایز نیست مُحرم زن، زنِ محرمی را که مرده است با کافور غسل دهد، یا با آن حنوطش کند؛ زیرا کافور جزو مواد معطرِ حرام است؛ و از آنجا که میت را سه بار باید غسل داد -اول با آب خالص، یعنی آب بدون هیچ‌گونه مواد افزودنی، و دوم با آب سدر و سوم با آب کافور- اگر مُحرم مجبور شود میتی را غسل دهد یک مرتبه آن را با آب سدر غسل می‌دهد و دو مرتبه با آب خالص؛ اما درباره حنوط کردن، درحالی که مُحرم است نمی‌تواند انجامش دهد.

«نوزدهم: همراه داشتن سلاح» برای مُحرم مرد یا زن حرام است؛ یعنی سلاحش را با خود بردارد، مثلاً آن را روی شانه‌اش حمایل کند، یا به پهلویش ببندد، «البته در صورتی که ضرورتی» مثل ترس از دشمن «وجود نداشته باشد»؛ در غیر این صورت به همراه داشتن آن مجاز می‌شود. ولی حمل سلاح مثلاً در مجموعه ابزار و وسایلی بدون اینکه بردارد و آن را نشان بدهد جایز است.

«بیستم: ارتماس، یعنی فرورفتن» و پوشاندن «تمام سر در آب» برای مُحرم مرد یا زن حرام است؛ ولی خود شنا کردن یا شستن سر بدون ارتماس- اشکال ندارد؛ اما بهتر است از کاری که منجر به افتادن و ریختن مو شود دوری کند.

«بیست و یکم: پوشاندن روی پا» بر مُحرم مرد یا زن حرام است، و فرقی نمی‌کند با جوراب بیپوشاند یا کفش یا پاپوش یا نظایر آن. ولی اگر جوراب یا کفش یا پاپوش وی رو باز باشد، به طوری که روی پا را نپوشاند پوشیدنش جایز خواهد بود. این حکم در حالت اختیار است، «ولی اگر مجبور شود» پوشاندن روی پا برایش «جایز خواهد بود»، مثلاً بیمار باشد و اگر روی پایش باز باشد آسیب ببیند.

این‌ها دربارهٔ محرّمات احرام بود.

«و» اما «مکروهات» یعنی مکروهات احرام برای زن و مرد؛ که «عبارت‌اند از»:

۱. «احرام با لباس‌های رنگ سیاه و "عصفر" (زرد) و مشابه آن.» "عصفر" گیاهی است که رنگ زرد از آن گرفته می‌شود و لباس را با آن رنگ می‌کنند؛ «و روی [رنگ] سیاه تأکید شده است»؛ یعنی بر حکم کراهت احرام با لباس سیاه تأکید شده است.
۲. «و خوابیدن روی آن»؛ یعنی برای مُحرم کراهت دارد روی لباس یا فرش سیاه یا رنگ‌شده با سیاه یا زرد یا مشابه آن بخوابد.
۳. «و» احرام «با لباس‌های آلوده، حتی اگر پاک باشد».
۴. «و پوشیدن لباس‌های علامت‌دار»؛ و منظور لباسی است که یک یا چند رنگ متفاوت با رنگ خودش رویش داشته باشد و نوعی علامت شناسایی تلقی شود. احرام در چنین لباسی مکروه است.
۵. «و استفاده از حنا به قصد زینت» برای مرد مُحرم؛ نه به‌عنوان مثال- برای سنت یا درمان. استفاده از حنا «برای زن» مُحرم «نیز» کراهت دارد، «حتی اگر قبل از احرام استفاده کرده باشد، به طوری که به احرام متصل شود»؛ یعنی استفاده از حنا به‌همراه احرام انجام شود؛ مثلاً از حنا استفاده کند و سپس بلافاصله مُحرم شود. چنین کاری مکروه است.

۶. «و نقاب برای زن» یعنی پوشاندن صورت به استثنای حدقه‌های چشم؛ که این کار نیز مکروه است، ولی پوشاندن صورت به‌طور کامل همان‌طور که بیان شد جایز نیست.

۷. «ورود به حمام» برای شست‌وشو.

۸. «و کیسه کیشیدن بدن در آن» یعنی در حمام.

۹. «و تلبیه کسی که او را صدا می‌زد.» یعنی به کسی که صدایش می‌زند بگوید "لیک".

۱۰. «و استعمال» یا بوییدن «گیاهان خوشبو.» "ریاحین" گیاهان خوشبو هستند، مثل گل‌ها.

«پایان:»

«هرکسی وارد مکه شود باید مُحرم باشد، مگر» در دو حالت:

- اول: «کسی که ورودش پس از احرامش قبل از سپری شدن یک ماه باشد»؛ به این معنا که اگر مثلاً در ابتدای ماه رجب وارد مکه شود، و سپس از احرام خارج شود، این احرام تا یک ماه پس از تاریخ احرامش به او اجازه خروج و ورود بدون احرام را می‌دهد؛ یعنی طبق مثال ما- در تمام طول ماه رجب. حال اگر یک ماه بگذرد و از مکه خارج شود ورود به مکه فقط با احرام جدید برایش مجاز خواهد بود.
- دوم: «یا» ورودش به مکه به‌طور مستمر «تکرار شود، مثل هیزم‌شکن و خارگن»؛ و چنین فردی می‌تواند بدون احرام وارد مکه شود.

«هرکس برای پیکار وارد آن شود می‌تواند بدون احرام وارد شود؛ همان‌طور که پیامبر ﷺ در سال فتح» مکه در سال هشتم هجری «وارد شد، درحالی‌که "مغفر" (کلاه‌خود) بر سر داشت». "مغفر" به کسر میم و سکون غین؛ و منظور محافظی فلزی است که برای سر و به شکل سر ساخته می‌شود تا از او در جنگ حفاظت کند.

«احرام زن» در تمام احکام واجبات و مستحبات و محرمات و مکروهات- «درست مثل مرد است، به جز آنچه استثنا کردیم؛ و اگر [زن] در میقات حاضر شود جایز است مُحرم شود، حتی اگر حائض باشد»؛ زیرا طهارت شرطی در احرام نیست؛ «ولی نماز» مستحب «احرام را نمی‌خواند؛ و اگر احرام را به گمان اینکه جایز نیست رها کند» و از میقات به مکه عبور کند، و سپس متوجه جواز آن شود «به میقات بازمی‌گردد و در آنجا احرام می‌بندد؛ و اگر مانعی وی را» از بازگشت به میقات «بازداشت، از همانجا» بی که هست «مُحرم می‌شود، و اگر» پس از اینکه «وارد مکه شد» از جواز آن مطلع شود «به نزدیک‌ترین محل حل [خارج از حرم] می‌رود»؛ یعنی حد فاصل میان حل [غیرحرم] و حرم- که توضیح داده شد- و از آنجا مُحرم می‌شود؛ «و اگر مانعی» وی را از رفتن به نزدیک‌ترین محل حل «بازداشت از مکه مُحرم می‌شود».

۲- «وقوف در عرفات»

عرفات: کوهی است در شرق مکه و تقریباً ۲۲ کیلومتر از مکه، و تقریباً ده کیلومتر از منا فاصله دارد. منظور از "وقوف" همان‌طور که روشن خواهد شد- بودن و حضور داشتن در عرفات در وقتی است که شرعاً مشخص شده است، حال به هر شکلی که باشد؛ و حاجی می‌تواند نشسته یا خوابیده یا درازکش یا سواره باشد؛ و منظور از "وقوف" ایستادن روی پا نیست.

«و این بخش شامل مقدمه، کیفیت، و پیوست‌هایش می‌شود.»

«مقدمه»

«برای تمتع‌گزار» یعنی کسی که به حج تمتع رفته، نه کسی که حج قِران یا افراد به جا می‌آورد «مستحب است روز ترویبه (هشتم ذی‌حجه) پس از خواندن نماز ظهر و عصر» از مکه «به عرفات برود». او پس بعد از خواندن نماز ظهر و عصر در مکه احرام می‌بندد و به سوی عرفات حرکت می‌کند، «مگر مضطر، مثل کسی که پیر و فرتوت است»، یعنی سنش بالاست؛ «و کسی که از شلوغی و ازدحام می‌ترسد» از اینکه در روز ترویبه حرکت کند، برای چنین افرادی

احرام و خروج در روز ترویبه مستحب نیست و می‌توانند خروجشان را تا صبح روز نهم عرفه عقب بیندازند.

«و» مستحب است «به منا برود» که در راه عرفات قرار دارد «و شب را در آنجا بیتوته کند»؛ یعنی شب نهم ذی‌حجه را «تا اذان صبح روز عرفه. ولی از وادی محسّر» که حد مناست، و بین منا و مزدلفه (مشعرالحرام) فاصله انداخته است «فقط بعد از طلوع خورشید» روز عرفه «عبور می‌کند» و از آنجا می‌گذرد.

«و خروج» از منا به سمت عرفات «قبل از اذان صبح کراهت دارد؛ مگر به دلیل وجود ضرورتی، مثل بیمار و کسی که می‌ترسد»، که در این صورت می‌تواند قبل از اذان صبح خارج شود؛ «و برای امام مستحب است در آنجا» یعنی در منا. «تا طلوع خورشید اقامت داشته باشد» و وقتی خورشید طلوع کرد به سوی عرفات به راه بیفتد، ولی غیر امام می‌تواند بعد از اذان صبح و پیش از طلوع خورشید خارج شود؛ «و خواندن دعاهای مرسوم هنگام خروج مستحب است»؛ مثل دعایی که از امام صادق (علیه السلام) روایت شده و فرموده است: "وقتی صبحگاه به عرفه رفتی و رو به سوی آن داری بگو: خدایا! به سوی تو آمدم و به تو تکیه کردم و وجه تو را خواستارم. از تو می‌خواهم سفرم را برکت دهی، و نیازم را برابم برطرف کنی، و مرا جزو افرادی قرار دهی که امروز کسی که برتر از من است به آن‌ها مباحثات می‌کند."^۱

«و» همچنین مستحب است «برای وقوف» در عرفات «غسل کند»؛ و وقت آن هنگام ظهر است.

«چگونگی وقوف»

که «شامل واجب و ندب» یعنی مستحب «است».

[واجبات]

«واجب» در وقوف عرفات دو تاست:

۱. «نیت»: زیرا وقوف در عرفات امری عبادی است، و حتماً به نیت "قربة" نیازمند است؛ و نیت هنگام ظهر منعقد می‌گردد.
۲. «و حضور در آنجا»: یعنی حاضر بودن در عرفات از ظهر «تا غروب» به هر شکلی که باشد.

«اگر در نمره یا عُرْنَه یا ثوبه یا ذی‌المجاز یا تحت‌الاراک وقوف کند» به‌عنوان واجب بر عهده‌اش یعنی وقوف در عرفه - «برایش کفایت نمی‌کند»؛ زیرا این مناطق حدود و مرزهای عرفه هستند، و در نتیجه وقوف در آن‌ها صحیح نیست؛ چراکه قسمتی از "عرفه" محسوب نمی‌شود تا شرعاً وقوف در آنجا واجب باشد.

«و اگر نادانسته» یعنی اگر از حکم یا عدم جواز خروج از عرفات اطلاع نداشته باشد و - قبل از غروب از عرفه «خارج شود» یعنی از آنجا عبور کند «یا از روی فراموشی» یعنی فراموش کند مُحرم حج است و وقوف در عرفه از ظهر تا غروب بر وی واجب است، و به‌طور کلی اگر از روی ناآگاهی یا فراموشی خارج شود «چیزی بر عهده‌اش نخواهد بود» یعنی حجتش صحیح است و کفاره‌ای بر عهده‌اش نیست؛ «و اگر عامدانه» بیرون رفته باشد فعل حرام مرتکب شده، ولی حجتش از پایه و اساس باطل نمی‌شود، بلکه «جبران آن» یعنی جبران کارش «با یک بدنه است». بدنه یک شتر باید به‌عنوان کفاره عملش ذبح می‌کند؛ «و اگر نتوانست» به‌عنوان کفاره شتر ذبح کند «هجده روز روزه می‌گیرد. [اما] اگر» پیش از غروب عمداً از عرفه بیرون برود و سپس «پیش از غروب» به عرفه «بازگردد چیزی بر عهده‌اش نیست» یعنی حجتش صحیح است و کفاره‌ای بر ذمه‌اش نیست.

[احکام]

«احکام وقوف در عرفات، شامل پنج مسئله است» و عبارت‌اند از:

• «اول: وقوف در عرفات یک رکن» از ارکان حج «است» و در نتیجه «کسی که آن را عمداً ترک کند حجتی انجام نداده است» یعنی حجتش باطل است؛ «و اگر کسی آن را از روی فراموشی انجام ندهد تا زمانی که وقت باقی است آن را انجام دهد» و زمان وقوف واجب بین ظهر روز نهم ذی حجه تا غروب است. اگر ظهر شود و فراموش کند در عرفه وقوف کند تا وقتی که غروب نشده باشد بر او واجب است وضعیتش را اصلاح کند و به عرفه برود و تا غروب در آنجا وقوف کند، حتی اگر زمان وقوفش بسیار اندک باشد؛ «و اگر وقوف در آنجا را از دست بدهد» یعنی وقوف در عرفه را به کلی فراموش کند و امکان جبران آن را به هیچ وجه نداشته باشد نه در محدوده زمانی اختیاری و نه در وقت اضطرار، که توضیحشان در مسئله دوم خواهد آمد. در چنین حالتی «به وقوف در مشعر» الحرام یعنی مزدلفه - «بسنده می‌کند» و حجتش صحیح است؛ زیرا وقوف در عرفه را از روی فراموشی از دست داده و عمداً این کار را نکرده است؛ برخلاف کسی که وقوف در عرفه را عمدانه از دست بدهد که در این صورت وقوف در مشعر برایش کفایت نمی‌کند و حجتش باطل می‌شود.

• «دوم: وقت اختیاری برای عرفه از زوال خورشید تا غروب است، و کسی که عمداً آن را ترک کند حجتش باطل می‌شود؛ و وقت اضطرار» یعنی کسی که مضطر است و امکان وقوف در عرفه را در وقت اختیاری نداشته است، برای چنین فردی وقت «تا اذان صبح روز قربانی» امتداد می‌یابد، یعنی تا روز دهم ذی حجه. به این ترتیب روشن می‌شود برای وقوف در عرفه دو وقت وجود دارد:

- وقت اختیاری: در روز، که از ظهر روز نهم ذی حجه تا غروب خورشید است.
- وقت اضطراری: در شب، که از غروب تا اذان صبح روز دهم است.

معنای آن: کسی که امکان وقوف در عرفه را در وقت اختیاری نداشته باشد، اگر در وقت اضطراری در آنجا وقوف کند برایش کفایت می‌کند.

• «سوم: کسی که وقوف در عرفه را فراموش کند بازمی‌گردد حتی اگر بتواند تا قبل از

اذان صبح (طلوع فجر) بازگردد» و همان طور که بیان کردیم این پایان زمان اضطراری است؛ «البته اگر بداند مشعر» الحرام (مزدلفه) «را قبل از طلوع خورشید درک می‌کند. حال اگر بر گمانش غالب شود آن را از دست می‌دهد» یعنی اگر تا اذان صبح در عرفه وقوف کند و قوف در مزدلفه را تا پیش از طلوع خورشید از دست می‌دهد، در چنین حالتی «به وقوف در مشعر پیش از طلوع خورشید بسنده و حجش را کامل می‌کند. همچنین اگر وقوف در عرفات را فراموش کند و بعد از وقوف در مشعر پیش از طلوع خورشید به یاد بیاورد»، یعنی وقت اختیاری وقوف در مشعر الحرام را درک کند باز هم حجش را کامل می‌کند.

توضیح بیشتر مسئله: روشن شد وقوف در عرفه دو وقت دارد؛ اول، وقت اختیاری که حدودش از ظهر روز نهم ذی‌حجه تا غروب خورشید است؛ و دوم، وقت اضطراری که پس از غروب خورشید تا اذان صبح روز دهم ذی‌حجه است؛ این از یک سو.

از سوی دیگر: در ادامه روشن خواهد شد وقوف در مشعر الحرام برای فرد دارای اختیار از اذان صبح روز دهم ذی‌حجه تا طلوع خورشید است، ولی وقت آن برای فرد مضطر تا ظهر روز دهم نیز امتداد می‌یابد.

حال که این نکته روشن شد: اگر شخصی وقوف در عرفه را فراموش کند، وقتی به یاد آورد بر او واجب است به عرفه بازگردد و اگر زمان باقی باشد در وقت اختیاری در آنجا وقوف کند. و اگر وقت اختیاری را از دست داده باشد مثلاً پس از غروب خورشید به یاد بیاورد- می‌تواند در وقت اضطراری در آنجا وقوف کند، یعنی مابین غروب خورشید تا اذان صبح روز دهم و حجش را کامل می‌کند و صحیح است. همچنین اگر وقوف در عرفه را فراموش کند و اصلاً در آنجا وقوف نکند- نه در وقت اختیاری و نه در وقت اضطراری- حجش صحیح است. مثلاً بعد از اذان صبح روز دهم به یاد بیاورد و وقوف واجب در مشعر را انجام دهد. در این صورت نیز اگر وقوف در مشعر را در وقت اختیاری درک کند یعنی مابین اذان صبح تا طلوع خورشید روز قربان- حجش صحیح است.

به علاوه وقوف در عرفه در صورت اضطرار تا اذان صبح دو حالت دارد:

۱. اگر بداند می تواند وقوف در مشعرالحرام را پیش از طلوع خورشید درک کند؛ که در این صورت وقوف در عرفه تا اذان صبح بر او واجب می شود، و سپس برای وقوف در مشعرالحرام به راه می افتد؛ زیرا با این کار وقوف اضطراری در عرفه و وقوف اختیاری در مشعرالحرام را انجام داده است.

۲. اگر بداند یا ظن غالب داشته باشد. اگر تا اذان صبح در عرفه وقوف کند امکان درک مشعرالحرام را پیش از طلوع خورشید نخواهد داشت، در این صورت به وقوف در مشعرالحرام بسنده می کند و حجت صحیح است.

نکته: می توانیم حالت سوم را برای وقوف اضطراری در عرفه تصور کنیم: اینکه فرض کنیم اگر او مثلاً دو ساعت پیش از اذان صبح از عرفه خارج شود می تواند به "مزدلفه" برسد و پیش از طلوع خورشید در آنجا وقوف کند. در چنین حالتی بر او واجب است از غروب خورشید تا دو ساعت قبل از اذان صبح در عرفه وقوف کند.

• «چهارم: اگر پیش از غروب در عرفات وقوف کند» یعنی وقت اختیاری وقوف را درک کند «و [بنا به علتی] نتوانست تا پیش از ظهر مشعر را درک کند» یعنی تا پیش از ظهر روز دهم ذی حجه، به این معنا که وقوف در مشعرالحرام را به هیچ وجه نمی تواند درک کند حتی در وقت اضطراری «حجت صحیح است»، زیرا «وقت» اختیاری "عرفه را درک کرده است.

• «پنجم: اگر موفق نشد در روز در عرفات وقوف کند» یعنی در زمان اختیاری. در این صورت «در شب» یعنی در وقت اضطراری. «وقوف می کند؛ و اگر پس از آن مشعر را تا طلوع خورشید درک نکرد» یعنی وقوف در مشعر را در وقت اختیاری درک نکرد. «اگر آن را پیش از ظهر درک کند» یعنی ظهر روز دهم ذی حجه به این معنا که وقوف در مشعر را پیش از اتمام وقت اضطراری درک کند. «حجت صحیح است»، وگرنه حجت صحیح نخواهد بود.

نکته: دانستیم وقوف در عرفه و وقوف در مشعر هرکدام دو وقت اختیاری و وقت

اضطراری دارند، و احکام مترتب بر آن‌ها عبارت‌اند از:

ت	حالت	حکم
۱	درک اختیاری عرفه و اختیاری مشعر	حج صحیح است
۲	درک اختیاری عرفه و اضطراری مشعر	حج صحیح است
۳	درک اضطراری عرفه و اختیاری مشعر	حج صحیح است
۴	فقط درک اختیاری عرفه	حج صحیح است
۵	فقط درک اختیاری مشعر	حج صحیح است
۶	درک اضطراری عرفه و اضطراری مشعر	حج صحیح است
۷	فقط درک اضطراری عرفه	حج باطل است
۸	فقط درک اضطراری مشعر	حج باطل است

این یعنی درک وقت اختیاری هرکدام از دو وقوف کافی است تا به صحت حج حکم دهیم، و این در صورتی است که علت عدم درک دیگری، چیزی غیرمنتظره یا فراموشی و نسیان بوده باشد، نه ترک عامدانه.

[مستحبات]

«مندوبات»، یعنی مستحبات وقوف در عرفات عبارت‌اند از:

۱. «وقوف در چپ سمت کوه [جبل الرحمه] در دامنه» یعنی در پایین‌ترین قسمت کوه؛ و سمت چپ نسبت به کسی است که از مکه به سوی کوه عرفه می‌آید؛ و این همان جایی است که رسول خدا ﷺ در آن وقوف کرد.
۲. «خواندن دعاهایی که از اهل بیت علیهم السلام دریافت شده است»، مثل دعای امام حسین علیه السلام در روز عرفه؛ همچنین دعای امام علی بن حسین علیهما السلام یا دیگر دعاهایی که از اهل بیت علیهم السلام نقل شده است «یا دغاهای دیگر».

۳. «و برای خودش و والدینش و مؤمنان دعا کند».
 ۴. «و خیمه‌اش را در نمره برپا کند.» نمره یکی از مرزهای عرفه است؛ و کسی که می‌خواهد در عرفات وقوف کند مستحب است خیمه‌اش را در آنجا برپا کند، و سپس وقتی ظهر شد به موضع عرفه بازگردد و در آنجا وقوف کند، همان طور که در توصیف حج رسول خدا ﷺ چنین آمده است.^۱
 ۵. «و روی زمین هموار وقوف کند» یعنی زمین صاف و تخت.
 ۶. «و بارش را جمع‌وجور کند» یعنی اسباب و لوازم خود را کنار یکدیگر قرار دهد تا او را از توجه به دعا و عبادت بازندارد؛ «و جاهای خالی» یعنی جاهای خالی و فاصله‌هایی را که میان او و بارانش هست «را با آن‌ها و خودش پر کند» یعنی وقتی در عرفه وقوف می‌کنند مستحب است کنار یکدیگر و پیوسته به یکدیگر باشند، و اگر شکاف و فاصله‌ای میانشان باشد مستحب است آن را با خودش و وسایلی که دارد پر کند، زیرا خداوند سبحان دوست دارد آنان را کنار یکدیگر ببیند، به طوری که هیچ شکاف و فاصله‌ای میانشان نباشد.
 ۷. «و ایستاده دعا کند» یعنی بایستند، نه اینکه نشسته یا سواره باشد؛ زیرا همان طور که در ادامه خواهد آمد- این‌ها مکروه هستند.
- «و وقوف در بالای کوه [جبل‌الرحمه] کراهت دارد و» همچنین همان طور که دانستیم-

۱. «آن حضرت ﷺ به نمره رسید - که درون عرفه و نزدیک درخت‌های اراک [درخت مسواک] است- و خیمه‌اش را برپا کرد و مردم نیز اطراف آن خیمه زدند. چون زوال خورشید شد رسول خدا ﷺ با اسبش به راه افتاد درحالی که غسل کرده و تلبیه را قطع کرده بود، و در مسجد متوقف شد. مردم را موعظه کرد و به امر و نهی آن‌ها پرداخت. سپس نماز ظهر و عصر را با یک اذان و دو اقامه خواند، و سپس به موقف تشریف برد و در آنجا وقوف کرد. مردم سعی می‌کردند نزدیک قدم‌های ناقه ایشان و در اطراف آن وقوف کنند. ایشان آنان را دور کرد و فرمود: موقف فقط جای گام‌های شتر من نیست، بلکه همه اینجا موقف است؛ و با دست به محل وقوف اشاره کرد؛ و مردم متفرق شدند.» کافی: ۴ / ۲۴۷.

وقوف در عرفه «به صورت ایستاده یا نشسته» کراهت دارد.

۳- «وقوف در مشعر»

مشعرالحرام یا "مزدلفه" یا "جَمْع" جایی است که بین عرفات از شرق و منا از غرب قرار گرفته است،^۱ و حاجی‌ها سنگریزه‌هایی را که با آن‌ها در منا رمی جمرات می‌کنند در اینجا جمع می‌کنند؛ و "مشعرالحرام" نامیده شده است چون یکی از معالم اصلی حج است که درون حدود حرم (مکه) واقع می‌شود، و در مقابل مشعرالحلال "عرفه" قرار می‌گیرد که خارج از حدود حرم واقع شده است.

وقت شرعی مشخص شده برای وقوف در مشعرالحرام همان‌طور که خواهد آمد بین اذان صبح تا طلوع خورشید روز دهم ذی‌حجه است.

«این مبحث شامل مقدمه، و کیفیت آن است»

«مقدمه»

«مستحب است در حرکت» از عرفات «به مشعر» الحرام «میان‌روی داشته باشد»؛ میان‌روی در حرکت یعنی با آرامش وطمأنینه و وقار حرکت کند تا در طول حرکت هیچ‌کسی را آزار ندهد؛ و اگر با ماشین خود از عرفه به سوی مشعر حرکت می‌کند مستحب است به آرامی و آهستگی حرکت کند و عجله - که چه بسا باعث آزار دیگران شود- نداشته باشد.

«و» همچنین مستحب است «وقتی به ریگزار سرخ رسید» یعنی تپه‌های شن سرخ که «در سمت راست راه» عرفات به مشعرالحرام واقع شده است «بگوید: "اللهم ارحم موقفي، وزد في عملي، وسلّم لي ديني، وتقبل مناسکي" "خدایا، به حال من رحم کن، و عمل مرا

۱. اگر از مسجدالحرام به سمت شرق (متماایل به جنوب) حرکت کنیم ابتدا از منا، سپس از مزدلفه و در نهایت به عرفات می‌رسیم؛ یعنی مزدلفه در شرق منا و غرب عرفات قرار دارد. (مترجم)

افزون کن، و دینم را سالم بدار، و مناسکم را بپذیر." و این دعایی است که از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است.^۱

«و» همچنین مستحب است نماز «مغرب و عشا را تا مزدلفه به تأخیر بیندازد، حتی اگر تا یک چهارم شب برسد» یعنی یک چهارم زمان بین غروب خورشید تا اذان صبح؛ پس اگر فرض کنیم خورشید ساعت شش عصر غروب می کند و اذان صبح ساعت چهار صبح باشد یک چهارم شب در چنین حالتی - ساعت هشتم و نیم عصر خواهد بود. به طور کلی کسی که پس از غروب از عرفات به راه می افتد مستحب است نمازهای مغرب و عشا را به تأخیر بیندازد تا به مشعرالحرام برسد، حتی اگر رسیدنش تا یک چهارم شب طول بکشد «و اگر مانعی او را» از رسیدن به مشعرالحرام و به جا آوردن نمازهای مغرب و عشا در آنجا در زمان مقررش «بازداشت در طول راه نماز می خواند».

«و» همچنین مستحب است نماز «مغرب و عشا را با یک اذان و دو اقامه بدون نافله هایشان - پشت سر هم بخواند» یعنی نماز مغرب و عشا را به دنبال هم می خواند و میانشان با هیچ نمازی فاصله نمی اندازد «و نافله های مغرب را تا بعد از» به جا آوردن نماز «عشا به تأخیر بیندازد».

«چگونگی»

یعنی: کیفیت و چگونگی وقوف در مشعرالحرام، و واجبات و مستحباتش:

«واجبات» که سه تا است:

۱. «نیت» زیرا امری عبادی است و به نیت قربت و نزدیکی به خداوند متعال احتیاج

دارد.

۲. «و وقوف در مشعر» یعنی بودن و حضور در آنجا.

«و حد آن» یعنی محدوده مشعرالحرام «مابین مازمین تا حیاض تا وادی محسّر است» که حدود مشعرالحرام است و جزو آن نیست، و در نتیجه وقوف در آنجا در حالت اختیار صحیح نیست. مازم، راه تنگ میان دو کوه است. از آنجا که راهی که میان عرفه و مشعرالحرام است از بین دو کوه می‌گذرد "مازمین" نامیده شده است؛ و این‌ها مرزهای شرقی مشعر از سمت عرفه است؛ و "وادی محسّر" از سمت غرب (از طرف منا) مرز آن است. «و در غیر از مشعر وقوف نمی‌کند» یعنی وقوف برایش جایز نیست «و در صورت ازدحام جمعیت بالا رفتن از کوه جایز خواهد بود» یعنی از مازمین بالا برود و روی آن‌ها وقوف کند.

«و اگر» پس از اذان صبح «نیت وقوف» در مشعرالحرام «کند و سپس بخوابد» تا اینکه خورشید طلوع کند «یا دیوانه شود یا بیهوش شود وقوفش صحیح است».

۳. «و وقوف" بعد از اذان صبح باشد» یعنی اذان صبح روز دهم ذی‌حجه.

«و اگر قبل از آن» یعنی پیش از اذان صبح «عمداً بیرون برود» و خارج شود «در صورتی که شب -حتی اندکی- در آنجا بوده باشد» یعنی در مشعرالحرام حضور داشته باشد، «حجش باطل نمی‌شود؛ البته اگر در عرفات وقوف کرده باشد، با یک گوسفند آن را جبران می‌کند»؛ یعنی واجب است یک گوسفند به‌عنوان کفاره ذبح کند.

خلاصه: اگر شخصی قبل از اذان صبح عمداً از وقوف در مشعرالحرام خارج شود با دو شرط حجش باطل نمی‌شود:

- در عرفه وقوف کرده باشد.
- شب در مشعرالحرام -حتی برای مدت کوتاهی- حضور داشته باشد.

اما اگر عمداً پیش از اذان صبح از مشعرالحرام بیرون برود و در عرفات وقوف نداشته باشد یا در آنجا وقوف داشته باشد ولی شب در مشعرالحرام حضور نداشته باشد در چنین حالتی -حجش باطل خواهد بود.

«زن» به دلیل رعایت حالش «می‌تواند قبل از اذان صبح» از مشعرالحرام «خارج شود» و بیرون برود و همین‌طور «هرکسی که بر جانش بیمناک است». چنین افرادی مدتی از شب را - اگر شده یک ساعت- در "مزدلفه" وقوف می‌کنند و می‌توانند خارج شوند و قبل از اذان صبح به منا بروند، «بدون اینکه جبرانی داشته باشد»؛ یعنی واجب نیست گوسفندی به‌عنوان کفاره کارشان ذبح کنند؛ «و اگر از روی فراموشی» پیش از اذان صبح از مشعرالحرام «خارج شود چیزی بر عهده‌اش نیست» و حج خود را کامل می‌کند.

«و وقوف» یعنی برخاستن برای دعا و ذکر همان‌طور که در مستحبات وقوف در عرفه گفته شد. «پس از اینکه نماز صبح را خواند مستحب است، و اینکه دعاهای مرسوم» را که از اهل بیت (علیهم‌السلام) وارد شده است «بخواند، یا دعایی را که شامل حمد و ثنای خداوند و صلوات بر پیامبر و خاندانش (علیهم‌السلام) است»؛ مثل دعایی که از امام صادق (علیه‌السلام) روایت شده است: "اللهم رب المشعر الحرام فك رقبتي من النار، وأوسع عليّ من رزقك الحلال، وادراً عني شر فسقة الجن والإنس، اللهم أنت خير مطلوب إليه وخير مرغوب وخير مسؤول، ولكل وافد جائزة، فاجعل جائزتي في موطني هذا أن تقبلني عشرتي، وتقبل معذرتي، وأن تجاوز عن خطيئتي، ثم اجعل التقوى من الدنيا زادي" ^۱ "بارخدايا، ای پروردگار مشعرالحرام! مرا از آتش آزاد کن، و از روزی حالات بر من بگستران، و شرّ جن و انس فاسق را از من دور کن. بارخدايا، تو بهترین مطلوب و بهترین رغبت و بهتری مسئول هستی، هر کوچ‌کننده‌ای پاداشی دارد؛ پس پاداش مرا در این وطنم چنین قرار بده که گناهم را ببخشایی و عذرم را بپذیری و از اشتباهم درگذری؛ و سپس تقوای از دنیا را توشه من بگردان."

نکته: برای ما روشن شد منظور از "وقوف مستحب" در اینجا "ایستادن" است، و منظور وقوف در مشعرالحرام به معنای بودن و حضور داشتن در آنجا نیست؛ زیرا این کار یعنی حضور داشتن- امری واجب از ابتدای اذان صبح است، و به تأخیر انداختن آن تا پس از نماز صبح

صحیح نیست.

«و» همچنین «برای کسی که "صروره" است» یعنی کسی که اولین مرتبه است حج به جا می‌آورد. مستحب است «در مشعر» الحرام «با پای برهنه گام بردارد، و بالا رفتن از "قزح" و ذکر خدا روی آن مستحب است». قزح به معنای ارتفاع است، و اسم کوهی در "مزدلفه" است که رسول خدا ﷺ در حجة الوداع بر آن ایستاد و جایی است که "مسجد مشعرالحرام" که در حال حاضر موجود است در آنجا ساخته شده است، و در میانه فاصله بین مسجد "نمره" در عرفات و مسجد "خیف" در منا قرار دارد.

«مسائل پنج‌گانه:»

- «اول: وقت وقوف در مشعر» الحرام برای فرد دارای اختیار عبارت است از «بین اذان صبح تا طلوع خورشید، و برای مضطر» که امکان درک وقوف در وقت مذکور را ندارد و قتش «تا زوال خورشید» ادامه می‌یابد، و این یعنی وقوف در مشعرالحرام مانند وقوف در عرفه دو وقت دارد: در حالت اختیار، بین اذان صبح روز دهم ذی‌حجه تا طلوع خورشید؛ و در حالت اضطرار، پس از طلوع خورشید تا ظهر روز دهم ذی‌حجه.
- «دوم: کسی که عمداً نه شب و نه بعد از اذان صبح در مشعر» الحرام «وقوف نکند حشش باطل می‌شود؛ و اگر این کار» یعنی وقوف در مشعرالحرام «را از روی فراموشی ترک کرده باشد، اگر در عرفات وقوف کرده باشد [حشش] باطل نمی‌شود، و اگر هر دو را ترک کرده باشد» یعنی نه در عرفات وقوف کند و نه در مشعرالحرام، «حشش باطل می‌شود، چه» ترک کردنش «عمدی بوده باشد و چه از روی فراموشی».
- «سوم: کسی که» نه در حالت اختیار و نه در حالت اضطرار «در عرفات وقوف نکند و مشعر را پیش از طلوع خورشید درک کند حشش صحیح است»؛ زیرا وقت اختیاری مشعر را درک کرده است؛ «ولی اگر آن را از دست بدهد [حشش] باطل می‌شود»،

حتی اگر وقت اضطرار را درک، و قبل از ظهر در آنجا وقوف کند؛ «و اگر در عرفات» در زمان اختیار یا اضطرار «وقوف کرده باشد اینکه مشعر را پیش از ظهر درک کند برایش جایز خواهد بود».

نکته: در مسئله پنجم از مسائل وقوف در عرفات گفته شد درک وقت اختیاری یکی از دو موقف "عرفه و مشعرالحرام" کافی خواهد بود تا به صحت حج حکم شود، چه برسد به اینکه درک وقت اضطراری وقوف دیگر نیز به آن افزوده شود؛ همچنین اگر وقت اضطراری هر دو وقوف را درک کند برای حکم به صحت حج کافی خواهد بود؛ برخلاف زمانی که فقط وقت اضطرار یکی از دو وقوف را درک کند که به باطل شدن حج منجر می‌شود.

• «چهارم: کسی که حشش باطل شده است» و نمی‌تواند آن را کامل کند، مثل کسی که احرام حج بسته ولی هم وقوف عرفه و هم وقوف مشعرالحرام را ترک کرده است، در چنین حالتی «با عمره مفرده از احرام خارج می‌شود» یعنی نیتش را از حج به عمره مفرده تغییر می‌دهد و اعمال آن را انجام می‌دهد و با تقصیر آخرین عمل از اعمال عمره مفرده از احرامش خارج می‌شود؛ «و سپس» برای او واجب خواهد شد «آن را قضا کند» یعنی حجی را که باطل کرده است؛ «البته اگر واجب بوده باشد، با همان خصوصیتی که واجب بوده است، یعنی تمتع یا قران یا افراد» قضا کند؛ مثلاً اگر واجبش حج تمتع بوده و آن را باطل کرده باشد قضای حج تمتع بر او واجب خواهد شد؛ و به همین ترتیب برای حج‌های دیگر.

• «پنجم: کسی که حشش باطل شده است اعمالش از وی ساقط می‌شود»؛ یعنی اعمال حج، مثل رمی جمرات، و بیتوته در منا، و طواف، و سعی و مانند آنها؛ و انجام آنها برای وی واجب نیست، ولی همچنان محرم است «و مستحب است تا تمام شدن روزهای تشریق در منا اقامت داشته باشد» یعنی روزهای یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی‌حجه. «و سپس کارهای عمره را انجام دهد که با انجامشان» از احرامی که برای حج بسته بود «خارج می‌شود».

نکته: ساقط شدن اعمال حج از کسی که حش باطل شده است به این معنا نیست که بلافاصله از احرام خارج می‌شود و می‌تواند هر کاری را که فرد غیرمُحرم انجام می‌دهد انجام دهد، مثل استفاده از عطر و نزدیکی با زن‌ها و کارهای نظیر آن، بلکه همچنان مُحرم باقی می‌ماند و باید از محرّمات احرام دوری کند تا اینکه عمرهٔ مفرده را به پایان برساند و از احرام بیرون بیاید؛ و در این هنگام است که هرآنچه با احرام بر او حرام بوده است حلال خواهد شد.

«پایان:»

«وقتی وارد مشعر» الحرام «شود» یعنی به مزدلفه برسد «مستحب است هفتاد عدد سنگریزه از آنجا بردارد»؛ زیرا به هفت سنگریزه برای رمی جمرهٔ عقبه در روز دهم ذی‌حجه، و سپس به بیست و یک سنگریزه برای رمی جمرات سه‌گانه در روز یازدهم، و همانند آن در روز دوازدهم نیازمند است، که در نتیجه مجموعاً چهل و نه سنگریزه می‌شود؛ و اگر ماندن تا روز سیزدهم را در "منا" انتخاب کند قبل از کوچ کردن به بیست و یک سنگریزهٔ دیگر نیز برای رمی جمرات سه‌گانه نیازمند خواهد بود، که در نتیجه در بیشترین حالت در مجموع به هفتاد سنگریزه احتیاج خواهد داشت؛ «و اگر از مکان دیگری بردارد» یعنی سنگریزه‌ها را از جای دیگری از حرم (مکه) غیر از مشعرالحرام بردارد «جایز است، ولی» واجب است آن‌ها را «از حرم» بردارد نه از خارج از آن؛ البته «به غیر از مسجدها» که برداشتن سنگریزه‌هایی که در آن‌ها هست جایز نیست.

«و در آن» یعنی برداشتن سنگریزه‌ها «سه شرط واجب است»:

۱. «طوری باشد که به آن سنگ گفته شود» و رمی با آجر و نگین و مهره و عقیق و نظایر آن‌ها که از نظر عرفی سنگ نامیده نمی‌شوند کافی نخواهد بود.
۲. «از حرم باشد»؛ پس صحیح نیست سنگریزه‌ها از خارج از حرم باشد.
۳. «و بکر باشد»؛ یعنی شخصی دیگر از آن برای رمی استفاده نکرده باشد. بنابراین استفاده از سنگریزه‌هایی که نزدیک جمره‌ها در اثر رمی حاجی‌ها جمع شده باشد صحیح نیست.

«و مستحب است رنگی باشد»؛ یعنی دارای نقاطی باشد که رنگشان با رنگ سنگریزه‌ها متفاوت است. «سست باشد» یعنی سخت نباشد «و به اندازه یک سر انگشت» یعنی یک بند انگشت «باشد. سرمه‌ای نقطه‌نقطه» باشد یعنی رنگش سرمه‌ای باشد، «و برداشته شود» یعنی تمام سنگریزه‌ها از زمین برداشته شوند، و شکسته‌شده یا قسمتی از سنگ دیگر نباشد. «و مکروه است سفت یا شکسته‌شده باشد»؛ مثلاً سنگریزه‌های بزرگ را به چند قطعه بشکنند و هر قطعه از آن را یک سنگ محسوب کند؛ چنین کاری مکروه است.

«برای غیر امام مستحب است اندکی پیش از طلوع خورشید» از مشعرالحرام به منا «حرکت کند، ولی از وادی محسّر عبور نکند» و از آن نگذرد، و این دره مشعرالحرام را به منا متصل می‌کند، «مگر پس از طلوع خورشید؛ و» برای «امام» مستحب است در مشعرالحرام «درنگ کند تا» خورشید «طلوع کند» و سپس از آنجا به منا به راه بیفتد.

«و» همچنین «در وادی محسّر» برای پیاده مستحب است «سعی» انجام دهد، یعنی راه رفتن سریع نه دویدن، و برای سواره مستحب است چهارپا یا ماشین را سریع‌تر براند، «درحالی‌که» دعای رسول خدا ﷺ را می‌خواند و «می‌گوید: "اللهم سلم عهدي، واقبل توبتي، وأجب دعوتي، واخلفني فيمن تركت بعدي" "خدایا، پیمان مرا سالم بگردان، و توبه‌ام را بپذیر، و دعایم را قبول کن، و جانشین من در آن‌هایی که به جا گذاشتم باش."» همان‌طور که فرزندش امام صادق (علیه السلام) از ایشان روایت کرده است؛ «و اگر در آنجا» یعنی در وادی محسّر- «سعی را انجام نداده بود» تا اینکه از آنجا عبور کرد، «بازگردد و سعی مستحبی را انجام دهد».

۴- «ورود به منا و اعمال عبادی اش»

منا: منطقه یا دره‌ای است که در شرق مکه در مسیر عرفات واقع شده است، و تقریباً

شش کیلومتر از مسجدالحرام فاصله دارد، و مرز آن از شمال غربی "جمره عقبه"، و از جنوب شرقی "وادی محسر" و از شمال کوه قویس و از جنوب کوه ثبیر است.

از امام رضا علیه السلام درباره علت نامیدن آن به این اسم پرسیده شده است و فرمود: "جبرئیل علیه السلام آنجا عرض کرد: ای ابراهیم، از پروردگارت هرچه می‌خواهی آرزو کن. ابراهیم در دلش خواست خداوند به‌جای فرزندش اسماعیل قوچی قرار دهد و به او دستور بدهد به‌عنوان فدیۀ او ذبحش کند؛ و آرزویش به او داده شد."^۱

به‌طور کلی «وقتی» حاجی صبح روز دهم ذی‌حجه «وارد منا شد مستحب است دعا‌های مرسوم را» که از خلفای خداوند (درود خداوند بر آن‌ها) روایت شده است «بخواند».

«مناسک و اعمال آن در روز [عید] قربان» یعنی دهم ذی‌حجه «سه تاست که» به ترتیب «عبارت‌اند از»:

۱. «رمی جمره عقبه» یعنی جمره کبری.
۲. «سپس ذبح» یعنی ذبح قربانی.
۳. «و سپس حلق و تراشیدن مو» یا «تقصیر» (کوتاه کردنش).

این‌ها اعمال منا در روز دهم هستند و باید آن‌ها را به ترتیب انجام داد؛ یعنی با رمی آغاز می‌کند، و سپس ذبح، و سپس حلق یا تقصیر را انجام می‌دهد.

«اول»: رمی

«واجبات آن، امور» چهارگانه «زیر است»:

۱. «نیت»؛ زیرا "رمی" امری عبادی است، و در نتیجه نیت قربت و نزدیکی به خداوند در آن واجب است.

۲. «تعداد، که هفت تاست»؛ یعنی واجب است جمره را با هفت سنگریزه رمی کند.
۳. «و پرتاب آن» به جمره «به طوری که» عرفاً «رمی نامیده شود»؛ مثلاً اگر سنگ‌ها را روی جمره قرار دهد کفایت نخواهد کرد، زیرا این کار "رمی" نامیده نمی‌شود.
۴. «زدن آن‌ها» یعنی سنگریزه‌ها «به جمره با کاری که انجام می‌دهد» یعنی با رمی و پرتاب کردن. جمره بنایی است که در منا وجود دارد، و به این دلیل به این نام نامیده می‌شود که با "جمره‌ها" (ریگ‌ها و سنگریزه‌ها) رمی می‌شود.

در هر حالتی «اگر» سنگ پس از انداختنش «به چیزی برخورد کند و کمانه کند و به جمره برخورد کند» یا با چیز سفتی به آن ضربه بزند و آن را به سوی جمره پرتاب کند «جایز است» و رمی صحیح است و جزو تعداد مطلوب محسوب می‌شود؛ زیرا اینکه "به جمره برخورد کرده است" به آن اطلاق خواهد شد، و همین برای محقق شدن "رمی مطلوب از نظر شرعی" کفایت می‌کند؛ «و اگر ضعیف پرتاب کند» به طوری که نتواند به جمره برسد «و حرکت چیز دیگری مثل حیوان یا انسان آن را کامل کند جایز نخواهد بود»؛ یعنی رمی صحیح نیست و جزو تعداد مطلوب شمرده نمی‌شود؛ زیرا اینکه "به جمره اصابت کرده باشد" بر آن اطلاق نمی‌شود، بلکه برخورد با کار فرد دیگری محقق شده است؛ «و همچنین اگر شک کند و نداند» سنگ به «جمره اصابت کرده است یا نه نیز حکم به همین ترتیب است» و کفایت نمی‌کند و جزو تعداد مطلوب شرعی محسوب نمی‌شود؛ «و اگر آن» یعنی سنگ «را بدون رمی روی جمره بیندازد» باز هم «کفایت نمی‌کند»؛ زیرا آنچه شرعاً ملاک است "رمی" است و بدیهی است "گذاشتن بدون پرتاب" رمی محسوب نمی‌شود.

نکته: واجب است رمی هفت سنگریزه به صورت جداگانه یا یکی بعد از دیگری انجام شود، و رمی همه آن‌ها با یک پرتاب صحیح نیست.

«در آن» یعنی رمی «شش چیز مستحب است»:

۱. «طهارت»؛ و فرقی نمی‌کند با غسل باشد یا وضو؛ یا در صورت عدم امکان طهارت آبی، با خاک طهارت بگیرد.
 ۲. «دعا، وقتی می‌خواهد رمی کند» با دعاهای وارد شده از خلفای خدا، مثل دعای روایت شده از امام صادق (علیه السلام): ... وقتی سنگ‌ها را به دست گرفتی بگو: "اللهم هؤلاء حصیاتی فاحصهن لی، وارفعهن فی عملی" "خدایا، این‌ها سنگ‌ریزه‌های من است، پس آن‌ها را برایم بشمار، و آن‌ها را در عملم بالا ببر."^۱
 ۳. «میان او و جمره، ده تا پانزده ذراع فاصله باشد.»
 ۴. «به صورت "خذف" رمی کند.» "خذف" یعنی رمی سنگ‌ریزه‌ها با دو انگشت، مثل انگشت‌های شست و سبابه، به این صورت که سنگ‌ریزه‌ها را با داخل شست خود بگیرد و سپس آن‌ها را با ناخن سبابه به سوی جمره پرتاب کند.
 ۵. «دعا با پرتاب هر سنگ‌ریزه» با دعای وارد شده از امام صادق (علیه السلام): ... سپس رمی می‌کنی و با هر سنگ‌ریزه می‌گویی: "الله اکبر، اللهم ادرأ عني الشيطان، اللهم تصدیقاً بکتابک وعلی سنة نبیک، اللهم اجعله حجاً مبروراً وعملاً مقبولاً وسعیاً مشکوراً وذنباً مغفوراً" "الله اکبر. خدایا، شیطان را از من دور کن. بارخدایا، با تصدیق کتابت و براساس سنت پیامبرت. بارخدایا، این را حجی پذیرفته‌شده و عملی مقبول و تلاشی مشکور و گناهی آمرزیده قرار بده."^۲
 ۶. «و پیاده باشد؛ ولی اگر سواره باشد» نیز «جایز است».
- «در جمره عقبه» یعنی جمره بزرگ، مستحب است «رو به جمره و پشت به قبله باشد»؛ یعنی صورتش به سوی جمره و پشتش به قبله باشد، «و در غیر آن» یعنی رمی دو جمره کوچک و وسطی، مستحب است «هم رو به آن‌ها و هم رو به قبله باشد».

۱. کافی، کلینی: ۴، ۴۷۹.

۲. همان منبع.

نکته: در دوران اخیر بنای جمره‌های عقبه و بقیه جمره‌ها در منا توسعه یافته است؛ به طوری که "بنای جمره" بسیار بزرگ‌تر از وضعیت قبلی‌اش است. در این حالت رمی روی بنای موجود نیز کفایت می‌کند و دقت کردن به حدود مساحت بنای قدیمی واجب نیست.

«دوم: ذبح» یا قربانی کردن

«که شامل چند مبحث است»:

«اول: قربانی»

قربانی (هدی): چهارپایی است که به حرم برده می‌شود، و حاجی آن را در روز عید قربان در منا ذبح می‌کند.

«و این کار برای تمتع‌گزار» یعنی کسی که حج تمتع به جا می‌آورد «واجب است، و بر دیگران» که حج قران یا افراد به جا می‌آورند «واجب نیست، چه فریضه باشد و چه نافلة»؛ یعنی چه حش واجب بوده باشد و چه مستحب؛ «و اگر مکی» یعنی شخصی که ساکن مکه است. «تمتع به جا بیاورد» و قبلاً بیان شد واجب او یا قران است یا افراد، ولی می‌تواند حج تمتع نیز انجام دهد، به همین دلیل اگر حج تمتع انجام دهد «قربانی بر وی واجب می‌شود».

نکته: اگر "مکی" (ساکن مکه) از همان ابتدا حج تمتع انجام بدهد همان‌طور که گفته شد. قربانی بر وی واجب می‌شود، ولی اگر از همان ابتدا حج افراد یا قران انجام دهد و سپس نیتش را از آن‌ها به حج تمتع تغییر دهد و پیش‌تر جواز تغییر این دو حج به تمتع چه در حالت اختیار و اضطرار گفته شد. قربانی بر وی واجب نخواهد بود.

«اگر کسی که حج تمتع به جا می‌آورد برده (مملوک) بوده» و حش «با اجازه مولایش باشد مولایش حق انتخاب دارد که از طرف او قربانی کند» یعنی مولا ذبح قربانی را از طرف او در منا را بر عهده بگیرد «یا به او دستور بدهد روزه بگیرد» یعنی ده روز روزه به جای قربانی؛ «و

اگر برده درحالی که آزاد شده است یکی از دو موقف «یعنی عرفه یا مشعرالحرام» را درک کند، قربانی در صورت داشتن توانایی بر وی واجب می‌شود، و در صورت عدم توانایی، روزه» بر او واجب می‌شود؛ به این معنا که برده اگر حج انجام دهد و عرفه یا مشعرالحرام را درحالی که آقایش او را آزاد کرده است درک کند ذبح قربانی بر او واجب خواهد بود؛ البته اگر توانایی آن را داشته باشد، وگرنه بر او واجب خواهد بود ده روز روزه بگیرد؛ چراکه توانایی قربانی کردن را نداشته است.

«نیت در ذبح شرط است»، زیرا عملی عبادی است و نیت نزدیکی به خدا در آن واجب است؛ «و جایز است شخص دیگری ذبح آن را از طرف وی بر عهده بگیرد، به شرط آنکه مؤمن باشد؛ و ذبح آن» یعنی ذبح قربانی «باید در منا انجام شود» نه در جای دیگر.

«و یک» قربانی «به‌عنوان» قربانی «واجب فقط برای یک» نفر «کفایت می‌کند» و فرقی نمی‌کند قربانی شتر باشد یا گاو یا گوسفند؛ «و گاو» یعنی یک گاو «به‌جای هفت» نفر «در ندب» یعنی قربانی مستحبی «کفایت می‌کند».

«برای تهیهٔ قربانی واجب نیست لباس‌های گران‌بهای خود را بفروشد، بلکه به روزه کفایت می‌کند»؛ به این معنا که ذبح قربانی در منا بر حاجی واجب است، ولی اگر توانایی انجامش را نداشت مثلاً پول خریدن قربانی را نداشت بر او واجب می‌شود به‌جایش ده روز روزه بگیرد، و اگر لباسی قیمتی دارد بر او واجب نیست آن را برای فراهم‌ساختن مبلغ قربانی واجب بفروشد؛ ولی اگر فروخت و با هزینه‌اش قربانی خرید و آن را در منا ذبح کرد جایز است و در این صورت روزه بر او واجب نخواهد بود.

«اگر قربانی گم شود» یعنی از نزد صاحبش متواری شود «و شخص دیگری به‌غیر از صاحبش آن را ذبح کند برای وی کفایت نمی‌کند» یعنی به‌عنوان قربانی برای صاحبش کفایت نمی‌کند، حتی اگر آن را در منا ذبح کرده باشد؛ زیرا ذبحی که کفایت می‌کند به "نیت" مشروط شده است و فقط توسط مالک یا وکیلش انجام می‌شود و در نتیجه ذبح قربانی دیگری در منا

بر او واجب خواهد شد. «جایز نیست چیزی از قربانی را از منا خارج کند، بلکه آن را به مصرفش» یعنی مستحقش «در همان جا» یعنی در منا «می‌رساند».

«و ذبح آن در روز قربانی» - که دهم ذی‌حجه است - پس از رمی «واجب خواهد بود» و «قبل از حلق انجام می‌شود، و اگر آن را بعد» از حلق «انجام دهد» یعنی ابتدا حلق، و سپس قربانی را ذبح کند «گناه کرده است، ولی کفایت می‌کند»؛ یعنی به همان کاری که انجام داده است بسنده می‌کند و واجب نیست قربانی دیگری ذبح کند؛ و سپس بعد از آن حلق می‌کند. «همچنین اگر آن را در [روزهای] باقی‌مانده ذی‌حجه ذبح کند نیز جایز است»، یعنی برایش کفایت می‌کند، ولی به دلیل ذبح نکردنش در روز قربانی، گناه کرده است.

«دوم: خصوصیات قربانی»

توجه به «سه [ویژگی] واجب است:»

- «اول: جنس؛ و واجب است از چهارپایان - شتر یا گاو یا گوسفند - باشد.»
- «دوم: سن. از شترها فقط "ثنی" کفایت می‌کند؛ و منظور شتری است که پنج سال داشته و وارد سال ششم شده باشد؛ و از گاوها و بزها» حیوانی که مو دارد «یعنی یک سال داشته و وارد سال دوم شده باشد؛ و از گوسفندها» بره‌ای که پشم دارد، «و سنش جذع باشد» یعنی در سال اول عمرش باشد؛ و "جذع" در گوسفندها یعنی حیوانی که هفت ماه را کامل کرده و وارد ماه هشتم شده است.
- «سوم: بی‌عیب باشد» یعنی خلقتش کامل باشد «و در نتیجه کور کفایت نمی‌کند»، چه کوری‌اش واضح بوده باشد و چه نباشد، «و لنگ نباشد به طوری که آشکارا لنگ بزند»؛ ولی اگر لنگ بودن قربانی خفیف باشد و او را از حرکت با گله باز ندارد، کفایت می‌کند و اشکالی در آن نخواهد بود؛ «و شاخش تا [لایه] درونی‌اش شکسته نباشد» ولی اگر فقط پوسته بیرونی شاخ شکسته باشد اشکالی ندارد؛ «و حیوان گوشش بریده نباشد» حتی اگر قسمتی از گوشش بریده شده باشد؛ «و نر اخته شده نباشد». "خصی"

اخته) نری است که بیضه‌هایش کشیده یا بریده شده، یا به شکل دیگری بیضه‌هایش را از دست داده باشد. «و حیوان "مهزول" (لاغر) نباشد، به طوری که روی کلیه‌هایش چربی نداشته باشد.»

«اگر حیوانی را به عنوان "مهزول" خریده باشد و به همان صورت» یعنی مهزول «باشد» به عنوان قربانی واجب «برایش کفایت نمی‌کند؛ ولی اگر "سمین" (فربه) بوده باشد برایش کفایت می‌کند»، چه وضعیتش قبل از ذبح برایش مشخص شود و چه بعد از ذبح. «همچنین اگر آن را به عنوان فربه خریده ولی مهزول (خیلی لاغر) باشد» برایش کفایت می‌کند؛ البته اگر وضعیت آن بعد از ذبح برایش روشن شود؛ ولی اگر این موضوع قبل از ذبح برایش روشن شده باشد برایش کفایت نخواهد کرد و باید آن را جایگزین کند.

«اگر آن را به عنوان کامل و بی‌عیب بخرد ولی روشن شود عیناک بوده است» به عنوان قربانی واجب «برایش کفایت نمی‌کند» و باید آن را با قربانی دیگری که خلقتش کامل است جایگزین کند؛ چه وضعیت آن پیش از ذبح برایش روشن شود و چه پس از آن.

«و مستحب است حیوان» بیش از حد مطلوب شرعی «چاق و فربه باشد، و چشم‌سیاه و شکم‌سیاه و پاهایش سیاه باشد»؛ یعنی "فی سواد" (در سیاهی) یعنی چشم‌ها و دورشان سیاه باشد، و رنگ شکمش که رویش می‌نشیند، و رنگ پاهایش که رویشان راه می‌رود نیز به همین صورت (سیاه) باشد؛ «و در عرفه به همراهش باشد» یعنی مستحب است "قربانی" به همراهش در عرفه حاضر باشد.

«از بدنه‌ها» یعنی شترها «و گاوها، بهترین قربانی ماده آن است، و از بره‌ها و بزها، نرهایشان؛ و شتر را درحالی که ایستاده است و بین سُم (خف) و زانوش را بسته‌اند نحر کند.» "خف" برای شتر مثل "سُم" (حافر) برای اسب است؛ «و از سمت راست» شتر «به آن خنجر بزنند».

«و» همچنین مستحب است «هنگام ذبح» با دعا‌های وارد شده از خلفای خدا «به درگاه

الهی دعا کند؛ مثل دعای روایت شده از امام صادق (علیه السلام): «وجهت وجهی للذی فطر السماوات والأرض حنیفاً وما أنا من المشرکین، إن صلاتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین، لا شریک له، وبذلك أمرت، وأنا من المسلمین، اللهم منک ولك، بسم الله والله أكبر، اللهم تقبل منی»^۱ «رویم را خالصانه به سوی خدایی می‌کنم که آسمان‌ها و زمین را آفرید، و من جزو مشرکین نیستم. نمازم و اعمالم و زندگی‌ام و مردنم برای خداوند، پروردگار جهانیان است که شریکی ندارد، و من به این دستور داده شدم، و جزو تسلیم‌شدگانم. خدایا از تو و برای تو. بسم الله، و الله اکبر. خدایا، از من بپذیر). «و» اگر شخص دیگری به نمایندگی از او ذبح می‌کند «دست خود را روی دست ذبح‌کننده قرار دهد» یعنی دست خود را هنگام ذبح قربانی به همراه دست ذبح‌کننده قرار دهد؛ «و اگر خودش به‌خوبی می‌تواند» ذبح کند «بهتر است خودش ذبح را انجام بدهد».

«مستحب است آن را سه قسمت کند»؛ یعنی گوشت قربانی را بعد از ذبح به سه قسمت تقسیم کند؛ «یک‌سومش را خودش بخورد، و یک‌سومش را» به مؤمنان نیازمند «صدقه بدهد، و یک‌سوم آن را» به دوستان و برادران مؤمنش «هدیه بدهد»، حتی اگر نیازمند نباشند؛ «و خوردن از آن -حتی اگر شده مقداری کم- واجب است» و آنچه را باقی می‌ماند به نیازمندان صدقه می‌دهد یا به‌عنوان صدقه و هدیه توزیع می‌کند.

«قربانی کردن گاو میش یا گاو نر یا "موجوء" کراهت دارد» و منظور از "موجوء" گاو نری است که بیضه‌هایش در اثر صدمه و آسیب از بین رفته است، ولی قطع نشده است؛ چراکه قطع و کشیدن باعث می‌شود حیوان بدون بیضه باشد و -گفته شد- در این صورت به‌عنوان قربانی کفایت نمی‌کند.

◀ «سوم: بَدَل» یا جایگزین

یعنی چیزی که جایگزین قربانی می‌شود.

«کسی که پول دارد ولی قربانی نیافته است واجبش به روزه تبدیل می‌شود» و پرداخت پول به جای قربانی برایش کفایت نمی‌کند؛ زیرا جایگزین شرعی هنگام معذور بودن از تقدیم قربانی، روزه است نه پرداخت پول؛ «و اگر هر دو را نداشت» یعنی قربانی و هزینه‌اش را نداشت، و در نتیجه قربانی نداشته باشد و پولی هم نداشته باشد که با آن قربانی بخرد «ده روز روزه می‌گیرد؛ سه روز پشت سر هم در حج» و هفت روز پس از بازگشت نزد خانواده‌اش، که ده روز کامل می‌شود؛ اما برای سه روز در حج می‌تواند «یک روز قبل از ترویبه و روز ترویبه و روز عرفه» را روزه بگیرد، یعنی روزهای هفتم و هشتم و نهم ذی‌حجه، البته اگر بتواند چنین کند؛ «و اگر نتوانست چنین کند» مثلاً از اینکه نمی‌تواند قربانی ذبح کند عصر روز هفتم ذی‌حجه آگاه شود، در چنین حالتی «روز ترویبه و عرفه را روزه می‌گیرد، و سپس بعد از کوچ» از منا «روز سوم را روزه می‌گیرد»؛ زیرا نمی‌تواند روز دهم را روزه بگیرد؛ چراکه می‌دانیم روزه عید حرام است. همچنین گرفتن روزه‌های تشریق برای کسی که در مناسبت جایز نیست، و در نتیجه سومین روز را به پس از کوچ کردن از منا موکول می‌کند؛ «و اگر روز ترویبه را» نیز «از دست بدهد» مثلاً عصر روز ترویبه متوجه شود نمی‌تواند قربانی تهیه کند، در چنین حالتی «آن را به تأخیر می‌اندازد» یعنی سه روز روزه را «تا بعد از کوچ کردن» به تأخیر می‌اندازد؛ و در این صورت صحیح نخواهد بود روزه‌اش را در روز عرفه آغاز کند؛ زیرا از حرام بودن روزه روز بعدش آگاه است، و در نتیجه پشت سر هم بودن که از نظر شرعی شرط شده است برایش محقق نمی‌شود؛ و به همین دلیل باید سه روز روزه را تا بعد از کوچ کردنش از منا به تأخیر بیندازد.

«جلو انداختن آن» یعنی روزه سه روز «از اول ذی‌حجه پس از اینکه مشغول متعه شد جایز است»؛ یعنی پس از اینکه به عمره تمتع اقدام و آن را شروع کرد؛ مثلاً اگر پیش از اذان صبح روز اول ذی‌حجه برای عمره تمتع احرام ببندد و می‌داند نمی‌تواند قربانی کند، در این صورت می‌تواند سه روز را در روزهای اول و دوم و سوم ذی‌حجه روزه بگیرد؛ «و گرفتن روزه‌هایش در

طول ذی حجه نیز جایز است» به شرط اینکه سه روز متوالی باشد «و اگر دو روز را روزه بگیرد و روز سوم را افطار کند برایش جایز نخواهد بود و» روزه سه روز متوالی را «از سر می گیرد، مگر اینکه این» یعنی روز سوم «روز عید باشد، که در این صورت» همان طور که قبلاً توضیح داده شد «سومین روز را بعد از کوچ روزه می گیرد».

«به جا آوردن روزه این سه روز فقط در ذی حجه و پس از محرم شدن برای متعه» یعنی عمره تمتع «صحیح است» و این یعنی روزه "روزهای سه گانه" چهار شرط دارد:

۱. روزه هایش را در طول سفر حج بگیرد.
۲. متوالی و پشت سرهم باشد.
۳. در ذی حجه بگیرد؛ پس اگر قبل یا بعد از ذی حجه بگیرد صحیح نیست.
۴. پس از مشغول شدن به عمره تمتع بگیرد؛ بنابراین اگر قبل از محرم شدن برای عمره تمتع روزه بگیرد صحیح نخواهد بود.

«اگر ذی حجه تمام شود و این» سه روز «را روزه نگرفته باشد، در آینده قربانی می کند»؛ یعنی بر او واجب است در سال آینده قربانی ذبح کند؛ مثلاً شخصی را مکلف کند قربانی بخرد و به نیابت از خودش در منا در روز قربانی ذبح کند؛ «و اگر روزه بگیرد» یعنی سه روز را در حج روزه بگیرد «و سپس قربانی را بیابد، حتی اگر قبل از شروع کردن هفت» روز باقی مانده آن را بیابد، یعنی هنوز شروع به گرفتن آن هفت روز نکرده باشد «قربانی بر وی واجب نخواهد بود و می تواند روزه ها را ادامه دهد» یعنی هفت روز باقی مانده را پس از بازگشت به سوی خانواده اش کامل می کند و حکمش به قربانی باز نمی گردد، «ولی اگر به قربانی بازگردد بهتر است».

این ها در خصوص روزه های سه روز در ایام حج بود.

«و» اما «روزه های هفت» روز باقی مانده را «بعد از رسیدن به خانواده اش» می گیرد؛ «و موالات» یعنی پیایی بودن «در آن شرط نیست» و در نتیجه اگر به شکل پراکنده بگیرد نیز صحیح خواهد بود. «اگر» پس از حج «در مکه اقامت داشت» اینکه بلافاصله به گرفتن این

روزه‌ها اقدام کند صحیح نخواهد بود؛ بلکه «به مقدار رسیدن به خانواده‌اش منتظر می‌ماند، البته اگر از یک ماه بیشتر نشود»؛ به این معنا که کسی که پس از پایان حج در مکه اقامت دارد اگر بخواید هفت روز را روزه بگیرد بلافاصله پس از اقامت شروع به گرفتن روزه‌ها نمی‌کند، بلکه به اندازه سپری شدن مدتی که به‌طور معمول طول می‌کشد تا به خانواده‌اش بازگردد منتظر می‌ماند. مثلاً اگر پس از اتمام حج یک هفته لازم باشد تا به خانواده‌اش برسد منتظر می‌ماند تا یک هفته از اقامتش سپری شود و سپس هفت روز را روزه می‌گیرد؛ ولی اگر مدتی که لازم است تا به خانواده‌اش برسد بیش از یک ماه باشد گذشت "یک ماه" از تاریخ اقامتش برایش کفایت می‌کند تا پس از آن هفت روز باقی‌مانده را روزه بگیرد.

«اگر کسی که این روزه بر او واجب است بمیرد درحالی که روزه نگرفته است واجب است ولیّ وی از طرفش روزه بگیرد» یعنی فرزند بزرگش، اگر چنین فرزندی داشته باشد؛ «هم سه روز و هم هفت روز را» البته همان‌طور که قبلاً توضیح داده شد با در نظر داشتن شرط توالی برای سه روز و نه برای هفت روز؛ و ولیّ نمی‌تواند به‌جای ده روز روزه گرفتن از طرف او در منا قربانی ذبح کند؛ زیرا آنچه واجب است و به ذمه میت تعلق داشته، روزه بوده است نه ذبح قربانی.

«کسی که "بدنه" یعنی شتر «به‌عنوان نذر یا کفاره بر او واجب شده ولی نیافته باشد» به‌جایش «باید هفت گوسفند قربانی کند، و اگر قربانی قطعی شود» یعنی بر او واجب شود. «و کسی که بر او واجب شده است فوت کند از اصل ماترکش» قبل از تقسیم آن میان ورثه «تهیه می‌شود»؛ زیرا جزو حقوق مالی واجب بر ذمه میت است، درست مثل دین؛ و در نتیجه پرداخت و تهیه آن از اصل ماترک میت واجب خواهد بود.

◀ «چهارم: قربانی احج| قران»

قربانی قران یعنی حیوانی که حاجی یا عمره‌گزار هنگام ادای حج قران یا عمره مفرده به‌عنوان قربانی به همراه خود می‌برد.

نکته: این قربانی در اصل بر مکلف واجب نیست، برخلاف قربانی تمتع؛ زیرا او یعنی مکلف اساساً می‌توانسته است حج افراد را انجام دهد نه حج قران، و این یعنی او قربانی قران را داوطلبانه آورده است، هرچند پس از اینکه آن را به‌همراه آورد ذبحش بر او واجب می‌شود؛ و وجوب ذبح قربانی به‌دلیل به‌همراه آوردنش بوده است نه چیز دیگری.

به‌طور کلی «قربانی [حج] قران از دارایی‌های کسی که آن را با خود [به مکه] می‌برد خارج نمی‌شود»؛ به این معنا که به‌محض اینکه قربانی را مشخص کرد تا به‌همراه خود در حج یا عمره ببرد از اموال و دارایی‌هایش خارج نمی‌شود؛ «و» به همین دلیل «می‌تواند» یعنی حق دارد «آن را تغییر دهد و در آن تصرف کند»؛ مثلاً آن را بفروشد یا ذبح کند و بخورد و کارهای دیگر؛ حتی «وقتی اشعار یا تقلید کند» نیز از دارایی‌هایش خارج نمی‌شود تا وقتی که عملاً آن را با خود نیاورده باشد؛ و پیش‌تر معنای اشعار و تقلید گفته شد؛ به‌طور خلاصه «اشعار» یعنی کوهان شتر را از سمت راستش بشکافد و صورت حیوان را خون‌آلود کند؛ و «تقلید» یعنی کفشی را که با آن نماز خوانده است به گردن گوسفند یا گاو آویزان کند. خلاصه اینکه تا وقتی که عملاً حیوان را برای حج یا عمره به‌همراه خود نیاورده باشد از اموالش خارج نمی‌شود، حتی اگر آن را اشعار یا تقلید کرده باشد؛ «ولی وقتی» عملاً «حیوان را» برای حج یا عمره به‌همراه خودش «بیاورد حتماً باید آن را در منا نحر کند؛ البته اگر آن را برای احرام حج در نظر گرفته» و با خود آورده «باشد، و اگر برای عمره در نظر گرفته باشد در اطراف کعبه در "حَزْوَرَة" ذبح می‌کند» مانند "قسوره"؛ و منظور تپه‌ای است خارج از مسجدالحرام که نزدیک صفا و مروه واقع شده و بهترین مکان نحر در مکه است.

«اگر» قربانی آورده‌شده، قبل از رسیدن به جایی که باید در آن نحر یا ذبح شود «تلف شود جایگزین کردنش واجب نیست»؛ یعنی بر او واجب نیست قربانی دیگری به‌جایش ذبح یا نحر کند؛ «زیرا» توسط کسی که آن را می‌برد یعنی حاجی یا عمره‌گزار - «ضمانت نمی‌شود، ولی» در صورتی که «قربانی تضمین شده باشد، مانند كفاره‌ها» مثلاً اگر در حالت احرام مرتکب حرامی شود باید به‌عنوان مثال با گوسفندی كفاره بدهد، در این صورت «پرداخت جایگزین

آن واجب خواهد بود» و طبق مثال ما، اگر قربانی "یک گوسفند" برای کفاره مشخص شده باشد و قبل از ذبح تلف شود در این صورت ذبح گوسفند دیگری به عنوان جایگزین آن بر او واجب خواهد بود؛ زیرا کسی که کفاره بر او واجب شده است قربانی کفاره را ضمانت می‌کند، برخلاف قربانی قران.

«اگر حیوانی که به عنوان قربانی می‌آورد» یعنی قربانی قران «از رسیدن» به محل شرعی نحر یا ذبحش «ناتوان بود» مثلاً رو به موت بود، در این صورت «جایز است» در همان جایی که دیگر نمی‌تواند حرکتش را ادامه دهد «نحر یا ذبح شود، و با نشانه‌ای که دانسته شود قربانی است نشانه‌گذاری شود» مثلاً چیزی بنویسد که در آن روشن شود قربانی و صدقه بوده است و رویش قرار دهند تا کسی که از کنارش عبور می‌کند از این مطلع شود و بتواند از آن استفاده کند یا از آن بخورد.

«اگر حیوان» یعنی حیوانی که به عنوان قربانی قران آورده شده است «دچار شکستگی شود»، به طوری که رسیدن به مکان شرعی برایش امکان‌پذیر نباشد «فروش آن جایز خواهد بود»؛ زیرا واجب، ذبح حیوان در محل شرعی اش بوده است، که طبق فرض، دیگر امکان‌پذیر نیست، و جایگزین کردن آن با قربانی دیگر نیز بر او واجب نیست؛ چراکه پیش‌تر گفتیم جایگزین کردنش بر او واجب نیست؛ «و بهتر» و مستحب «آن است که معادل قیمتش را» به نیازمندان «صدقه بدهد یا جایگزینی برایش قرار دهد»، یعنی آن را با قربانی دیگری جایگزین کند.

«حیوانی که به عنوان قربانی به قصد صدقه آورده می‌شود فقط با نذر» برای صدقه «قطعی می‌شود»؛ به این معنا که حیوانی که آورده می‌شود همان‌طور که دربارهٔ قربانی تمتع این چنین است. حتماً باید در محل مخصوص ذبح یا نحر شود؛ یعنی در منا اگر برای حج آورده شود، و در مکه اگر برای عمره آورده شود. "به علاوه اگر بخواهد یک سومش را می‌خورد و یک سوم دیگرش را هدیه می‌دهد و یک سوم باقی‌مانده‌اش را صدقه می‌دهد، همان‌طور که پیش‌تر دربارهٔ قربانی تمتع بیان شد؛ و این در صورتی خواهد بود که قربانی را نذر صدقه نکرده باشد،

ولی اگر آن را به‌عنوان صدقه نذر کرده باشد در این صورت بر او واجب خواهد بود آن را در محل شرعی اش ذبح کند و گوشتش را فقط به نیازمندان صدقه بدهد؛ یعنی فقط صدقه و نه هیچ چیز دیگری. بر او واجب می‌شود، و هدیه دادن یا خوردن از آن جایز نخواهد بود، همان طور که فروختنش جایز نخواهد بود حتی اگر دچار شکستگی شود یا مجبور به ذبح آن پیش از رسیدن به محل ذبح شرعی گردد.

«اگر بدون اینکه» شخصی که قربانی را آورده «کوتاهی کرده باشد» حیوان «دزدیده شود او ضامن نیست» یعنی جایگزین آن با قربانی دیگر واجب نیست؛ ولی اگر کوتاهی و تقصیر از سوی او بوده باشد ضامن است و باید جایگزین کند؛ «و اگر» قربانی «گم شود» یعنی از نزد صاحبش [که آن را آورده] گم شود «و یابنده» آن را به نیابت «از صاحبش ذبح کند به‌عنوان قربانی اش کفایت می‌کند؛ و اگر [حیوان] گم شود و [حیوانی] را جایگزین آن کند» یعنی قربانی دیگری را به‌جای اولی که از دست رفته است بیاورد «سپس اولی را بیابد همان» یعنی اولی «را ذبح می‌کند و ذبح حیوان دیگر واجب نیست؛ و اگر دومی را ذبح کند اولی را به‌عنوان ندب» یعنی مستحبی و نه واجب «ذبح می‌کند»؛ زیرا قربانی دومی که ذبح کرده از نظر شرعی کفایت می‌کند. «مگر اینکه» قربانی اول «نذری بوده باشد» که در این صورت ذبح آن واجب می‌شود، حتی اگر قربانی دوم را نیز ذبح کرده باشد؛ زیرا همان‌طور که دانستیم همان حیوانی که برای صدقه نذر شده است قطعی است نه چیز دیگر.

«سوار شدن روی حیوانی که به‌عنوان قربانی» آورده می‌شود «تا وقتی که» سوار شدن «به آن آسیبی نرساند جایز است»؛ زیرا با توجه به مطلب گفته‌شده. واجب، ذبح در محل مخصوص است، و سوار شدن با این مسئله منافاتی ندارد؛ البته با توجه به اینکه به قربانی نیز آسیبی نرساند، ولی اگر برای آن زیان داشته باشد سوار شدن بر آن جایز نخواهد بود؛ «و نوشیدن شیرش تا زمانی که به بچه‌اش آسیبی نرساند» نیز جایز است، اگر بچه‌ای داشته باشد، چه بچه از همان ابتدا به‌همراه مادرش برای ذبح آورده شود یا پس از آوردن آن را بیاورد؛ در هر دو حالت اگر شیر قربانی را بخورد و به بچه حیوان آسیب برساند نوشیدن آن برایش

جایز نخواهد بود.

«جایز نیست چیزی از قربانی واجب مثل کفاره‌ها. را به قصاب بدهد» در قالب اجرت کارش یا به‌عنوان هدیه به او؛ ولی اگر قصاب فقیر و نیازمند باشد بدیهی است. دادن آن به‌عنوان صدقه جایز خواهد بود؛ «و» همچنین «اینکه چیزی از پوست آن را بردارد» نیز جایز نیست «و نیز خوردن قسمتی از آن؛ و اگر بخورد معادل مبلغی را که خورده است» به نیازمندان «صدقه بدهد».

نکته: از این قاعده که "جایز نیست چیزی از قربانی واجب..." قربانی حج تمتع استثنا می‌شود؛ زیرا این قربانی از نوع واجب است، ولی خوردن از آن نه‌تنها جایز است بلکه حتی با توجه به آنچه گفته شد واجب است، همان‌طور که هدیه دادن از آن جایز است؛ ولی حیوانی که به‌عنوان قربانی قران آورده می‌شود همان‌طور که دانستیم. از اصل و اساس واجب نبوده است، بلکه فقط به‌دلیل آوردنش - نه به هیچ دلیل دیگری - ذبحش واجب شده است. به همین دلیل خوردن و هدیه دادن از آن جایز است. بدون اینکه به‌عنوان استثنایی برای قاعده پیش‌گفته تلقی شود.

«کسی که نذر کند که "بدنه" یعنی یک شتر «نحر کند اگر جای آن را مشخص کرده باشد واجب است» آن را در محل مشخص شده نحر کند، «و اگر» نذرش «مطلق بوده باشد» و جای مشخصی را معین نکرده باشد «آن را در مکه نحر کند».

«و مستحب است» به‌مقدار یک سوم «از حیوانی را که برای قربانی می‌آورد بخورد، و یک‌سوم آن را هدیه بدهد، و یک‌سومش را نیز صدقه بدهد؛ مثل قربانی تمتع» که استحباب تقسیم کردن آن به سه قسمت گفته شد. «همچنین» در «أضحیه» یعنی قربانی‌های مستحبی، مستحب است یک‌سومش را بخورد، یک‌سومش را هدیه بدهد، و یک‌سومش را نیز صدقه بدهد.

قربانی مستحب، حیوانی است که به‌عنوان قربانی در روز عید قربان ذبح می‌شود، و استحبابش مؤکد است، چه برای حجاج در منا و چه برای افراد دیگر.

«و وقت آن در منا چهار روز است، که نخستین روز آن، روز نحر است» و چهارمین روز، سومین روز از روزهای تشریق است، یعنی روز سیزدهم ذی‌حجه؛ «و در شهرها سه» روز است که اولین روز عید، و سومینش روز دوازدهم ذی‌حجه است؛ «و خوردن از [گوشت] قربانی مستحبی، مستحب است؛ و ذخیره کردن گوشتش» بعد از سه روز «اشکال ندارد»؛ مثلاً اگر آن را در فریزر نگهداری کنند اشکال ندارد، حتی برای مدت طولانی.

«و کراهت دارد آن را» - یعنی گوشت قربانی مستحبی خود را - «از منا خارج کند، و خارج کردن آنچه دیگران به‌عنوان مستحبی قربانی کرده‌اند اشکال ندارد»؛ مثلاً در منا باشد و گوشت قربانی مستحبی شخص دیگری به او هدیه داده شود، یا مثلاً آن را خریده باشد، که در این صورت می‌تواند آن را از منا بیرون ببرد و کراهت ندارد.

«قربانی واجب، به‌عنوان قربانی مستحبی [عید نیز] کفایت می‌کند، و جمع هر دو بهتر است، و کسی که قربانی مستحبی نیافت مبلغش را صدقه بدهد. اگر قیمت‌ها متفاوت بود ارزان‌ترین و متوسط و گران‌ترین را جمع و تقسیم بر سه می‌کند و صدقه می‌دهد»؛ مثلاً اگر قیمت قربانی‌های مستحب بین "۱۵۰، ۲۲۰، و ۲۶۰" دینار بود در این صورت مبلغ ۲۱۰ دینار یعنی یک‌سوم مجموع را صدقه می‌دهد.

«و مستحب است قربانی مستحبی را» از چهارپایان سه‌گانه «خریداری کند، و کراهت دارد خودش آن را پرورش داده باشد»؛ یعنی کراهت دارد قربانی مستحبی‌اش از چهارپایان باشد که خودش آن‌ها را پرورش داده است؛ «و کراهت دارد چیزی از پوست قربانی مستحبی را بردارد» بلکه آن را صدقه می‌دهد؛ «و» همچنین کراهت دارد چیزی از آن را به‌عنوان اجرت کار «به قصاب بدهد»، ولی اگر نیازمند باشد کراهتی نخواهد داشت که با این عنوان به او بدهد «و بهتر است آن را» به مؤمنان نیازمند «صدقه بدهد».

«سوم: حلق و تقصیر»

و این سومین عمل از اعمال منا در روز عید قربان (دهم ذی‌حجه) بعد از رمی جمره عقبه و ذبح قربانی است.

«وقتی از ذبح فارغ شد می‌تواند اگر خواست» موی سرش را «حلق می‌کند» [یعنی سرش را بتراند] یا اگر خواست «تقصیر می‌کند» یعنی قسمتی از موی سرش را می‌چیند؛ «و حلق» از تقصیر «بهتر است؛ و برای "صروره" یعنی کسی که برای نخستین بار است حج می‌گزارد بر بهتر بودن حلق «تأکید شده است؛ و» همچنین برای کسی که «موهایش را به هم چسبانده است»^۱ نیز تأکید شده است؛ و "لَبَد" یعنی روی سرش ماده چسبناکی مالیده باشد تا موهایش را به هم بچسباند و از گزند شپش و آلودگی در امان بماند؛ و به‌طور کلی بر بهتر بودن حلق برای کسی که موهایش را به هم چسبانده، تأکید شده است.

«حلق برای خانم‌ها صدق نمی‌کند، و آن‌ها باید تقصیر کنند، و حتی اگر به اندازه یک سر انگشت تقصیر کنند نیز برایشان کفایت می‌کند»؛ یعنی آن‌ها حتی اگر به اندازه یک نوک انگشت از موی سر خود را کوتاه کنند به‌عنوان تقصیر برایشان کفایت می‌کند.

«واجب است تقصیر» یا حلق «را قبل از زیارت بیت» الحرام «برای طواف حج و سعی انجام دهد؛ و اگر آن» یعنی طواف و سعی - «را عمداً قبل از تقصیر انجام دهد آن را جبران می‌کند»؛ یعنی به‌خاطر کاری که انجام داده «یک گوسفند» کفاره می‌دهد؛ «و اگر از روی فراموشی چنین کرده باشد چیزی بر عهده‌اش نیست و باید طواف را» بعد از تقصیر «تکرار کند»؛ البته اگر قبل از تقصیر فقط طواف را انجام داده باشد؛ ولی اگر قبل از تقصیر هم طواف و هم سعی را به جا آورده باشد هر دو را بعد از تقصیر تکرار می‌کند.

«واجب است حلق» یا تقصیر «را در منا انجام دهد؛ و اگر» از آنجا «کوچ کرده باشد» به

آنجا «باز می‌گردد و در آنجا حلق» یا تقصیر «می‌کند؛ و اگر نمی‌توانست» به آنجا بازگردد «در همان جایی که هست حلق یا تقصیر می‌کند و موی خود را می‌فرستد تا در آنجا دفن کنند؛ و اگر برایش امکان نداشت» مویش را بفرستد تا در منا دفنش کنند فقط به حلق یا تقصیر در همان جایی که هست بسنده می‌کند و «چیزی بر عهده‌اش نیست؛ و کسی که هیچ مویی در سر ندارد همین‌که ابزار تراشیدن را روی سرش بکشد برایش کفایت می‌کند».

«و این مناسک» سه‌گانه در منا «در روز قربان، واجب است به این ترتیب رعایت شوند: رمی، سپس ذبح، و سپس حلق» یا تقصیر «و اگر بعضی از آن‌ها را قبل از بعضی دیگر انجام دهد گناه کرده است»؛ زیرا با واجب مخالفت کرده است «و تکرار ندارد»؛ یعنی واجب نیست دوباره تکرار کند.

«سه مسئله:»

• «اول: جایگاه‌های خروج از احرام» که حاجی در آن‌ها از محرمات احرام خارج می‌شود عبارت‌اند از:

- «اول: پس از حلق یا تقصیر» در منا «همه چیز برایش حلال می‌شود»؛ یعنی هرچیزی که به‌واسطه احرام برایش حرام شده بود برایش حلال می‌شود، و این‌ها شامل محرماتی می‌شود که پیش‌تر گفته شد، «به‌جز بوی خوش و [ارتباط با] زن‌ها و صید».
- «دوم: وقتی طواف زیارت» یعنی طواف حج- «را انجام داد بوی خوش برایش حلال می‌شود».
- «سوم: وقتی طواف نساء را انجام داد [ارتباط با] زن‌ها» و صید «برایش حلال می‌شود».

دو نکته:

۱. در خصوص صید، این کاری است که در حرم (مکه) حرام است، و یکی از محرّمات احرام نیز هست. آنچه با طواف نساء حلال می‌شود صید مربوط به احرام است، ولی صید در حرم تا زمانی که فرد در حرم است به حال خود باقی است، و فقط با خروج از حدود حرم (مکه) حرمتش رفع می‌شود.

۲. علت نامیدن طواف حج به "طواف زیارت" به این دلیل بوده است که کسی که اعمال منا را در روز قربان کامل می‌کند رفتن به بیت‌الحرام برای انجام طواف حج و دو رکعت نماز آن، و سعی، و سپس طواف نساء و دو رکعت نمازش بر او واجب می‌شود، و او حق ندارد در مکه اقامت کند، بلکه بیت‌الحرام را برای انجام اعمال یادشده زیارت می‌کند و سپس به منا بازمی‌گردد.

«و بعد از ذبح، حلق یا تقصیر برای خودش و دیگری حلال می‌شود»؛ ولی قبل از ذبح، حلق یا تقصیر برایش مجاز نیست، چه برای خودش و چه برای حاجی‌های دیگر.

«پوشیدن لباس دوخته‌شده مکروه است تا وقتی که از طواف زیارت» یعنی از طواف حج (فارغ شود)؛ به‌رغم اینکه پوشیدن آن پس از حلق یا تقصیر برایش حلال می‌شود. «همچنین بوی خوش نیز تا وقتی که از طواف نساء فارغ نشود برایش کراهت دارد»؛ به‌رغم اینکه استفاده از آن پس از طواف حج برایش حلال می‌شود.

• «دوم: وقتی مناسکش را در روز نحر [عید قربان] در منا «انجام داد» یعنی رمی و ذبح و حلق یا تقصیر را در روز دهم ذی‌حجه انجام داد «بهتر است در همان روز برای طواف و سعی به مکه برود»؛ یعنی پس از کامل کردن مناسک منا در روز عید قربان بهتر است برای رفتن به مکه و انجام طواف حج و دو رکعت طواف شتاب کند، و نیز سعی در همان روز؛ «و اگر آن را یعنی طواف را بعد از اینکه منا را به‌طرف مکه ترک کرد- به تأخیر بیندازد فردایش» یعنی روزی که بعد از آن می‌آید- که یازدهم ذی‌حجه است- انجام دهد؛ «و» این بهتر بودن انجام طواف و سعی در همان روز یا روز بعد از آن «برای متمتع» یعنی کسی که حج تمتع انجام می‌دهد «تأکید شده است؛ و اگر آن را» از روز بعد از آن نیز «به تأخیر بیندازد گناه کرده است»؛

زیرا منا را ترک کرده و به مکه رفته تا اعمال بیت الحرام را انجام دهد درحالی که انجامشان نداده است. گناه از این نظر شامل حالش می شود، و به دلیل وجوب انجام طواف و سعی در همان روز عید قربان یا روز بعدش شامل حالش نمی شود؛ «و» به طور کلی اگر در چنین حالتی طواف و سعی کند «طواف و سعی اش برایش کافی خواهد بود»؛ البته اگر آن ها را در ماه ذی حجه انجام دهد، به رغم گناهی که به دلیل به تأخیر انداختن آن ها مرتکب شده است؛ «و برای قارن و مفرد» یعنی کسی که حج قران یا افراد انجام می دهد «به تأخیر انداختن آن» یعنی طواف حج و سعی و طواف نساء «در طول ذی حجه به رغم اینکه» تأخیر «کراهت دارد- جایز است».

• «سوم: بهتر است» یعنی مستحب است «کسی که» از منا «برای طواف و سعی به مکه رفته است» برای ورود به مکه «غسل کند» و نیز غسل دیگری برای ورود به مسجد الحرام که در مقدمات طواف مستحب خواهد آمد، «و گرفتن ناخن ها، و گرفتن سبیل» یعنی گرفتن و کوتاه کردن سبیل؛ «و وقتی جلوی در مسجد» الحرام «می ایستد با دعاها» وارد شده از خلفای خدا «دعا کند»، که توضیحش خواهد آمد.

۵- «طواف»

طواف یعنی هفت مرتبه چرخیدن گرد کعبه به صورتی که شرعاً مقرر شده است.

«و شامل سه مبحث است:»

«اول: مقدمات»

«که شامل واجب و مندوب» یعنی مستحب «می شود:»

«واجبات» طواف شامل سه واجب است:

۱. «طهارت» از حدث. در طواف مثل نماز- طهارت شرط است.

۲. «برطرف کردن نجاست هم از لباس و هم از بدن» حتی اگر اندک در حد یک نقطه باشد.

۳. «و ختنه شده باشد و» شرط ختنه بودن «برای زن معتبر نیست».

و ختنه بریدن پوست سر آلت مرد است، نه زن.

«و مستحبات» در طواف «هشت تاست»:

۱. «غسل برای ورود به مکه. اگر عذری» برایش «ایجاد شده باشد» که او را از غسل قبل از ورود به مکه باز دارد «پس از ورودش» به آنجا «غسل کند؛ و بهتر است از بئر میمون غسل کند» که به «میمون حضرمی» منتسب است و او چاه را در بالای مکه (ابطح) در زمان جاهلیت حفر کرده است؛ «یا از فح» که جایی است که در شمال مکه واقع شده، و برای کسی که از مدینه منوره به مکه می‌آید تقریباً چهار کیلومتر فاصله است؛ «وگرنه در منزل خودش» یعنی همان جایی که در مکه سکونت دارد غسل کند.

۲. «و جویدن اذخر» که گیاهی خوشبوست.

۳. «و از بالای مکه واردش شود» یعنی از شمال آن.

۴. «و پابرهنه و با آرامش و وقار باشد».

۵. «و» غسل دیگری «برای ورود به مسجدالحرام انجام دهد».

«و برای لگدکوب کردن هبل از باب بنی شیبه» به مسجدالحرام «وارد شود، و آن» یعنی هبل- «در حال حاضر موجود نیست، زیرا وهابیون ناصبی آثارش را محو کرده‌اند. سپس نزد آن» یعنی باب بنی شیبه «بایستند و بر پیامبر ﷺ صوات بفرستند و دعاهای واردشده را بخوانند».

معاویة بن عمار، از ابو عبدالله رضی الله عنه روایت کرده است، فرمود: وقتی وارد مسجد شدی پابرهنه با آرامش و وقار و خشوع وارد شو... وقتی به درب مسجد رسیدی بایست و بگو:

«السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته، بسم الله وبالله ومن الله وما شاء الله، والسلام»

علی انبیاء الله ورسله، والسلام علی رسول خدا، والسلام علی ابراهیم، والحمد لله رب العالمین" "سلام بر تو ای پیامبر، و رحمت و برکات خدا بر تو، به نام خدا و با خدا و از خدا و هرچه خدا بخواهد. سلام بر انبیا و فرستادگان خدا، و سلام بر رسول خدا، و سلام بر ابراهیم. ستایش از آن خداوند پروردگار جهانیان است". وقتی وارد مسجد شدی دست‌هایت را بالا بیاور و رو به خانه شو و بگو: "اللهم انی أسألك فی مقامي هذا فی أول مناسکي أن تقبل توبتي، وأن تجاوز عن خطيئتي، وتضع عني وزري، الحمد لله الذي بلغني بيته الحرام، اللهم انی أشهد أن هذا بیتک الحرام الذي جعلته مثابة للناس وأمناً مبارکاً وهدی للعالمین، اللهم انی عبدک، والبلد بلدک، والبيت بیتک، جئت أطلب رحمتک وأؤم طاعتک، مطيعاً لأمرک، راضياً بقدرک، أسألك مسألة المضطر إليك، الخائف لعقوبتک، اللهم افتح لي أبواب رحمتک، واستعملني بطاعتک ومرضاتک" "بارخدایا، من در این جایی که ایستاده‌ام در ابتدای مناسکم از تو درخواست می‌کنم توبه‌ام را بپذیری، و از خطایم درگذری، و بار گناهانم را از دوشم بر زمین نهی. سپاس و ستایش از آن خداوندی است که مرا به بیت‌الحرام خود رساند. بارخدایا، گواهی می‌دهم این بیت‌الحرام توست که آن را مرجعی برای مردم و ایمن و مبارک و هدایتی برای جهانیان قرار دادی. بارخدایا، من بنده تو هستم، و این سرزمین سرزمین توست، و این خانه خانه توست. آمدم تا رحمت تو را طلب کنم و اطاعت تو را گردن نهیم، درحالی که مطیع دستورات تو، و راضی از تقدیر تو هستم، همچون شخصی که مجبور به گناه آوردن به درگاه توست از تو درخواست می‌کنم، درحالی که از عقوبت تو بیمناکم. بارخدایا، دروازه‌های رحمت خود را برایم بگشا، و مرا در اطاعت و خشنودی‌ات به کار گیر).^۱

این یعنی بقیه مقدمات مستحب طواف عبارت‌اند از:

۱. وارد شدن به مسجدالحرام از باب بنی شیبه.
۲. ایستادن نزد درب بنی شیبه، و سلام کردن به پیامبر (صلی الله علیه و آله).

۳. خواندن دعاهای واردشده.

«دوم: کیفیت طواف»

«که شامل واجب و ندب» یعنی مستحب «می‌شود».

[واجبات طواف]

«واجبات هفت تاست»:

۱. «نیت»: زیرا "طواف" امری عبادی است و نیت قربت و نزدیکی به خداوند در آن واجب است.
۲. «شروع از حجر» الاسود که در رکنِ نزدیکِ درِ کعبه واقع شده است. پس اگر از جای دیگری آغاز کند طواف محسوب نمی‌شود.
۳. «به پایان رساندن در همان جا» یعنی در حجر الاسود.
۴. «از سمت چپ خود طواف کند»: یعنی هنگام طواف کعبه را در در سمت چپ خود قرار دهد.
۵. «حجر را» که به "حجر اسماعیل علیه السلام معروف است و نیز حائط (دیوارش) را «در طواف وارد کند»؛ بنابراین در طواف، حجر را مثل کعبه سمت چپ خود قرار می‌دهد، و به این ترتیب طوافش شامل چرخیدن دور هر دو می‌شود؛ بنابراین اگر از فاصله میان کعبه و حجر عبور کند، به طوری که کعبه در سمت چپ وی باشد و حجر در سمت راستش قرار بگیرد طوافش صحیح نخواهد بود.
نکته: وارد کردن حجر در طواف، به این معنا نیست که حجر نیز جزو کعبه است. حجر بنایی است به شکل نیم‌دایره و مقابل ضلع شمالی کعبه قرار گرفته که "میزاب‌الرحمه" (ناودان رحمت) در آن واقع شده است.
۶. «طواف را به تعداد هفت [دور] کامل کند»: یعنی با هفت شوط (چرخیدن) طواف می‌کند، نه بیشتر و نه کمتر.

۷. «و از [فاصله] میان بیت (کعبه) و مقام طواف کند»؛ یعنی در فاصله میان کعبه و مقام ابراهیم (علیه السلام) طواف کند که فاصله اش حدود ۱۳ یا ۱۴ متر می شود.
- نکته ۱: حدود این فاصله ها را هنگام طواف گرد کعبه از هر سو باید رعایت کند.
- نکته ۲: طواف خارج از مقام به دلیل وجود مانع مثل شدت ازدحام جایز است.

«اگر روی پایه های کعبه» که به آن "شاذروان" می گویند «یا حائط حجر» یعنی دیوار حجر اسماعیل (علیه السلام) «حرکت کند» چنین کاری به عنوان طواف صحیح شرعی «برایش محسوب نمی شود». اینکه حرکت روی پایه های کعب صحیح نیست به این دلیل است که این پایه ها قسمتی از خانه (کعبه) هستند، در حالی که از نظر شرعی واجب است طواف گرد خانه انجام شود و البته پایه نیز جزو خود خانه است؛ اما اینکه حرکت روی دیوار حجر صحیح نیست به این دلیل است که همان طور که گفته شد حجر (از جمله دیوارش) باید در طواف وارد شوند. به این ترتیب روشن می شود حاجی باید پایه های کعبه و دیوار حجر را هنگام طواف، سمت چپ خود قرار دهد.

«از جمله ملزومات آن» یعنی طواف واجب- «دو رکعت طواف» نزد مقام ابراهیم (علیه السلام) «است که پس از طواف در طواف واجب» نه طواف مستحب «باید خوانده شود، و اگر آن را فراموش کند باید بازگردد» و دو رکعت نماز طواف را نزد مقام به جا بیاورد؛ «و اگر» بازگشت برایش «دشوار بود» یعنی برایش سخت و دشوار بود، چه برسد به اینکه معذور و ناشدنی باشد «هرجا به یاد آورد آن را قضا می کند؛ و اگر بمیرد» در حالی که این دو رکعت نماز را نخوانده باشد «ولی» از طرف او «قضا می کند»، همان طور که روزه و نماز را قضا می کند.

نکته: "دو رکعت طواف" لازم شرعی برای طواف است؛ یعنی شارع آن را از جمله ملزوماتی قرار داده است که از طواف واجب جدا نمی شود؛ و روشن است "لازم عقلی" نیست.

«مسائل شش گانه:»

- «اول: اضافه بر هفت» شوط، حتی به اندازه یک قدم «در طواف واجب ممنوع است»؛

یعنی از نظر شرعی ممنوع و حرام است، و در نتیجه اگر عمداً انجام شود طواف باطل می‌شود؛ «و در نافله» یعنی طواف مستحب «مکروه است».

نکته: منظور از افزایش حرام که طواف را باطل می‌کند این است عامدانه یک یا چند گام اضافی بردارد چه برسد به اینکه یک یا چند دور کامل بزند، با این نیت که قسمتی از طواف واجب برایش است؛ چراکه چنین کاری، تشریح و بدعت در دین شمرده می‌شود.

• «دوم: طهارت شرطی در» طواف «واجب است نه [طواف] مستحب، و حتی جایز است مستحب را بدون طهارت آغاز کند، هرچند داشتن طهارت بهتر است»؛ ولی اگر بخواهد دو رکعت نماز طواف را پس از طواف مستحب بخواند واجب است با طهارت باشد.

• «سوم: واجب است دو رکعت طواف را در مقام» یعنی مقام ابراهیم علیه السلام «بخواند؛ در همان جایی که در حال حاضر هست»؛ یعنی در محل فعلی مقام که همان طور که گفته شد. حدود سیزده یا چهارده متر از کعبه فاصله دارد «و در غیر آن» مکان «جایز نیست»، حتی اگر درون مسجدالحرام باشد از جمله محل قدیمی مقام؛ ولی «اگر ازدحام» حاجی‌ها او را از خواندن نماز در مقام «بازداشت، پشت آن نماز می‌خواند، یا در یکی از دو طرف آن»، با در نظر گرفتن نزدیک‌ترین نقطه به آن؛ به این معنا که اگر می‌توانست مثلاً پنج متر دورتر از پشت مقام یا یکی از دو طرفش نماز بخواند خواندن نماز در آنجا بر او واجب می‌شود و برایش جایز نخواهد بود بیش از آن دور شود، و به این ترتیب اگر در جایی دورتر از آن از مقام نماز بخواند یا وجود اینکه می‌توانسته در جایی نزدیک‌تر نماز بخواند این نماز برایش کافی نخواهد بود.

نکته: با این گفته "در جایی که در حال حاضر هست" از جای قدیمی مقام که به کعبه چسبیده بوده اجتناب کرده است؛ زیرا اصل مقام در واقع صخره‌ای بوده است که پیامبر خدا ابراهیم علیه السلام هنگام ساختن خانه خدا بر آن می‌ایستاد.

• «چهارم: کسی که با لباس نجس طواف کند، با وجود دانستن آن» یعنی نجس بودنش- «طوافش صحیح نیست؛ ولی اگر نداند و سپس در حین طواف متوجه شود، آن» [نجاست]

«را برطرف و» طوافش را «کامل می‌کند»؛ مثلاً اگر دو شوط طواف کرده باشد و سپس متوجه وجود نجاست روی لباسش شود تطهیر لباسش یا عوض کردن آن بر او واجب می‌شود، و سپس طبق مثال- پنج شوط باقی‌مانده را کامل می‌کند؛ «و اگر متوجه نشود تا اینکه» از شوط هفتم «فارغ شود طوافش انجام شده است» یعنی صحیح و کافی است.

• «پنجم: می‌تواند دو رکعت نماز طواف فریضه» یعنی طواف واجب «را در هر زمانی که می‌خواهد بخواند»؛ البته به شرطی که طوافش را کامل کرده باشد؛ پس هر وقت طوافش را کامل کند خواندن دو رکعت نماز طواف در هر ساعتی از ساعت‌های شبانه‌روز بر او واجب خواهد شد.

• «ششم: کسی که طوافش را ناقص انجام دهد» یعنی آن را -اگرچه عمداً قطع کند و پیش از اینکه هفت شوط کامل شود منصرف شود «اگر از نیمه گذشته باشد» یعنی نصف "هفت شوط" را که می‌شود چهار شوط و بیشتر کامل کرده باشد -و منظور فقط عبور کردن نیست که مثلاً با عبور سه شوط و نیم محقق می‌شود- «باز می‌گردد و» آنچه را باقی‌مانده است از همان جای قطع کردن «کامل می‌کند»؛ پس اگر چهار شوط طواف و سپس قطع کرده باشد سه دور دیگر کامل می‌کند، و به همین ترتیب؛ «و اگر» پیش از کامل کردن نقص «به سوی خانواده‌اش بازگردد به کسی دستور می‌دهد از طرف او طواف کند»؛ یعنی شخصی را نایب می‌کند تا شوط‌هایی را که از او باقی‌مانده است از طرفش انجام دهد؛ و البته این در صورتی است که با توجه به مطلب گفته‌شده -از نصف تعداد دورها بیشتر شده باشد.

«و اگر کمتر از آن بوده باشد» یعنی کمتر از نصف، مثلاً یک یا دو یا سه شوط طواف کرده باشد و از طواف منصرف شود، «از سر می‌گیرد»؛ یعنی طواف هفت شوط جدید بر او واجب می‌شود. «همچنین کسی که طواف فریضه» یعنی طواف واجب- «را برای ورود به بیت» یعنی کعبه- «یا برای رفع نیازش قطع کرده باشد» اگر از نصف طواف‌هایش تجاوز نکرده باشد بر او واجب است طواف را دوباره تکرار کند، و اگر تجاوز کرده باشد از همان جایی که تمام کرده است کامل می‌کند.

«همچنین اگر در حین طواف بیمار شود» و نتواند آن را کامل کند حکم به همین صورت است؛ یعنی اگر از نصف نگذشته باشد طواف را دوباره تکرار می‌کند، و اگر از نصف گذشته باشد از همان جایی که تمام کرده است کامل می‌کند؛ «و اگر بیماری‌اش ادامه داشته باشد، به طوری که نه خودش بتواند» طواف کند و نه بتوان او را به‌عنوان مثال با حمل کردن روی تخت. «طواف داد، از طرفش طواف می‌شود»؛ یعنی یک نفر از طرف او نایب می‌شود تا طواف را از طرفش انجام دهد؛ «و همچنین اگر در طول طواف فریضه حدیثی از او سر بزند» یعنی طهارتش را با یکی از باطل‌کننده‌های طهارت باطل کند - زیرا گفته شد داشتن طهارت در طواف واجب شرط است - حکم به همین صورت خواهد بود؛ یعنی اگر از نصف نگذشته باشد طواف را دوباره تکرار می‌کند، و اگر از نصف گذشته باشد از همان جایی که تمام کرده است کامل می‌کند.

«و اگر» طوافش را کامل انجام نداده باشد و قبل از کامل کردنش «وارد سعی» بین صفا و مروه «شود و به یاد بیاورد طوافش را کامل نکرده است» در این صورت سعی خود را قطع می‌کند و «بازمی‌گردد، و اگر از بیش از نصف طواف را انجام داده باشد طوافش را کامل می‌کند»؛ وگرنه همان‌طور که گفته شد دوباره آن را تکرار می‌کند؛ «و سپس سعی را» از همان جایی که قطع کرده است «کامل می‌کند»؛ مثلاً اگر دو شوط سعی را انجام داده باشد و در شوط سوم به یاد بیاورد فقط پنج شوط طواف کرده است، سعی خود را قطع می‌کند و برای کامل کردن طواف خود می‌رود، و سپس بازمی‌گردد و سعی خود را از همان جایی که قطع کرده است کامل می‌کند و شوط سومش را کامل می‌کند تا اینکه هفت شوط کامل شود.

نکته: اگر وارد سعی شود و به یاد بیاورد طوافش را کامل نکرده است و از نصف نیز نگذشته باشد، در این صورت طوافش را دوباره تکرار می‌کند و بعد از آن سعی را دوباره انجام می‌دهد و به سعیی که انجام داده است توجه نمی‌کند.

«و مندوبات» یعنی مستحبات در طواف «پانزده تاست»:

۱. «توقف نزد حجر» الاسود.
۲. «حمد و ستایش خدا، و صلوات بر پیامبر و خاندانش (علیهم السلام)».
۳. «بالا بردن دست‌ها به دعا».
۴. «استلام حجر» الاسود؛ یعنی با دست آن را لمس کند «و بوسیدنش؛ و اگر نمی‌توانست» با دستش حجر را لمس کند و آن را ببوسد «با دست‌هایش چنین می‌کند»؛ یعنی با دستش آن را لمس می‌کند و دستش را می‌بوسد؛ «و اگر» دستش قطع شده بود با همان جایی که قطع شده است استلام می‌کند؛ و اگر دست نداشت به اشاره» به حجر الاسود «بسنده می‌کند».
۵. «و بگوید: هذه أمانتي أديتها، وميثاقي تعاهدته، لتشهد لي بالمؤافاة. اللهم تصديقاً بكتابك... تا انتهای دعا».

متن کامل دعا: "اللَّهُمَّ أَمَانَتِي أَدَيْتُهَا، وَ مِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لَتَشْهَدَ لِي بِالْمُؤَافَاةِ، اللَّهُمَّ تَصَدِّيقاً بِكِتَابِكَ، وَ عَلَى سُنَّةِ نَبِيِّكَ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، آمَنْتُ بِاللَّهِ وَ كَفَرْتُ بِالْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ، وَ بِاللَّاتِ وَ الْعُزَّى، وَ عِبَادَةِ الشَّيْطَانِ وَ عِبَادَةِ كُلِّ نِدِّ يُدْعَى مِنْ دُونِ اللَّهِ" "بارخدا یا امانتم را ادا کردم، و به میثاقم وفا کردم، تا اینکه به وفای به عهد برابم گواهی دهی. پروردگارا! کتاب تو و سنت پیامبرت را تصدیق می‌کنم، و گواهی می‌دهم هیچ معبودی جز خدای یکتا و بی‌همتا نیست، و به راستی محمد (صلی الله علیه و آله) بنده و فرستاده اوست؛ به الله ایمان آوردم، و به هر معبودی جز حق، و به طاغوت و لات و عَزَّى و به پرستش شیطان و پرستش هرآنچه همتای خدا خوانده می‌شود کفر می‌ورزم".^۱

۶. «و در طواف دعا کند» با دعاهای وارده از خلفای خداوند (صلوات خدا بر آنان) «و ذکر خداوند سبحان را بگوید».

۷. «با آرامش و وقار باشد، و با میانه‌روی گام بردارد.» میان‌روی یعنی معمولی راه برود، نه سریع باشد و نه آرام.

۸. «و بگوید: "اللهم إني أسألك باسمك الذي يمشي به على ظلل الماء ... تا انتهای دعا.»

متن کامل دعا: "اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي يَمْشِي بِهِ عَلَى ظِلِّ الْمَاءِ كَمَا يَمْشِي بِهِ عَلَى جُدَدِ الْأَرْضِ وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي تَهْتَرُ بِهِ أَقْدَامُ مَلَائِكَتِكَ وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي دَعَاكَ بِهِ مُوسَى مِنْ جَانِبِ الطُّورِ فَاسْتَجَبْتَ لَهُ وَ أَلْقَيْتَ عَلَيْهِ مَحَبَّةً مِنْكَ وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي غَفَرْتَ بِهِ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ أَتَمَّمْتَ عَلَيْهِ نِعْمَتَكَ أَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَ كَذَا." "خدایا، تو را به آن نامت می‌خوانم که با آن بر پشت دریاها راه می‌روند، همچنان که با آن راه‌های زمینی را طی می‌کنند؛ و به آن نامی که عرش تو برای آن به اهتزاز درمی‌آید؛ و به آن نامت که گام‌های فرشتگان از آن به لرزه می‌افتند. خدایا، تو را به آن نامت سوگند می‌دهم که موسی علیه السلام از سوی وادی طور تو را با آن صدا کرد و پاسخش دادی و محبتی از جانب خودت بر او افکندی؛ و به آن نامت می‌خوانم که با آن محمد صلی الله علیه و آله را و گذشته و آینده‌اش را بخشیدی و نعمت خود را بر او تمام کردی. از تو می‌خواهم ... و هر دعا و خواسته‌ای را که می‌خواهی بگو".^۱

۹. «و در شوط هفتم به مستحار بچسبید» که در برخی از متون "ملتزم" یا "متعوذ" نامیده شده است؛ زیرا جایی است که بنده در آن به گناهانش اقرار می‌کند؛ و قسمتی از دیوار کعبه است که در ضلع مقابل درب کعبه، اندکی قبل از رکن یمانی

قرار دارد؛ «و دو دستش را روی دیوار» یعنی دیوار کعبه «باز کند، و شکم و گونه اش را به آن» یعنی مستحار «بچسباند».

۱۰. «و با دعاهای وارد شده، دعا کند»؛ مثل دعای روایت شده از امام صادق (علیه السلام): «اللهم

البيت بيتك، والعبد عبدك، وهذا مقام العائذ بك من النار، اللهم من قبلك الروح والفرج»^۱ «خدایا، این خانه خانه توست، و بنده بنده توست، و این مقام کسی است که از آتش به تو پناه می برد. خدایا، آرامش و گشایش از توست».

«و اگر از مستحار به سوی رکن یمانی عبور کرده بود برنگردد»، چه سهواً عبور کرده باشد و چه عمدانه؛ به دلیل اجتناب از افزودن در طواف که جایز نیست.

نکته: اگر می خواهد به مستحار بچسبد باید جایی را که در طوافش به آنجا رسیده است به خاطر بسپارد تا به همان جا بازگردد و پس از انجام مستحار، طوافش را از همان جا آغاز کند.

۱۱. «و به همه رکن ها بچسبد. و بر رکنی که حجر» الاسود «در آن قرار دارد و رکن یمانی تأکید شده است».

۱۲. «و مستحار است ۳۶۰ مرتبه طواف کند.» هر طواف هفت شوط است و در نتیجه

مجموعاً می شود ۲۵۲۰ شوط؛ «و اگر نتوانست، ۳۶۰ شوط» یعنی ۵۱ طواف؛ زیرا هر طواف هفت شوط است، به غیر از طواف آخر که هفت شوط + سه شوط دیگر است که به آن پیوست می شود و مجموعاً ۳۶۰ شوط کامل می شود؛ «و این مقدار اضافه» یعنی سه شوط «به طواف آخر پیوست می شود» یعنی به طواف شماره ۵۱؛ «و کراهت آن ساقط می شود» زیرا اضافه کردن بر هفت شوط در طواف مستحار همان طور که گفتیم مکروه است؛ ولی این کراهت در «اینجا با توجه به این نکته» ساقط می شود؛ یعنی با توجه به اینکه این طواف در تحصیل مستحار نقش دارد؛

زیرا ۵۱ طواف = ۳۵۷ شوط، و سه شوط پایانی به آخرین طواف پیوست می‌شود تا به آن صورتی که شرعاً مستحب است ۳۶۰ شوط بشود.

۱۳. «و نماز دو رکعت طواف که در رکعت اول "حمد" و "قل هو الله احد" را بخواند؛ و در رکعت دوم به همراه آن "قل یا ایها الکافرون" را بخواند.»

۱۴. «و کسی که سهواً» یک یا چند شوط «به هفت» شوط در طواف واجب «اضافه کرده است آن را با چهارده [شوط] کامل می‌کند»؛ یعنی مستحب است به شوط اضافه، شش شوط دیگر نیز بیفزاید تا طواف دوم (هفت شوط) انجام شود، و به این ترتیب طواف اول "طواف فریضه" (واجب) می‌شود و طواف دوم "طواف مستحب" خواهد بود؛ «و» در آن هنگام است که «ابتدا نماز فریضه را می‌خواند»؛ یعنی پس از طواف دوم (طواف مستحبی) و قبل از سعی؛ «و دو رکعت نماز نافله» یعنی دو رکعت طواف مستحب «را پس از فراغت از سعی می‌خواند».

نکته: در نظر گرفتن شوط اضافی به عنوان طواف دوم (هفت شوط دیگر) هنگامی مستحب خواهد بود که پس از رسیدن به حجرالاسود به یاد بیاورد؛ به طوری که سهواً شوط کاملی اضافه کرده باشد؛ ولی اگر پیش از رسیدن به حجرالاسود به یاد بیاورد یعنی هنوز یک شوط کامل را اضافه نکرده باشد در این صورت بر او واجب خواهد بود طوافش را قطع کند و چیزی نیفزاید.

۱۵. «و» در طواف خود «نزدیک کعبه باشد» و به آن نزدیک شود.

«و سخن گفتن در طواف کراهت دارد، به غیر از دعا و قرائت» یعنی قرائت قرآن.

«سوم: احکام طواف»

«احکام طواف شامل دوازده مسئله می‌شود:»

- «اول: طواف یک رکن» از رکن‌های حج «است، و کسی که عمداً آن را ترک کند حشش باطل می‌شود» درست مثل دیگر رکن‌های حج، «و کسی که از روی فراموشی آن را ترک کند»

هر وقت به یاد بیاورد «آن را قضا می کند، حتی اگر پس از مناسک باشد»؛ یعنی پس از به پایان رسیدن مناسک حج به یاد بیاورد؛ «و اگر برای بازگشت» به مکه برای قضای آن «معذور بود برایش نایب بگیرد» یعنی کسی را به عنوان نایب تعیین کند تا به نیابت از او انجامش دهد؛ «و کسی که پس از بازگشت، در تعداد آن» یعنی تعداد شوطهای طواف «شک کند» به شک خود «اعتنا نمی کند» و طوافش صحیح و کافی است، «و اگر در حین آن» شک کند یعنی در طول طواف و قبل از کامل کردنش «اگر بر بیشتر بودن عدد شک داشته باشد [طوافش را] قطع می کند و چیزی بر عهده اش نیست؛ و اگر بر کمتر بودن» شک داشته «باشد»، مثلاً اگر پیش از رکن عراقی شک کند در شوط ششم است یا هفتم، «اگر فریضه باشد» یعنی طوافش واجب باشد. «از سر می گیرد» یعنی طواف را دوباره تکرار می کند؛ «ولی در نافله» یعنی طواف مستحب «بنا را بر کمتر می گذارد».

چند نکته:

۱. طواف یک رکن است، چه طواف حج، چه عمره، و چه طواف نساء.
۲. منظور از رکن در اینجا چیزی است که با ترک عمدی اش عبادت باطل می شود.
۳. اگر طواف را عمدتاً ترک و حج خود را باطل کند بعداً با عمره مفرده از احرامش خارج می شود.
۴. اگر از مکه خارج شود و بخواهد برای قضای طواف فراموش شده بازگردد باید احرام ببندد و طواف کند.

• «دوم: کسی که از روی فراموش به هفت» شوط «بیفزاید، و قبل از رسیدن به رکن» عراقی که حجرالاسود در آن است «به یاد بیاورد، قطع می کند و چیزی بر عهده اش نیست»؛ ولی اگر بعد از رسیدن به رکن عراقی به یاد بیاورد، برایش مستحب است طواف دومی را دوباره کامل کند؛ یعنی همان طور که بیان شد هفت شوط دیگر را کامل می کند.

• «سوم: کسی که طواف کرده باشد و به یاد بیاورد» از حدث «طهارت نگرفته است، فقط

در فریضه و نه نافله تکرار می‌کند؛ یعنی واجب است طهارت بگیرد و طوافش را تکرار کند، اگر طوافش واجب بوده باشد؛ ولی برای طواف مستحبی تکرار بر او واجب نیست؛ «و واجب است نماز طواف واجب را تکرار کند، و [نماز طواف] مستحبی را مستحب است» تکرار کند؛ به این معنا که دو رکعت نماز طواف واجب را - اگر بدون طهارت خوانده باشد - واجب است تکرار کند، ولی اگر مستحب بوده باشد مستحب است آن را تکرار کند.

• «چهارم: کسی که طواف زیارت» یعنی طواف حج «را تا وقتی که به سوی خانواده‌اش بازگردد و با» همسرش «نزدیکی کند فراموش کرده باشد کفاره‌ای بر ذمه‌اش نیست؛ و اگر پس از به یاد آوردن نزدیکی کند یک بدنه» یعنی یک شتر «بر او» واجب «می‌شود، و» نیز اگر برای خودش امکان داشته باشد «برای طواف به مکه بازگردد» بر او خواهد شد، وگرنه شخصی را مکلف می‌کند تا از طرف خودش طواف کند؛ «و اگر» تا وقتی که به سوی خانواده‌اش بازگردد «طواف نساء را فراموش کرده باشد می‌تواند» کسی را «نایب کند» تا از طرف وی قضا کند و شرط نیست خودش به مکه بازگردد و آن را به جا آورد؛ «و اگر» قبل از اینکه خودش یا دیگری آن را قضا کند «فوت کند، واجب است ولیّ اش آن را قضا کند» یعنی بر ولیّ وی (پسر بزرگ‌تر) واجب است آن را از طرف وی قضا کند، حال چه خود ولیّ انجام دهد یا شخصی را نایب بگیرد تا آن را به انجام برساند.

نکته: وقتی طواف حج را که فراموش شده است قضا کند، تکرار سعی بر او واجب نخواهد بود.

• «پنجم: کسی که» طواف واجب «را انجام داده است» و دو رکعت طواف را خوانده باشد «می‌تواند» در انجام سعی شتاب کند یا «سعی را تا فردا به تأخیر بیندازد؛ و با وجود امکان» انجامش، «به تأخیر انداختن» بیش از آن «جایز نیست»؛ ولی اگر به دلیل ناتوانی در اثر بیماری یا ضعف قوای بدنی اش سعی را به مدت طولانی‌تری به تأخیر بیندازد اشکال نخواهد داشت.

• «ششم: واجب است تمتع‌گزار» یعنی کسی که حج تمتع به جا می‌آورد - «طواف و سعی»

برای حج «را تا بعد از وقوف دو موقف» یعنی وقوف عرفه و وقوف مشعرالحرام «به تأخیر بیندازد؛ و» همچنین تا بعد از اینکه «مناسک خود را در روز قربانی به انجام برساند»؛ یعنی اعمال منا را در روز دهم ذی‌حجه انجام دهد، که شامل رمی جمره عقبه و ذبح و حلق یا تقصیر می‌شود که پیش‌تر گفته شد؛ «و تعجیل و جلو انداختن جایز نیست» یعنی به جا آوردن طواف و سعی قبل از دو موقف و اعمال منا در روز قربانی جایز نیست، «به‌جز برای بیمار و زنی که از حیض می‌ترسد»؛ یعنی می‌ترسد اگر صبر کند و طواف و سعی را از وقوف در دو موقف و اعمال منا جلو نیندازد حیض می‌شود و در این صورت نخواهد توانست برای طواف وارد مسجدالحرام شود؛ «و» همچنین «پیر ناتوان» از بازگشت به مکه، مثلاً در اثر ازدحام. این سه گروه می‌توانند [طواف و سعی] را جلو بیندازند؛ «و برای قارن و مفرد» یعنی کسی که حج قران یا افراد به جا می‌آورد «جایز است» طواف و سعی را از "وقوف در دو موقف و اعمال منا در روز قربانی" جلو بیندازد «با در نظر داشتن اینکه» جلو انداختن آن «کراهت دارد».

• «هفتم: جلو انداختن طواف نساء بر سعی نه برای تمتع‌گزار و نه دیگران»؛ یعنی قارن و مفرد «در حالت اختیار» و بدون عذر شرعی «جایز نیست و» جلو انداختن آن یعنی طواف نساء بر سعی «در صورت وجود ضرورت یا ترس از حیض» - همان‌طور که گفته شد - «جایز است».

• «هشتم: کسی که طواف نساء را به اشتباه قبل از سعی انجام دهد» طوافش «برایش کافی خواهد بود؛ ولی اگر عمداً باشد برایش کفایت نمی‌کند» و تکرار طواف نساء پس از سعی بر او واجب خواهد بود.

• «نهم: برای طواف‌گزار مرد جایز نیست در طواف سر خود را بیوشاند» - مثل گذاشتن کلاه و شماغ و چفیه و نظایر آن - «چه در طواف عمره و چه در طواف حج» و در هر دو طواف یعنی هم طواف زیارت (حج) و هم طواف نساء.

• «دهم: کسی که نذر کند» هفت شوط «روی چهار [عضو بدنش]» یعنی چهار دست و

پا «طواف کند، اگر مرد باشد واجب است» هفت شوط را «چهار دست و پا طواف کند»؛ زیرا اشکالی در انعقاد نذرش وجود نداشته است و به همان صورتی که نذر کرده است می‌تواند انجامش دهد؛ «ولی اگر زن باشد» صحیح نیست چهار دست و پا طواف کند؛ به همین دلیل «دو طواف بر او واجب می‌شود» یکی برای دست‌هایش و دیگری برای پاهایش، و هر طواف هفت شوط خواهد داشت؛ و هر دو طواف را مثل مردها- «با پاهایش انجام می‌دهد نه چهار دست و پا».

• «بازدهم: اشکال ندارد مرد برای شمردن تعداد طواف» یعنی محاسبهٔ تعداد شوط‌های طواف «به شخصی دیگر اعتماد کند»، چه آن شخص دیگر مرد باشد و چه زن؛ «و اگر همه» در تعداد شوط‌ها «شک کنند براساس احکامی که گفته شد عمل می‌کنند»، یعنی هر کدام به شک خودش مراجعه می‌کند؛ و گفته شد اگر در تعداد اضافی شک کند طواف را قطع می‌کند و چیزی بر عهده‌اش نیست؛ ولی اگر در نقصان شک داشته باشد اگر طواف واجب باشد دوباره آن را تکرار می‌کند و اگر مستحب باشد بنا را بر کمتر می‌گذارد.

• «دوازدهم: طواف نساء در حج واجب است»؛ در هر سه نوع حج: تمتع، قران و افراد «و در عمرهٔ مفرده، نه» عمرهٔ «تمتع» که همان طور که پیش‌تر گفته شد قبل از حج انجام می‌شود «و برای مرد و زن و کودک و خنثی لازم است» یعنی بر همه‌شان واجب است؛ و معنای وجوب آن بر کودک یا اینکه مکلف نیست. این است که توسط ولیّ اش به او دستور داده می‌شود انجامش دهد، و در صورتی که انجامش ندهد بعد از به بلوغ رسیدن هنگامی زن‌ها برایش حلال می‌شوند آن را انجام دهد.

۶- «سعی»

سعی، پیمودن فاصلهٔ میان صفا و مروه به تعداد هفت شوط.

«و ده مقدمه دارد که همه‌شان ندب» یعنی مستحب «هستند»:

۱. «طهارت» از حدث.

۲. «استلام حجر» الاسود؛ یعنی لمس کردنش با دست‌هایش.
۳. «نوشیدن از زمزم» که چاه معروفی نزدیک کعبه است.
۴. «و ریختن از آب زمزم روی بدن با سطل در مقابل حجر.»
۵. «خارج شدن به سوی صفا از دری که مقابل حجر قرار دارد.»
۶. «بالا رفتن بر روی [کوه] صفا.»
۷. بعد از بالا رفتن از کوه صفا «رو به رکن عراقی که حجرالاسود در آن قرار دارد بایستد و حمد و ثنای خدا را بگوید.»
۸. «و وقوف روی صفا را طولانی کند.»
۹. «و هفت [مرتب] خدا را تکبیر بگوید» یعنی هفت مرتبه بگوید: "الله اکبر" (و هفت مرتبه [مرتب] تهلیل خدا را بگوید» یعنی هفت مرتبه بگوید: "لا اله الا الله" «و سه مرتبه بگوید: "لا إله إلا الله، وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد، يحيي ويميت وهو حي لا يموت، بيده الخير، وهو على كل شيء قدير" "هیچ معبودی نیست جز خدا، تنها و یگانه است و هیچ شریکی ندارد. فرمانروایی از آن اوست، و حمد و ستایش از آن اوست. زنده می‌کند و می‌میراند. اوست زنده‌ای که نمی‌میرد. خیر فقط به دست است؛ و او بر هر چیز تواناست."»
۱۰. «و با دعاهای رسیده» از خلفای خدا (درود خدا بر آنان باد) «دعا کند».

«و واجب در آن چهار» چیز «است»:

۱. «نیت»؛ زیرا "سعی" امری عبادی است، و در نتیجه نیت نزدیک شدن به خداوند در آن شرط است.
۲. «شروع کردن با صفا» یعنی سعی خود را از صفا آغاز کند.
۳. «و به پایان رساندن با مروه» یعنی سعی خود را در مروه به پایان برساند.

۴. «و هفت [شوط] سعی کند؛ به طوری که رفتن» از صفا به مروه «را یک شوط، و بازگشت» از مروه به صفا «را» شوط «دیگری» بشمارد و به این ترتیب شوط آخر از صفا خواهد بود و در مروه به پایان می‌رسد.

نکته: انجام "سعی" در توسعهٔ ایجادشدهٔ فعلی در "مسعی" مثل سعی در سرداب که در حال حاضر زیر "مسعی اصلی" ساخته شده است جایز است.

«و چهار مستحب نیز دارد»:

۱. «پیاده راه برود» نه سواره؛ «و اگر سواره باشد» نیز «جایز است».

۲. «از کناره‌های آن یعنی مسیر سعی» یا "مسعی" «پیاده برود»؛ زیرا در یک طرف آن راهی مخصوص رفتن از صفا به مروه است، و در طرف دیگر راهی مخصوص بازگشت از مروه به صفا وجود دارد؛ پس مستحب است روی کناره‌های مسعی راه برود.

۳. «و بین مناره و بازار عطارها را هروله کند» و در حال حاضر علامت‌هایی هست که این دو مکان را مشخص کرده‌اند "چه پیاده باشد و چه سواره." اگر پیاده باشد چگونگی هروله مشخص است، ولی اگر سواره باشد هروله با تحریک چهارپا یا وسیلهٔ نقلیه‌اش انجام می‌شود؛ «و اگر» از قسمت هروله عبور کرد «و هروله را فراموش کرده بود به عقب بازمی‌گردد» یعنی به پشت سر بازمی‌گردد بدون اینکه صورتش را برگرداند «و قسمت» مخصوص «هروله را هروله می‌کند».

۴. «و دعا کردن در سعی در حالت راه رفتن و هروله» با دعاهای واردشده از خلفای خدا (درود خدا بر آنان)، مثل دعایی که از امام صادق علیه السلام برای حالت هروله روایت شده است: "بسم الله والله أكبر وصلى الله على محمد وأهل بيته، اللهم اغفر وارحم وتجاوز عمّا تعلم وأنت الأعز الأكرم" "به نام خدا، و الله اکبر، و صلوات خدا بر محمد و اهل بیتش. بارخدا، بیامرز و رحم کن، و از آنچه می‌دانی درگذر، که تو عزیزترین و کریم‌ترین هستی." و برای حالت راه رفتن: "يا ذا المن والفضل والكرم

والنعماء والوجود اغفر لي ذنوبي، أنه لا يغفر الذنوب إلا أنت" "ای صاحب منت و فضیلت و بخشش و نعمت و بخشایش! گناهانم را بر من ببخشای، که گناهان را جز تو نمی‌آمرزد".^۱

«و اشکالی ندارد که در طول "سعی" برای استراحت بنشینند» و فرقی نمی‌کند روی صفا بنشینند یا روی مروه یا در راه سعی (یعنی فاصله میان این دو کوه).

پنج «مسئله که به این فصل پیوست می‌شود»:

• «اول: "سعی" یک رکن» از رکن‌های حج «است. کسی که عمداً آن را ترک کند حجتش باطل می‌شود، و اگر فراموش کرده باشد انجام آن بر او واجب خواهد بود» حتی پس از به پایان رسیدن ماه ذی‌حجه؛ که در این صورت «اگر» از مکه «خارج شده باشد» در صورتی که می‌تواند، «خودش» به آنجا «بازمی‌گردد تا آن را انجام دهد. اگر» بازگشت به مکه «برایش امکان نداشت نایب می‌گیرد» یعنی شخصی را مکلف می‌کند تا به نیابت از او آن را انجام دهد.

• «دوم:» «اضافه کردن به هفت» شوط در سعی «جایز نیست»؛ زیرا تشریحی حرام است؛ «و اگر عمداً بیفزاید» سعی اش «باطل می‌شود»؛ زیرا از نظر شرعی آنچه را به آن مأمور بود انجام نداده است؛ «ولی اگر سهواً اضافه کند باطل نمی‌شود. کسی که از تعداد شوط‌ها یقین دارد» یعنی می‌داند در کدام شوط است «و» لی «در باره جایی که آغاز کرده است شک دارد» یعنی شک دارد از صفا آغاز کرده است یا از مروه «اگر در [شوط] زوج باشد» یعنی شوط دوم و چهارم و ششم و در حال حاضر «روی [کوه] صفا باشد» یا رو به آن باشد، مثلاً روی صفا باشد و می‌داند شوط دوم را به پایان رسانده است، «سعی وی» در چنین وضعیتی «صحیح است، زیرا او» یقین دارد «از همان جا» یعنی: صفا «آغاز کرده است»؛ چراکه شوط اول از

صفا به‌سوی مروه، و شوط دوم از مروه به‌سوی صفاست، و وی در حال حاضر روی صفا قرار دارد؛ بنابراین سعی اش صحیح است و اشکال ندارد؛ «و اگر» در حال حاضر «روی مروه باشد» یا رو به سوی آن باشد و شک دارد از صفا آغاز کرده است یا مروه، سعی خود را «تکرار می‌کند»؛ زیرا چنین وضعیتی حاصل نمی‌شود مگر اینکه سعی خود را از مروه آغاز کرده باشد، و طبق فرض او می‌داند شوط دوم را کامل کرده است و در حال حاضر روی [کوه] مروه قرار دارد؛ و این به آن معناست که سعی خود را از مروه آغاز کرده، و شوط اولش از مروه به‌سوی صفا، و شوط دومش از صفا به‌سوی مروه بوده است؛ و به همین دلیل سعی اش باطل است و تکرارش برای وی واجب خواهد بود.

«و با برعکس شدن فرض حکم نیز برعکس می‌شود» یعنی دربارهٔ تعداد شوط‌ها یقین دارد، ولی دربارهٔ جایی که آغاز کرده است شک دارد، و در حال حاضر در شوط فرد باشد؛ یعنی شوط اول یا سوم یا پنجم یا هفتم. حال اگر روی "مروه" باشد یا به‌سوی آن می‌رود سعی وی صحیح است؛ زیرا چنین وضعیتی حاصل نخواهد شد مگر اینکه حتماً سعی خود را از صفا آغاز کرده باشد؛ و اگر روی صفا باشد یا به‌سوی آن برود سعی خود را تکرار می‌کند؛ زیرا فقط در صورتی چنین وضعیتی حاصل می‌شود که سعی خود را از مروه آغاز کرده باشد.

• «سوم: کسی که از تعداد [شوط‌های] سعی خود مطمئن نیست» یعنی در سعی شک دارد و تعداد شوط‌هایی را که سعی کرده است نمی‌داند، «آن را تکرار می‌کند؛ و کسی که از کمبودش یقین دارد آن را انجام می‌دهد»؛ مثلاً یقین دارد پنج شوط سعی کرده است، واجب است دو شوط دیگر نیز سعی کند؛ اول از مروه به‌سوی صفا و شوط دیگر از صفا به مروه، و به مروه ختم می‌کند؛ «و اگر در حال عمرهٔ تمتع باشد» یعنی مُحرم عمرهٔ تمتع شده باشد «و گمان داشته باشد» عمره را «کامل کرده است و» از احرامش «خارج شود و با زن‌ها ارتباط برقرار کند، سپس نقصان» سعی «را به یاد بیاورد» مثلاً به یاد بیاورد فقط پنج شوط سعی کرده است، در این صورت «خون یک گاو بر ذمه‌اش است» یعنی واجب است به‌عنوان کفارهٔ کارش یک گاو ذبح «و کمبود را کامل می‌کند»؛ یعنی طبق مثال ما دو شوط سعی می‌کند؛ «و اگر

ناخن هایش را گرفته یا مویش را کوتاه کرده باشد» اگر بعداً به یاد بیاورد مثلاً دو شوط از سعی خود را انجام نداده است «کفاره‌ای» بر ذمه‌اش «نخواهد بود و فقط» بر او واجب است «تقصان را کامل کند».

• «چهارم: اگر در حال سعی باشد و زمان واجب» مثلاً نماز ظهر- «برسد سعی را قطع می‌کند و نماز» واجب «را می‌خواند، و سپس آن را» از همان جایی که قطع کرده است «کامل می‌کند. به همین ترتیب اگر آن را به دلیل نیاز خودش یا دیگری قطع کرده باشد» باز هم سعی خود را از جایی که قطع کرده است کامل می‌کند.

نکته: در طواف گفته شد کسی که کمتر انجام داده یا آن را قطع کرده باشد اگر بیش از نصف را انجام داده بود می‌تواند آن را کامل کند، وگرنه دوباره تکرارش می‌کند؛ ولی در سعی، کسی که آن را برای انجام فریضه یا رفع نیازی قطع کرده باشد می‌تواند آن را از هر شوطی که قطع کرده است کامل کند.

• «پنجم: انجام سعی قبل از طواف» یعنی طواف حج- «جایز نیست، همان‌طور که انجام طواف نساء قبل از سعی جایز نیست؛ و اگر آن را جلوتر انجام دهد» یعنی سعی را جلوتر از طواف حج انجام دهد «طواف می‌کند، و سپس سعی را» دوباره «تکرار می‌کند» و به سعی قبلی‌اش بسنده نمی‌کند؛ «و اگر در حین سعی به یاد بیاورد قسمتی از طواف را انجام نداده است» یا به یاد بیاورد دو رکعت نماز طواف را نخوانده است، در چنین حالتی «سعی را قطع و طواف را کامل می‌کند» و همچنین اگر دو رکعت نماز طواف را نخوانده باشد آن را می‌خواند و «سپس سعی را» از همان جایی که قطع کرده است «کامل می‌کند».

۷- «احکام مربوط به منا پس از بازگشت»

"پس از بازگشت" یعنی پس از بازگشت از مکه به منا.

«وقتی حاجی مناسکش (اعمالش) را در مکه انجام داد -از جمله طواف زیارت، سعی، و طواف نساء- باید برای بیتوته در منا به آنجا بازگردد»؛ یعنی بودن و حضور داشتن در آنجا از

ابتدای شب تا اذان صبح، و همان طور که روشن خواهد شد حضور داشتن تا نیمه شب نیز کفایت می کند. «پس بر او واجب است دو شب یازدهم و دوازدهم» ماه ذی حجه «را در آنجا بیتوته کند. اگر در غیر از آنجا» یعنی جای دیگری غیر از منا «بیتوته کند، باید به ازای هر شب یک گوسفند» به عنوان کفاره کارش «قربانی کند؛ به جز» در دو حالت:

۱. «شب را در مکه مشغول به عبادت سپری کند.»

۲. «یا پس از نیمه شب از منا خارج شود، به شرط اینکه بعد از اذان صبح وارد مکه شود.»

و "نیمه شب"، وسط فاصله زمانی میان نماز مغرب و نماز صبح روز بعد است.

بیتوته واجب، دو شب یعنی شب های یازدهم و دوازدهم ذی حجه است؛ ولی اگر روز دوازدهم ذی حجه را تا وقتی که خورشید غروب کند در منا بماند بیتوته شب سیزدهم نیز بر او واجب می شود، و به این ترتیب مجموع شب هایی که واجب است در منا بیتوته کند سه شب خواهد شد.

«و اگر هر سه شب» یعنی شب یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی حجه «را در [جایی] غیر از منا بیتوته کند اگر جزو افرادی باشد که هنگام غروب خورشید در شب سوم در منا هستند» یعنی همان طور که پیش تر گفته شد خورشید در روز دوازدهم ذی حجه غروب کند و وی در منا حضور داشته باشد «یا کسی باشد که از صید و زنها پرهیز نکرده باشد» یعنی از صید و زنها دوری نکرده باشد و در حالت احرام صید کرده و با زنها رابطه برقرار کرده باشد «قربانی کردن سه گوسفند بر ذمه اش خواهد بود؛ زیرا این سه دسته» یعنی کسی که غروب روز دوازدهم در منا باشد، و نیز کسی که شکار کرده است یا با همسرش نزدیکی کرده یا او را بوسیده، درحالی که در احرام بوده است «بیتوته در منا در شب یازدهم و دوازدهم و سیزدهم» ذی حجه «بر آنها واجب بوده است» و به همین دلیل اگر در غیر از منا بیتوته کنند سه گوسفند بر عهده شان واجب می شود.

«و واجب است در هرکدام از روزهای تشریق» یعنی روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی حجه «رمی کند» و همان طور که روشن خواهد شد طبیعتاً این هنگامی خواهد بود که تا زمان "کوچ دوم" در منا باقی بماند، یعنی روز دوازدهم تا غروب خورشید در منا بماند، که در این صورت بیتوته شب سیزدهم و رمی جمرات سه گانه در قبل از ظهر روز سیزدهم بر او واجب می شود و سپس از منا می رود؛ ولی اگر در "کوچ اول" یعنی روز دوازدهم بعد از ظهر از منا خارج شده باشد در این صورت نه بیتوته شب سیزدهم و نه رمی جمرات روز سیزدهم ذی حجه بر او واجب نخواهد بود. به طور کلی در رمی «جمرات سه گانه» کوچک و وسطی و بزرگ (جمره عقبه) بر او واجب است «هر جمره را با هفت سنگریزه [بزند]؛ و در اینجا علاوه بر شرطهای رمی که باید رعایت شوند» و پیش تر گفته شد «ترتیب نیز واجب است؛ [یعنی] با [جمره] اول آغاز می کند، سپس وسطی، و سپس جمره عقبه؛ و اگر برعکس آن را رمی کند» یعنی ابتدا با جمره عقبه شروع کند و سپس وسطی و سپس اولی (کوچک تر) «[رمی] وسطی و جمره عقبه را تکرار می کند» یعنی رمی جمره اول را که در پایان انجام داده است شروع رمی محسوب می کند، و سپس رمی جمره وسطی را پس از آن تکرار می کند، و در پایان جمره عقبه را رمی می کند تا ترتیب مطلوب شرعی حاصل شود.

«وقت رمی» در هرکدام از روزهای تشریق «بین طلوع تا غروب خورشید است؛ و جایز نیست شب رمی کند، مگر به دلیل وجود عذری مثلاً کسی ترسان یا بیمار یا چوپان یا از بردگان است».

«کسی که چهار سنگریزه» و بیشتر «را رمی کرده باشد و سپس جمره بعدی را رمی کند ترتیب را رعایت کرده است و فقط باید به قبلی بازگردد و سه [سنگ باقی مانده] را رمی کند، و رمی اش صحیح است»؛ مثلاً اگر جمره اول را با چهار [سنگ] رمی کرد و وسطی را با چهار سنگ و جمره عقبه را با چهار سنگ، بازمی گردد و اولی را با سه سنگ رمی می کند و وسطی را با سه سنگ و جمره عقبه را نیز با سه سنگ رمی می کند. همچنین اگر اولی را با هفت سنگ رمی کند و وسطی را با چهار سنگ و جمره عقبه را با چهار سنگ رمی کند بازمی گردد

و وسطی را با سه سنگ و جمره عقبه را با سه سنگ رمی می‌کند؛ همچنین اگر اولی را با چهار سنگ و دومی را با هفت سنگ و جمره عقبه را با هفت سنگ رمی کرده باشد بازمی‌گردد و اولی را با سه سنگ رمی می‌کند؛ و رمی وی در تمامی این حالت‌ها و حالت‌های مشابه دیگر صحیح است؛ زیرا با رمی چهار سنگریزه و بیشتر ترتیب حاصل شده است، برخلاف زمانی که جمره اول یا دوم را با سه سنگ رمی کرده و سپس جمره بعدی را رمی کند که در چنین حالتی رمی وی صحیح نیست؛ زیرا با رمی کمتر از چهار سنگریزه ترتیب صحیح حاصل نمی‌شود، و در نتیجه تکرار رمی بر او واجب می‌شود.

«اگر رمی یک روز را فراموش کرده باشد فردای آن روز قضای آن را به ترتیب به جا می‌آورد، و سپس رمی روز جاری را نیز انجام می‌دهد»؛ یعنی به ترتیب با رمی سه جمره آغاز می‌کند (رمی کوچک، وسطی و سپس جمره عقبه) به عنوان قضای روز قبلی، و سپس برای روز فعلی نیز رمی می‌کند. «مستحب است رمی مربوط به روز گذشته را صبح هنگام انجام دهد» یعنی در وقت صبح «و رمی روز جاری را هنگام ظهر انجام دهد».

نکته: اگر دچار فراموشی شود و رمی دو روز را از دست بدهد باز هم حکم بالا جاری خواهد بود؛ یعنی هر دو روز را در روز سوم قضا می‌کند؛ ابتدا رمی روز اول را قضا می‌کند، سپس رمی روز دوم را قضا می‌کند، و پس از آن رمی روز سوم را انجام می‌دهد؛ و طبیعتاً این هنگامی خواهد بود که تا غروب روز دوازدهم ذی‌حجه در منا مانده باشد، که در این صورت همان‌طور که گفته شد بر او واجب است در منا بیتوته کند و در سومین روز از روزهای تشریق (روز سیزدهم ذی‌حجه) جمرات را رمی کند.

«اگر رمی جمره‌ها را فراموش کرد و وارد مکه شد» به منا «بازمی‌گردد و» تا وقتی که روزهای تشریق باقی مانده باشد «رمی می‌کند. در صورتی که از مکه خارج شده بود، اگر وقت رمی سپری شده باشد» یعنی روزهای تشریق یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی‌حجه گذشته باشد بازگشت به منا برای رمی بر او واجب نخواهد بود و «چیزی بر عهده‌اش نیست» از جمله قضا؛ ولی اگر وقت رمی نگذشته باشد بازگشت برایش واجب خواهد بود یا باید فردی را نایب

کند تا از طرفش رمی را انجام دهد. «اگر در آینده» یعنی سال بعد «بازگردد» قضای آنچه را در سال پیشین از او فوت شده است «رمی کند»؛ البته اگر در روزهای تشریق آنجا بوده و حضور داشته باشد؛ «و اگر برای آن» یعنی رمی «شخصی را نایب کند» یعنی شخصی را نایب خود کند تا به نیابت از وی از طرفش رمی کند، این کار برایش «جایز است»، حتی اگر امکان بازگشت را داشته باشد؛ زیرا شرط نیست حتماً خودش رمی کند.

نکته: کسی که از روی فراموشی رمی را ترک کرده و وقت رمی نیز به پایان رسیده باشد قضای رمی در سال آینده - اگر خودش حضور داشته باشد یا برایش نایب بگیرد - مستحب خواهد بود نه واجب.

«کسی که عمدتاً رمی جمرات را ترک کند قضایش بر عهده اش است» و اگر وقت رمی به پایان رسیده باشد بر او واجب است اگر امکان بازگشت به منا را داشته باشد خودش آن را قضا کند، وگرنه برای آن نایب بگیرد؛ «و می تواند از طرف معذور رمی کند» یعنی به نیابت از شخصی که در وقت رمی عذری داشته است «مثل بیمار»، و اگر پس از رمی توسط نایب از طرفش، حال بیمار بهبود یابد، تکرار رمی بر او واجب نخواهد بود.

«مستحب است انسان در روزهای تشریق در منا اقامت داشته باشد» و از آنجا به سوی مکه یا دیگر جاها خارج نشود، «و جمره عقبه را از سمت راستش رمی کند» یعنی سمت راست رمی کننده، طوری که جمره را در سمت چپ خود رمی کند؛ «و بایستد و دعا کند» به این صورت که حمد و ثنای خدا را بگوید و بر پیامبر و خاندان پاکش درود بفرستد، و از خدا بخواهد عملش را از او بپذیرد؛ «و» در رمی جمره «دوم نیز» چنین کند «و سومی» یعنی جمره عقبه «را پشت به قبله و مقابل به آن رمی کند»؛ یعنی صورتش رو به آن و پشتش به قبله باشد، «و» برخلاف آنچه با جمره اول و دوم انجام داد «نزد آن توقف نکند».

«و تکبیر در منا مستحب است، به این شکل: "الله أكبر، الله أكبر، لا إله إلا الله والله أكبر، الله أكبر على ما هدانا، والحمد لله على ما أولانا ورزقنا من بهيمة الأنعام" "الله أكبر،

الله اکبر، هیچ معبودی جز خدا نیست، و الله اکبر. الله اکبر برای آنچه ما را هدایت فرمود، و سپاس و ستایش خدای را برای آنچه به ما بخشید و از چهارپایان روزی مان قرار داد.»

«کوچ» یعنی خروج از منا و ترک آن «در» وقت کوچ «اول» که روز دوازدهم ذی حجه است. جایز است، البته برای کسی که از زنها و صید در حالت احرام دوری کرده باشد؛ ولی اگر در احرام از زنها و صید دوری نکرده باشد همان طور که گفته شد. باقی ماندن تا زمان کوچ دوم بر او واجب خواهد بود، «و کوچ دوم: روز سیزدهم» ذی حجه «است. کسی که بخواهد در [وقت] اول کوچ کند» کوچ «فقط بعد از ظهر» یعنی بعد از ظهر روز دوازدهم ذی حجه «برایش جایز خواهد بود؛ و در» کوچ «دوم قبل از آن» یعنی قبل از ظهر «جایز است؛ و برای امام مستحب است خطبه بخواند و این مسئله را برای مردم بیان کند»؛ یعنی وقت کوچ اول و دوم و جواز کوچ اول در بعد از ظهر را برای کسی که اقدام به صید و برقراری رابطه با خانمها نداشته است بیان کند؛ یا تا روز سیزدهم (کوچ دوم) باقی بماند و در این صورت هر زمانی که بخواهد کوچ می کند.

«و» پس از کوچ از منا «کسی که مناسکش را در مکه» از جمله طواف و دو رکعت نماز طواف و سعی و طواف نساء و دو رکعت نماز طواف نساء را «انجام داده باشد» حجتش تمام شده است و چیزی بر عهده اش نیست؛ به همین دلیل «هرجا بخواهد می تواند برود؛ و کسی که چیزی از مناسکش» در مکه «باقی مانده باشد واجب است» به آنجا «بازگردد» تا آنچه را باقی مانده است کامل کند.

پنج «مسئله»:

- «اول: کسی که کاری را که موجب حد یا تعزیر یا قصاص شود انجام داده باشد» مثل دزدی یا قتل یا نظایر آن «و به حرم پناهنده شود» درحالی که در حرم است، عقوبت نمی شود؛ زیرا کسی که وارد حرم می شود ایمن است؛ بلکه «در خوراکی و آشامیدنی بر او تنگ گرفته می شود تا» از حرم «خارج شود» و حد یا تعزیر یا قصاص

«برایش جاری شود. حال اگر» کاری را که موجب حد یا تعزیر یا قصاص می‌شود «درحالی‌که در حرم است انجام داده باشد با توجه به مقتضای جرمی که مرتکب شده است با او مقابله به مثل می‌شود» یعنی هر چند او در حرم است ولی باز هم عقوبت می‌شود؛ زیرا او اساساً حرمت حرم را رعایت نکرده است.

• «دوم: کراهت دارد کسی» حُجَّاج «را از سکونت در خانه‌های مکه منع کنند» تا اینکه وقت حج به پایان برسد. از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «شایسته نیست خانه‌های مکه در داشته باشند؛ تا حاجی‌ها [بتوانند] به همراهشان به حیاط خانه‌هایشان وارد شوند تا اینکه مناسکشان را به پایان برسانند؛ و اولین کسی که برای خانه‌های مکه در ساخت معاویه (لعنه‌الله) بود.»^۱

• «سوم: کراهت دارد ساختمانی بالاتر از کعبه ساخته شود» یعنی بلندتر از سطح کعبه.

• «چهارم: لقطه در حرم حلال نیست» یعنی تملک‌ش؛ و لقطه چیزی است که روی زمین پیدا و برداشته می‌شود «چه اندک باشد و چه زیاد، و یک سال اعلام می‌شود» یعنی یک سال کامل در میان مردم و در جاهای مختلفی که احتمال دسترسی به مالک‌ش در آنجا وجود داشته باشد اعلام می‌شود؛ و «سپس» اگر او را نیافت «اگر بخواهد، آن را» از طرف مالک‌ش «صدقه می‌دهد و» اگر صاحبش پس از آن یافت شود «ضمانتی بر عهده‌اش نخواهد بود»؛ یعنی قیمت آن را در عوض نمی‌پردازد؛ «و اگر بخواهد آن را به صورت امانتی نگه می‌دارد» تا صاحبش پیدا شود و تملک آن به هیچ نحوی از انحا امکان‌پذیر نخواهد بود.

• «پنجم: اگر مردم زیارت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را» پیش از ادای مناسک حج یا پس از آن «رها کنند آن‌ها را به زیارت وادار می‌کنند؛ زیرا» ترک زیارت «جفاکاری حرام را در خود

دارد؛ چراکه پیامبر ﷺ فرموده است: "کسی که حج به جا آورد و مرا زیارت نکند به من جفا کرده است."^۱

«مستحب است کسی که مناسکش را انجام داده است برای خداحافظی از خانه [کعبه] به مکه بازگردد؛ و پیش از آن» یعنی پیش از بازگشت به مکه برای طواف خداحافظی «مستحب است شش رکعت نماز در مسجد خیف» در منا «به جا آورد؛ و بر استحباب خواندن آن نزد مناره که در وسط آن است تأکید شده است و محدوده آن [از مناره] در جهت قبله حدود سی ذراع، و از طرف راست و چپش نیز همین قدر است» یعنی سی ذراع از راست و چپ مناره. این مقدار مشخص شده از مسجد، محدوده مسجد رسول خدا ﷺ است؛ «و مستحب است کسی که در کوچ دوم کوچ کرده» یعنی کوچ دوم در سیزدهم ذی حجه - «به مسجد حصبا» که قبلاً بین منا و مکه بود «وارد شود و در آن دراز بکشد»؛ ولی برای کسی که در کوچ اول کوچ کرده است رفتن به مسجد حصبا و دراز کشیدن در آن مستحب نیست.

«و وقتی به مکه بازگشت سنت» یعنی مستحب «است»:

۱. «وارد کعبه شود، و این برای "صروره" تأکید شده است»؛ یعنی کسی که برای اولین بار است حج به جا می آورد؛ «و» قبل از وارد شدن به آن «غسل کند، و هنگام ورود دعا کند» با دعاهای واردشده از خلفای خدا، مثل دعایی که از امام صادق علیه السلام روایت شده است: **"اللهم إنك قلت ومن دخله كان آمناً، فأمني من عذاب النار"** «خدایا، خودت فرمودی هرکسی وارد آن شود در امنیت است؛ پس مرا از عذاب آتش ایمن بدار».^۲ «و بین دو ستون که [از داخل] مقابل در کعبه قرار دارند روی سنگ قرمز صافی که در آنجا هست دو رکعت نماز بخواند، به طوری که در رکعت اول "حمد، و حم سجده" و در رکعت دوم "حمد و] به

۱. مستدرک الوسائل، نوری، ۱۰، ۱۸۲.

۲. کافی کلینی، ۴، ۵۲۸.

تعداد آیه‌های آن [یعنی سوره سجده از سوره‌های دیگر] می‌خواند؛ و در کنج‌های کعبه نماز بخواند» یعنی گوشه‌های داخلی کعبه، «سپس با دعا‌های مرسوم دعا کند» مثل دعای روایت‌شده از امام صادق (علیه السلام): "اللهم من تهبأ أو تعبأ أو أعد أو استعد لوفادة إلی مخلوق رجاء رفته و جائزته و نوافله و فواضله فإلیک یا سیدی تهیئتی و تعبئتی و إعدادی و استعدادی رجاء رفدک و نوافلک و جائزتک فلا تخیب الیوم رجائی یا من لا یخیب علیه سائل ولا ینقصه نائل فإنی لم أتک الیوم بعمل صالح قدمته ولا شفاعة مخلوق رجوته و لکنی أتیتک مقراً بالظلم و الإساءة علی نفسی فإنه لا حجة لی ولا عذر فأسألك یا من هو كذلك أن تعطینی مسألتي و تقبلنی عثرتي و تقبلنی برغبتي و لا تردنی محبوباً ممنوعاً و لا خائباً یا عظیم یا عظیم یا عظیم أرجوک للعظیم أسألك یا عظیم أن تغفر لی الذنب العظیم، لا إله إلا أنت" "بارخدا یا، هرکسی که در این روز تهیه دیده و سازوبرگ عید فراهم کرده و مهیا و مستعد آن است که به دیدن مخلوقی رود به امید عطا و بخشش و فضل و احسان آن‌هاست، من هم -ای سید من- مهیا شده و سازوبرگ فراهم کرده و آماده و مستعد گردیده‌ام به امید بخشش و پاداش و فضل و کرم و عطا‌های تو؛ و در این صبحگاه من عیدی است؛ پس امروز امید مرا ناامید نکن، ای کسی که هیچ سائلی را از درگاهش محروم نمی‌کند، و از عطا کم نمی‌کند. به‌راستی من امروز عمل صالحی با خود نیاورده‌ام که تقدیم درگاهت کنم و به امید شفاعت هیچ مخلوقی نیامده‌ام؛ بلکه درحالی که به ظلم و ستمکاری بر خودم اقرار دارم به درگاهت آمده‌ام؛ و اعتراف می‌کنم هیچ بهانه‌ای و هیچ عذری برای کرده‌هایم ندارم. از تو می‌خواهم ای کسی که این‌چنین هستی، که خواسته‌ام را به من بدهی و از خطایم درگذری و امید و آرزویم را بپذیری، و مرا زیان‌کار و بازداشته و ناامید بازمگردان؛ ای عظیم. ای عظیم. ای عظیم؛ به‌خاطر عظمت و بزرگی‌ات به تو امید دارم. ای بزرگوار، از تو

می‌خواهم گناه عظیمم را بر من ببخشایی؛ که هیچ معبودی جز تو نیست.^۱» و رکن‌ها را استلام کند» یعنی رکن‌های کعبه را از داخل، «و بر [رکن] یمانی تأکید شده است».

۲. «سپس هفت بار گرد خانه [کعبه] طواف کند» یعنی هفت شوط که به "طواف وداع" معروف است.

۳. «سپس رکن‌ها» ی چهارگانه «را استلام کند»؛ یعنی آن‌ها را با دست‌هایش لمس کند؛ «و [همچنین] مستجار» که در ضلعی که "ناودان رحمت" در آن قرار دارد واقع شده است و اندکی قبل از رکن یمانی است؛ «و هر دعایی را که می‌خواهد انتخاب کند» و دعا کند.

۴. «سپس نزد» چاه «زمزم بیاید و از آن بنوشد».

۵. «سپس درحالی که دعا می‌خواند» از مسجد الحرام «خارج شود؛ و مستحب است از "باب حنّاطین" خارج شود که در حال حاضر اثری از آن نیست»؛ زیرا بعد از توسعه در محدوده مسجد افتاده است؛ «پس از دری خارج شود که بتواند رکنی را که حجر» الاسود «در آن قرار دارد» یعنی رکن عراقی را «ببیند».

۶. «و به سجده درافتد و به قبله رو کند و دعا کند»، با دعاهای واردشده از خلفای الهی؛ مثلاً بگوید: "اللهم إني أتُقلِبُ على لا إله إلا الله" بارخدا، من به‌سوی کسی که هیچ معبودی جز او نیست رو کرده‌ام.^۲

۷. «و به‌اندازه یک درهم (۲/۵ گرم نقره) خرما بخرد و احتیاطاً برای احرامش صدقه بدهد»؛ زیرا چه بسا نادانسته کاری انجام داده باشد که نباید در حالت احرام انجام دهد.

به جا آوردن «حج روی شتر جلال کراهت دارد» شتری که از مدفوع انسان می‌خورد. «و

۱. کافی کلینی، ۴، ۵۲۸.

۲. کافی کلینی، ۴، ۵۳۱.

مستحب است کسی که حج به جا آورده است تصمیم بگیرد» در سال آینده یک بار دیگر دوباره به حج «بیاید. برای کسی که مجاور است طواف بهتر از نماز است» یعنی کسی که به عنوان مسافر به مکه آمده است و جزو ساکنانش نیست، طواف برایش از خواندن نماز در مسجدالحرم بهتر است؛ «و برای کسی که اقامت دارد برعکس است»؛ یعنی خواندن نماز در مسجدالحرام برایش بهتر از طواف است.

«مجاور شدن در مکه کراهت دارد» یعنی سکونت و اقامت در آنجا؛ حال یا به این دلیل که پیامبر ﷺ از آنجا اخراج شده است، یا به این دلیل که گناه در آنجا بزرگتر می شود، یا به این دلیل که سکونت در آنجا منجر به دل زدگی و کم شدن احترام و شوق به آن می شود؛ و تمامی این علتها در روایات بیان شده است.

«مستحب است در "مُعْرَس" توقف کند». [مُعْرَس]، جایی است که پیامبر ﷺ برای استراحت توقف کرد و «در مسیر مدینه» نزدیک مسجد شجره قرار دارد، «و در آنجا دو رکعت نماز بخواند».

"مُعْرَس" از نظر لغوی جایی است که مسافرها آخر شب برای استراحت از مشقت های سفر در آن توقف می کنند.

«سه مسئله»

- «مدینه حرمی دارد» همان طور که مکه حرم دارد، «و محدوده آن» یعنی محدوده حرم مدینه «از [کوه] عیر (عایر) تا [کوه] وعیر است. نباید هیچ درختی» از درخت های حرم «را قطع کرد؛ و صید در آنجا» یعنی صید در حرم «اشکال ندارد، به جز صید [در محدوده] بین حرّین، که به شدت کراهت دارد»؛ یعنی صید و خوردن [از صید] بین حرّین کراهت بسیاری دارد ولی حرام نیست.
- "عایر" و "وعیر": دو کوه هستند که حدود مدینه را از شرق و غرب مشخص می کنند.

- "حَرَّتَان": دو محل هستند که از "عایر" و "وعیر" به مدینه منوره نزدیک‌ترند و عبارت‌اند از "حَرَّةِ وَاقِم" در شرق، و "حَرَّةِ لیلی" در غرب؛ و حَرَّة زمینی است که صخره‌های سیاه‌رنگ دارد.

- «دوم: مستحب مؤکد است حجاج، پیامبر ﷺ را زیارت کنند.»
- «سوم: و مستحب است فاطمه علیها السلام و امامان علیهم السلام را در بقیع زیارت کند» و آن‌ها امام حسین بن علی، و امام علی بن حسین، و امام محمد بن علی باقر، و امام جعفر بن محمد صادق علیهم السلام هستند. جای قبر امامان علیهم السلام شناخته شده است، ولی جای قبر صدیقه فاطمه علیها السلام پشت سر امام حسن مجتبی علیه السلام است، طوری که گویی آن حضرت علیها السلام در آغوش فاطمه علیها السلام دفن شده است.

«پایان:»

«مجاورت در آن» یعنی مدینه منوره و اقامت در آن «مستحب است؛ و اینکه هنگام ورود به آن غسل کند؛ و مستحب است» در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله «نماز بخواند» و به‌طور مشخص «بین قبر و منبر» یعنی قبر و منبر پیامبر صلی الله علیه و آله «که همان "روضه" است»؛ و روضه همان‌طور که در برخی متون آمده باغی از باغ‌های بهشت است.

«و» همچنین مستحب است «انسان در مدینه برای حاجت» یعنی رفع نیاز «سه روز روزه بگیرد» حتی اگر مسافر باشد «و شب چهارشنبه کنار ستون ابولبابه نماز بخواند» که ستونی معروف در مسجد نبوی است، و به نام "ستون توبه" نیز شناخته می‌شود. ابولبابه، بشر بن عبدالمنذر انصاری است؛ «و در شب پنجشنبه کنار ستونی که مقابل مقام رسول خدا صلی الله علیه و آله است» نماز بخواند.

«و» همچنین مستحب است «به مسجدهای مدینه برود، مثل مسجد احزاب و مسجد فتح و مسجد فضیخ، و گورستان شهدا در "احد" به‌خصوص قبر حمزه علیه السلام» و دیگر مکان‌های موجود در آنجا، مثل مسجد قبا، و مشربه ام‌ابراهیم (ماریه قبطیه)، به دلیل اینکه محل سکونت و مصلاهی رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است.

«خوابیدن در» همهٔ «مسجدها کراهت دارد، و بر کراهت آن در مسجدالنبی ﷺ تأکید شده است»؛ به دلیل احترام بسیارش که ناشی از احترام به صاحبش ﷺ است.

«سوم: ملحقات»

ملحقات یعنی آنچه به کتاب حج و احکامش ملحق می‌شود.

«که شامل چند مبحث است:»

«اول: احصار و صد»

«احصار» از نظر لغوی به معنی «حبس»، و «صد» به معنی «بازداشتن» است؛ ولی از نظر فقهی «صد» فقط «با دشمن» حاصل می‌شود و نه چیز دیگر، «و احصار فقط با بیماری»؛ و این معنای فقهی مدنظر از «صد» و «احصار» در کتاب حج است، به‌رغم اینکه معنای لغوی‌شان گسترده‌تر از آن است.

[صد]

«پس فرد مصدود اگر» احرام حج یا عمره «ببندد و سپس مصدود شود» و از ورود به مکه برای انجام مناسک حج یا عمره، یا از رسیدن به دو موقف «عرفه و مشعرالحرام» در حج توسط دشمن منع شود «از هر آنچه برایش مُحرَم شده است» در دو صورت «خارج می‌شود»:

۱. «اگر به غیر از راه صد شده مسیر دیگری» برای ورود به مکه یا رفتن به دو موقف «برایش باقی نمانده باشد» یعنی هیچ راه دیگری غیر از راهی که از آن مصدود شده است نداشته باشد.

۲. «یا راه» دومی «داشته باشد و» لی «هزینه»های مربوط به سفر از مسیر دوم «را نتواند تأمین کند».

در این دو حالت از حالت‌های صد، مصدود از احرام خود خارج می‌رود.

«و» مصدود «اگر راه دیگری برای طی کردن داشته باشد» یعنی راه دیگری به جز راهی که از آن مصدود شده است «حتی اگر طولانی‌تر باشد و [لی] بتواند هزینه‌اش را تأمین کند» یعنی اعتبار کافی برای پوشش دادن هزینه‌های سفر از راه طولانی‌تر را داشته باشد به احرام خود «ادامه می‌دهد» و از آن خارج نمی‌شود؛ و وجوب ادامه احرام در این حالت به این علت است که با این شرایط یا در نظر داشتن موجود بودن راه دیگر و تأمین هزینه‌های ناشی از سفر از آن راه صدّ در عمل محقق نشده است.

«و» با توجه به این وضعیت «اگر بترسد از دست بدهد» یعنی بترسد مناسک حج را از دست بدهد، طوری که امکان درک "مشاعر" را در اوقات مشخص شرعی مثلاً به دلیل تنگی وقت یا طولانی بودن راه از دست بدهد، در چنین حالتی برایش «جایز نخواهد بود» به محض احساس ترس و احتمال درک نکردن اعمال در زمان خودش از احرام «خارج شود؛ بلکه» باید «صبر کند تا» از دست رفتن عملاً «محقق شود؛ و سپس» بعد از اینکه از دست رفتن محقق شد مثلاً اذان صبح روز دهم ذی‌حجه شد و او همچنان در راه بود- در این صورت است که از احرامش «با عمره» مفرده «خارج می‌شود»؛ یعنی نیت خود را از حج به عمره مفرده تغییر می‌دهد؛ و «سپس» حج را سال «آینده به‌عنوان واجب قضا می‌کند»؛ یعنی قضای آن بر او واجب می‌شود «اگر حج واجب بوده باشد، نه مستحب» و اگر حج مستحب بوده باشد برایش مستحب خواهد بود آن را قضا کند.

«و» وقتی صد محقق شد مصدود «فقط پس از قربانی و نیت خروج از احرام» از احرام خود «خارج می‌شود»؛ به این معنا که مصدود تحت هر شرایطی یا مثلاً فقط با "نیت خروج از احرام" از احرام خود خارج نمی‌شود؛ بلکه باید قربانی ذبح کند و همراه قربانی، نیت خروج از احرام حج را نیز داشته باشد، و فقط در این صورت است که خروج از احرام حاصل می‌شود.

«و بحث درباره عمره‌گزار نیز اگر» توسط دشمن «از رسیدن به مکه بازداشته شده باشد» چه عمره تمتع باشد و چه عمره مفرده «به همین صورت است»؛ البته در صورتی که صدّ عملاً محقق شده باشد که در این صورت عمره‌گزار با ذبح قربانی به‌همراه نیت خروج از احرام، از

احرام عمره خارج می‌شود؛ «و اگر» برای حج یا عمره «قربانی به همراه برده باشد» که همان‌طور که گفته شد به "هدی السیاق" (قربانی برده‌شده) معروف است «چیزی که آورده است برایش کفایت می‌کند»؛ یعنی در حالت صدّ می‌تواند آن را ذبح کند و به‌همراهش خروج از احرام حج یا عمره را نیت کند، و نیازی نیست برای خروج از احرام، قربانی دیگری ذبح کند.

«و برای قربانی تحلل (خروج از احرام) جایگزین دیگری وجود ندارد.» یعنی چیزی نیست که بتواند جایگزین آن شود؛ و در نتیجه «اگر» مصدود «از قربانی و هزینه‌اش ناتوان بود در احرامش باقی می‌ماند. و اگر» مثلاً با "نیت" «خارج شود» از احرامش «بیرون نمی‌رود» و از نظر شارع همچنان مُحرم باقی می‌ماند تا اینکه با ذبح قربانی از احرام خارج شود.

«و صد» در حج «با بازداشتن از دو موقف» یعنی عرفه و مشعرالحرام «محقق می‌شود؛ همچنین» صد «با بازداشتن از رسیدن به مکه» برای انجام طواف و سعی نیز محقق می‌شود؛ «و» صد «با ممانعت از [رفتن به] منا برای رمی جمرات سه‌گانه و بیتوته در آنجا محقق نمی‌شود، بلکه [در این صورت] حجش صحیح است و برای رمی نایب می‌گیرد»؛ به این معنا که اگر حاجی در دو موقف ووقف داشته باشد و اعمال منا را در روز عید قربان انجام دهد، و سپس برای انجام طواف و سعی به مکه برود، ولی دشمن او را از بازگشت به منا برای کامل کردن رمی جمرات سه‌گانه در روزهای تشریق و نیز بیتوته شبانه در منا منع کند، در چنین حالتی مصدود نیست و احکام صد بر او جاری نخواهد شد؛ بلکه حجش صحیح است، و شخصی را برای رمی مکلف می‌کند تا به نیابت از وی آن را انجام دهد، و اینکه بیتوته در منا را از دست داده است تأثیری نخواهد داشت.

خلاصه: مصدود چه برای حج و چه عمره با ذبح قربانی و نیت تحلل (خروج از احرام) از احرام خود خارج می‌شود.

پنج «نکته:»

- «اول: اگر» برای حج یا عمره مُحرم شود و «به جهت دینی محبوس شود» یعنی به دلیل وفا نکردن به دینی که بر ذمه اش بوده است از به پایان رساندن مناسک منع شود، «اگر توانایی آن را داشته باشد» یعنی اموالی داشته باشد که به عنوان وفای به دین کفایت کند با ذبح قربانی از احرام «خارج نمی شود»؛ زیرا مصدود شمرده نمی شود؛ چراکه با توجه به اینکه طبق فرض امکان پرداخت دین خود را داشته است می تواند پس از وفا به دین خود مسیرش را ادامه دهد؛ «و اگر» از وفای به آن «ناتوان بود» با ذبح قربانی از احرام «خارج می شود»؛ زیرا با توجه به عدم امکان وفای دین، امکان کامل کردن مسیر را ندارد، و در نتیجه صدّ برایش محقق می شود. «همچنین اگر او ظالمانه» به خاطر مال یا چیز دیگری «محبوس شود» با ذبح قربانی از احرام خود خارج می شود؛ چراکه احکام صدّ برای وی جاری خواهد شد، و فرقی نمی کند اموالی داشته باشد که با پرداختش بتواند آن ظلم را دفع کند، یا ظلمی را که بر وی واقع شده است نتواند دفع کند.
- «دوم: اگر» مصدود «شکیبایی کند»، یعنی صبر کند و به انتظار بماند و به عنوان مثال به امید رفع مانع- با ذبح قربانی در وقت حج از احرام خارج نشود «و حج تمام شود» یعنی وقت شرعی مشخص شده به پایان برسد «تحلل و خروجش از احرام با قربانی برایش کافی نخواهد بود» یعنی احکام صدّ برای او جاری نمی شود «و» همانند دیگر افرادی که برای حج احرام بسته اند و سپس آن را از دست دادند «با عمره مفرده از احرام خارج می شود، نه با خون»؛ یعنی برای تحلل و خروج از احرام ذبح قربانی بر او واجب نخواهد بود؛ زیرا تحلل وی همان طور که گفته شد- با به پایان رساندن عمره مفرده حاصل می شود نه با ذبح قربانی؛ «و قضا بر ذمه اش خواهد بود» یعنی قضای حج بر ذمه اش خواهد بود؛ «البته اگر حج واجب بوده باشد» و در غیر این صورت قضا واجب نخواهد بود.
- «سوم: اگر گمان قوی داشته باشد که [خطر] دشمن قبل از اینکه فرصت از دست برود رفع خواهد شد» یعنی به گمان شخص مصدود غالب شود دشمن از بین می رود

و امکان رسیدن به مشاعر مقدس را پیش از اینکه وقت حج از دست برود خواهد داشت، «می‌تواند» با ذبح قربانی از احرام خود «خارج شود»، چراکه عملاً مصدود است؛ «ولی» در چنین شرایطی «بهتر است بر احرام خود باقی بماند، تا اگر» عملاً خطر دشمن «رفع شد» مسیر خود را برای انجام مناسک «کامل» و حشش را تکمیل «نماید، و اگر آن را از دست بدهد» یعنی وقت حج از دست برود «با عمره» مفرده از احرام خود «خارج می‌شود»؛ همانند دیگر افرادی که پس از محرم شدن، حج خود را از دست می‌دهند.

• «چهارم: اگر حج خود را باطل کند و سپس مصدود شود یک بدنه بر ذمه‌اش است» یعنی یک شتر برای باطل کردن حشش، «و یک خون برای تحلل» یعنی ذبح یک قربانی برای خارج شدن از احرام به دلیل صدّ، «و در آینده حج را به جا می‌آورد» یعنی در سال آینده؛ زیرا برای کسی که حج خود را باطل کند حج در سال آینده واجب خواهد شد.

«و اگر» حج خود را باطل کند و با ذبح قربانی به دلیل مصدود شدن از احرام خود خارج شود، و سپس خطر «دشمن هنگامی رفع شود» یعنی از بین برود. «که وقت کافی برای قضا داشته باشد» به دلیل بر طرف شدن عذر، قضا توسط او «واجب خواهد شد» و مادام که امکان درک مناسک را در اوقاتش داشته باشد، دوباره برای حج احرام می‌بندد «و این حجتی است که برای قضای امسالش انجام می‌شود»؛ یعنی حجتی که پس از رفع خطر دشمن انجام می‌دهد از انواع حجتی خواهد بود که در همان سال قضا می‌شود، نه اینکه به آن صورتی که معمول است. آینده یا سال بعد باید قضا شود؛ «و با توجه به آنچه بیان کردیم حج عقوبت» [یا حج تنبیهی] همچنان «باقی است» و بر او واجب خواهد بود، بهرغم اینکه حج را انجام داده است؛ زیرا علت آن همان طور که دانستیم باطل کردن حج بوده که از وی سر زده است، و این [حج] برای حالتی بوده است که به دلیل صدّ از احرام خود خارج شده باشد.

«و اگر» از احرام خود «خارج نشده باشد» و با این وجود طبق فرض ما حج خود را قبل از صدّ باطل کرده باشد در چنین حالتی حجّ «باطل شده خود را» پس از برطرف شدن عذر «ادامه می‌دهد»؛ زیرا همچنان مُحرم است؛ «و» به دلیل باطل کردن حجش «آن را در آینده» یعنی سال آینده «قضا می‌کند».

- «پنجم: اگر» در حالت صد، خطر «دشمن فقط با جنگ رفع می‌شود» جنگیدن با او توسط مصدود «واجب می‌شود؛ البته اگر ظن قوی داشته باشد که سالم می‌ماند» وگرنه واجب نخواهد بود؛ «و اگر» دشمن برای باز کردن راه «مالی از او درخواست کند بخشیدن آن» یعنی پرداخت آن به وی «واجب نیست، مگر اینکه ضرر چندانی نداشته باشد»؛ یعنی مبلغ به قدری کم باشد که به کسی که می‌پردازد (مصدود) آسیب نرساند، و اگر این طور بود پرداخت آن به وی واجب خواهد شد.

این‌ها در رابطه با احکام مصدود بود.

[حصر]

«مُحَصِّر به کسی گفته می‌شود که بیماری او را از رسیدن به مکه» در حج یا عمره «یا رسیدن به دو موقف» یعنی عرفه و مشعرالحرام در حج «باز داشته باشد. چنین شخصی» یعنی محصر- «آنچه را با خود آورده است» یعنی حیوانی را که به عنوان قربانی با خود آورده است به جایگاهش (منا یا مکه) «می‌فرستد» اگر به همراه خود برای حج یا عمره قربانی آورده باشد «و اگر» به همراه خود قربانی «نیاورده باشد یک قربانی یا مبلغش را می‌فرستد» یعنی یک قربانی می‌فرستد با مبلغ قربانی را به منا یا مکه می‌فرستد تا با آن قربانی بخرند و در جایگاهش ذبح کنند؛ «و» محصر از احرامش «خارج نمی‌شود تا اینکه اگر حاجی باشد قربانی به جایگاهش یعنی منا برسد، و اگر عمره‌گزار باشد به مکه برسد. وقتی» قربانی به محل خودش «رسید» و ذبح شد «تقصیر می‌کند و» از احرام خود «خارج می‌شود» و همهٔ محرمات برایش حلال می‌شود، «به جز ارتباط با زن‌ها» و این برایش حرام باقی خواهد ماند «تا اینکه» خودش «در آینده» یعنی سال آینده «حج به جا بیاورد، البته اگر» حجش «واجب بوده باشد» و در صورتی

که خودش بتواند حاضر شود صحیح نخواهد بود نایب بگیرد؛ ولی در صورت عدم توانایی، صحیح خواهد بود؛ «یا اگر» حجت «تطوع» یعنی مستحبی بوده باشد به نیابت از او «از طرفش طواف نساء به جا آورده می‌شود».

خلاصه: محصر با ذبح و تقصیر از احرام خود خارج می‌شود؛ به این صورت که قربانی را به جایگاهش می‌فرستد، و اگر حاجی بود صبر می‌کند تا آن را در روز قربان در منا ذبح کنند، و اگر عمره‌گزار بود منتظر می‌شود تا قربانی را در مکه ذبح کنند. وقتی ذبح انجام شد تقصیر می‌کند و از احرامش بیرون می‌رود و هرآنچه با احرام حرام شده بود برایش حلال می‌شود، به‌جز ارتباط با زن‌ها.

«و اگر» محصر با این تصور که قربانی در محل خودش ذبح شده است از احرام خارج شود و سپس «روشن شود قربانی اش ذبح نشده است تحللش باطل نمی‌شود»؛ یعنی خروجش از احرام صحیح است و اشکالی ندارد؛ زیرا به‌نحوی که از نظر شرعی مطلوب بوده انجام شده است «و بر اوست» - یعنی بر او واجب است - «در آینده» - یعنی سال آینده - «یک قربانی ذبح کند. اگر» محصور «قربانی اش را» به جایگاهش «بفرستد، و سپس عذر» یعنی بیماری اش «برطرف شود» برای تمام کردن مناسکش «به یارانش می‌پیوندند»؛ به این دلیل که همچنان مُحرم است و دیگر عذری ندارد تا او را از کامل کردن اعمالش بازدارد. «پس اگر یکی از دو موقف» عرفه یا مشعرالحرام «را در زمان» مشخص شده شرعی اش «درک کند حج را درک کرده است» یعنی حجت صحیح است؛ با در نظر داشتن این نکته که اگر درک و قوف عرفه را از دست بدهد درک مشعرالحرام در وقت خودش برایش کافی خواهد بود؛ «در غیر این صورت» یعنی اگر هر دو موقف را درک نکرد پس نمی‌تواند حج را کامل کند و در این صورت همان‌طور که قبلاً گفتیم - «با عمره» مفرده از احرام خود «خارج می‌شود، و در آینده قضای واجب بر ذمه‌اش خواهد بود»؛ یعنی بر او واجب خواهد شد اگر حجت واجب بوده است در سال آینده آن را قضا کند، «و قضای ندب مستحب خواهد بود»؛ یعنی اگر حجت مستحب بوده باشد قضای آن در سال آینده برای او مستحب خواهد بود.

«عمره‌گزار» محصر «اگر» از احرام عمره «خارج شود، در صورت برطرف شدن عذر» یعنی بیماری- «عمره‌اش را قضا می‌کند». پس هر وقت عذر برطرف شود قضای عمره بر او واجب می‌شود.

«قارن» یعنی کسی که حج قران انجام می‌دهد «اگر محصور شود و» از احرامش «خارج شود، اگر حشش واجب بوده باشد در آینده» یعنی سال آینده «جز حج قارن انجام نمی‌دهد» و تبدیل آن به یکی دیگر از انواع حج برایش جایز نخواهد بود؛ یعنی برایش جایز نخواهد بود حج تمتع یا افراد انجام دهد؛ «و اگر» حشش «ندب» یعنی مستحب «بوده باشد» در سال آینده «هر نوع حجی که بخواهد به جا می‌آورد» و او در این خصوص اختیار خواهد داشت، «هرچند به جا آوردن با مثل همان چیزی که از دست رفته بهتر است»؛ یعنی در آینده نیز حج قران به جا بیاورد؛ زیرا او از حج قران خارج شده و به دلیل بیماری آن را کامل نکرده، پس برایش مستحب است همان را انجام دهد.

«کسی که به صورت داوطلبانه [و مستحبی] قربانی فرستاده است» یعنی مثلاً در شهر خودش است، ولی توسط دوستانش یک قربانی به منا می‌فرستد تا آن را در روز عید قربان ذبح کنند، البته پس از اینکه آن را اشعار یا تقلید کردند. چنین شخصی «زمانی را با دوستانش برای ذبح یا نحر آن» در منا در وقت مشخص شده در روز قربان «وعده می‌گذارد. سپس» بعد از اینکه دوستانش طبق زمانی که میانشان وعده گذاشته شده بود حیوان را به‌عنوان قربانی اشعار یا تقلید قربانی کردند فرستنده قربانی «از تمامی آنچه مُحرم دوری می‌کند باید دوری کند. وقتی زمان وعده فرارسید» یعنی زمان ذبح قربانی که میان دو طرف وعده گذاشته شده بود فرارسید از احرامش «خارج می‌شود، ولی تلبیه نمی‌گوید» یعنی همان تلبیه‌ی که بر محرم واجب است در حج بگوید بر او واجب نیست؛ «و اگر کاری را که بر مُحرم حرام است انجام دهد» مثل استفاده از عطر و صید و نظایر آن «مستحب است» به‌خاطر کاری که انجام داده است «کفاره بدهد» و واجب نیست.

«دوم: احکام صید» (شکار)

«صید»ی که برای مُحرَم حرام است «حیوان غیر اهلی است»؛ یعنی حیوان وحشی که طبیعتاً اطاعت‌پذیر نیست و فقط با مهارت و تمرین رام می‌شود «و شرط نیست حتماً حلال بوده باشد» یعنی گوشتش خوردنی باشد، بلکه چه بسا صید، خوردنش حرام باشد.

«و شامل چند فصل می‌شود:»

«فصل اول: صید بر دو نوع است»

«اول: صیدی که کفاره به آن تعلق نمی‌گیرد»؛ یعنی اگر مُحرَم آن را صید کند کفاره بر او واجب نخواهد بود؛ «مثل صید دریایی، یعنی هرچیزی که در آب تخم می‌گذارد یا بچه می‌زاید.» صید دریایی اساساً برای مُحرَم جایز است؛ زیرا گفته شد صیدی که بر مُحرَم حرام است صید خشکی‌زی است نه دریایی؛ «و همانند آن» از نظر تعلق نگرفتن کفاره به آن و حتی حرام نبودن صید یا ذبح آن در حَرَم، «مرغ شاخ‌دار است» که به «مرغ» هندی نیز معروف است، و پرنده‌ای است که در آفریقا به‌وفور وجود دارد. «همچنین» صید یا ذبح «چهارپایان» مثل شتر و گاو و گوسفند نه کفاره دارند و نه حرام است «حتی اگر وحشی شده باشند»؛ زیرا این حیوانات یعنی مرغ شاخ‌دار و چهارپایان جزو صید حرام برای مُحرَم نیستند؛ و مرغ اهلی نیز همین حکم را دارد.

«کشتن درندگان» نیز «چه رونده باشند» مثل کفتار و ببر و گرگ «و چه پرنده» مثل کُرکس و دیگر پرندگان شکاری و موزی، «کفاره‌ای» برای مُحرَم «به دنبال ندارد» و فرقی نمی‌کند کشتن آن توسط وی به این دلیل بوده باشد که حیوان قصد آسیب رساندن به او را داشته است و او به دلیل محافظت از جانش آن را به قتل رسانده باشد، یا این‌طور نبوده باشد؛ «به‌جز شیر، که اگر به او حمله نکرده باشد» و قصد جانش را نکرده باشد «قاتلش باید یک قوچ کفاره بدهد»؛ در غیر این صورت دفاع از خودش بر او واجب بوده است و در چنین حالتی اگر آن را به قتل برساند چیزی بر عهده‌اش نخواهد بود.

«و درباره حیوانی که ماحصل آمیزش» حیوان «وحشی» رام نشده و غیر اهلی «با اهلی» یعنی حیوان رام «بوده یا حاصل آمیزش حیوانی که» صید یا ذبحش «برای مُحرم حلال است با حیوانی که بر او حرام است باشد»، در این خصوص «اسم آن در نظر گرفته می‌شود»؛ به این معنا که اگر به حیوان وحشی (غیر اهلی) یا حیوانی که صید یا ذبحش بر او حرام است ملحق شود و اسم آن حیوان بر آن اطلاق شود صید یا ذبحش بر مُحرم حرام خواهد بود، ولی اگر به اهلی (رام) یا آنچه صید و ذبحش برای مُحرم حلال است ملحق شود برای او حرام نخواهد بود.

«کشتن مار و عقرب و موش و مارمولک» توسط مُحرم «اشکال ندارد، و» همچنین «پرتاب [سنگ و تیر و مانند آن] به حدا» که پرنده‌ای شکاری از دسته بازهاست «و پرتاب به کلاغ اشکال ندارد» حتی اگر باعث کشته شدنشان شود، و کشتن آن‌ها به روش دیگری غیر از پرتاب جایز نیست «و کشتن گک» و ساس «و زنبور اشکال ندارد».

«کشتن زنبور عسل» برای مُحرم «جایز نیست و اگر به اشتباه آن را بکشد کفاره ندارد، و برای کشتن عمدی‌اش صدقه می‌دهد، حتی اگر با دادن یک کف دست غذا باشد» مثل گندم. «خرید قُمری» که نوعی از کبوتر است و در رنگش سبزی یا سرخی هست «و سینه‌سرخ» نوع دیگری از کبوتر است که رنگش بین سرخ و سیاه است «جایز است»؛ پس مُحرم می‌تواند آن‌ها را در حرم بخرد «و از مکه بیرون ببرد، و [لی] کشتن یا خوردنشان جایز نیست».

«دوم: صیدی که به آن کفاره تعلق می‌گیرد» و منظور [از کفاره] عملی است که شرع آن را برای جبران نقصان یا اشتباه یا ارتکاب عملی که انجامش مجاز نیست واجب کرده است.

«و این نوع» یعنی نوع دوم «خود به دو دسته» یعنی به دو نوع «تقسیم می‌شود»:

«اول: آنچه به‌عنوان کفاره‌اش جایگزین به‌خصوصی وجود دارد»؛ یعنی درباره‌اش نص صریح وجود دارد و کفاره‌اش معادل معینی دارد.

این نوع صید را اگر مُحرم انجام دهد کفاره معینی بر او واجب می‌شود، و کفاره‌اش تقریباً همانند خود صید است؛ و خود کفاره هم جایگزین‌هایی دارد که شامل سه جایگزین ترتیبی می‌شود؛ یعنی وقتی به جایگزین اول منتقل می‌شود که از پرداخت کفاره اصلی ناتوان باشد، و وقتی به جایگزین دوم منتقل می‌شود که از پرداخت جایگزین اول ناتوان باشد، و به همین ترتیب ادامه می‌یابد.

«و شامل هر چهارپایی می‌شود که مثل و همانندی دارد» یعنی کفاره‌اش همانند آن است «و اقسام آن پنج تاست:»

• «اول: شتر مرغ، که [کفاره] کشتن آن "بدنه" است» یعنی یک شتر که آن را ذبح می‌کند و صدقه می‌دهد؛ اما جایگزین آن به ترتیب زیر است:

۱. «در صورت ناتوانی» از ذبح شتر «شتر را قیمت‌گذاری می‌کند» یعنی قیمت بازاری‌اش را در نظر می‌گیرد «و بهای آن را برای خرید "بر"» یعنی گندم «هزینه می‌کند، و برای هر مسکین دو مُد از آن را صدقه می‌دهد» یعنی یک کیلو و نیم؛ زیرا هر "مد" تقریباً سه ربع کیلوگرم [۷۵۰ گرم] است؛ «و» برای او غذا دادن به «بیش از شصت» مسکین «لازم نیست» یعنی واجب نیست؛ و این یعنی او باید با بهای شتر، غذا بخرد. حال اگر بهای یک شتر بیش از غذای شصت مسکین باشد واجب نیست بیشتر از آن افزایش دهد و بیشتر از آن را می‌تواند [خودش] بردارد، و اگر قیمت آن کمتر شود مثلاً بتواند غذای پنجاه مسکین را تأمین کند فقط قیمت شتر بر عهده‌اش خواهد بود، و طبق مثال ما به غذا دادن به پنجاه مسکین بسنده می‌کند.
۲. «و اگر» قیمت شتر را نیز «نمی‌توانست بپردازد، به‌ازای هر دو مُد یک روز روزه می‌گیرد» مثلاً اگر قیمت شتر برای خرید ۱۲۰ مُد غذا کفایت کند و او از پرداخت قیمتش ناتوان بود بر او واجب خواهد شد دو ماه کامل روزه بگیرد.
۳. «و اگر [باز هم] نمی‌توانست» به‌ازای هر دو مُد یک روز روزه بگیرد، «هجده روز روزه می‌گیرد».

«و برای» کفاره کشتن «جوجه شتر مرغ، یک شتر کوچک [قربانی می‌کند]».

• «دوم: گاو وحشی و الاغ وحشی که کفاره کشتن هر کدام یک گاو اهلی است» که آن را ذبح می‌کند و صدقه می‌دهد؛ ولی جایگزین آن به ترتیب زیر است:

۱. «و اگر نتوانست» آن را از ذبح کند با توجه به قیمت بازار «قیمت گاو اهلی را برآورد می‌کند، و با مبلغ آن "بر" یعنی گندم «می‌خرد و از آن به هر مسکین دو مد» یعنی تقریباً یک کیلو و نیم «صدقه می‌دهد؛ و لازم نیست» یعنی بر او واجب نیست «بیش از سی» مسکین را به نحوی که گفته شد «إطعام کند».
۲. «و اگر نتوانست» قیمت آن را پرداخت کند «به‌جای هر دو مُد، یک روز روزه می‌گیرد».
۳. «و اگر» از این نیز «ناتوان بود، نُه روز روزه می‌گیرد».

• «سوم: کشتن آهو» - منظور حیوانی از پستانداران است که به غزال شباهت دارد. «یک گوسفند کفاره دارد» که آن را ذبح می‌کند و صدقه می‌دهد؛ اما جایگزین این کفاره نیز به ترتیب زیر است:

۱. «در صورت ناتوانی» از ذبح گوسفند، قیمت بازار «گوسفند را برآورد می‌کند، و مبلغ آن را برای خرید "بر" یعنی گندم «هزینه می‌کند، و به هر مسکین، دو مد» تقریباً یک کیلو و نیم «صدقه می‌دهد و» غذا دادن به «بیش از ده» مسکین «لازم نیست» یعنی بر او واجب نیست بیش از ده مسکین را إطعام کند. اگر قیمت گوسفند برای خرید غذای بیش از ده مسکین کفایت کند غذا دادن به ده مسکین برایش کفایت می‌کند و بیش از آن را می‌تواند بردارد، و اگر قیمت آن از بهای غذای ده نفر کمتر بود همان‌طور که گفته شد غذا دادن به اندازه قیمت آن برایش کفایت می‌کند.

۲. «و اگر» از پرداخت قیمت گوسفند «ناتوان بود به‌ازای هر دو مُد، یک روز روزه می‌گیرد».

۳. «و اگر» از این کار نیز «ناتوان بود سه روز روزه می‌گیرد».

«و» کفاره کشتن «روباه و خرگوش» نیز «یک گوسفند است» که آن را ذبح می‌کند و صدقه می‌دهد؛ و جایگزین آن به ترتیب زیر است:

۱. «و در صورت ناتوانی» از ذبح گوسفند قیمت بازار «گوسفند را برآورد می‌کند، و مبلغ آن را برای خرید "بر"» یعنی گندم «هزینه می‌کند، و به هر مسکین، دو مد» تقریباً یک کیلو و نیم «صدقه می‌دهد و» - به همان صورتی که پیش‌تر گفته شد - غذا دادن به «بیش از ده» مسکین «لازم نیست»؛ یعنی بر او واجب نیست بیش از ده مسکین را اطعام کند.

۲. «و اگر» از پرداخت قیمت گوسفند «ناتوان بود به‌ازای هر دو مُد، یک روز روزه می‌گیرد».

۳. «و اگر» از این کار نیز «ناتوان بود سه روز روزه می‌گیرد».

«جایگزین‌ها در انواع سه‌گانه [کفاره‌ها] به‌صورت ترتیبی است» یعنی منتقل شدن به جایگزین بعدی در هر قسمت فقط در صورت ناتوانی از قبلی مجاز خواهد بود.

• «چهارم: درباره شکستن تخم شترمرغ، اگر جوجه در آن حرکت کرده باشد [کفاره‌اش] یک شتر بکر است» یعنی شتر جوان، و فرقی نمی‌کند نر باشد یا ماده، و آن را ذبح می‌کند و صدقه می‌دهد؛ «و به‌ازای هر» تخم «یک» شتر جوان «قربانی می‌کند؛ ولی اگر قبل از حرکت کردن باشد» یعنی قبل از اینکه جوجه در تخم حرکت کند «به تعداد تخم‌ها، ماده شتر آمیزش می‌دهد»؛ مثلاً اگر سه تخم شکسته باشد سه شتر نر را با سه ماده شتر آمیزش می‌دهد، و به همین ترتیب ادامه می‌دهد؛ و «آنچه» از لقاح شتر نر و ماده «حاصل می‌شود قربانی خواهد بود» که باید آن را ذبح کند و به‌عنوان کفاره کارش بپردازد؛ اما جایگزین آن به ترتیب زیر خواهد

بود:

۱. «در صورت ناتوانی» از انجام آن «به جای هر تخم، یک گوسفند» کفاره می دهد.
۲. «و در صورت ناتوانی» از قربانی گوسفند به ازای هر تخم به عنوان کفاره «به ده مسکین غذا می دهد».
۳. «و اگر» از غذا دادن به ده مسکین «ناتوان بود» به ازای هر تخم «سه روز روزه می گیرد».

• «پنجم: برای شکستن تخم مرغ قطا [باققره یا مرغ سنگ خوار] و کبک» که دو نوع از انواع پرنده هایی هستند که صید می شوند، «اگر جوجه حرکت کرده باشد» به ازای هر تخم یک «گوسفند کوچک» ذبح می کند و صدقه می دهد؛ «و اگر قبل از حرکت جوجه باشد به تعداد تخم ها گوسفند نر با گوسفند ماده آمیزش می دهد و هر چیزی که متولد شود قربانی خواهد بود» که باید آن را ذبح کند و به عنوان کفاره کارش صدقه بدهد.

«حال اگر» از انجام این کار «ناتوان بود همانند کسی که تخم شترمرغ را شکسته است عمل می کند»؛ یعنی به ازای هر تخم، یک گوسفند کفاره می دهد، و اگر ناتوان بود در برابر هر تخم، به ده مسکین غذا می دهد، و اگر باز هم ناتوان بود به ازای هر تخم، سه روز روزه می گیرد.

◀ دستۀ «دوم: آنچه جایگزین به خصوصی برای کفاره اش وجود ندارد»؛ یعنی متنی درباره اش نیامده است که نشان دهد کفاره اش جایگزین مشخصی دارد؛ «که بر پنج قسم است»:

• «اول: "کبوتر" اسمی برای هر پرنده ای است که صدایش را در گلویش زمزمه می کند» و مرتب و پشت سر هم صدایش را در گلو می پیچاند «و آب می نوشد» یعنی بدون مکیدن آب می نوشد و به صورت قطره قطره با منقارش آب بر نمی دارد؛ «و کفاره کشتن آن» یعنی کشتن یک کبوتر «یک گوسفند است که بر ذمه محرم است» و آن را ذبح می کند و صدقه می دهد،

«و اگر مُحَلٌّ» یعنی کسی که مُحرَم نیست آن را «در حرم» بکشد «یک درهم (۲/۵ گرم نقره خالص)» به عنوان کفاره صدقه می دهد.

«و کفاره جوجه آن» یعنی کشتن هر جوجه کبوتر «برای مُحرَم» در "حل" (یعنی خارج از حرم) «یک بره» یعنی گوسفند کوچک «است»؛ یعنی به ازای هر جوجه، یک بره ذبح می کند و صدقه می دهد، «و برای غیر مُحرَم در حرم نیم درهم (۱/۲۵ گرم نقره) است؛ و اگر مُحرَم در حرم باشد هر دو [کفاره] را با هم می دهد» یعنی یک بره + نیم درهم به ازای یک جوجه.

«و برای» شکستن «تخم آن» توسط مُحرَم در "حل" (خارج از حرم) «اگر جوجه حرکت کرده باشد یک بره» یعنی یک گوسفند کوچک «است»؛ یعنی به ازای هر تخم، یک بره به عنوان کفاره ذبح می کند و صدقه می دهد؛ «و اگر قبل از حرکت کردن جوجه باشد مُحرَم» در خارج از حرم «یک درهم» یعنی ۲/۵ گرم نقره خالص به ازای هر تخم «و غیر مُحرَم» در حرم «یک چهارم درهم» یعنی ۰/۶۲۵ گرم نقره خالص به ازای هر تخم به عنوان کفاره صدقه می دهد؛ «و اگر در حرم مُحرَم باشد یک درهم + یک چهارم» درهم برای هر تخم «لازم است کفاره بدهد».

«و» کبوتر «اهلی» که مردم تربیتش می کنند «و کبوتر حرم» یعنی وحشی «از نظر ارزش» یعنی قیمت گذاری فدیه و کفاره «یکسان هستند، اگر در حرم کشته شوند؛ ولی اگر کبوتر حرم را بکشد به ارزش» فدیه و کفاره کبوتر «حرم، به اندازه خوراک کبوتر» یعنی کبوتر حرم «دانه می خرد» و در این خصوص دیگر با صدقه فدیه نمی دهد.

• «دوم: برای» کشتن «مرغ قطا (باققره یا سنگ خوار) کبک و قرقاول» که سه نوع از پرندگان هستند «یک بره» یعنی گوسفند کوچک «که از شیر» مادر «گرفته شده و» از برگ درختها و گیاهان «چریده است کفاره می دهد». پس در برابر کشتن هر کدام از این پرندگان سه گانه، یک بره ذبح می کند و صدقه می دهد.

• «سوم: برای کشتن جوجه تیغی یا سوسمار یا موش صحرائی، یک "جدي" کفاره

می‌دهد» یعنی یک بزغاله نر. پس برای هرکدام از این حیوانات، یک بزغاله ذبح می‌کند و صدقه می‌دهد.

• «چهارم: برای گنجشک و چکاوک» (منظور گنجشکی است که روی سرش پرهای ایستاده دارد) «و "صعوه" (گنجشک کوچک) «یک مُد غذا کفاره می‌دهد»، یعنی تقریباً سه چهارم کیلوگرم غذا صدقه می‌دهد.

• «پنجم: برای کشتن» هر «ملخ، یک کف دست غذا» مثل گندم صدقه می‌دهد، «و همچنین برای کشتن شپشی که از روی بدنش می‌اندازد» در حالت احرام واجب است یک کف دست غذا صدقه بدهد، «و اگر ملخ‌های زیادی بکشد یک گوسفند» ذبح می‌کند و صدقه می‌دهد «ولی اگر راهش را بسته بودند و اجتناب از کشتن آن‌ها برایش امکان‌پذیر نبود، گناه نکرده و کفاره‌ای» بر عهده‌اش «نخواهد بود»، اگر آن‌ها را در حالت مذکور بکشد.

«هر حیوانی را که» در متون شرعی «کفاره‌ای برایش مشخص نشده است اگر آن را بکشد قیمتش در نظر گرفته می‌شود»؛ یعنی مُحرّم به‌خاطر کشتن آن به‌اندازه قیمتش کفاره می‌دهد. «درباره تخم‌ها نیز همین‌طور است»؛ یعنی تخم‌هایی که مقدار شرعی مشخصی برای شکستن و از بین بردنشان وجود ندارد باید به‌اندازه قیمت بازاری‌اش کفاره بدهد.

«پنج نکته:»

- «اول: اگر حیوانی معیوب مثل حیوانی که شکستگی دارد یا کور است را بکشد، کفاره‌اش را با» حیوانی «صحیح» یعنی سالم و بی‌عیب «می‌دهد»؛ مثلاً برای کشتن شتر مرغ گفته شد کفاره‌اش یک شتر است. حال اگر مُحرّم، شتر مرغی را که پایش شکسته است بکشد باید یک شتر سالم در عوض آن کفاره بدهد؛ «و اگر همانند آن را کفاره بدهد [نیز] جایز است.» طبق مثال، می‌تواند یک شتر که پایش شکسته است کفاره بدهد؛ «و برای حیوان نر همانندش» یعنی حیوان نر «فدیه می‌دهد، و همچنین با ماده» نیز می‌تواند جبران کند؛ «و برای حیوان ماده نیز»

می‌تواند با حیوان نری یا ماده کفاره بدهد؛ «و» لی فدیة دادن «با همانندش بهتر» یعنی مستحب «است».

- «دوم: ملاک در برآورد [مبلغ جزا] یعنی کفاره- «وقت پرداخت است»؛ یعنی وقت پرداخت و تحویل کفاره به مستحقش؛ زیرا اگر هنگام پرداخت نتواند عین کفاره را بپردازد "بهای آن را" به جای کفاره اصلی می‌پردازد؛ به عنوان مثال اگر واجب شده باشد یک گوسفند کفاره بدهد و گوسفندی نیابد و به پرداخت قیمت آن منتقل شود و قیمت گوسفند در زمان صید "ده دینار" ولی هنگام پرداخت "دوازده دینار" باشد، با توجه به این مثال بر او واجب خواهد بود "دوازده دینار" را به عنوان کفاره بپردازد؛ «و» لی معیار قیمت‌گذاری «برای چیزی که» از نظر شرعی «مقداری برای فدیة» و کفاره‌اش «مشخص نشده باشد» قیمت آن «در زمان تلف کردن» یعنی تلف کردن صید «در نظر گرفته می‌شود»؛ چراکه این، زمان واجب شدن "کفاره براساس قیمت" بر او بوده است؛ به عنوان مثال اگر اردکی را -که از جمله حیواناتی است که مقداری شرعی برای کشتنش مشخص نشده است- بکشد و قیمت آن در زمان تلف شدن "یک دینار" و در زمان پرداخت کفاره "یک و نیم دینار" باشد با توجه به این مثال او واجب است "یک دینار" به عنوان کفاره بپردازد.

- «سوم: اگر حیوان حامله» یعنی بارداری «را که مثلی» از چهارپایان «دارد بکشد» یعنی کفاره‌اش شبیه آن است، مثل آهو و گوسفند «یک حیوان باردار می‌پردازد»؛ یعنی یک حیوان باردار به عنوان کفاره داده می‌شود؛ به عنوان مثال اگر آهوی بارداری را بکشد و پیش‌تر گفتیم برای کشتن آهو، یک گوسفند کفاره می‌دهد. باید یک گوسفند حامله به عنوان کفاره ذبح کند؛ «و اگر» دادن کفاره با حیوان باردار «برایش ممکن نبود، مبلغ را براساس باردار محاسبه می‌کند» یعنی هنگام قیمت‌گذاری خصوصیت باردار بودن لحاظ می‌شود؛ زیرا جزای اصلی، "حیوان باردار" بوده است یعنی در مثال ما یک "گوسفند باردار" بوده است؛ پس در صورت

عدم توانایی به پرداخت بهای آن با توجه به خصوصیت حامله بودنش منتقل می‌شود.

- «چهارم: اگر حیوان بارداری را صید کند» مثل یک آهوی حامله «و صید، جنین خود را زنده سقط کند و سپس هر دو بمیرند در ازای مادر، میثلش، و در ازای بچه سقط‌شده نیز حیوان کوچکی میثلش قربانی می‌کند؛ طبق مثال ما، در ازای آهو یک گوسفند، و در ازای جنین سقط‌شده، یک گوسفند کوچک (بره) کفاره می‌دهد؛ «و اگر هر دو زنده بمانند اگر حیوان صیدشده معیوب نشده باشد فدیهای بر عهده‌اش نیست، ولی اگر معیوب شده باشد "دیه" (آرش) بر عهده‌اش خواهد بود»، یعنی تفاوت قیمت میان حیوان معیوب و سالم؛ «و اگر یکی از آن دو مرده باشد فقط کفاره همان حیوان بر عهده‌اش خواهد بود»؛ پس اگر مادر مرده باشد همانند آن را فدیهِ می‌دهد، و اگر بچه مرده باشد همانند آن را فدیهِ می‌دهد؛ «و اگر» آن را صید کند و «جنین را مرده سقط کرده باشد "دیه" بر او لازم خواهد شد که عبارت است از» تفاوت «قیمت حیوان باردار با حیوانی که بچه‌اش سقط شده است».
- «پنجم: اگر مُحرم حیوانی را بکشد و شک داشته باشد آن را صید کرده است» تا کفاره آن برایش واجب شود یا نشود «ضامن نخواهد بود»؛ یعنی پرداخت کفاره بر او واجب نخواهد بود.

«فصل دوم: آنچه موجب ضمان است»

موجبات ضمان، اموری است که اگر در صید از او سر بزنند پرداخت کفاره و فدیهِ را بر مُحرم واجب می‌گرداند.

«و شامل سه» مورد «است»:

۱. «اقدام به تلف کردن»؛ یعنی خودش درحالی که مُحرم است به تلف کردن صید اقدام می‌کند.

۲. «در اختیار داشتن»؛ یعنی درحالی که مُحرم است صید را در اختیار داشته باشد.

۳. «دخالت داشتن»؛ یعنی درحالی که محرم است در کشته شدن صید دخالت داشته

باشد.

«اول: اقدام»

«می‌گوییم: "کشتن" به‌واسطه "صید" از سوی مُحرم «موجب دادن فدیهِ» و کفاره «آن» برای کاری که انجام داده است «می‌شود»؛ و درباره فدیهِ (کفاره) آن که شرعاً مشخص شده است توضیحاتی داده شد. حال «اگر آن را بخورد فدیهِ دیگری بر عهده‌اش لازم خواهد شد»، یعنی کفاره دیگری علاوه بر کفاره کشتن. «پس برای آنچه کشته است» به همان شکلی که شرعاً مشخص شده است «فدیهِ می‌دهد، و قیمت آنچه را خورده است نیز ضمانت می‌کند»؛ به‌عنوان مثال اگر درحالی که محرم است آهوئی ذبح کند و آن را بخورد بر او واجب خواهد شد علاوه بر قیمت چیزی که خورده است یک گوسفند نیز به‌عنوان کفاره بدهد.

«اگر» مُحرم «به‌طرف صید تیر بیندازد و اثری در آن به جا نگذارد دیه‌ای نخواهد داشت»، یعنی کفاره‌ای نخواهد داشت «و اگر آن را مجروح کند و سپس آن را سالم بیابد ضامن دیه (آرش) خواهد بود»، یعنی مقدار کاهش قیمت را که به‌دلیل جراحت ایجاد شده است ضامن خواهد بود، و بر او واجب است آن را صدقه بدهد و این کفاره کارش خواهد بود؛ «و اگر» آن را مجروح کند ولی «از وضعیتش» پس از زخمی کردن «اطلاع نداشته باشد» که آیا مرده است یا زنده «فدیهِ برایش لازم می‌شود»، یعنی پرداخت کفاره با توجه به مقدار مشخص شده شرعی؛ «همچنین اگر» به‌طرف صید تیراندازی کند «و نداند تیر در آن اثر گذاشته است یا خیر کفاره برایش لازم خواهد شد».

«اگر به صورت گروهی در کشتن» یک «صید مشارکت داشته باشند» چه مُحرم در حُلّ (خارج از حرم) باشند و چه مُحلّ (غیر مُحرم) در حرم باشند، مثلاً در کشتن یک شترمرغ مشارکت شرکت داشته باشند «هرکدامشان یک فدیهِ کامل را ضامن خواهد شد» و طبق

مثال ما، برای هرکدام از آنها واجب خواهد شد یک شتر به‌عنوان کفاره بدهد.

«و کسی که» در حرم مُحرم باشد و «پرنده‌ای را روی زمین بزند» پس از اینکه آن را صید کرد «یک خون بر ذمه‌اش خواهد بود»، یعنی ذبح یک گوسفند به‌دلیل هتک حرمت احرام «و قیمت» یعنی قیمت پرنده «به‌دلیل حرم» یعنی به‌دلیل هتک حرمت حرم «و یکی دیگر» یعنی دوباره پرداخت قیمت پرنده «به‌دلیل کوچک شمردن آن» یعنی کوچک شمردن حرمت حرم که صید در آن جایز نیست، چه برسد به اینکه آن را روی زمین بزند.

«کسی که شیر آهویی» یعنی آهوی ماده «را در حرم» درحالی که مُحرم است «بنوشد»، یعنی آن را صید کند و سپس شیرش را بدوشد «خون بر ذمه‌اش لازم خواهد شد»، یعنی ذبح یک گوسفندی به‌خاطر صید آهو «و» نیز «قیمت شیر». آهو حیوانی شبیه غزال است.

«و اگر درحالی که محلّ است» یعنی مُحرم نیست «به‌طرف صید [تیر] پرتاب کند»، مثلاً تیری به‌طرف صید پرتاب کند و قبل از اینکه به آن برسد مُحرم شود یا سگ خود را به‌طرفش بفرستد و سپس مُحرم شود «و درحالی که مُحرم شده است به آن برخورد کند ضامن نخواهد بود» یعنی کفاره بر او واجب نخواهد بود؛ ولی اگر صید را زنده گرفته باشد آزاد کردن صید بر او واجب می‌شود. «همچنین اگر درحالی که مُحرم نیست روی سرش چیزی قرار دهد که باعث کشته شدن شپش‌ها شود»، مثلاً سرکهٔ سیب یا برخی از داروهای پزشکی را به سر خود بمالد «و سپس مُحرم شود و آن‌ها را کشته باشد» چیزی بر عهده‌اش نخواهد بود.

«موجب دوم: در اختیار داشتن»

«کسی که صیدی به‌همراه خود داشته باشد و» برای حج یا عمره «احرام ببندد، تملک آن برای او از بین می‌رود و رها کردن آن واجب می‌شود» یعنی آزاد کردن بند حیوان و رها کردنش تا به هرجا که می‌خواهد برود. «اگر قبل از آزاد کردن، صید بمیرد ضامن خواهد بود» چه برسد به اینکه حیوان را بکشد؛ یعنی بی هیچ تفاوتی همان کفارهٔ قتل حیوان را باید بپردازد؛ «و اگر حیوان شکارشده از او غایب باشد» یعنی از او دور باشد، مثلاً حیوانی را شکار کرده و آن را نزد

خانواده اش گذاشته باشد «مالکیت» صید توسط «صیاد» به واسطهٔ احرام «از بین نمی‌رود».

«اگر مُحرم، صیدی» را در حِلِّ (خارج از حرم) «نگه دارد و مُحرم» دیگری «آن را ذبح کند هرکدام از آن‌ها ضامن فدیهِ» یعنی یک کفاره به شکل مقرر شرعی «خواهد بود». به عنوان مثال، اگر یک مُحرم آهوپی را بگیرد و مُحرم دیگری آن را ذبح کند، هرکدام از آن‌ها باید یک گوسفند کفاره بدهد؛ «و اگر در حرم باشند فدیهِ مضاعف می‌شود»، یعنی کفاره تکرار می‌شوند، و طبق مثال ما، هرکدام از آن‌ها باید دو گوسفند کفاره بدهد؛ «البته اگر» فدیهِ (کفاره) «بدنه» یعنی شتر «نباشد» که در این صورت فدیهِ مضاعف نمی‌شود، یعنی تکرار نمی‌شود و به دو شتر نمی‌رسد. «اگر هر دو مُحَلِّ باشند» یعنی محرم نباشند «و در حرم باشند» فدیهِ (کفاره) «مضاعف نمی‌شود» و در این صورت -طبق مثال ما- هرکدام باید یک گوسفند کفاره بدهند. «اگر یکی از آن‌ها مُحرم باشد فدیهِ» فقط «در حق او مضاعف می‌شود» ولی دیگری که محرم نیست فقط یک فدیهِ به خاطر حرم باید بپردازد. «اگر مُحرم در خارج از حرم آن را» یعنی صید را «نگه دارد و مُحَلِّ»، یعنی کسی که محرم نیست درحالی که خارج از حرم است «آن را ذبح کند فقط مُحرم ضامن آن خواهد بود»؛ یعنی کفاره فقط بر مُحرم واجب می‌شود؛ زیرا فرد مُحَلِّ اصلاً حرامی مرتکب نشده است؛ چرا که نه حرمت احرام هتک کرده است و نه حرمت حرم را.

«و اگر» مُحرم «تخم صید را از جای خودش جابه‌جا کند و آن را از بین ببرد ضامن آن خواهد بود»؛ یعنی -همان طور که گفته شد- اگر برایش نص وجود داشته باشد مثل شترمرغ- کفاره بر او واجب می‌شود، و اگر به آن تصریح نشده باشد -همان طور که پیش‌تر گفته شد- طبق قیمت بازاری اش را ضامن خواهد بود. «اگر آن را در "دامان" دیگری قرار دهد»، مثلاً آن را در دامان پرندهٔ دیگری قرار دهد «و جوجه سالم بیرون بیاید ضامن نخواهد بود» یعنی کفاره بر او واجب نمی‌شود؛ ولی اگر سالم بیرون نیاید کفاره اش را می‌دهد.

«اگر مُحرم صیدی را ذبح کند [آن صید] مردار، و» خوردنش «برای مُحَلِّ (کسی که محرم نیست) حرام می‌شود» و فرقی نمی‌کند آن را در حِلِّ ذبح کند یا در حرم؛ «ولی اگر آن را»

مُحرم «صید کند و مُحل» در حِل (خارج از حرم) «ذبح کند این چنین نخواهد بود»: یعنی در این صورت برای مُحل حلال خواهد بود.

«سوم: دخالت داشتن»

«که شامل چند مسئله می‌شود:»

- «اول: کسی که باعث به دام افتادن یکی از کبوترهای حرم شود»، مثلاً آن را وارد خانه‌ای کند و در را به رویش ببندد «و آن کبوتر جوجه و تخم داشته باشد، با به دام انداختنش ضامن خواهد بود»، یعنی اگر تلف شود باید کفاره بدهد؛ زیرا عاملی برای کشته شدنش بوده است. «حال اگر اسباب از بین برود و رهایش کند» یعنی کبوتر را رها و آزاد کند، «اگر به سلامت برود ضمانت ساقط می‌شود»، یعنی کفاره‌ای بر عهده‌اش نخواهد بود؛ «ولی اگر بمیرد ضامن خواهد بود» یعنی «یک گوسفند» به‌عنوان کفاره «کبوتر می‌دهد، و برای جوجه یک بره»، یعنی یک گوسفند کوچک «و برای تخم یک درهم»، یعنی $2/5$ گرم نقره خالص کفاره می‌دهد، «البته اگر مُحرم باشد؛ و اگر» در حرم باشد ولی «مُحرم نباشد برای کبوتر یک درهم، و برای جوجه نیم» درهم «و برای تخم یک چهارم» درهم «کفاره می‌دهد»، و اگر در حرم مُحرم باشد برای کبوتر یک گوسفند، و برای جوجه و تخم هر دو کفاره را می‌دهد، یعنی همان‌طور که گفته شد. یک بره + نیم درهم برای جوجه، و یک و یک‌چهارم درهم برای تخم.
- «دوم: اگر کبوتر حرم را بتاراند» یعنی آن را بترساند و آن را از جایی که در آن ساکن است حرکت دهد «چیزی بر عهده‌اش نیست؛ ولی بهتر است»، یعنی برایش مستحب است هر قدر می‌خواهد «صدقه دهد».
- «سوم: اگر دو نفر» به‌طرف یک صید «تیر بیندازند و [تیر] یکی از آن‌ها» به صید «اصابت کند و دیگری به خطا برود، فدیهِ بر ذمه کسی است که به هدف زده، به دلیل

جرمی که مرتکب شده است»، یعنی به شکلی که شرعاً مشخص شده است کفاره می‌دهد؛ «و همچنین آن دیگری [نیز] که به خطا زده به دلیل کمک» در کشتن صید باید کفاره بدهد؛ به این ترتیب کسی که به هدف زده اقدام کرده، و کسی که به خطا زده (معیت) سببی برای آن شده است؛ و همان‌طور که دانستیم هم "مباشرت" و هم "سبب بودن" موجب ضمانت خواهد شد.

• «چهارم: اگر عده‌ای آتشی روشن کنند و صیدی در آن بیفتد هرکدام از آن‌ها باید فدیة بدهد»، یعنی به شکلی که شرعاً مشخص شده است کفاره بدهد؛ «البته اگر قصدشان» از کاری که کرده‌اند (یعنی روشن کردن آتش) «صید بوده باشد؛ در غیر این صورت» یعنی اگر قصدشان صید نبوده است، و آتش را به‌عنوان مثال برای گرم شدن یا طبخ غذا روشن کرده باشند و صید بیاید و در آن بیفتد «فقط یک فدیة می‌دهند» یعنی همه باید یک کفاره که میانشان توزیع می‌شود بپردازند؛ ولی اگر فقط برخی از آنان قصد صید کرده باشند نه همه‌شان، هرکدام از افرادی که قصد صید داشته است باید به‌تنهایی یک کفاره بدهد و همه افراد دیگری که قصد صید نداشته‌اند باید یک کفاره بدهند که میانشان توزیع می‌شود.

• «پنجم: اگر به‌طرف صید تیر بیندازد و [صید] رم کند، و» در نتیجه ترس و رم کردنش «جوجه یا صید دیگری را بکشد کفاره همه بر عهده او خواهد بود»، یعنی کفاره صید و هرچیزی که تلف کرده است، «زیرا او باعث تلف شدن بوده است». به‌عنوان مثال اگر به‌طرف کبوتری تیر بیندازد و به آن اصابت کند و ناگهان رم کند و جوجه‌ای را که کنارش است بکشد در این صورت بر او واجب خواهد بود یک گوسفند و یک بره (گوسفند کوچک) به‌عنوان کفاره بپردازد.

• «ششم: کسی که چیزی» مثلاً یک چهارپا «را می‌راند» یعنی پشت چهارپا حرکت می‌کند «ضامن چیزی است که چهارپا یا ماشین و وسایل نقلیه‌اش» که مُحرم آن را می‌راند «باعث هلاکتش شده است»، یعنی کفاره آن را می‌دهد؛ زیرا عاملی برای تلف شدن آن بوده است. «اگر راکب، آن را متوقف کند نیز به همین صورت» ضامن

«خواهد بود» و به‌عنوان مثال اگر چهارپایش مثلاً شتر- هنگام توقف، صیدی را تلف کند یا تخمی را بشکند او ضامن است؛ زیرا تا وقتی که او سوار بر چهارپا بوده، عاملی برای تلف شدن بوده است؛ «و اگر» آن را «حرکت دهد اگر دست‌ها» و سر حیوان «باعث تلف شدن شود» و نه چیز دیگر «او ضامن خواهد بود»، زیرا عاملی برای تلف شدن آن بوده است؛ ولی اگر حیوان هنگام حرکت با پاهایش چیزی را تلف کند راکب کفاره نمی‌دهد؛ زیرا متوجه چیزی که حیوان با پاهایش تلف کرده است نمی‌شود و در نتیجه او نمی‌توانسته عاملی در تلف شدن آن محسوب شود.

نکته: دربارهٔ راندگی با وسایل نقلیهٔ مدرن مثل ماشین و دوچرخه و موتور و نظایر آن- گفتیم اگر به صیدی برخورد کند او ضامن خواهد بود، ولی ضامن بودن وی برای صید وقتی کامل می‌شود که این امکان وجود داشته باشد که او عاملی در تلف شدن صید بوده باشد؛ ولی اگر این‌طور نباشد مثلاً وسیلهٔ نقلیه‌اش متوقف بوده یا حرکت می‌کرده ولی خود صید آمده و به آن برخورد کرده و تلف شده باشد- در چنین حالتی او ضامن نیست، و برای هلاک شدن صید کفاره نمی‌دهد.

• «هفتم: اگر» مُحرم «صیدی را که بچه‌ای دارد نگه دارد و» آن بچه در اثر گرسنگی و تشنگی و نظایر آن «به‌دلیل گرفتار شدن حیوان» یعنی گرفتار شدن صید «تلف شود، او ضامن است»، یعنی کفارهٔ آن را می‌دهد؛ زیرا باعث تلف شدن آن بوده است. «همچنین اگر مُحلّ، صیدی را که بچه دارد در حرم نگه دارد» و بچهٔ آن به‌خاطر گرفتن صید تلف شود او ضامن است. به‌عنوان مثال اگر او یک کبوتر را بگیرد و جوجهٔ کبوتر به‌دلیل گرفتار شدن مادرش تلف شود بر او واجب خواهد بود یک بره (گوسفند کوچک) به‌عنوان کفاره بدهد، و اگر خود کبوتر را نیز تلف کند به‌ازای آن یک گوسفند کفاره می‌دهد و اگر آن را آزاد کند چیزی بر عهده‌اش نخواهد بود.

• «هشتم: اگر مُحرم سگ خود را به‌طرف صیدی بفرستد» یعنی آن را تحریک و به‌طرف صید تشویقش کند «و» سگ «آن را بکشد، او ضامن است»، یعنی به‌شکلی

که شرعاً مشخص شده است کفاره‌اش را می‌دهد؛ زیرا او عاملی برای تلف شدن صید بوده است، «چه» صید «در جل (خارج از حرم) باشد و چه در حرم؛ ولی اگر محرم و در حرم باشد» ضمانت «مضاعف می‌شود»، یعنی کفاره تکرار می‌شود؛ مثلاً اگر صید یک کبوتر یا آهو باشد دو گوسفند بر او واجب خواهد شد.

• «نهم: اگر صیدی را بتاراند»، یعنی آن را بترساند و حیوانی را که ساکن بوده است و ادار به حرکت کند «و» صید «با چیزی» مثل دیوار یا ستون «برخورد کند و بمیرد یا پرنده شکاری آن را بگیرد»، یعنی پرنده شکاری دیگری مثل شاهین یا باز پس از تاراندنش آن را بگیرد «او ضامن آن خواهد بود»، یعنی کفاره‌اش را می‌دهد؛ زیرا عاملی برای تلف شدنش بوده است.

• «دهم: اگر صیدی در دامی بیفتد و» مُحرم «بخواهد آن را نجات دهد و صید از بین برود یا معیوب شود او ضامنش است» یعنی کفاره‌اش را می‌دهد؛ زیرا باعث تلف یا معیوب شدن آن بوده است، با در نظر داشتن اینکه اگر حیوان تلف شود به شکلی که شرعاً مشخص شده است کفاره‌اش را باید بدهد؛ مثلاً اگر صید یک کبوتر یا آهو باشد باید یک گوسفند قربانی کند، ولی در صورتی که حیوان آسیب ببیند او ضامن دیه خواهد بود؛ یعنی مقدار کاهش قیمت حیوان به دلیل آسیب دیدگی‌اش را می‌پردازد.

• «یازدهم: اگر به صیدی راهنمایی کند» و مُحرم باشد «و» حیوان «کشته شود او ضامن است»، یعنی کفاره‌اش را می‌دهد؛ زیرا در کشته شدن حیوان دخالت داشته است، چه صید در جل بوده باشد و چه در حرم.

«فصل سوم: صید در محدوده حرم»

حرم، مکه و گرداگرد آن از تمام جوانبش است؛ و در حال حاضر علامت‌هایی وجود دارد که حدود حرم را از چهار جهت مشخص می‌کند.

به‌طور کلی «صید هر چیزی که بر مُحرم در جل» یعنی خارج از حرم «حرام است بر مُجِل»

یعنی غیرمُحرم نیز «در حرم حرام است». پس تمامی احکامی که برای صید در حِل (خارج از حرم) توسط مُحرم گفته شد در اینجا نیز صادق است؛ یعنی دربارهٔ صید در حرم توسط کسی که مُحرم نیست؛ همچنین تمام احکام صید که در مُحل برای مُحرم جایز است، مثل صید موجودات دریایی و چهارپایان و چیزهای دیگر در اینجا نیز کاربرد دارد؛ این از یک سو.

از سوی دیگر: حرمت صید برای غیرمُحرم در حرم به دلیل احترام به حرم است که هتک حرمتش جایز نیست.

بنابراین «کسی که صیدی را در حرم بکشد فدیةاش بر ذمه‌اش خواهد بود» یعنی به دلیل کشتن آن به‌شکلی که شرعاً تصریح شده و قبلاً بیان شد کفاره می‌دهد، «و اگر عده‌ای در کشتن حیوان مشارکت داشته باشند فدیة» کامل «بر ذمهٔ تک‌تک آنان خواهد بود»؛ مثلاً اگر در کشتن یک آهو مشارکت داشته باشند هرکدام از آن‌ها باید به‌عنوان کفارهٔ کارش یک گوسفند قربانی کند، علی‌رغم اینکه آن‌ها مُحل بوده‌اند یعنی مُحرم نبوده‌اند.

«اگر» حیوان «قصد ورود به حرم را داشته باشد»، یعنی بخواهد وارد حرم شود و به‌طرف آن و در مسیر حرم حرکت کند، باز هم شکار آن برای مُحل (غیرمُحرم) «حرام خواهد بود» و «اگر حیوانی را با تیر بزند و داخل حرم بمیرد ضامنش خواهد بود»، یعنی برایش کفاره می‌دهد.

«صید در محدودهٔ "برید" (۲۲ کیلومتر) و حرم کراهت دارد.» به این معنا که صید در مساحت واقع‌شده میان "حدود حرم" تا فاصلهٔ ۲۲ کیلومتری -که از نظری فقهی به آن "برید" گفته می‌شود- مکروه است، و این کراهت در فاصلهٔ بیشتر از آن برداشته می‌شود؛ بنابراین «اگر در این محدوده» یعنی "برید" «به‌طرف حیوانی چیزی پرت کرد» یعنی در خارج از مرزهای حرم و در فاصلهٔ کمتر از ۲۲ کیلومتری حدود حرم «و چشم حیوان را بیرون آورد» یعنی کور کرد. «یا شاخ حیوان را شکست داد، صدقه» به‌عنوان کفارهٔ کارش «برایش مستحب است» و واجب نیست؛ و حتی در صورت کشتن آن، واجب نیست کفاره بدهد؛ زیرا -طبق فرض- این صید خارج از حدود حرم اتفاق افتاده است.

«اگر صیدی را در حِل (خارج از محدوده حرم) ببندد»، مثلاً پاهایش را با ریسمانی ببندد «و» حیوان با ریسمانش «وارد حرم شود، خارج کردن حیوان» از حرم «جایز نخواهد بود»، بلکه منتظر می ماند تا خودش از حرم بیرون برود و در این هنگام از آن او خواهد بود؛ در غیر این صورت آن حیوان خارج از تملک وی قرار دارد و مادام که در حرم است در امان است.

«اگر در خارج از حرم باشد و به حیوانی در حرم تیر بیندازد و آن را بکشد برایش فدیة می دهد»، یعنی کفاره مشخص شده برای آن را می دهد؛ «و همچنین اگر در حرم باشد و به صیدی در خارج از حرم تیر بیندازد و آن را بکشد ضامن خواهد بود»، یعنی کفاره اش را می دهد؛ «و اگر قسمتی از صید در حرم باشد» و قسمتی دیگر در خارج از حرم باشد و به طرفش تیر بیندازد «و تیر به قسمتی که در خارج از حرم است یا قسمتی که در حرم است اصابت کند و آن را بکشد» نیز «ضامن خواهد بود»، یعنی کفاره اش را می دهد. «اگر صید روی شاخه درختی در خارج از حرم باشد و ریشه آن» یعنی ریشه درخت «در حرم باشد و حیوان را بکشد ضامن است»، یعنی باید کفاره اش را بدهد؛ به این معنا که ریشه درخت در حرم روییده باشد و شاخه هایش تا خارج از حرم کشیده شده باشد. برعکس آن نیز صادق است، یعنی اگر ریشه درخت در خارج از حرم باشد و شاخه آن به درون حرم کشیده شده باشد و صیدی را که روی آن شاخه نشسته است بکشد کفاره بر او واجب می شود.

«کسی که صیدی را وارد حرم کند» یعنی درحالی که صیدی با خود دارد وارد حرم شود «رها کردن حیوان بر او واجب می شود»؛ یعنی باید رهایش کند و اجازه دهد به راه خودش برود؛ «و اگر» حیوان را وارد حرم کند ولی رهایش نکند، و سپس «آن را» از حرم «بیرون ببرد و حیوان تلف شود ضامن خواهد بود»، یعنی کفاره اش را می دهد، «چه حیوان توسط خودش تلف شود، چه توسط شخصی دیگر»؛ زیرا در هر حال او به دلیل رها نکردن حیوان "متجاوز" شمرده می شود؛ «و اگر» صیدی را که وارد حرم کرده است یا درحالی که در حرم است به او هدیه داده شده باشد «پرهایش چیده» یعنی بریده «شده باشد بر او واجب است از آن نگهداری کند تا پرهایش کامل شود، و سپس آن را رها می کند»؛ یعنی آزادش می کند و اجازه می دهد

به راه خودش برود.

«شکار کبوتر حرم در خارج از حرم جایز نیست. کسی که یک پر از کبوتر حرم را بکند صدقه بر او واجب می‌شود» و آن را به مسکین صدقه می‌دهد؛ «و واجب است آن» یعنی صدقه «را با همان دستی» که پر را کنده است «بدهد».

«کسی که صیدی را از حرم خارج کند بازگرداندن آن» به حرم «بر او واجب خواهد بود؛ و اگر قبل از آن تلف شود او ضامنش است» یعنی کفاره‌اش را می‌دهد؛ زیرا به دلیل خارج کردن آن از حرم، تجاوزگر بوده است. «اگر در خارج از حرم تیری بیندازد و [تیر] وارد حرم شود، و سپس از حرم خارج شود و شکاری را» در خارج از حرم «از پا دریاورد فدیهِ» یعنی کفاره «بر او واجب نیست»؛ زیرا هم پرتاب تیر و هم کشتن در خارج از حرم واقع شده است.

«اگر محل صیدی را در حرم ذبح کند» چه برسد به اینکه مُحرم چنین کاری انجام دهد آن صید «مردار است» و خوردن آن برای خودش و دیگران جایز نیست؛ «و اگر آن را در خارج از حرم ذبح و وارد حرم کند» خوردن آن «برای محل حرام نیست، ولی برای مُحرم حرام است»؛ زیرا او احرام بسته است و پیش‌تر گفته شد برای مُحرم جایز نیست از شکار بخورد؛ «و مادام که او» یعنی محل «در حرم است چیزی از صید را مالک نخواهد بود»، همان طور که هیچ چیزی از صید در خارج از حرم جزو دارایی‌های مُحرم نمی‌شود.

«فصل چهارم: ملحقات»

«تمام کفاره‌های صیدی که در خارج از حرم بر عهده مُحرم است یا آنچه در حرم بر عهده غیر مُحرم است برای مُحرمی که در حرم مرتکب صید شود با یکدیگر جمع می‌شود» و این قاعده‌ای کلی است، «تا آنجا که» کفاره‌ای که واجب می‌شود، «به بدنه» یعنی یک شتر «برسد که» در این صورت «مضاعف» یعنی تکرار- «نمی‌شود» و کفارهٔ حل و حرم با یکدیگر جمع نمی‌شود و در نتیجه شتر مضاعف نمی‌شود تا تبدیل به دو شتر شود؛ و مجازات دیگری مثل مقداری از مال- نیز به آن افزوده نمی‌شود؛ و این وضعیت از قاعدهٔ کلی استثنا شده است.

«هر بار که نادانسته صید توسط مُحرم تکرار شود ضمانت آن» یعنی کفاره آن «بر او واجب می‌شود»؛ مثلاً اگر نادانسته و از روی فراموشی در حالت احرام سه بار اقدام به صید کند بر او واجب می‌شود سه مرتبه کفاره بدهد؛ «و اگر عمداً» بیش از یک مرتبه صید «کند بار اول کفاره واجب می‌شود» یعنی در مرتبه اول فقط بر او واجب می‌شود کفاره بدهد «و پس از آن تکرار نمی‌شود»؛ یعنی برای مرتبه دوم و بیشتر بر او واجب نخواهد بود کفاره بدهد؛ زیرا کفاره فقط برای جبران گناه تشریح شده است، و کسی که عمداً حرامی را تکرار می‌کند جبران گناه از او درخواست نمی‌شود «و او جزو افرادی خواهد بود که خداوند از آن‌ها انتقام می‌گیرد»؛ چراکه حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ﴾^۱ (و[لی] هرکس تکرار کند خدا از او انتقام می‌گیرد؛ و خداوند توانا و صاحب انتقام است).

«اگر کسی عمداً یا سهواً صیدی را بکشد ضامن خواهد بود» یعنی کفاره‌اش را باید بدهد. «اگر» تیری «به طرف صیدی پرتاب کند و تیر» از بدن صید «رد شود و» صید «دیگری را بکشد دو فدیة بر ذمه‌اش است» یعنی دو کفاره در ازای کشتن دو صید. «همچنین اگر به طرف هدفی تیری پرتاب کند» یعنی به هدف مشخصی غیر از صید «و» اشتباهاً «به صید برخورد کند او ضامن آن است»، یعنی کفاره‌اش را می‌دهد؛ «و اگر فرد مُجَل» یعنی شخصی که محرم نیست «تخم شترمرغی را برای مُحرمی بخرد و» مُحرم «آن را بخورد مُحرم باید به ازای هر تخم یک گوسفند کفاره بدهد، و مُجَل نیز به ازای هر تخم یک درهم» یعنی ۲/۵ گرم نقره خالص «کفاره می‌دهد».

«صید نه با شکار کردن و نه با بیع» یعنی خریدن- «و نه با هدیه و نه با ارث جزو دارایی‌های مُحرم نمی‌شود؛ البته این در صورتی است که» صید «نزد او» یعنی به همراهش حاضر «باشد، و[لی] اگر در شهر خودش باشد» یعنی دور از او باشد و صید با ارث یا هدیه یا دیگر روش‌های دیگری به تملیک او درآمده باشد، به رغم اینکه مُحرم است «او مالک» صید «می‌شود».

«اگر مُحرم مجبور شود از صید بخورد» مثلاً رو به مرگ باشد و همراهش غذایی جز صید نباشد «از آن می خورد و فدیهاش» یعنی کفاره‌اش- «را می دهد؛ و اگر» مجبور شود و همراهش غذایی نباشد و «مردار» و صیدی «همراه داشته باشد، اگر دادن فدیة» یعنی کفاره- «برایش امکان پذیر باشد صید را می خورد؛ در غیر این صورت» یعنی اگر امکان پرداخت کفاره را نداشته باشد «از مردار می خورد».

«و اگر صیدی» که مُحرم آن را کشته است «جزو دارایی‌های» شخصی «باشد، فدیة آن از آن صاحب صید خواهد بود»؛ به این معنا که باید کفاره آن را به مالک صید بپردازد و آن را صدقه ندهد؛ «ولی اگر در تملک کسی نباشد، آن را» بی واسطه به نیازمندان و مسکینان «صدقه می دهد»؛ البته اگر کفاره "پرداخت مبلغ" باشد، و اگر حیوان باشد پس از ذبح آن صدقه می دهد.

«هر فدیهای که برای مُحرم لازم می شود» یعنی کفاره، چه به دلیل صید بوده باشد و چه به دلیلی دیگر، «اگر عمره گزار باشد آن را در مکه ذبح یا نحر می کند، و اگر حاجی باشد در منا».

«هرکسی که یک گوسفند به عنوان کفاره» به خصوص «صید بر او واجب شده است و از پرداختش ناتوان است باید به ده مسکین غذا بدهد. اگر [باز هم] ناتوان بود سه روز در حج روزه می گیرد»؛ یعنی قبل از بازگشت به سرزمینش و درحالی که در سفر حج است سه روز روزه می گیرد.

«سوم: سایر محرّمات»^۱

"سایر محرّمات" یعنی امور دیگری که بر مُحرم حرام است و با انجام آنها نیز کفاره واجب

می‌شود، «که هفت» تا «هستند»:

• «اول: بهره‌مندی از زن‌ها»

«کسی که» پس از احرام «با همسرش از طریق فرج -چه از جلو و چه از عقب- عامدانه نزدیکی کند درحالی که بداند این کار حرام است، حشش باطل می‌شود و باید حشش را کامل کند»؛ یعنی به پایان رساندن حج باطل شده بر او واجب می‌شود «و» برای کاری که انجام داده «یک بدنه» یعنی شتر- در منا ذبح می‌کند و کفاره می‌دهد، «و در آینده حج به جا می‌آورد»؛ یعنی بر او واجب می‌شود در سال آینده حج را به جا بیاورد «و فرقی نمی‌کند حجی که باطل کرده است فرض» یعنی واجب- «بوده است، یا نفل» یعنی مستحب. «اگر درحالی که مُحرم است با کنیز خود نزدیکی کند نیز به همین ترتیب است»؛ یعنی همان احکام سه‌گانه بر او واجب می‌شود که عبارت است از: کامل کردن حج باطل شده + قربانی کردن یک شتر + وجوب به جا آوردن حج در سال آینده.

«اگر همسرش مُحرم باشد و» در این کار «با او همراهی کند»، یعنی او نیز راضی باشد و سر باز نزند «مثل همان برایش لازم می‌شود»، یعنی همان امور سه‌گانه بر او واجب می‌شود؛ «و بر هر دو» واجب «می‌شود» اگر در سال آینده حج به جا آوردند «وقتی به همان جایی رسیدند» که در آنجا با یکدیگر نزدیکی کرده‌اند «از یکدیگر جدا شوند تا هر دو مناسک خود را انجام دهند»، یعنی تا حششان را کامل کنند؛ و این «در صورتی خواهد بود که از همان طریقی» که در سال قبل حج به جا آورده‌اند «حج به جا بیاورند» و از همان جایی عبور کنند که در آنجا آمیزش کرده‌اند؛ ولی اگر از مسیر دیگری حج به جا بیاورند جدا شدن بر آن‌ها واجب نخواهد بود. «جدا شدنی» که در اینجا واجب شده «به این معناست که» در آنجا با یکدیگر «خلوت نکنند، مگر اینکه به‌همراهشان» نفر «سومی هم باشد» و فرقی نمی‌کند نفر سوم مرد باشد یا زن.

«و اگر او را» یعنی همسر مُحرم خود را «وادار» به نزدیکی کند و زن راضی نباشد «حج

زن انجام شده است»، یعنی صحیح است «و دو كفاره بر ذمه مرد خواهد بود» یعنی مرد باید دو شتر قربانی کند، یک شتر از طرف خودش و یکی از طرف زن؛ و علاوه بر آن کامل کردن حج باطل شده خودش و به جا آوردن حج در سال آینده واجب می شود، «و از طرف زن چیزی جز كفاره» که یک شتر است «بر ذمه مرد نخواهد بود» و بر مرد واجب نیست از طرف همسرش حج به جا بیاورد یا کسی را نایب بگیرد تا از طرف زن حج به جا بیاورد؛ چراکه فرض بر این است که حج زن صحیح است و اشکالی ندارد.

«و اگر پس از وقوف در مشعر» الحرام با همسرش «نزدیکی کند حتی اگر پیش از انجام طواف نساء باشد یا سه شوط یا کمتر از طواف نساء را انجام داده باشد» مثلاً یک یا دو شوط از طواف نساء را انجام داده باشد و نزدیکی کرده باشد «یا پیش از وقوف» در مشعر الحرام «در غیر از فرج» یعنی غیر از جلو و عقب «با او نزدیکی کرده باشد حشش صحیح است، و بدنه» یعنی یک شتر- «بر ذمه اش است، نه هیچ چیز دیگری» و حج در سال آینده بر وی واجب نخواهد بود.

«نکته: اگر در آینده» یعنی سال آینده- «به دلیل باطل شدن» یعنی باطل شدن حشش «حج به جا بیاورد و» حج خود را باز هم با انجام نزدیکی با همسرش «باطل کند، همان که قبلاً بر او لازم شده بود [دوباره] بر او واجب می شود»؛ یعنی کامل کردن حج باطل شده، و قربانی کردن شتر، و به جا آوردن حج در سال آینده بر او واجب می شود؛ همچنین اگر همسرش با وی همکاری کرده باشد همین احکام برای او نیز واجب می شود؛ ولی اگر زن مجبور شده باشد حج زن صحیح خواهد بود و همان طور که دانستیم- مرد باید شتر فدیة بدهد.

«كفارة استمنا» یعنی تلاش و بیرون آوردن منی- توسط مُحرم، «بدنه» یعنی یک شتر- «است، و حج با این کار باطل نمی شود و قضا واجب نخواهد بود» یعنی با انجام استمنا قضای حج واجب نخواهد شد.

«اگر شخصی که محرم نیست با کنیز خود که با اجازه خود او مُحرم شده است نزدیکی کند» حج وی صحیح خواهد بود و «کفاره از طرف زن بر عهده او خواهد بود»، زیرا کنیز با اجازه خود مرد مُحرم شده، و کفاره عبارت است از «یک شتر یا یک گاو یا یک گوسفند» که بین آن‌ها حق انتخاب دارد، «و اگر در سختی باشد» یعنی اموال زیادی نداشته باشد و امکان خرید شتر یا گاو را نداشته باشد «یک گوسفند قربانی می‌کند، یا سه روز روزه می‌گیرد» و بین این دو حق انتخاب دارد.

نکته: اینکه می‌فرماید: "با اجازه خود او مُحرم شده باشد" برای اشاره به این نکته است که اگر کنیز بدون اجازه مالکش محرم شده باشد احرامش اساساً باطل است، و در نتیجه کاری که مرد انجام داده است کفاره‌ای به دنبال نخواهد داشت.

«و اگر مُحرم قبل از طواف زیارت» یعنی طواف حج - «نزدیکی کند یک بدنه» یعنی شتر - «برایش لازم می‌شود؛ و اگر» از آن «ناتوان بود، یک گاو یا یک گوسفند» - که میانشان حق انتخاب دارد - «کفاره می‌دهد؛ و اگر مُحرم پنج شوط از طواف نساء را انجام دهد و سپس» با همسرش «نزدیکی کند کفاره برایش لازم نمی‌شود»، یعنی بر او واجب نمی‌شود «و بنا را بر طوافش می‌گذارد»؛ یعنی دو شوط باقی‌مانده را پس از غسل - کامل می‌کند، و طواف را دوباره آغاز نمی‌کند؛ ولی اگر کمتر از پنج شوط طواف کرده بود کفاره بر او واجب می‌شود و پس از غسل طواف را دوباره تکرار می‌کند.

«اگر مُحرمی، زنی را به عقد مُحرم دیگری درآورد، و مُحرم» یعنی شوهر - «با زن نزدیکی کند هر کدام از آن‌ها» یعنی شوهر و عاقد «باید کفاره بدهند»، یعنی یک شتر کفاره می‌دهند؛ زیرا هر دو مُحرم بوده‌اند؛ «حال اگر عاقد مُجَل بوده باشد» یعنی محرم نبوده باشد «باز هم همین‌طور خواهد بود»، یعنی هر کدامشان یک شتر کفاره می‌دهند؛ اما واجب شدن آن برای شوهری که محرم بوده روشن است، ولی برای عاقد به این دلیل است که نباید محرم را در انجام کار حرام یاری می‌کرده است.

«اگر کسی در احرام عمره قبل از سعی» با همسرش «نزدیکی کند عمره‌اش باطل می‌شود» و کامل کردن آن بر او واجب نخواهد بود، «و بدنه» یعنی شتر- «بر او» واجب «است، و قضای آن» را هر وقت بتواند حتی بلافاصله «به جا می‌آورد، و» لی «بهتر است» قضا را «در ماهی که واردش می‌شود انجام دهد»؛ یعنی بر او مستحب است صبر کند تا ماهی که عمره‌اش را در آن باطل کرده است تمام شود و وارد ماه جدید شود، و سپس عمره‌اش را انجام دهد.

«و اگر» مُحْرَم «به کسی غیر از همسر خودش» که بر او حرام است «نگاه کند و منی بیرون بیاید» یعنی منی از وی خارج شود، «بدنه» یعنی یک شتر- «بر ذمه‌اش است» و این کفاره‌اش خواهد بود؛ «البته اگر توانمند باشد» یعنی بی‌نیاز باشد و بتواند یک شتر بخرد، «و اگر» وضعیت مادی‌اش «متوسط» بود یعنی بین غنی و فقیر بود «یک گاو بخرد؛ و اگر چندان توانمند نبود» یعنی فقیر بود و پول کمی داشت «یک گوسفند» قربانی کند.

«اگر» مُحْرَم «به زنی نگاه کند چیزی بر عهده‌اش نخواهد بود» حتی اگر به او با شهوت نگاه کرده باشد. «و اگر او را با شهوت لمس کند یک گوسفند بر ذمه‌اش است، حتی اگر منی نیاید» یعنی منی از او خارج نشود «و اگر زنی را» بدون شهوت «ببوسد یک گوسفند ذبح می‌کند، و اگر با شهوت ببوسد "جزور"» یعنی شتر- «بر ذمه‌اش خواهد بود؛ همچنین اگر با ملاحظه» با همسرش «از او منی خارج شود» با یک "جزور" (شتر) کفاره می‌دهد؛ «و اگر به [صدای] کسی که نزدیکی می‌کند گوش دهد و از او منی خارج شود درحالی که نگاه نکرده است چیزی برایش لازم نخواهد شد» یعنی کفاره‌ای بر او واجب نخواهد شد؛ و البته این یعنی عدم وجوب کفاره- به این معنا نیست که این کار به خودی خود جایز است؛ ولی اگر بشنود و نگاه کند و از او منی خارج شود واجب می‌شود با یک "جزور" (شتر) کفاره بدهد.

«نکته: اگر حج داوطلبانه» یعنی مستحبی «به جا می‌آورد و آن را باطل کند، و سپس محصور شود» یعنی امکان کامل کردن مناسک حج را به دلیل بیماری نداشته باشد، «به دلیل باطل کردن حج، یک بدنه» یعنی شتر- «بر ذمه‌اش است، و به دلیل محصور شدن، خون»

یعنی یک گوسفند قربانی می‌کند «و در آینده» یعنی سال آینده «یک» حج «به‌عنوان قضا برایش کفایت می‌کند» و بر او واجب نیست دو مرتبه حج به جا بیاورد؛ یعنی یک مرتبه برای باطل کردن، و بار دیگر به دلیل محصور شدن.

• «دوم: بوی خوش»

«کسی که بوی خوش استعمال کند»، یعنی در حالتی که مُحرم است از بوی خوش استفاده کند «خون یک گوسفند بر ذمه‌اش است» که آن را ذبح می‌کند و صدقه می‌دهد؛ «چه آن را به‌عنوان رنگ استفاده کند» یعنی به‌عنوان رنگ غذایی که می‌خورد استفاده می‌کند -مثل زعفران- «چه به خود بمالد» مانند زدن عطر به بدن، «و چه آن را از همان ابتدا استفاده کند» یعنی از ابتدای احرام استفاده کرده باشد، «یا ادامه آن باقی باشد»، یعنی قبل از احرام استفاده کرده باشد، ولی عطر و بوی آن تا زمان احرام باقی مانده باشد. به گونه‌ای که وقتی مُحرم شده است بوی آن همچنان باقی باشد، «یا آن را به‌عنوان بخور استفاده کند، یا در غذا» به کار ببرد. در تمام این حالت‌ها استفاده از بوی خوش برای مُحرم جایز نیست و کفاره را لازم می‌گرداند.

استفاده از «خلوق کعبه» که همان‌طور که گفته شد نوعی عطر مخصوص کعبه است و از زعفران و ترکیبات دیگر ساخته می‌شود «اشکال ندارد، هرچند زعفران در آن هست؛ و به همین ترتیب» عطر «میوه‌ها نیز اشکال ندارد، مثل پرتقال و سیب، و گیاهان خوشبو مثل گل‌ها.» نیز همین حکم را دارند و محرم می‌تواند آن‌ها را بخورد و بو کند.

• «سوم: گرفتن ناخن»

یعنی کوتاه کردن ناخن در حالت احرام؛ «و برای هر ناخن یک مد غذا می‌دهد» و یک مد، سه چهارم کیلوگرم است؛ «و اگر هم‌زمان ناخن‌های دست‌ها و پاهایش» را کوتاه کند «یک خون فدیهِ می‌دهد» یعنی یک گوسفند ذبح می‌کند؛ «اگر هرکدام را در نوبت جداگانه‌ای انجام دهد» یعنی ناخن‌های دست‌هایش را در یک نوبت، و ناخن‌های پاهایش را در نوبت

دیگری کوتاه کند «بر او دو خون لازم می‌شود» یعنی ذبح دو گوسفند برایش واجب می‌شود؛ «و اگر» به اشتباه برای محرمی «فتوا بدهد می‌تواند ناخنش را کوتاه کند» و او نیز طبق آن فتوا کوتاه کند «و باعث خون‌ریزی شود» یعنی بر اثر کوتاه کردن و گرفتن ناخن‌ها خون بیرون بیاید. به‌عنوان مثال در ناخن‌هایش نوعی بیماری باشد. «فتوادهنده» به‌دلیل فتوای اشتباهی که داده است «باید یک گوسفند ذبح کند».

• «چهارم: لباس دوخته‌شده»

«برای مرد مُحرم» نه زن- «حرام است؛ و اگر» در حالت احرام لباس دوخته‌شده «بپوشد، خون» یعنی ذبح گوسفند- «بر ذمه‌اش خواهد بود؛ و [لی] اگر برای در امان ماندن از گرما یا سرما مجبور شود لباس دوخته‌شده بپوشد» پوشیدنش «جایز است، و یک گوسفند بر او» واجب «می‌شود» که آن را ذبح می‌کند و صدقه می‌دهد.

• «پنجم: تراشیدن مو»

«که یک گوسفند کفاره می‌دهد، یا به ده مسکین غذا می‌دهد، به‌طوری که به هرکدام یک مد» غذا «می‌دهد» و مد، سه‌چهارم کیلوگرم است، «یا سه روز روزه می‌گیرد» و بین این سه تا حق انتخاب دارد. «اگر محاسن یا سر خود را لمس کند و» مویی «از آن‌ها بیفتد یک کف دست غذا» مثل گندم «إطعام می‌کند؛ و اگر این کار را» یعنی دست کشیدن بر محاسن یا سر خود را «در وضو برای نماز انجام دهد» و مویی بیفتد «چیزی بر عهده‌اش نخواهد بود» یعنی کفاره‌ای ندارد. «اگر موی یکی از زیر بغل‌هایش را بکند [و تنظیف کند] سه مسکین را غذا می‌دهد، و اگر هر دو» را با هم «انجام دهد یک گوسفند بر عهده‌اش خواهد بود»؛ یعنی بر او واجب می‌شود یک گوسفند ذبح کند و صدقه بدهد.

نکته: اینکه فرموده است "در وضوی نماز" برای اشاره به این نکته است که افتادن مو در اثر لمس محاسن یا سر توسط مُحرم در وضوی مستحبی - غیر از وضو برای نماز- نیز باعث می‌شود یک کف دست غذا کفاره بدهد.

«برای قرار گرفتن در سایه متحرک، یک گوسفند [کفاره] می‌دهد؛ همچنین اگر سرش را با لباسی بپوشاند یا پوششی از گل روی آن قرار دهد تا او را» از خورشید «محافظة کند، یا در آب ارتماس کند» یعنی سرش را در آب فرو ببرد «یا» روی سرش «چیزی» مثل چتر یا کلاه «حمل کند که سرش را بپوشاند»، در تمامی این‌ها بر او واجب می‌شود با یک گوسفند کفاره بدهد و آن را ذبح کند و صدقه بدهد.

نکته: اینکه می‌فرماید "سایه متحرک" به این معناست که "قرار گرفتن زیر سایه" که حرام شده و کفاره را واجب می‌گرداند، به این معناست که خودش را زیر سقف یا سایه چیزی به خصوصی در حال حرکت و راه رفتن قرار دهد؛ ولی زیر سایه رفتن در صورت به‌عنوان مثال- نشستن یا خوابیدن جایز است و در نتیجه کفاره‌ای به دنبال نخواهد داشت.

• «ششم: جدال»

که همان‌طور که گفته شد عبارت است از اینکه محرم هنگام بحث بگوید "نه به خدا؛ بله به خدا" و «اگر برای دروغ بگوید» یعنی "نه به خدا" یا "بله به خدا" را برای دروغ بگوید «کفاره‌اش برای یک مرتبه، یک گوسفند است، و برای دو مرتبه یک گاو است، و برای سه مرتبه یک بدنه» یعنی شتر- «است؛ و در حالتی که راست بگوید»، یعنی "نه به خدا" یا "بله به خدا" را برای سخن راست بگوید کفاره‌اش «سه گوسفند است، و کمتر از آن»، یعنی برای یک مرتبه یا دو مرتبه «کفاره ندارد».

• «هفتم: از بُن کندن درخت حرم»

«و برای» از ریشه کندن درخت «بزرگ، یک گاو فدیة می‌دهد، حتی اگر محل بوده باشد»، یعنی مُحرم نبوده باشد «و برای» ریشه‌کن کردن درخت «کوچک یک گوسفند کفاره می‌دهد؛ و برای قسمتی از آن»، یعنی اگر قسمتی از درخت بزرگ یا کوچک را ببرد «قیمت آن محاسبه می‌شود»، یعنی باید طبق قیمت بازاری آن قسمت کفاره بدهد؛ مثلاً اگر قیمت آن یک دینار باشد واجب است یک دینار صدقه بدهد.

«و اگر درختی از آن را»، یعنی از حرم را بکند به جای قبلی اش «باز می گرداند»؛ یعنی دوباره آن را در جای خودش می کارد «و اگر خشک شود»، یعنی طوری خشک شود که بازگرداندنش فایده ای نداشته باشد «او ضامن خواهد بود» یعنی بر او واجب می شود به همان نحوی که گفته شد کفاره بدهد؛ یعنی اگر درخت بزرگ باشد یک گاو، و اگر کوچک باشد یک گوسفند به عنوان کفاره می دهد؛ «و کندن خار و خاشاک کفاره ندارد، هر چند انجام دهنده اش گناه کرده است».

«هرکس در حالت احرام از روغن خوشبو استفاده کند یک گوسفند بر ذمه اش است، و در صورت ضرورت» مثل استفاده از آن برای درمان بیماری به خصوص «چیزی بر عهده اش نیست»، یعنی واجب نیست کفاره ای بدهد. «کسی که دندان خود را بکشد کفاره ای» بر او واجب «نمی شود، و» برای مُحرم «خوردن روغن هایی که خوشبو نیست جایز است» و فرقی نمی کند «روغن» حیوانی باشد یا گیاهی «یا روغن کنجد؛ و [لی] روغن مالی با آن» یعنی مالیدن روغن به بدن «جایز نیست».

«پایان»

«که شامل» چهار «مسئله است:»

- «اول: اگر چند علت مختلف» که منجر به کفاره می شود با هم «جمع شود، مثل پوشیدن» یعنی پوشیدن لباس دوخته شده «و گرفتن ناخن ها و» استفاده از «عطر، برای هر کدام» از علت ها، «کفاره» مخصوص به خودش را به همان شکلی که شرعاً مشخص شده است «باید بپردازد؛ چه این کارها» یعنی به عنوان مثال پوشیدن لباس دوخته شده و گرفتن ناخن ها و استفاده از عطر «را در یک زمان انجام داده باشد یا در دو زمان»؛ مثلاً در یک زمان لباس دوخته شده بیوشد، و در وقت دیگر ناخن هایش را گرفته و از عطر استفاده کرده باشد، و چه «کفاره اولی را داده باشد» و سپس کار دوم را انجام دهد «یا کفاره آن را نداده باشد». طبق مثال ما، چه برای پوشیدن لباس

دوخته شده کفاره داده و سپس ناخن هایش را گرفته و عطر زده باشد، و چه کفاره پوشیدن را نداده باشد و سپس ناخن هایش را گرفته و عطر زده باشد. در هر دو حالت سه کفاره بر او واجب می شود؛ یعنی برای هر سبب، کفاره مخصوص به آن را می دهد.

• «دوم: اگر نزدیکی را تکرار کند برای هر بار یک کفاره بر ذمه اش لازم می شود» و کفاره اش همان طور که گفته شد یک شتر است، و در نتیجه اگر دو بار نزدیکی کند دو شتر بر او واجب می شود، و به همین ترتیب برای دفعات بیشتر. «حلق [تراشیدن سر] را اگر در یک زمان [چند بار] تکرار کند کفاره تکرار نمی شود، ولی [اگر در دو یا چند وقت باشد] کفاره «تکرار می شود» و کفاره حلق همان طور که گفته شد یک گوسفند، یا غذا دادن به ده مسکین، یا سه روز روزه گرفتن است. «اگر پوشیدن یعنی پوشیدن لباس دوخته شده «را» بیش از یک مرتبه تکرار کند، «یا عطر را» یعنی استفاده از عطر را بیش از یک مرتبه تکرار کند «اگر همه در یک جلسه انجام شود» مثلاً لباس دوخته شده را بپوشد و آن را در بیاورد و سپس آن را بپوشد و به همین ترتیب در همان جلسه ادامه دهد، یا استفاده از عطر را در یک جلسه چند بار تکرار کند، در چنین حالتی کفاره «تکرار نمی شود»، بلکه برای هر کدام از آن ها فقط یک مرتبه کفاره می دهد؛ «ولی اگر» در جلسات «مختلف انجام شود»، مثلاً در یک جلسه لباس دوخته شده بپوشد یا عطر بزند، و سپس در جلسه دیگری لباس دوخته شده بپوشد یا عطر بزند کفاره هر کدام از آن ها «تکرار می شود»؛ و کفاره پوشیدن لباس دوخته شده یا استفاده از عطر همان طور که گفته شد یک گوسفند است.

• «سوم: هر محرمی که چیزی را بخورد یا بپوشد که خوردن یا پوشیدن آن برایش حلال نیست خون یک گوسفند بر ذمه اش خواهد بود»؛ یعنی بر او واجب است یک گوسفند ذبح کند و آن را صدقه بدهد.

- «چهارم: کفاره از نادان و فراموش کار و دیوانه» در تمامی موارد «ساقط می‌شود، به‌جز در صید، که حتی اگر» صید «سهواً» یا از روی فراموشی «انجام شود» یا حکم صید را نداند و انجام شود «کفاره لازم می‌شود»، یعنی واجب می‌شود.

«کتاب عمره»

«و چگونگی آن به این صورت است که در میقاتی که می‌تواند در آنجا احرام ببندد» برای عمره «مُحْرَم می‌شود» و این‌ها شامل پنج میقات می‌شود، و همان میقات‌های حج هستند که قبلاً گفته شد؛ «و سپس وارد مکه می‌شود و» هفت شوط «طواف می‌کند و دو رکعت [نماز] طواف را» نزد مقام ابراهیم علیه السلام «می‌خواند، و سپس بین صفا و مروه» هفت شوط «سعی می‌کند، و [بعد] تقصیر می‌کند»، یعنی به‌عنوان مثال قسمتی از موی خود را می‌چیند.

شکل کلی انجام عمره تمتع به این صورت است، ولی در عمره مفرده پس از تقصیر- طواف نساء و دو رکعت نماز طواف نساء را نیز باید به جا آورد؛ و این یعنی "تقصیر" در عمره تمتع باعث حلال شدن همهٔ محرمات احرام- از جمله ارتباط با زن‌ها- برای عمره‌گزار می‌شود، ولی در عمره مفرده "تقصیر" باعث حلال شدن همهٔ محرمات برای عمره‌گزار می‌شود به‌غیر از زن‌ها؛ و وقتی برای او حلال می‌شود که طواف نساء و دو رکعت نماز طواف نساء را به جا بیاورد.

«و شرایط واجب شدن آن» یعنی عمره، همان «شرایط واجب شدن حج» بی هیچ تفاوتی است؛ و با [فراهم شدن] شرایط» یعنی فراهم شدن مجموع شرایط وجوب آن، فقط یک مرتبه در طول عمر واجب می‌شود؛ و گاهی با نذر و چیزی که در معنای نذر باشد» مثل عهد و سوگند «نیز واجب می‌شود»؛ به این معنا که اگر نذر کند عمره به جا بیاورد یا با خداوند سبحان عهد ببندد یا به خدا سوگند بخورد عمره بگذارد، عمره بر او واجب می‌شود؛ «و» همچنین با فراهم بودن اسباب و علت‌های دیگری نیز واجب می‌شود؛ از جمله:

- «اجیر شدن»؛ اگر شخصی او را برای به جا آوردن عمره به‌نیابت از فرد خاصی اجیر کند انجام آن به‌نیابت از وی برای او واجب می‌شود.
- «باطل کردن»؛ یعنی باطل کردن عمره؛ که این نیز علتی برای واجب شدن عمره بر او واجب خواهد بود.

- «از دست رفتن»؛ یعنی از دست رفتن حج؛ و پیش‌تر گفته شد اگر برای حج احرام ببندد و سپس آن را از دست بدهد با عمره مفرده از احرامش خارج می‌شود؛ به این صورت که نیت خود را از حج به عمره مفرده تغییر می‌دهد، و با به پایان رساندن آن از تمام محرمات احرام خارج می‌شود.

- «و ورود به مکه بدون هیچ عذری، و عدم تکرار ورود»؛ و ورود به مکه نیز یکی از علت‌های واجب شدن عمره بر اوست.

توضیح: گفته شد هیچ‌کسی بدون اینکه مُحرم شود مجاز نیست وارد مکه شود، مگر اینکه عذری داشته باشد که او را از احرام بازدارد؛ مثلاً ورود [به مکه] برای جنگ، یا اگر به‌صورت مکرر به مکه وارد شود مثل هیزم‌شکن یا خارکن؛ و در غیر از این‌ها کسی که وارد مکه می‌شود باید ابتدا مُحرم شود؛ و بدیهی است احرام فقط در چهارچوب حج یا عمره قرار می‌گیرد و به این ترتیب انجام عمره نیز واجب می‌شود.

«و با تکرار عامل» واجب شدن عمره «و جوب آن» یعنی عمره- «تکرار می‌شود»؛ به‌عنوان مثال، اگر شرایط در وی فراهم شوند و بر او واجب شود و عمره را به جا بیاورد، و سپس نذر عمره کند، باز هم بر او واجب می‌شود؛ و به همین ترتیب هر وقت علت وجوب آن تکرار شود عمره نیز بر او واجب می‌شود.

«و اعمال هشت‌گانه آن» عبارت‌اند از:

۱. «نیت»؛ زیرا "عمره" امری عبادی است.
۲. «احرام بستن» از میقات.
۳. «طواف» هفت شوط گرد کعبه.
۴. «دو رکعت [نماز] آن»؛ یعنی دو رکعت نماز طواف.
۵. «سعی» هفت شوط بین صفا و مروه.

۶. «تقصیر.»

۷. «طواف نساء.»

۸. «و دو رکعت [نماز] آن»؛ یعنی دو رکعت نماز طواف نساء.

این‌ها اعمال هشت‌گانه عمره مفرده است، ولی اعمال عمره تمتع فقط شش تا است؛ زیرا همان‌طور که روشن خواهد شد طواف نساء و دو رکعت نمازش در ضمن اعمال عمره مفرده تمتع نیست؛ با در نظر داشتن این نکته که کیفیت احرام عمره و شروط و احکام آن و نیز طواف و دو رکعت نماز طواف و سعی بی هیچ تفاوتی - دقیقاً همان کیفیت و احکام و شرایط احرام و طواف و سعی حج است.

عمره، «به تمتع» حج «و» عمره «مفرده تقسیم می‌شود».

«اولی» یعنی عمره تمتع «برای کسی واجب می‌شود که جزو حاضرین مسجد الحرام نباشد» یعنی کسی که فاصله خانه‌اش از مکه ۲۲ کیلومتر و بیشتر باشد؛ «و [انجام آن] فقط در ماه‌های حج» یعنی شوال و ذی‌قعدة و ذی‌حجه «صحیح است»؛ به‌طوری که قبل از حج آن را انجام می‌دهد و همان‌طور که گفته شد جزئی از حج است؛ «و با انجام آن، مفرده ساقط می‌شود»؛ یعنی اگر عمره تمتع را انجام دهد و خوب عمره مفرده از او ساقط می‌شود؛ «و در آن» به‌طور خاص «تقصیر لازم» یعنی واجب «است، و حلق سر» در آن «جایز نیست»؛ زیرا با حج ارتباط دارد و گفته شد یکی از اعمال منا در روز قربان «حلق یا تقصیر» است؛ «و اگر حلق کند خون بر ذمه‌اش لازم می‌شود» یعنی به‌عنوان کفاره یک گوسفند ذبح کند؛ «و طواف نساء» و دو رکعت نماز طواف نساء «در آن واجب نیست».

عمره «مفرده بر اهل مسجد الحرام لازم» یعنی واجب «است»؛ یعنی برای کسی که خانه‌اش کمتر از ۲۲ کیلومتر از مکه فاصله دارد، «و می‌تواند در همه روزهای سال انجام شود»؛ زیرا برخلاف عمره تمتع - جزئی از حج نیست «و بهترین عمره، عمره‌ای است که در

رجب انجام شود».

«کسی که» در ماه‌های حج «احرام مفرده ببندد و وارد مکه شود می‌تواند نیت تمتع کند»؛ یعنی نیت خود را از عمره مفرده به عمره تمتع تغییر دهد و پس از آن حج تمتع انجام دهد «و خون» یعنی ذبح گوسفند «برایش لازم می‌شود؛ ولی اگر در غیر از ماه‌های حج» احرام عمره مفرده «بسته باشد» تغییر دادن آن به عمره تمتع «جایز نیست»؛ زیرا دانستیم عمره تمتع فقط در ماه‌های حج صحیح است.

«اگر درحالی که تمتع می‌گزارد» یعنی درحالی که برای عمره تمتع احرام بسته است «وارد مکه شود، خروج» از مکه «برایش جایز نخواهد بود تا اینکه» پس از آن «حج را به جا بیاورد؛ زیرا با آن در ارتباط است»؛ یعنی همان‌طور که پیش‌تر گفته شد. عمره تمتع و حج به یکدیگر در ارتباط هستند؛ «البته اگر به نحوی» از مکه «خارج شود که به شروع احرام» جدیدی «نیازمند نباشد» و این زمانی خواهد بود که خارج شود و قبل از گذشت یک ماه از احرام اولش بازگردد. در این صورت خروج برای وی «جایز خواهد بود»؛ زیرا ورودش به مکه قبل از سپری شدن یک ماه به احرام جدیدی نیاز ندارد؛ «و اگر» از مکه «خارج شود» و یک ماه یا بیشتر بر او بگذرد «در این صورت عمره» تمتع جدیدی «آغاز می‌کند» و در چنین حالتی عمره «دومی را تمتع در نظر می‌گیرد» یعنی عمره تمتع دومی نه اولی. را به‌عنوان عمره خودش برای حج تمتع در نظر می‌گیرد تا میان آن و حج تمتع فاصله‌ای نباشد.

«و» عمره «مفرده در هر ماهی مستحب است، و کمترین آن» یعنی کمترین فاصله میان دو عمره «ده روز است. و کراهت دارد دو عمره را با فاصله کمتر از ده روز انجام دهد».

«از» احرام عمره «مفرده، با تقصیر» یا حلق «خارج می‌شود، و حلق بهتر است؛ و وقتی تقصیر یا حلق کرد هرچیزی» که با احرام برایش حرام شده بود برایش «حلال می‌شود، به‌جز زن‌ها؛ وقتی طواف نساء را انجام داد» و دو رکعت نماز طواف نساء را خواند «زن‌ها نیز برایش

حلال می‌شوند».

«و آن» یعنی طواف نساء «در [عمره] مفرده پس از سعی» و حلق یا تقصیر «بر هر عمره‌گزاری واجب است؛ از جمله بر زن و خنثی^۱ و کودک»؛ با توجه به اینکه وجوب آن برای کودک به این معنا نیست که او مکلف به انجام آن است، بلکه به این معناست که اگر طواف نساء نکند وقتی به بلوغ برسد زن‌ها برایش حلال نخواهند شد، مگر اینکه طواف نساء را انجام دهد.

«و واجب شدن عمره» بر او در حالت فراهم بودن شرایط وجوب مثل استطاعت. «فوری است»؛ یعنی وجوبی فوری است، درست مثل واجب شدن حج؛ و تأخیر در انجام آن جایز نیست.

«کتاب امر به معروف و نهی از منکر»

«معروف، هر چیزی است که شارع به آن دستور داده یا تشویق کرده است.»

«و منکر، هر چیزی است که شارع از آن بازداشته است.»

نکته: عقل هیچ دخالتی در مشخص کردن معروف ندارد و ملاکِ مشخص کردن آن فقط شرع است.

«امر به معروف و نهی از منکر بر هر فردی در جامعه مؤمنان واجب است.»

«معروف به واجب و ندب» یعنی مستحب. «تقسیم می‌شود؛ و امر به واجب، واجب است و [امر به] مستحب، مستحب است.»

«و [لی] منکر» به حرام و مکروه «تقسیم نمی‌شود»؛ زیرا مکروه، منکر نیست، و همه منکرها حرام هستند؛ «پس نهی از هر منکری واجب است.»

«و نهی از منکر» و امر به معروف «وقتی واجب می‌شود که چهار شرط کامل شده باشند» و عبارت‌اند از:

- «اول:» در حالت نهی از منکر «بداند آن چیز منکر است» یا در حالت امر به معروف بداند معروف است «تا از اشتباه در [مصدق] انکار» یا اشتباه در مصداق امر «در امان بماند»؛ یعنی دچار اشتباه نشود، و از چیزی که باور داشته منکر است منع کند یا به چیزی که باور داشته معروف است امر کند و سپس روشن شود این طور نبوده است؛ «و» به همین دلیل «بر هر مؤمنی واجب است بیاموزد».
- «دوم: احتمال بدهد نهی وی» بر منکر «تأثیر داشته باشد» یا امر وی بر معروف تأثیرگذار باشد. «پس اگر گمان قوی داشته باشد یا یقین داشته باشد تأثیری به دنبال ندارد» نهی از منکر و امر به معروف بر او «واجب نخواهد بود».

- «سوم: اینکه انجام‌دهنده آن» یعنی منکر- «بر استمرار» انجام منکر یا استمرار ترک معروف «اصرار داشته باشد. اگر از او» یعنی از حالات و رفتار او «نشانه‌ای برای امتناع وی دریافت کند»، یعنی نشانه‌ای که دلالت کند به اینکه او منکر را انجام نخواهد داد «یا اینکه از آن جدا می‌شود»، یعنی یا آن را در عمل ترک خواهد کرد، در چنین حالتی «نهی» از وی «ساقط می‌شود»؛ یعنی وجوب نهی از منکر از او ساقط می‌شود؛ همچنین اگر برایش روشن شود ترک‌کننده معروف شروع به انجام آن خواهد کرد، در این صورت نیز وجوب امر به آن از وی ساقط می‌شود.
- «چهارم: در نهی وی مفسده‌ای نباشد» و نیز در امر به معروف نیز زیان و مفسده‌ای نباشد. «اگر گمان داشته باشد به خودش یا اموالش یا به یکی از مؤمنان آسیب و زیان می‌رسد وجوب ساقط می‌شود»؛ یعنی وجوب نهی از منکر و وجوب امر به معروف.

«مراتب سه‌گانه نهی»:

۱. «با دل» یعنی با قلبش آن را انکار کند «که نگاه غضبناک به فاعل منکر، و روی‌گردانی از او از این جمله است؛ و این کار» یعنی نهی با دل «به‌طور کلی واجب است» یعنی چه شرایط پیش‌گفته برای نهی فراهم باشد و چه نباشد.
۲. «با زبان»؛ یعنی به‌صورت گفتاری او را نهی کند.
۳. «و با دست»؛ یعنی با دست‌هایش از آن نهی کند، مثل زدن.

«نهی از منکر با قلب زمانی واجب می‌شود که اولاً بدانند انجام‌دهنده آن با اظهار ناخشنودی دوری خواهد کرد» که در این صورت به انکار با دل در این سطح بسنده می‌کند؛ «و همچنین اگر بدانند این کار» یعنی فقط اظهار ناخشنودی «کفایت نمی‌کند، و بدانند اگر به نوعی روی‌گردان شود و دوری‌گزیند» یعنی مصاحبت و هم‌نشینی با وی را ترک کند «کافی خواهد بود» انجام این کار «واجب می‌شود و به آن بسنده می‌کند»؛ یعنی به انکار با دل در

«کتاب امر به معروف و نهی از منکر» ۳۰۳

سطح روی گردانی و دوری گزیدن از او بسنده می‌کند؛ البته مادام که برای نهی از منکر وی کفایت کند؛ و در چنین حالتی منتقل شدن به مرتبه انکار با زبان و دست جایز نخواهد بود.

«و اگر بداند این کار، او را» از منکر «باز نمی‌دارد به نهی زبانی منتقل می‌شود؛ به نحوی که ابتدا از گفتار ملایم و آرام آغاز می‌کند» و این یعنی اگر بداند سخن نیکو تأثیرگذار است استفاده از لحن تند و خشن در صحبت با او جایز نخواهد بود؛ و همین‌طور حالات دیگر.

«و اگر [بداند] جز با دست» از منکر «دور نمی‌شود مثل زدن و نظیر آن- جایز خواهد بود، و اگر» نهی از منکر با دست «به مجروح کردن یا قتل نیازمند بود، جایز نخواهد بود مگر با اجازة امام» معصوم.

«اقامه حدود برای هیچ‌کسی جایز نیست، مگر برای امام» معصوم «در صورت حضور ایشان، یا کسی که ایشان او را برای اقامه حدود تعیین کرده است؛ و در صورت نبود آن»، یعنی نبودن امام معصوم یا کسی که ایشان او را برای اقامه حدود تعیین کرده باشد «مولا می‌تواند حد را بر مملوک خود جاری کند»، اگر مقدار حد شرعی را می‌داند؛ «و مرد نمی‌تواند برای فرزندان و همسرش حد جاری کند.»

حدود به‌طور خلاصه- جمع "حد" است که به معنی عقوبتی است مقدر شده، و حقی برای خداوند متعال است؛ مثل حدی که شرعاً برای گناه زنا و تهمت زدن و سرقت و نظایر آن تعیین شده است.

والحمد لله رب العالمین